



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



الحق
علیه
صلاوة
وسلام

www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir

بیت المقدس

الحکومت حضرت عبدالعظیم رضی اللہ عنہ

تالیف

پروفیسر عبدالعظیم

جلد دوم



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مجموعه مقالات کنگره حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام

نویسنده:

جمعی از نویسندگان

ناشر چاپی:

موسسه علمی فرهنگی دارالحدیث

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۵	مجموعه مقالات کنگره حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام جلد ۲
۱۵	مشخصات کتاب
۱۵	اشاره
۱۹	مقدمه
۲۱	فهرست اجمالی
۲۴	درباره مجموعه مقالات
۲۶	مقاله اول : پژوهشی در روایات قرآنی - تفسیری حضرت عبدالعظیم حسنی(رض)
۲۶	اشاره
۲۸	پیش گفتار
۳۰	پژوهشی در روایات
۳۲	احادیث تفسیری
۳۲	اشاره
۳۳	۱. اجتهاد و تحلیل
۵۱	۲. معناشناسی واژه ها
۵۳	۳. بیان مصداق
۶۰	۴. تعمیم معنای واژه ها و الغای خصوصیت
۶۴	روایات تأویلی
۷۰	هکذا نزلت
۷۹	روایتی از امام حسین علیه السلام
۷۹	آیات مؤید سخنان امام علی علیه السلام
۸۰	روایتی به شکل آیه
۸۲	منابع
۸۶	مقاله دوم : در بیان شخصیت حضرت عبدالعظیم علیه السلام

۸۶ اشاره
۸۸ الف) در بیان سال ولادت حضرت عبدالعظیم علیه السلام
۹۰ ب) در بیان شخصیت بزرگوار حضرت عبدالعظیم علیه السلام
۹۶ مقاله سوم : مقام علمی و فضیلت زیارت حضرت عبدالعظیم علیه السلام
۹۶ اشاره
۹۸ زندگانی حضرت عبدالعظیم
۹۸ ولادت
۹۹ خاندان
۱۰۱ هجرت به ری
۱۰۲ خبر دادن پیامبر صلی الله علیه و آله از رحلت حضرت عبدالعظیم در رؤیا
۱۰۳ وفات
۱۰۳ شخصیت علمی و معنوی حضرت عبدالعظیم
۱۰۳ جایگاه وی در نزد امامان
۱۰۷ جایگاه وی در نزد علما
۱۰۹ روایات منقول از وی
۱۱۰ مشایخ
۱۱۰ راویان
۱۱۰ تألیفات
۱۱۱ فضیلت زیارت حضرت عبدالعظیم
۱۱۴ فهرست منابع
۱۱۶ مقاله چهارم : خلق عظیم شرح احادیث اخلاقی و اجتماعی حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام
۱۱۶ اشاره
۱۱۸ درآمد
۱۱۹ الف) تکیه بر اصول عقلانی
۱۱۹ ب) همسویی با قرآن
۱۲۰ ج) هماهنگی با طبیعت و فطرت

۱۲۱ (د) رعایت آداب اجتماعی

۱۲۱ حدیث ۱ :

۱۲۱ اشاره

۱۲۲ ترجمه :

۱۲۲ شرح :

۱۲۳ حدیث ۲ :

۱۲۳ اشاره

۱۲۳ ترجمه :

۱۲۴ شرح :

۱۲۵ حدیث ۳ :

۱۲۵ اشاره

۱۲۵ ترجمه :

۱۲۵ شرح :

۱۲۷ حدیث ۴ :

۱۲۷ اشاره

۱۲۷ ترجمه :

۱۲۸ شرح :

۱۲۸ الف) مسئولیت گوش

۱۳۰ ب) محدودیت زبان

۱۳۲ حدیث ۵ :

۱۳۲ اشاره

۱۳۳ ترجمه :

۱۳۳ شرح :

۱۳۴ حدیث ۶ :

۱۳۴ اشاره

۱۳۵ ترجمه :

- ١٣٥ شرح :
- ١٣٦ حديث ٧ :
- ١٣٦ اشاره :
- ١٣٦ ترجمه :
- ١٣٧ شرح :
- ١٣٨ حديث ٨ :
- ١٣٨ اشاره :
- ١٣٨ ترجمه :
- ١٣٨ شرح :
- ١٤٠ حديث ٩ :
- ١٤٠ اشاره :
- ١٤٠ ترجمه :
- ١٤٠ شرح :
- ١٤٢ حديث ١٠ :
- ١٤٢ اشاره :
- ١٤٣ ترجمه :
- ١٤٤ شرح :
- ١٥٠ حديث ١١ :
- ١٥٠ اشاره :
- ١٥٢ ترجمه :
- ١٥٤ شرح :
- ١٦١ فرجام سخن :
- ١٦٢ مقاله پنجم : نسب عبدالعظيم عليه السلام :
- ١٦٢ اشاره :
- ١٦٤ ١ . زيد بن حسن عليه السلام :
- ١٦٤ اشاره :

۱۷۰	گفتار علما درباره زید بن حسن علیه السلام
۱۷۳	ولادت و وفات
۱۷۷	عقاید زید
۱۷۹	روایات زید بن حسن علیه السلام
۱۸۲	همسر و فرزندان
۱۸۳	۲. حسن بن زید
۱۸۳	اشاره
۱۸۴	تاریخ تولّد، وفات و شخصیت حسن بن زید
۱۸۹	همسر و تعداد فرزندان
۱۸۹	اشاره
۱۸۹	۱. ابومحمد قاسم بن حسن
۱۹۰	۲. ابوالحسن علی بن حسن
۱۹۰	۳. ابو طاهر زید بن حسن
۱۹۰	۴. ابومحمد اسماعیل بن حسن
۱۹۱	۵. ابوالحسن اسحاق بن حسن
۱۹۱	۶. ابواسحاق ابراهیم بن حسن
۱۹۲	۷. ابو زید عبدالله بن حسن
۱۹۲	۸. نفیسه بنت حسن
۱۹۲	از نگاه شاعران
۲۰۵	برخورد حسن بن زید با امام و دیگر عموزاده هایش
۲۱۰	۳. علی بن حسن
۲۱۰	اشاره
۲۱۵	همسر و تعداد فرزندان علی بن حسن بن زید
۲۱۷	تولّد، وفات و محل دفن علی السدید
۲۱۸	۴. عبدالله قافه
۲۲۳	مقاله ششم: آفتاب ری حضرت عبدالعظیم علیه السلام

۲۲۳ اشاره
۲۲۵ نام و نسب حضرت
۲۲۵ اشاره
۲۲۵ ۱. علی بن حسن
۲۲۶ ۲. حسن بن زید
۲۲۷ ۳. زید بن حسن
۲۲۷ مقام علمی حضرت عبدالعظیم
۲۲۹ جایگاه حضرت عبدالعظیم در میان راویان شیعه
۲۳۰ جایگاه حضرت نزد معصومان علیهم السلام
۲۳۱ در محفل رضوی
۲۳۱ در محضر امام هادی علیه السلام
۲۳۳ مهاجرت به ری
۲۳۴ وفات حضرت
۲۳۴ فضیلت زیارت حضرت عبدالعظیم(س)
۲۳۵ کرامات آفتاب ری
۲۳۶ رهایی از بند
۲۳۷ دعای مستجاب
۲۳۹ مقاله هفتم : شرح حال نفیسه خاتون عمه حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام
۲۳۹ اشاره
۲۴۱ گوشه ای از زندگی حضرت عبدالعظیم علیه السلام
۲۴۱ دودمان درخشان
۲۴۱ دانش و اعتبار
۲۴۲ بازگویی عقاید خود بر امام هادی علیه السلام
۲۴۴ گریز عبدالعظیم به ری
۲۴۴ وفات
۲۴۵ زندگی نفیسه خاتون، عمه حضرت عبدالعظیم علیه السلام

- ۲۴۶ نفیسه خاتون دختر کیست؟
- ۲۴۶ اشاره
- ۲۴۷ الف) دلایل اثباتی
- ۲۴۹ ب) دلایل سلبی
- ۲۵۱ نفیسه خاتون در گفتار علما -
- ۲۵۶ کرامات نفیسه خاتون
- ۲۶۳ شناخت اجمالی اسحاق مؤتمن، همسر نفیسه خاتون
- ۲۶۵ ارادت و اعتقاد اهل سنت به نفیسه خاتون
- ۲۶۷ مقاله هشتم : بر آستان سیدالکریم چهل حدیث حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام
- ۲۶۷ بر آستان سیدالکریم چهل حدیث حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام
- ۳۵۱ مقاله نهم : آشنایی با موقوفات آستان مقدس حضرت عبدالعظیم علیه السلام
- ۳۵۱ اشاره
- ۳۵۳ پیشگفتار
- ۳۵۴ تعریف و تاریخ وقف
- ۳۵۵ مقدمه
- ۳۵۹ الف - موقوفات آستان مقدس حضرت عبدالعظیم علیه السلام تا قرن دهم
- ۳۶۸ علل از دست رفتن موقوفات
- ۳۶۸ (۱) زرگنده و مدارک مربوط به آن:
- ۳۷۴ (۲) مزرعه استروهه:
- ۳۷۴ (۳) قریه دولاب:
- ۳۷۵ (۴) مزرعه ویمکرد:
- ۳۷۶ (۵) مزرعه بهشتی که به شرح ایلمان به اجاره عمل شده:
- ۳۷۶ (۶) مزرعه محمودآباد شهریار:
- ۳۷۷ (۷) مزرعه چال ماهیان:
- ۳۷۷ (۸) مزرعه ترسن آباد:
- ۳۷۷ (۹) مزرعه سیدعبدالله ایبض:

۳۷۸ مزرعه عمادآورد: (۱۰)
۳۷۸ مزرعه واریز شهریار از توابع محمودآباد: (۱۱)
۳۷۸ باغات و غیره: (۱۲)
۳۸۰ خیرآباد: (۱۳)
۳۸۱ باغات خیرآباد: (۱۴)
۳۸۳ وضع موقوفات آستان از سال ۱۲۹۱ تا ۱۲۹۹ قمری
۳۸۵ فهرست منابع و مآخذ
۳۸۷ مقاله دهم : بست نشینی در حرم حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام در دوران قاجار
۳۸۷ اشاره
۳۹۰ تعریف بست نشینی و دلایل و آثار آن
۳۹۲ نمونه هایی از بست نشینی در حرم عبدالعظیم علیه السلام
۳۹۵ پایان سخن
۳۹۷ مقاله یازدهم : نقش آستان حضرت عبدالعظیم علیه السلام در تاریخ معاصر ایران
۳۹۷ اشاره
۴۰۰ آغازگر بیداری
۴۰۱ نابغه شرق در پناه حضرت عبدالعظیم علیه السلام
۴۰۳ پایان ناگوار
۴۰۳ فریادهای میرزا رضا از گلدسته های حرم
۴۰۴ ترور شاه ناصری در حرم حضرت عبدالعظیم
۴۰۵ نقشه ترور
۴۰۷ مهاجرت علما به حضرت عبدالعظیم علیه السلام
۴۰۹ جلوگیری از انحراف از آستان حضرت عبدالعظیم شروع شد
۴۱۵ آیه الله سید حسن مدرس در پناه حضرت عبدالعظیم علیه السلام
۴۱۶ شیخ محمدتقی بافقی در جوار حضرت عبدالعظیم علیه السلام
۴۱۷ آستان مقدس و جریان انقلاب اسلامی
۴۱۸ شگردهای انقلابی

۴۲۰	جریان ۱۸ دی
۴۲۱	روز ۲۲ بهمن و صحن مطهر
۴۲۲	آلاله های پرپر در حرم
۴۲۳	مقاله دوازدهم: نگاهی گذرا به «ری باستان»
۴۲۳	اشاره
۴۲۵	نگاهی گذرا به «ری باستان»
۴۲۶	قدمت شهر ری
۴۲۷	قلعه سازی آریاییها
۴۲۷	تغییر حدود ری
۴۲۸	مکان واقعی ری
۴۲۸	ری، شهری مقدس
۴۲۹	نامه های شهر ری
۴۲۹	آب و هوای ری
۴۳۰	نژاد اصلی مردم ری
۴۳۰	فتح ری به دست مسلمانان
۴۳۲	نخستین مسجد ری
۴۳۳	جمعیت ری
۴۳۵	خرابی و ویرانی ری
۴۳۸	مزار رجال و شخصیت های مذهبی
۴۴۱	فضایل حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام
۴۴۴	متن حدیث
۴۴۵	ترجمه حدیث
۴۴۷	ترجمه:
۴۴۹	فضیلت زیارت حضرت عبدالعظیم علیه السلام
۴۵۰	عصر خفقان و شکنجه
۴۵۰	تولد و وفات حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام

- ۴۵۱ پدر و اجداد آن حضرت
- ۴۵۲ برادران آن حضرت
- ۴۵۳ اساتید و مشایخ آن حضرت
- ۴۵۳ راویان و تلامذه آن حضرت
- ۴۵۴ تألیفات حضرت عبدالعظیم علیه السلام
- ۴۵۹ فهرست تفصیلی
- ۴۷۷ درباره مرکز

مشخصات کتاب

سرشناسه : کنگره بزرگداشت علمی معنوی حضرت عبدالعظیم علیه السلام (1382 : تهران)

عنوان و نام پدیدآور : مجموعه مقالات کنگره حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام / تالیف جمعی از فضلا و نویسندگان.

مشخصات نشر : قم : موسسه علمی فرهنگی دارالحدیث، سازمان چاپ و نشر، 13 -

مشخصات ظاهری : 4ج.

فروست : مجموعه آثار کنگره بزرگداشت حضرت عبدالعظیم علیه السلام؛ 24، 25، 26، 27.

شابک : 24000 ریال (ج.1)؛ ج.4 964-7489-56-0:

وضعیت فهرست نویسی : برونسپاری

یادداشت : فهرست نویسی بر اساس جلد 4، 1382.

یادداشت : ج.1 (چاپ اول: بهار 1382).

یادداشت : کتابنامه.

موضوع : عبدالعظیم بن عبدالله (ع)، - 250؟ق. -- کنگره ها

رده بندی کنگره : 5/53BP/ع 2 ک 9 1300 ی

رده بندی دیویی : 297/984

شماره کتابشناسی ملی : م 84-40509

اطلاعات رکورد کتابشناسی : رکورد کامل

ص: 1

اشاره

سازمان چاپ و نشر

مؤسسه فرهنگی دارالحدیث

ص: 3

تاریخ بشر را همواره ستارگانِ فروزانی مشعلدار بوده اند، تا آدمی بر جهالت و تاریکی فائق آید و بتواند ودیعه خداوندی نهفته در درونش را پرورد و خویشتن را از نادانی، درنده خوبی و پستی برهاند.

طلایه داران این منظومه فروزان، پیامبران الهی و جانشینان پاک نهاد و معصوم آنان اند و در صف بعد، دست پروردگان آنها، یعنی عالمان دین، محدثان، مفسران و... که در دانش و سلوک، پای در جای پای آنان نهادند.

شهری به عنوان یکی از پایگاههای کهن تشیع، مَهْد رشد و بالندگی عالمانی از این تبار (چون ثقه الاسلام کلینی، شیخ صدوق، ابوالفتح رازی و...) بوده است، و حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام را می توان پایه گذار این مَهْد و حرکت علمی و فرهنگی دانست.

آستان حضرت عبدالعظیم و مؤسسه فرهنگی دارالحدیث (دانشکده، پژوهشکده، انتشارات)، طرحی را با عنوان «گرامیداشت بزرگان و عالمان ری» در دست گرفت تا در پرتو شناساندن این چهره های ماندگار، برخی فعالیتهای پژوهشی و فرهنگی نیز سامان یابد.

در این طرح، نخست چهار تن از بزرگان و عالمان ری انتخاب شدند که در صدر آنان حضرت عبدالعظیم علیه السلام جای می گیرد.

حضرت عبدالعظیم علیه السلام مشعل فروزانی است که از دوران حیات خویشتن تاکنون بر تاریخ تشیع و ایران، پرتو افکنده و بر معنویت، دانش و فرهنگ شیعه در این مرز و بوم، تأثیرگذار بوده است. از این رو، نخستین گام در اجرای طرح، کنگره بزرگداشت ایشان خواهد بود.

اهدافی که برگزاری این کنگره دنبال می کند، عبارت است از:

1. معرفی و بزرگداشت شخصیت علمی و معنوی حضرت عبدالعظیم علیه السلام؛

2. ترویج معارف حدیثی اهل بیت علیه السلام؛

3. تحقیق و پژوهش در میراث حدیثی حضرت عبدالعظیم علیه السلام؛

4. شناخت جایگاه آستان حضرت عبدالعظیم 7 و تأثیر آن بر تحولات تاریخ تشیع در ایران.

این طرح، در آبان ماه 1380 در نخستین جلسه شورای سیاستگذاری - که از عالمان و فرزندان و نخبگان فرهنگی اند - به تصویب رسید و کمیته علمی کنگره از خرداد 1381 کار خود را آغاز کرد.

کمیته علمی با فرصت اندکی که در اختیار داشت، برنامه های خود را در پنج حوزه ساماندهی کرد:

1. تألیف، تصحیح و گردآوری آثار مربوط به حضرت عبدالعظیم و شهر ری (کتاب و مقاله).

2. سفارش و فراخوان نگارش مقاله.

3. سفارش انتشار ویژه نامه هایی از سوی نشریات، همزمان با برگزاری کنگره.

4. انتشار لوح فشرده (CD) تولیدات علمی کنگره.

5. انتشار خبرنامه.

با یاری خداوند و مدد قدسی روح حضرت عبدالعظیم علیه السلام، در حوزه نخست، بیش از بیست و دو جلد کتاب آماده شد که همزمان با برگزاری کنگره، توزیع می گردد. همچنین مقالات منتخب و تأیید شده علمی در سه جلد، عرضه خواهند شد.

دو ویژه نامه از سوی مجلات علمی و نیز خبرنامه کنگره در پنج شماره عرضه خواهد شد.

همه این آثار، علاوه بر نشر مکتوب، بر روی يك لوح فشرده (CD) تا هنگام برپایی کنگره در اختیار علاقه مندان قرار می گیرد.

گفتنی است با فرصت اندک و حجم گسترده برنامه های علمی، وجود نقایص، امری طبیعی است که اهل فضل و دانش آن را بر ما خواهند بخشید و ما را از نصایح عالمانه خویش بهره مند خواهند ساخت.

امید است این مجموعه، مقبول درگاه الهی و مورد عنایت روح بزرگ و قدسی حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام قرار گیرد و در گسترش و بالندگی فرهنگ و معارف تشیع، سودمند افتد.

در پایان از همه کسانی که در به ثمر رسیدن این برنامه ها سهم وافر داشتند؛ تولیت محترم آستان حضرت عبدالعظیم علیه السلام و ریاست محترم مؤسسه فرهنگی دارالحدیث، شورای عالی سیاستگذاری، مدیران محترم آستان حضرت عبدالعظیم و مؤسسه فرهنگی دارالحدیث و به ویژه فاضل گرانقدر جناب آقای علی اکبر زمانی نژاد - که بار عمده بر دوش ایشان بود - سپاسگزاری می شود.

مهدی مهریزی

دبیر کمیته علمی

بهار 1382

1 . پژوهشی در روایات قرآنی - تفسیری حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام 11

محمد مرادی

2 . در بیان شخصیت حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام 71

آیه الله شیخ علی پناه اشتهاردی

3 . مقام علمی و فضیلت زیارت حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام 81

آیه الله سید جواد علم الهدی

4 . خلق عظیم، شرح احادیث اخلاقی و اجتماعی حضرت عبدالعظیم علیه السلام 101

عبدالهادی مسعودی

5 . نسب حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام 147

رسول آقاجانی

6 . آفتاب ری، حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام 201

عباس عبیری

7 . شرح حال نفیسه خاتون، عمه حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام 217

مرتضی جباریان

8 . بر آستان سیدالکریم، چهل حدیث حضرت عبدالعظیم با ترجمه و شعر 243

محمدحسن ارجمندی

9 . آشنایی با موقوفات آستان مقدس حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام 287

حسین مؤذنی

10 . بست نشینی در حرم حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام 323

نورالله عقیلی

11 . نقش آستان حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام در تاریخ معاصر ایران..... 333

محمدعلی تقوی راد

12 . نگاهی گذرا به «ری باستان»..... 359

ابوالفضل عرب زاده

ص: 7

کنگره ها و نشستهای علمی، آن گاه که بر محور موضوعات تاریخی و میراثی برپا می شوند، و تصحیح و تحقیق آثار را در دستور دارند، اگر از مباحث نو و تولید نظریه های جدید غفلت ورزند، بخش مهمی از وظیفه خود را ایفا نکرده اند؛ چرا که آماده سازی میراث مکتوب تراثی به شکلی جدید و نیز گردآوری منابع، در شمار خدمات پژوهشی است و پژوهش از آن پس آغاز می گردد. همچنین هر پژوهشی - هر اندازه هم که روزآمد و کاربردی باشد - گذشته را شامل می شود؛ چرا که به ناگزیر

بر بنیاد پژوهشهای پیشین شکل می گیرد.

با توجه به این اصل، کمیته علمی کنگره بزرگداشت حضرت عبدالعظیم علیه السلام، تولید مقالات و اندیشه های جدید را بخش مهمی از رسالت خود قرار داد. و برای دستیابی به این هدف، از طریق فراخوان عمومی و نیز سفارش تدوین مقاله اقدام کرد. با وجود زمان اندک، در مجموع هشتاد مقاله به کمیته علمی واصل شد که پنجاه مقاله از آنها نتیجه فراخوانهای عمومی و سی مقاله نیز دستاورد سفارشهای خاص بود.

پس از ارزیابی های علمی، از میان هشتاد مقاله یاد شده، پنجاه مقاله جهت چاپ در مجموعه مقالات کنگره، مناسب تشخیص داده شد که به ترتیب زیر به چاپ می رسد:

جلد اول، حاوی دوازده مقاله و شامل مقالات اعتقادی از قبیل: عرض دین، امامت، مهدویت، تشیع در ری و... است.

در جلد دوم، دوازده مقاله جای گرفته است که بیشتر جنبه تاریخی دارند. در جلد سوم، شانزده مقاله با موضوعات متنوع دیگر، جای گرفته است.

باقی مانده مقالات، به همراه سخنرانیهای ایراد شده در کنگره، مصاحبه ها و... پس از برپایی کنگره، با عنوان «یادنامه» به چاپ خواهد رسید.

در این جا ذکر دو نکته ضروری به نظر می رسد:

1. ترتیب و چینش مقالات، تنها بر پایه موضوع و اهمیت آن بوده است.

2. نخستین مقاله از جلد اول مجموعه مقالات، با عنوان «شرح حدیث عرض دین»، در گذشته توسط حضرت آیه الله لطف الله صافی (دام ظلّه) تألیف شده بود که با کسب اجازه از ایشان و جهت تکمیل مقالات بعدی با مختصر ویرایشی در این مجموعه جای گرفت.

کمیته علمی بر خود فرض می داند که از همه بزرگان، نویسندگان و محققان که با تدوین مقاله در غنای این بزرگداشت سهیم بودند، صمیمانه سپاسگزاری کند و از عموم اهل تحقیق بخواهد که خطاها و نقصها چاپی راه یافته به این مجموعه را که ناشی از اندکی فرصت اند، بر ما ببخشند.

وإلى الله تصير الأمور

ص: 10

مقاله اول : پژوهشی در روایات قرآنی - تفسیری حضرت عبدالعظیم حسنی (رض)

اشاره

محمد مرادی

ص: 11

قرآن کریم از روزی که آیه به آیه نازل گردید تا کنون، به مثابه يك کتاب پایان ناپذیر است که همواره مورد توجه قرار داشته است. حفظ و نگهداری، تلاوت و انس، تفسیر و تأویل، از جمله موضوعات بسیار مهم پیرامون قرآن، از روزگار نزول تا حال در میان مشتاقان و دین پژوهان مورد توجه خاص بوده است. دین پژوهان، به دلیل جایگاه ویژه قرآن کریم به عنوان یگانه منبع قطعی الصدور و یکی از دو منبع مهم اسلامی، همواره توجه ویژه ای به آن مبذول داشته اند. تفاسیر و کتابهای بی شماری در

زمینه فهم و تفسیر قرآن به نگارش درآمده و این کتاب آسمانی، از معدود کتابهایی است که به طور روزانه هزاران کلمه و نوشته درباره آن تولید می شود.

چگونگی و روش تفسیر درست قرآن، جزء مباحث اساسی علوم قرآنی است. راه صحیح رسیدن به حقایق آن در میان گرایشهای فکری- معرفتی، از جمله بحثهای دراز دامن و با پیشینه ای کهن است. برای فهم و تفسیر قرآن، روشهای گوناگونی از سوی مفسران به کار گرفته می شود و در این میان کسانی، تنها راه رسیدن به حقایق آن را تفسیر مأثور می دانند.

واقعتهای تاریخی نشان می دهد که قرآن، اگرچه برای توده های مردم قابل فهم بوده

اما لُبُّ و لُبَابُ آن، تنها از سوی پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت آن حضرت قابل فهم و بازگویی است.

در این نوشته تلاش شده که احادیث مربوط به قرآن و تفسیر آن، که حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام واسطه نقل آنها بوده، بررسی و تحلیل شود. نکاتی بس ظریف و دقیقی در این احادیث به چشم می خورد که برای قرآن پژوهان و علاقه مندان به تفسیر و روش آن، بسیار پر فایده است.

این نوشته به انگیزه بزرگداشت حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام و به هدف بهره گیری از آموزه های ائمه اطهار علیهم السلام به رشته تحریر درآمده است.

قم. زمستان 1381

محمد مرادی

ص: 14

قرآنی - تفسیری حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام

حضرت عبدالعظیم حسنی، از جمله شخصیت‌های شیعی قرن سوم است که سه امام معصوم (امام جواد، امام هادی و امام عسکری علیهم السلام) را درک کرده و گاهی به صورت مستقیم از آنها نقل حدیث کرده است. نسب او با سه واسطه به امام حسن مجتبی علیه السلام می‌رسد. راوی شناسان اگرچه او را به صراحت توثیق نکرده‌اند، اما او را ستوده و از او

به مردی عابد که روزها روزه دار و شبها به تهجد می‌پرداخته یاد کرده‌اند. (1) صدوق از او به عنوان شخصی مورد رضایت نام برده است: «و کان مرضیاً» (2) این تعبیر در علم الحدیث، کنایه از جلالت قدر و حُسن راوی است (3) و بلکه بر وثاقت او هم دلالت می‌کند. (4)

در منابع حدیثی، احادیث قابل توجهی از عبدالعظیم حسنی نقل شده که در پاره‌ای از آنها وی ناقل با واسطه و در برخی دیگر بدون واسطه، سخنانی

ص: 15

1- . معجم رجال الحدیث، ج 11، ص 50 به بعد.

2- . من لا یحضره الفقیه، ج 2، ص 128.

3- . فوائد الوحید، ص 53.

4- . تنقیح المقال، ج 1، ص 210.

را از معصومین علیهم السلام روایت کرده است. در میان تعدادی از این احادیث، از آیات قرآن و تفسیر آنها سخن به میان آمده است که به حدود چهل حدیث می‌رسد.

احادیث نقل شده از سوی حضرت عبدالعظیم حسنی در باب قرآن و تفسیر آن، به چند دسته زیر تقسیم می‌شود:

1. در تعدادی از آنها به سبک رایج تفاسیر، کلمات، عبارتها و آیاتی از قرآن تفسیر شده‌اند؛

2. در تعدادی از روایات، آیات مورد بحث، تأویل شده است؛

3. در برخی از روایات، واژه‌هایی افزوده بر آیات قرآن رایج، وجود دارد؛

4. در برخی احادیث، عبارتهایی آمده که آیه را به گونه دیگری غیر از آیه با قرائت رایج، ارائه کرده است؛

5. مواردی هم وجود دارد که احتمالاً با قرائتی غیر از قرائت رایج، قرائت شده و مآلاً معنایی دیگر یافته است.

6. يك حدیث در میان این روایات مربوط به امام حسین علیه السلام و کلام امیرمؤمنان علیه السلام درباره ایشان و اشاره به آیه ای از قرآن است؛

7. روایتی هم وجود دارد که در آن امیرمؤمنان آیاتی از قرآن را قرائت کرده و فرموده است که مفاد آنها را پیش از نزول ایشان می‌دانسته و با نزول آیات یاد شده، سخنان امام علیه السلام مورد تأیید قرار گرفته است؛

در این نوشته، محتوای این حدیثها گزارش شده و پاره ای از آنها بررسی و ابعادشان بازشکافی می‌شود.

تفسیر را از ریشه فسر گرفته اند که به معانی هویدا کردن معنا، (1) بیان و توضیح، (2) و کشف مدلول يك لفظ با لفظی دیگر است. (3) این واژه در اصطلاح، کشف معانی آیات و الفاظ قرآن است. (4) علمی است که از احوال قرآن و معانی واژه های آن و احکام مفردات و هیئت عبارت و معناهایی که در هر يك از حالت‌های یاد شده به دست می آید، بحث می کند. (5)

برای تفسیر آیات قرآن کریم و کشف معانی آن، در درجه نخست، شخص پیامبر صلی الله علیه و آله موظف بود که علاوه بر دریافت وحی و ابلاغ آن به مردم، به تبیین و توضیح آن نیز پردازد. این مأموریت را خداوند به صراحت در کلامش آورده است: «وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ بِمَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ»؛ (6) «و فرستادیم به سوی تو ذکر را تا بیان کنی برای مردم آنچه را برایشان فرستاده شده است.» کشف حقیقت وحی الهی به حدی اهمیت دارد که پاره ای از علمای دینی را به تبع توصیه های معصومین، به این باور واداشت که جز از طریق اهل بیت علیهم السلام راهی برای فهم آیات قرآن وجود ندارد. این باور، البته حظی از حقیقت را در خود دارد، اما چنین نیست که بدون تفسیر معصوم، کسی آیات قرآن را درک نکند. واقعیت‌های تاریخی نشان می دهند که توده های مردم عادی در دوران نزول، به راحتی بسیاری از آیات قرآن و مفاهیم آن را درک می کردند و برای بخشی دیگر به پیامبر و دانایان صحابه مراجعه می کردند.

ص: 17

- 1- . مفردات راغب، واژه فسر.
- 2- . المصباح المنیر، واژه فسر.
- 3- . التحریر و التنویر، ج 1، ص 10.
- 4- . همان، ص 11.
- 5- . مناهل العرفان، ج 2، ص 4.
- 6- . نحل 16، آیه 44.

آنچه به اجمال درباره تفسیر قرآن از سوی اهل بیت علیهم السلام حایز توجه است، از این قرار است:

1. تمام حقیقت قرآن نزد اهل بیت پیامبر علیهم السلام است. البته این، بدان معنا نیست که دیگران نمی توانند از قرآن هیچ درک و فهم درستی داشته باشند.

2. راه درست فهم آیات الهی، از طریق به کارگیری اصول و قواعدی است که در فهم يك متن باید مد نظر داشت. البته کیفیت به کارگیری آن اصول از سوی معصومین، یگانه راه اطمینان بخش برای فهم درست می باشد. پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه معصومین علیهم السلام در طول دوران نزول تا سالیانی بعد، آیات زیادی را تفسیر کرده اند و میراث تفسیری آنان در اختیار است؛ هرچند در میان سخنان نقل شده در منابع حدیثی، سخنان ناصواب دیگران نیز وجود دارد. در این میراث تفسیری، قواعد کلی و نمونه های تفسیری فراوانی وجود دارد و همانها برای روشن شدن راه استفاده از آیات قرآن، کافی به نظر می رسد.

در روایات عبدالعظیم حسنی علیه السلام، برای تفسیر آیات، از روش استنباط و کاربرد عقل برای تبیین آیات، استفاده از معنانشناسی واژه ها، بیان نمودهای عینی و مصادیق آیات، استفاده شده است که در پی می آید.

1. اجتهاد و تحلیل

هرگونه تلاش عقلانی و به کارگیری قوه فهم و درایت برای درک آیات قرآن و کشف مقاصد آیات و واژه های آن را تفسیر عقلی و یا اجتهادی می نامند. (1)

در روش اجتهادی، مفسر سعی می کند تا با استفاده از قواعد ادبی و توجه به کاربرد کلمات و عبارات حقیقی و یا مجازی، از آیات قرآن برداشت به عمل آورد. نیز

ص: 18

بر اساس سبب و یا شأن نزول آنها، دقت در تناسب آیات و جملات و سیاق کلام، تطبیق آیات بر حوادث و پدیده ها و واقعیات آشکار و پنهان هستی و به عبارتی، شرح و بسط عبارتی مبهم، جزی و تطبیق و یا تعمیم معانی واژه ها از یک مورد به موارد متعدد و نیز تعیین مصداقهای قابل تطبیق بر الفاظ و سیاق و سازگار با قرائن، آیات قرآن را شرح و تفسیر کند. در این روش، احتمالات معنایی و تفصیل و تحلیل قضایا به صورت کامل، به منظور قابل فهم کردن آنها مورد توجه است. نیز از کلمات و عبارتهای دارای بار معنایی محسوس، به حقایق نامحسوس و معنوی پی برده می شود و از کلمات و واژه ها به حقیقتی غیر مرئی نقب زده می شود. در این روش، استفاده از نقل، تنها برای کمک به اجتهادات عقلی است.

تفسیر عقلی، لزوما استدلال عقلانی در متن آیات نیست، بلکه اتخاذ مبنایی عقلانی و در نتیجه، تبیین آیات بر اساس آن مبنا نیز است. در صورتی که عقل، مسلّمات و موازینی قطعی به دست آورده است، آموخته های خود را بر اساس آنها تجزیه و تحلیل می کند، ناسازگاریهای یافته ها را با مسلّمات عقلی تفسیر و یا توجیه می نماید. برای نمونه، آن دسته از آیاتی که معانی ظاهریشان با مبانی عقلی سازگار نیست و بلکه گاهی به ظاهر در تضاد است، به معنایی حمل می شوند که عقلانی و قابل فهم شوند. همچنین آیاتی که در آنها از رؤیت، عضو داشتن و جابه جایی خدا سخن گفته شده است، به دلیل اینکه چنین اموری با ذات غیر متناهی و مجرد خداوند منافات دارد، کلمات و عبارتها به گونه ای تفسیر می گردد که با آن مبنا سنخیت پیدا کند.

لازم به یادآوری است همه آنچه که به عنوان تفسیر عقلی نقل شده، اگر نتوان آن را به کارگیری عقل در فهم آیات تلقی کرد، می توان ادعا کرد که در این بخش نوعی تدبیر و اجتهاد وجود دارد و یا آنچه که مطرح گردیده، با تلاش عقلانی سازگاتر است؛ هرچند از علم موهوب، ناشی شده باشد. در روایات تفسیری عبدالعظیم حسنی که از

امام معصوم نقل شده، مواردی وجود دارد که با تفسیر اجتهادی منطبق است؛ هرچند این موارد و موارد مشابه ممکن است از علم موهوب ناشی شده باشد و نه استنباطی و عقلانی. و نیز پاره ای از اینها نه استنباط است و نه اجتهاد، بلکه توضیح و تبیین آیات و یا واژه ها و یا قسمتهایی از آیات است. موارد ذیل را می توان نمونه هایی از تفسیر عقلی دانست.

1-1. صدوق از محمد بن جعفر، ابوالحسین اسدی و وی از سهل بن زیاد نقل کرده که عبدالعظیم حسنی از امام جواد علیه السلام پرسید: ای فرزند رسول خدا! چه وقت مردار برای شخصی که در حال اضطرار است حلال می شود؟

امام جواب داد:

پدرم از پدرش و ایشان از پدرانشان روایت کرده اند که این موضوع را با رسول الله صلی الله علیه و آله در میان گذاشته و گفتند: ای رسول خدا! ما در سرزمینی واقع می شویم و در آن به سختی گرسنگی گرفتار می شویم؛ چه وقت خوردن مردار برای ما حلال می شود؟ رسول خدا جواب داد: «مَا لَمْ تَصْطَبِحُوا أَوْ تَعْتَبِقُوا أَوْ تَحْتَفُوا بَقُلًا فَشَأْنُكُمْ بَهَذَا؛ مادامی که به می خوارگی

و خوش گذرانی نرفته باشید و جوباتی نکنده باشید [که با آن سدّ جوع کنید] می توانید از مردار استفاده کنید.»

سپس عبدالعظیم از امام جواد علیه السلام پرسید: مراد از «فَمَنْ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ» چیست؟

امام در پاسخ فرمود:

العادی، السارق، و الباغی، الَّذِي يَبْغِي الصَّيْدَ بَطْرًا و لَهْوًا لَا لِيَعُودَ بِهِ عَلَيَّ عِيَالَهُ، لَيْسَ لِهَمَّا أَنْ يَأْكُلَا الْمَيْتَةَ إِذَا اضْطُرَّا؛ هِيَ حَرَامٌ عَلَيْهِمَا فِي حَالِ الْاضْطِرَارِ كَمَا هِيَ حَرَامٌ عَلَيْهِمَا فِي حَالِ الْاِخْتِيَارِ، وَ لَيْسَ لِهَمَّا أَنْ يَقْصُرَا فِي

ص: 20

صوم ولا صلاة في سفر؛ «عادی»، دزد، و «باغی» کسی است که برای تفریح به دنبال شکار می رود، اما نه برای کمک به خانواده اش. این دو دسته در حال اضطرار نمی توانند از گوشت مردار استفاده کنند؛ همان طور که در حال اختیار استفاده از مردار برای آنها حرام است. این دو دسته در مسافرت هم نمی توانند نماز خود را شکسته بخوانند و روزه خود را افطار کنند.

آن گاه از امام سؤال کرد مقصود از این بخش چیست؟ «وَالْمُنْحَنِقَةُ وَالْمُؤْفُوذَةُ وَالْمُتَرَدِّيَةُ وَالنَّطِيحَةُ وَمَا أَكَلَ السَّبْعُ إِلَّا مَا ذَكَّيْتُمْ» (1)

امام در جواب فرمود:

«الْمُنْحَنِقَةُ الَّتِي انْخَنَقَتْ بِإِخْنِاقِهَا حَتَّى تَمُوتَ، وَالْمُؤْفُوذَةُ الَّتِي مَرَضَتْ وَوَقَّذَهَا الْمَرَضُ حَتَّى لَمْ تَكُنْ بِهَا حَرَكَةَ الْمَتَرَدِّيَةِ، الَّتِي تَتَرَدَّى مِنْ مَكَانٍ مَرْتَعٍ إِلَى أَسْفَلٍ أَوْ تَتَرَدَّى مِنْ جَبَلٍ أَوْ فِي بَدْرِ فَتَمُوتُ، وَالنَّطِيحَةُ الَّتِي تَنْطَحُهَا بَهِيمَةٌ أُخْرَى فَتَمُوتُ، وَمَا أَكَلَ السَّبْعُ مِنْهُ فَمَاتَ؛ "منخنقه"، حیوانی است که خفه شده باشد، "مفوذ"، حیوانی است که مریض شده و مرض او به جایی رسیده که هنگام ذبح از خود حرکت و عکس العملی نشان ندهد، "متردیه"، حیوانی است که از جای بلندی سقوط کرده و یا در چاهی افتاده و مرده باشد، و "نطیحه"، حیوانی است که حیوان دیگری او را شاخ زده و مرده باشد، و مراد از "وَمَا أَكَلَ السَّبْعُ" حیوانی است که درندگان او را دریده و او با همان، مرده باشد. مقصود از «وَمَا ذُبِحَ عَلَى النَّصْبِ» قربانیهایی اند که در جاهلیت برای سنگ و یا بت ذبح می شدند.

آن گاه عبدالعظیم از امام جواد علیه السلام درباره این قسمت از آیه پرسید: «و»

ص: 21

امام علیه السلام پاسخ دادند:

مردمانی در دوران جاهلیت بودند که شتری را می خریدند و آن را بین ده نفر تقسیم می کردند. سپس تیرهایی که مخصوص قمار بود، روی شتر تقسیم شده می گذاشتند. از این ده عدد تیر، هفت عدد برنده و سه عدد بازنده بودند. تیرهای برنده را، فَدَّ ، توأم ، نَافِس ، حِلْس ، مُسْبِل ، مُعَلَّى و رقیب می گفتند و تیرهای بازنده را، فسیح ، منیح و وَغْد نامگذاری کرده بودند. اگر تیر بازنده ای به نام یکی از شریکان بیرون می آمد، يك سوم قیمت شتر را می باخت. آنها این عمل را تکرار می کردند تا هر سه تیر بازنده به نام سه نفر از آن ده نفر بیرون آورده شود. وقتی چنین می شد، آن سه ملزم بودند قیمت شتر را بپردازند. پس از آن، شتر را می کشتند و آن هفت نفر که شتر به آنها رسیده بود، گوشت او را می خوردند و به آن سه نفر دیگر چیزی نمی دادند. زمانی که اسلام آمد، این عمل را حرام کرد. (1)

1-2. در روایتی، کلینی از احمد بن مهران، از حضرت عبدالعظیم حسنی و او از علی بن اسباط و او هم از سلیمان [بن عمران فرّاء کوفی] مولا طربال نقل کرده که هشام جوالمقی از امام صادق علیه السلام پرسیده است: «سُبْحَانَ اللَّهِ» (2) چه معنایی دارد؟

امام جواب داد: «تنزیه»؛ (3) مقصود از سبحان الله، منزّه دانستن خداوند از هر عیب و نقصی است.

ص: 22

1- . من لا يحضره الفقيه، ج 3، ص 343؛ تهذيب الاحكام، ج 9، ص 83؛ بحار الانوار، ج 62، ص 147.

2- . يوسف 12 ، آیه 108.

3- . کافی، ج 1، ص 118؛ التوحيد، ص 312.

1-3. کلینی از احمد بن مهران، از عبدالعظیم حسنی و او از علی بن اسباط و او از علی بن عقبه و او از عبدالله بن مسکان نقل کرده که مالک جُهَنی از امام صادق علیه السلام از معنای این آیه پرسیده: «أَوْ لَا يَذْكُرُ الْإِنْسَانُ أَنَا خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ وَ لَمْ يَكُ شَيْئاً»؛ (1) آیا انسان به یاد نمی آورد که ما او را پیشتر آفریدیم و حال آنکه چیزی نبود؟»

امام جواب داد: «لا مقدراً و لا مكوّناً؛ انسان نه تقدیر شده بود و نه وجود داشت.»

سپس مالک از معنای این آیه سؤال کرد: «هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئاً مَذْكُوراً»؛ (2) آیا انسان را زمانی یاد آمده که چیز در خور ذکری نبود؟

امام در پاسخ او گفت:

«كان مقدراً غير مذكور؛ (3) انسان، تقدیر شده بود [اما به وجود نیامده بود] و چیز در خور یاد نبود.»

با دقت در تفسیر امام علیه السلام در می یابیم که ایشان به نکته ای بس دقیق اشاره کرده است، و از اینکه این آیه ظاهری متفاوت با آیه دیگر دارد، تفاوت دو آیه به دست می آید. در يك آیه، از هیچ بودن انسان در زمانی سخن گفته شده است: «و لم يك شيئاً» و در آیه دیگر قید «مذكور» وجود دارد: «لم يكن شيئاً مذكوراً.» همین قید باعث شده که امام در آیه نخست، تعبیر: «لا مقدراً و لا مكوّناً» و در آیه دوم، تعبیر: «مقدراً غير مذكور» را به کار برد؛ به عبارتی، همین کلمه «مذكور» نشان می دهد که چیزی بوده که قابل ذکر نبوده است، در حالی که در آیه دیگر، «لم يك شيئاً» نفی شیئیت به صورت مطلق است.

1-4. صدوق از محمد بن احمد سنّانی (4) روایت کرده که محمد بن ابی عبدالله

ص: 23

1- . مریم 19 ، آیه 67.

2- . انسان 76 ، آیه 1.

3- . کافی، ج 1، ص 147؛ بحار الانوار، ج 54، ص 64.

4- . محمد بن احمد سنّانی در این روایت گو اینکه منسوب به محمد بن سنان باشد، به هر حال او شخصیتی مجهول است و حدیث وی را مضطرب دانسته اند.

کوفی، برای ایشان از سهل بن زیاد آدمی، از عبدالعظیم حسنی، از ابراهیم بن ابی محمود خراسانی نقل کرده که او از امام رضا علیه السلام تفسیر این آیه را پرسیده است: «وَتَرَكُهُمْ فِي ظُلُمَاتٍ لَا يُبْصِرُونَ»؛⁽¹⁾ و خداوند آنها را در تاریکیهایی که دید ندارند رها کرد.»

امام علیه السلام در جواب پرسش ابن ابی محمود گفته است:

إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَا يُوصَفُ بِالْتَرْكِ كَمَا يُوصَفُ خَلْقَهُ، وَلَكِنَّهُ مَتَى عَلِمَ أَنَّهُمْ لَا يَرْجِعُونَ عَنِ الْكُفْرِ وَالضَّلَالِ مَنَعَهُمُ الْمُعَاوَنَةَ وَاللُّطْفَ وَخَلَّى بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ إِخْتِيَارِهِمْ؛ خداوند به صفت «ترك» آن گونه که مخلوقات او به این صفت متصف هستند، توصیف نمی شود، لیکن چون خداوند به کفر و گمراهی آنها آگاهی دارد و می داند که آنان از کفرشان برنمی گردند، لطف و کمک خود را از آنها گرفته و آنها را میان خود و انتخابشان آزاد گذاشته است.»

ابراهیم بن ابی محمود، سپس از ختم قلب در این آیه پرسیده است: «خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَعَلَى سَمْعِهِمْ»؛⁽²⁾ خداوند بر قلبها و گوشهایشان مهر زد.»

امام علیه السلام در جواب چنین توضیح داده است:

«الْخَتْمُ هُوَ الطَّبَعُ عَلَى قُلُوبِ الْكُفَّارِ عُقُوبَةُ عَلَي كُفْرِهِمْ؛ "ختم" مهر زدن بر دلهای کافران برای کیفر دادن به کفرشان است.» همان گونه که خداوند فرموده: «بَلْ طَبَعَ اللَّهُ عَلَيْهَا بِكُفْرِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُونَ إِلَّا قَلِيلًا»؛⁽³⁾ پروردگار بر دل آنها مهر زده است و جز عدّه اندکی ایمان نمی آورند.»

وی آن گاه از امام علیه السلام پرسیده که آیا خداوند بندگان خود را به معصیت مجبور می کند؟ و امام جواب داده است:

ص: 24

1- . بقره 2، آیه 17.

2- . بقره 2، آیه 7.

3- . نساء 4، آیه 155.

«بَلْ يُخَيِّرُهُمْ وَيُمَهِّلُهُمْ حَتَّىٰ يَتُوبُوا؛ خداوند بندگان خود را مخیر کرده و به آنها مهلت داده است که توبه کنند.»

راوی پس از آن، این نکته را از امام سؤال کرده که آیا خداوند بندگان را به کارهایی که بیرون از توان آنهاست تکلیف می کند؟

امام رضا علیه السلام با استناد به آیه ای از قرآن، این تصور را رد کرده و در پاسخ گفته است:

«كَيْفَ يَفْعَلُ ذَلِكَ وَهُوَ يَقُولُ: «وَمَا رَبُّكَ بِظَلَّامٍ لِّلْعَبِيدِ»؛ (1) چگونه پروردگار

این عمل را انجام می دهد، در حالی که فرموده است: خداوند، هرگز به بندگان ستم نمی کند.» (2)

1-5. کلینی از تعدادی از راویان شیعی، از احمد بن محمد بن خالد، از عبدالعظیم حسنی نقل کرده است که امام جواد علیه السلام برای او گفته که از پدرش امام رضا علیه السلام شنیده و آن حضرت هم از پدرش امام کاظم شنیده که عمرو بن عبید وارد بر امام صادق علیه السلام شد و پس از سلام، در محضر آن بزرگوار نشست و آیه «الَّذِينَ يَجْتَبُونَ كِبَائِرَ الْإِثْمِ وَالْفَوَاحِشَ» (3) را تلاوت کرد و سپس ساکت شد.

در پی سکوت عمرو، امام علیه السلام علت آن را جویا شد و وی جواب داد که مایل است گناهان کبیره را از زبان قرآن بشناسد.

آن گاه امام صادق علیه السلام گناهان کبیره را بر اساس آیات قرآن، برای او تشریح کرد. آنچه امام در این اظهارات بیان داشته، استفاده امام نه از ظاهر کلمات قرآن، بلکه نتیجه گیری از گفته ها و یا افعال خداوند است؛ به عبارتی امام علیه السلام از آنچه خداوند در برخورد با گناه کاران به عمل آورده و یا وعده عذاب داده، استفاده کرده که این گونه برخوردها و وعده ها نشان می دهد خداوند برخی عقاید و رفتارها را نمی پسندد و یا

ص: 25

1- . فضلت 41، آیه 46.

2- . عیون اخبار الرضا، ج 1، ص 123؛ الاحتجاج، ج 2، ص 413؛ بحار الانوار، ج 5، ص 11 و 201.

3- . شوری 42، آیه 37.

آنها را نادرست و گناه می شمرد. در این آیات از مجازات شدید مرتکبان برخی از گناهان سخن به میان آمده است و نیز از حالات افرادی مانند کافران که یأس از خدا دارند و... استفاده شده است که این گونه اعمال گناهی بزرگ است. این روش در واقع، نوعی استنباط از گفتار و برخورد خداوند و ارزیابی او از بندگان است.

به هر حال امام علیه السلام در پاسخ پرسش عمرو بن عبید گفته است:

«نعم یا عمرو! أكبر الكبائر الإِشْرَاقُ بِاللَّهِ؛ آری ای عمرو! بزرگ ترین گناهان، شُرک و رزیدن به خداست. خداوند می گوید: «مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ»؛ (1) «هرکس برای خدا شریکی قائل شود، پروردگار بهشت را بر او حرام خواهد کرد.»

امام علیه السلام از محروم شدن مشرک از بهشت، استفاده کرده که شُرک به خدا، گناهی بزرگ است.

امام علیه السلام گناه کبیره دیگر را در این گفتار، ناامیدی از رحمت خدا دانسته و گفته است: «و بعده اليأس من رَوْحِ اللَّهِ؛ و پس از شُرک، ناامیدی از رحمت خداوند، از گناهان کبیره است، زیرا خدا فرموده است:

«إِنَّهُ لَا يَيْئَسُ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ»؛ (2) از رحمت پروردگار نومید نمی گردند، مگر گروه کافران.»

استدلال به آیه از این جهت است که یأس از رحمت الهی، کاری کافرانه تلقی شده است و بنابراین، گناه به حساب می آید.

سپس امام علیه السلام در امان دانستن خود از مکر خدا را از گناهان کبیره معرفی کرده است، زیرا خداوند می فرماید:

ص: 26

1- . مائده 5 ، آیه 72.

2- . یوسف 12 ، آیه 87.

«فَلَا يَأْمَنُ مَكْرَ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ»؛ (1) از مکر پروردگار کسی در امان نیست مگر گروه زیان کاران.»

عاق پدر و مادر شدن نیز از جمله گناهان کبیره است؛ زیرا خداوند کسانی را که عاق پدر و مادر شوند، بدبخت و ستمگر معرفی کرده است. از آنجایی که از زبان عیسی علیه السلام نقل کرده است: «وَبَرًّا بِوَالِدَتِي وَلَمْ يَجْعَلْنِي جَبَّارًا شَقِيًّا»؛ (2) خدایا مرا به مادرم نیکوکار قرار بده و ستمگر و شقی قرار مده»، استفاده شده است که عاق پدر و مادر شدن، گناه است.

از گناهان بزرگ، کشتن کسی است که خداوند ریختن خون وی را حرام کرده است، چه اینکه خداوند فرموده است:

«وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا [فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيهَا ...]»؛ (3) جزای کسی که خون مؤمنی را بریزد دوزخی است که همواره در آن خواهد بود.»

از معاصی کبیره، نسبت دادن زنا به زن شوهردار مؤمن است. خداوند فرموده است:

«إِنَّ الَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ الْغَافِلَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ [لَعْنُوا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ]»؛ (4) صلی الله علیه و سلم کسانی که به زنان شوهردار مؤمن نسبت زنا بدهند، در دنیا و آخرت از رحمت خدا دور هستند و برای آنان عذاب بزرگی هست.»

در این آیه نیز مانند آیات بسیار دیگر، از اینکه خداوند برای نسبت دهندگان فحشا به زنان مؤمن پاك دامن، عذاب بزرگ وعده داده است، استفاده شده که چنین نسبتی،

ص: 27

1- . اعراف 7 ، آیه 99.

2- . مریم 19 ، آیه 32.

3- . نساء 4 ، آیه 93.

4- . نور 24 ، آیه 23.

از گناهان بزرگ، خوردن مال یتیم و تصرف غیر مشروع در اموال آنان است. خداوند می فرماید:

«الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَىٰ إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا وَ سَيَصَدَّ لِمُنَّ سَعِيرًا»؛ (1) کسانی که اموال یتیمان را می خورند، همانا آتش در شکمشان می خورند و به زودی به آتش دوزخ می پیوندند.»

از معصیتهای بزرگ، فرار از جهاد با کافران است. خداوند می فرماید:

«وَمَنْ يُؤَلِّهِمْ يَوْمَئِذٍ دُبرُهُ إِلَّا مُتَحَرِّفًا لِقِتَالٍ أَوْ مُتَحَيِّرًا إِلَىٰ فِتْنَةٍ فَقَدْ بَاءَ بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ وَ مَأْوَاهُ جَهَنَّمُ وَ بُسِّ الْمَصِيرُ»؛ (2) هرکس در روز جهاد با دشمن، فرار و پشت به جنگ کند، مشمول خشم خدا شده و جهنم منزل او است، و جهنم بد جایگاهی است، مگر کسانی که از جنگ برگردند و خود را آماده آن کنند، یا گروهی که از عده ای فرار کرده و به دسته دیگری از مجاهدان پیوندند.»

از گناهان کبیره، رباخواری است، زیرا خداوند می فرماید:

«الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبَا لَا يَقُومُونَ إِلَّا كَمَا يَقُومُ الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِّ»؛ (3) کسانی که ربا می خورند، روز قیامت به پانمی خیزند مگر مانند کسی که شیطان او را آسیب رسانیده باشد.»

از جمله گناهان بزرگ، جادوگری است؛ زیرا خداوند فرموده است:

«وَلَقَدْ عَلِمُوا لَمَنِ اشْتَرَاهُ مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلَقٍ»؛ (4) همانا دانستند آن کس که

1- . نساء 4 ، آیه 10.

2- . انفال 8 ، آیه 16.

3- . بقره 2 ، آیه 275.

4- . همان، آیه 102.

سحری را بخرد، برای او در آخرت نصیبی ندارد.»

این بخش از مستند سخنان امام علیه السلام در گناه بودن جادوگری، مربوط به ماجرای یهودیانی است که به تبعیت از ساحران دوران سلیمان علیه السلام، او را ساحر دانستند؛ در حالی که وی ساحر نبود. در آیه مورد بحث، عمل سحر، کفر تعبیر شده است: «وَمَا كَفَرَ سُلَيْمَانُ وَلَكِنَّ الشَّيَاطِينَ كَفَرُوا يُعَلِّمُونَ النَّاسَ السِّحْرَ» (1) در پی این، خداوند گفته است چیزی را آموزش می دادند که برایشان سودمند نبود و آنان (یهود) می دانستند آنچه را که در قبال واگذاری دین و کتاب خدا به دست می آورند، نصیبی در آخرت نخواهند داشت: «تَبَدَّ فَرِيقٌ مِّنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ كِتَابَ اللَّهِ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ» (2)

به این ترتیب، از تعبیر سحر به کفر و نیز از اینکه سحر در آخرت، برابری ندارد، خداوند از آن به سودایی بد تعبیر کرده است و امام علیه السلام از آن، گناه کبیره استنباط نموده است.

از گناهان بزرگ، زنا است. پروردگار متعال فرموده است:

«وَالَّذِينَ... وَلَا يَزْنُونَ] وَ مَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَلْقَ أَثَامًا يُضَاعَفْ لَهُ الْعَذَابُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَيَخْلُدْ فِيهِ مُهَانًا»؛ (3) هرکس مرتکب این کار زشت گردد، به گناه خواهد پیوست و بر مرتکب آن در روز قیامت، عذاب دو چندان خواهد بود و در آتش دوزخ با خواری جاودان است.»

از معاصی کبیره، سوگند دروغ است. خداوند فرموده است:

«إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَأَيْمَانِهِمْ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَئِكَ لَا خَلَاقَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ»؛ (4) کسانی که عهد خدا و سوگندهایشان را به بهای اندک سودا می کنند، آنان

ص: 29

1- . همان.

2- . همان، آیه 101.

3- . فرقان 25، آیه 68 و 69.

4- . آل عمران 3، آیه 77.

در آخرت بهره ای ندارند .»

از گناهان بزرگ، خیانت است . خداوند می فرماید :

«وَمَنْ يَغْلُلْ يَأْتِ بِمَا غَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»؛ (1) هرکس خیانت بورزد، با همان خیانت و کار زشتی [که انجام داده در محضر پروردگار] حاضر می شود .»

از معاصی کبیره، زکات ندادن است . خداوند می فرماید :

«[الَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يَنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ]... فَتَكْوَىٰ بِهَا جِبَاهُهُمْ وَجُنُوبُهُمْ وَظُهُورُهُمْ»؛ (2) کسانی که طلا- و نقره می اندوزند و در راه خدا انفاق نمی کنند، پس بشارتشان بده به عذاب دردناک... به وسیله آنها صورت و پهلو و پشتهایشان داغ می شود.»

از عذاب شدید و غلیظی که برای عدم پرداخت انفاق ذکر شده، استفاده می شود که مراد از انفاق، کمکهای مستحبی و صدقات نیست و بلکه ادای واجب مالی است که از آن به زکات تعبیر می شود.

از گناهان کبیره، گواهی دادن به دروغ و یا تزویر است . خداوند می فرماید :

«[وَلَا تَكْتُمُوا الشَّهَادَةَ] وَمَنْ يَكْتُمْهَا فَإِنَّهُ آثِمٌ قَلْبُهُ»؛ (3) هرکس شهادتی را پنهان کند و به موقع گواهی ندهد، دلش گناه کار است .»

از گناهان کبیره، می خوارگی است ، زیرا خداوند از خوردن شراب نهی فرموده ؛ هم چنان که از پرستش بتها پرهیز داده است . (4)

ص: 30

1- . همان، آیه 161.

2- . توبه 9، آیه 35.

3- . بقره 2، آیه 283.

4- . «انما الخمر و الميسر و الازلام رجس من عمل الشيطان فاجتنبوه...»؛ «می و قمار و تیرهای قمار، پلیدی از کردار شیطان هستند، پس از آن پرهیزید»؛ مائده 5، آیه 90.

از معاصی بزرگ، ترك عامدانه نماز است و یا هر عملی که خداوند آن را واجب کرده است، زیرا رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود :

هرکس نماز را از روی قصد و عمد ترك کند، از ذمه پروردگار و پیغمبرش بیرون است .»

از گناهان بزرگ، پیمان شکنی و قطع رحم است. خداوند می فرماید :

«وَالَّذِينَ يَتَّقُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ...أُولَئِكَ لَهُمُ اللَّعْنَةُ وَ لَهُمْ سُوءُ الدَّارِ؛(1) کسانی که پیمانهای خدا را پس از بستن آن بشکنند و قطع کنند، آنچه را که خدا دستور به پیوند آن داده است، همانها، مشمول لعنت خداوند هستند و برای آنان جایگاه بدی هست .»

امام کاظم علیه السلام در ادامه افزوده است: در این هنگام، عمرو بن عبید از محضر امام صادق علیه السلام بیرون رفت، در حالی که گریه اش بلند شده بود و می گفت : هلاك گرديد کسی که از نزد خود مطلبی گفت و با شما در فضیلت و دانش خصومت ورزید .(2)

همین روایت را کلینی از تعدادی از راویان شیعی نقل کرده است. از احمد بن خالد، از عبدالعظیم حسنی، که گفته او این حدیث را از امام هادی شنیده و ایشان از پدرشان و امام رضا علیه السلام از امام کاظم علیه السلام که روزی عمرو بن عبید وارد بر امام صادق شد و سلام کرد و نشست و آیه ای را تلاوت کرد و از گناهان کبیره پرسید و امام به تفصیل بر اساس آیات قرآن جواب داد و از جمله نکته های پیش گفته را بر زبان آورد.(3)

عمرو بن عبید، راوی این حدیث، از اهالی بصره است. از این حدیث بر می آید که

ص: 31

1- . رعد 13 ، آیه 25.

2- . کافی، ج 2، ص 285؛ عیون أخبار الرضا، ج 2، ص 257؛ علل الشرائع، ج 2، ص 391 .

3- . کافی، ج 2، ص 285 - 287؛ وسائل الشیعة، ج 11، ص 252 - 253.

وی شیعه بوده، ولی تاریخ زندگی اش، گویای سنی بودن او است. (1)

صدوق در روایت دیگری به صورت تقطیع شده، دو قسمت از روایت پیش گفته را به این شرح روایت کرده است. وی از محمد بن موسی بن متوکل نقل کرده که گفت: علی بن حسین سعد آبادی از طریق احمد بن محمد بن ابو عبدالله و او از طریق عبدالعظیم حسنی ما را خبردار کرد و عبدالعظیم حسنی از امام جواد علیه السلام نقل کرده است که ایشان از پدرش و جدش نقل کرده که امام کاظم علیه السلام گفته از حضرت صادق علیه السلام شنیدم که می گفت: قتل نفس از گناهان کبیره است، زیرا خدای متعال می فرماید:

«وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيهَا وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَلَعَنَهُ وَأَعَدَّ لَهُ عَذَابًا عَظِيمًا»؛ (2) هرکس مؤمنی را به عمد بکشد، مجازات او جهنم است. همیشه در آن خواهد ماند و خدا بر او خشم گرفته است و او را لعنت می کند و برایش عذابی عظیم فراهم آورده است. (3)

و همین طور از محمد بن موسی بن متوکل و او از علی بن حسین سعدآبادی نقل کرده از احمد بن محمد و او از عبدالعظیم حسنی روایت کرده است که از امام جواد علیه السلام شنیده که می گفته: پدرش امام رضا علیه السلام از پدرش امام کاظم علیه السلام نقل کرده از امام صادق علیه السلام که فرمود:

«قَذْفُ الْمُحْصَنَاتِ مِنَ الْكِبَائِرِ؛ نسبت دادن فحشا به زنان پاک دامن، گناه بزرگی است»، برای اینکه خداوند می فرماید:

«[الَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ...] لَعْنُوا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ»؛ (4) کسانی که به زنان پاک دامن کارهای زشت نسبت می دهند، در دنیا و

ص: 32

1- . معجم رجال الحديث، ج 14، ص 123 - 124.

2- . نساء 4، آیه 93.

3- . علل الشرایع، ج 2، ص 478؛ وسائل الشیعة، ج 11، ص 252.

4- . سوره نور 24، آیه 23.

آخرت از رحمت خداوند دورند و برایشان عذاب بزرگی است.»(1)

1-6. صدوق از محمد بن احمد شیبانی و او از محمد بن ابی عبدالله کوفی و وی از سهل بن زیاد و او از عبدالعظیم حسنی نقل کرده است که از حضرت امام هادی علیه السلام شنیده که امام علیه السلام گفته است:

معنی الرجیم آنه مرجوم باللعن ، مطرود من مواضع الخیر ، لا یذکره مؤمن إلا لعنه ، و أن فی علم الله السابق أنه إذا خرج القائم علیه السلام لا یبقی مؤمن فی زمانه إلا رجمه بالحجارة كما کان قبل ذلك مرجوماً باللعن؛(2) معنای رجیم رانده شدن از رحمت ، و از جایگاه خیر طرد گردیدن است. هیچ مؤمنی از او یاد نمی کند مگر با لعن ، و اینکه در علم ازلی خداوند هست که هرگاه حضرت قائم علیه السلام ظهور کند، هیچ مؤمنی در زمان آن حضرت نمی ماند مگر اینکه شیطان را سنگ باران می کنند ؛ همان گونه که پیشتر با لعن و نفرین رانده شده بود .

با توجه به اینکه «رجیم» واژه ای قرآنی است و خداوند آن را مکرراً در قرآن به کار برده است : «فَأَنَّكَ رَجِيمٌ»،(3) احتمال دارد تفسیر این کلمه از سوی امام علیه السلام مربوط به آیات قرآن باشد.

1-7. کلینی از تعدادی از راویان شیعی از احمد بن محمد بن خالد روایت کرده که عبدالعظیم حسنی گفته که از امام هادی علیه السلام شنیده است که ایشان در ضمن ایراد خطبه ای درباره اجل گفته است:

ثُمَّ إِنَّ هَذِهِ الْأُمُورَ كُلَّهَا يَبْدَأُ اللَّهُ تَجْرِي إِلَى أَسْبَابِهَا وَمَقَادِيرِهَا فَاَمْرُ اللَّهِ يَجْرِي إِلَى قَدَرِهِ وَقَدَرُهُ يَجْرِي إِلَى أَجَلِهِ وَأَجَلُهُ يَجْرِي إِلَى كِتَابِهِ وَ لِكُلِّ أَجَلٍ كِتَابٌ ،

ص: 33

1- . علل الشرائع، ج2، ص 480 .

2- . معانی الأخبار، ص 139 .

3- . سوره حجر 15 ، آیه 34 و 17؛ سوره نحل (16) ، آیه 98؛ سوره تکویر (81) آیه 25.

«يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ»؛⁽¹⁾ به تحقیق زمام تمام امور در دست خداست و از طرف او در مجاری و اسباب و اندازه هایشان قرار می گیرد. پس امر خداوند است که در قدر جاری می شود و قدر خداوند به سوی اجلش روان می گردد و اجل او به سمت کتابش جاری می شود و برای هر اجلی کتابی است. خداوند هر وقت مشیتش تعلق بگیرد، چیزهایی از آن کتاب محو می کند و یا آنها را در جای خود نگه می دارد و ریشه کتاب در نزد خداوند است.

اجل را مدت و وقت معنا کرده اند.⁽²⁾ در این بخش از سخن امام، مسئله بسیار مهمی از تدبیر عالم بیان شده است. زمامدار اصلی عالم، خداست و آن را از طریق مجاری و اسباب مقدر، تدبیر می کند و مقدرات عالم را پشت سر هم به اجرا در می آورد و از سویی همین مقدرات دارای غایت و پایانی است. به این ترتیب و با توجه به تغییرناپذیر بودن اجلها، همه چیز به سمت و سوی اجلشان در حرکتند. شاید بتوان از آیه: «وَمَا خَلَقْنَا السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَأَجَلٍ مُّسَمًّى رَحْمَةً لِلَّهِ»⁽³⁾ این حقیقت را به دست آورد که عالم به تقدیر و حق آفریده شده است و به سوی اجل خود در حرکت است. و اجل هم کتابی دارد و آن کتاب در دست خدا است که بر اساس مشیت خود، آن را محو و اثبات می کند.

سپس امام علیه السلام در پی این سخنان به خویشاوندی سببی پرداخته و درباره آن با استناد به کلام الهی گفته است:

فَإِنَّ اللَّهَ - جَلٌّ وَعَزٌّ جَعَلَ الصِّدْقَ مَأْلَفَةً لِلْقُلُوبِ وَ نِسْبَةَ الْمَنَسُوبِ ، أَوْشَجَّ بِه الْأَرْحَامِ وَ جَعَلَه رَأْفَةً وَ رَحْمَةً إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِلْعَالَمِينَ ، وَقَالَ فِي مُحْكَم

ص: 34

1- . سوره رعد 13 ، آیه 39 .

2- . مجمع البحرين، واژه اجل.

3- . احقاف 46 ، آیه 3.

کتابه : « وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ مِنَ الْمَاءِ بَشَرًا فَجَعَلَهُ نَسَبًا وَصِهْرًا » (1) و قال : « وَ أَنْكِحُوا الْأَيَامَى مِنْكُمْ وَ الصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَ إِمَائِكُمْ »؛ (2)

خداوند عزیز و جلیل برای پیوند خانوادگی و نزدیک شدن دلها به یک دیگر، خویشاوندی را مقرر و به وسیله آن، ارحام را به یک دیگر مربوط کرد، و ازدواج و زناشویی را وسیله مهر و محبت، و رحمت و صمیمیت قرار داد. همانا در این نشانه هایی است برای مردمان دانا. خداوند در آیات محکم کتابش فرموده است: او است آن خدایی که از آب، بشری را آفرید و او را وسیله خویشاوندی و دارای نسبت قرار داد، و نیز فرمود: برای زنان بی شوهر و مردان بی همسر منسوب به شما و برای کنیزان و غلامان خود، وسایل ازدواج فراهم سازید. به درستی که فلائی پسر فلائی از کسانی است که شما قدر و مقام او را از جهت خانوادگی می شناسید و روش اخلاقی او را می دانید، وی تمایل دارد شریک شما در زندگی شود و دوست دارد خویشاوندی شما را. اکنون نزد شما آمده و دختر جوانتان را خواستگاری می کند، مهریه او را طبق مقررات می پردازد؛ مقداری اکنون و بقیه را در آینده. اینک شفیع ما را شفاعت کنید و خواستگار ما را تزویج نمایید و او را به نیکویی برگردانید و با گفتاری پسندیده وی را از خود راضی سازید. از خداوند برای خود و شما و همه مسلمانان آمرزش می خواهیم. (3)

ص: 35

-
- 1- . فرقان 25 ، آیه 54.
 - 2- . نور 24 ، آیه 32.
 - 3- . کافی، ج 5، ص 372.

قرآن به زبان عربی نازل شده و ساختار و واژه های آن عربی است؛ هرچند کلمات دخیل هم در آن راه یافته است. بنابراین از راههای فهم قرآن، احاطه به زبان و ادبیات عرب است. شناخت واژه ها و ریشه و اشتقاقها و کاربردهای آنها، در تفسیر قرآن دخالت مستقیم دارند و بدون تردید عدم آشنایی با آنها، مفسر را از رسیدن به مقصد در فهم متن باز خواهد داشت.

در روایات تفسیری که عبدالعظیم حسنی از راویان آنها بوده است، روایاتی وجود دارد که در آنها برای تفسیر امامان معصوم برای فهم آیات، نظرشان به واژه شناسی و معنای الفاظ معطوف شده است. این امر خود می تواند ارائه شیوه ای از شیوه های تفسیر کلام الهی از سوی اهل بیت علیهم السلام باشد.

1-2. صدوق از علی بن احمد بن عمران دقاق از محمد بن هارون صوفی از ابوتراب، عبیدالله بن موسی رُوینانی از عبدالعظیم حسنی نقل کرده است که او از امام جواد علیه السلام از تفسیر این آیه پرسیده است: «أُولَى لَكَ فَأُولَى * ثُمَّ أُولَى لَكَ فَأُولَى.» (1) و امام جواب داده است: منظور آیه این است: «بُعْدًا لَكَ مِنْ خَيْرِ الدُّنْيَا بُعْدًا وَبُعْدًا لَكَ مِنْ خَيْرِ الْآخِرَةِ» (2) از خیر دنیا و آخرت، دور باشی.»

«اولی لك» تعبیری است برای تهدید و وعید (3) و معنای آن چنین است: شر به نزدیک تو شده، بر حذر باش! و نیز درباره آن گفته اند: «اولی» معنای «ویل» می دهد و «ویل» کلمه ای است که برای افتادن در شر و هلاکت استعمال می شود که سزاوار

ص: 36

1- . قیامت 75، آیه 34 و 35.

2- . عیون اخبار الرضا، ج 2، ص 54؛ بحار الانوار، ج 90، ص 142.

3- . المنجد.

از اصمعی هم نقل شده که عبارت «اولی لك» در کلام عرب به معنای نزدیک شدن به هلاکت است. این معنا با توجه به ریشه لغوی آن، یعنی «ولی» است که قُرب معنا می دهد. (2) طبرسی هم همین تفسیر را از جُبائی نقل کرده است. (3) کاربرد این واژه در معانی یاد شده، نشان می دهد که چنین معناهایی در میان عربها سابقه داشته و امام علیه السلام بر اساس معنای کاربردی آن در زبان عرب، آیه را تفسیر کرده است.

2-2. صدوق از علی بن احمد بن محمد بن عمران دقاق، از محمد بن هارون صوفی و او از عبیدالله بن موسای زویانی و وی از عبدالعظیم حسنی نقل کرده است که ابراهیم بن ابی محمود از امام رضا علیه السلام در تفسیر آیه: «وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَّاصِرَةٌ * اِلَى رَبِّهَا نَاظِرَةٌ» (4) روایت کرده است که امام درباره آن گفت: منظور این است: «مَشْرَقَةٌ تَنْتَظِرُ ثَوَابَ رَبِّهَا»؛ (5) چهره هایی که در آن روز شاداب هستند، در انتظار ثواب پروردگار می باشند.»

واژه «ناظره» که نگاه و نظر معنا می دهد، احتمالاً برای خوانندگان ابهام داشته و پرسش برانگیز بوده است. چگونه می توان به پروردگار نگاه کرد؟ امام با توجه به کاربرد واژه «ناصره» در معنای انتظار، آن را معنا کرده است. در لغت آمده است که: «نظر الشیء انتظره» و توضیح داده شده که گویا شخص نگاه می کند به وقتی که منتظر رسیدن آن است. (6)

علی بن احمد دقاق، از مشایخ شیخ صدوق است و وی با ترصی از او یاد کرده

ص: 37

1- . همان.

2- . الجامع لاحکام القرآن، ج 19، ص 115 و 116.

3- . مجمع البیان، ج 10، ص 204.

4- . قیامت 75، آیه 22 و 23.

5- . التوحید، ص 116؛ عیون اخبار الرضا، ج 2، ص 105؛ امالی صدوق، ص 494.

6- . المنجد.

است. (1) و درباره صوفی و رؤیانی در منابع رجالی چیزی ذکر نشده و در نتیجه، این دو نفر شخصیتی مجهول دارند.

3. بیان مصداق

تطبیق آیه بر موارد خاص و بیان مصداق در تفسیر، کوششی است به منظور خارج کردن يك آیه و یا عبارتی از ابهام و عینی کردن آن. این روش در روایات تفسیری به فراوانی وجود دارد. به گونه ای که می توان غالب روایات تفسیری را از این نوع دانست. در این روش، آیات قرآن با موارد خارجی تطبیق داده می شود؛ هرچند این تطبیق، بر حوادث و اشخاص و اقوام و موضوعاتی باشند که در زمان نزول قرآن نبوده اند و بعدها به وجود آمده اند. عمده تفسیر انجام گرفته در دوران نزول با همین

سبک و سیاق صورت گرفته است.

در میان روایتهای تفسیری که حضرت عبدالعظیم حسنی در طریق نقل آنها قرار دارد، روایتهایی وجود دارد که در صدد ارائه مصداقی از يك بیان کلی و یا تعیین مصداق اتم برای يك مفهوم و یا ذکر موردی به منظور تبیین نکته ای مجمل در يك آیه است. روایات زیر از این قبیل اند:

3-1. محمد بن جعفر، ابوالحسین اسدی، از سهل بن زیاد نقل کرده که عبدالعظیم حسنی از امام جواد علیه السلام پرسیده است: منظور از: «ما أَهْلٌ بِهِ لَغَيْرِ اللَّهِ» (2) چیست؟ امام علیه السلام جواب داده است: «ما ذُبِحَ لِصَدَنِمِ أَوْ وَثِنِ أَوْ شَجَرٍ» (3) قربانی که برای بتی و یا درختی ذبح می شد.»

«ما أَهْلٌ بِهِ لَغَيْرِ اللَّهِ» هر حیوان ذبح شده ای با غیر نام خدا و از جمله ذبیحه کافران

ص: 38

1- . التوحید، ص 116.

2- . بقره 2، آیه 173.

3- . من لا یحضره الفقیه، ج 3، ص 343؛ تهذیب الأحکام، ج 9، ص 83.

است. آنچه امام در جواب عبدالعظیم مطرح کرده، بیان یکی از مصادیق ذبیحه‌هایی است که به نام غیر خدا ذبح می‌شوند. و تنها ذکر شدن بیان آیه از سوی امام علیه السلام برای اهمیت آن است.

در سلسله این روایت، سهل بن آدمی هست که برخی مانند نجاشی او را تضعیف کرده‌اند و برخی دیگر توثیقش نموده‌اند. (1)

3-2. در روایت دیگری که کلینی از احمد بن مهران از عبدالعظیم حسنی از علی بن اسباط از علی بن عقیبه از حکم بن ایمن نقل کرده، آمده است: ابوبصیر گفته از امام صادق علیه السلام درباره این آیه سؤال کردم: «الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَيْهِمُ اللَّهُ»؛ (2) کسانی که سخن را می‌شنوند و بهترین آن را تبعیت می‌کنند، کسانی‌اند که خداوند هدایتشان کرده است.» امام علیه السلام در پاسخ پرسش ابوبصیر فرموده است:

هُمُ الْمُسْلِمُونَ لَأَلِّمُوا مُحَمَّدًا ، الَّذِينَ إِذَا سَمِعُوا الْحَدِيثَ لَمْ يَزِيدُوا فِيهِ وَلَمْ يَنْقُصُوا مِنْهُ ، جَاؤُوا بِهِ كَمَا سَمِعُوهُ؛ (3) آنان کسانی هستند که خود را تسلیم آل محمد صلی الله علیه و آله کرده‌اند و هرگاه حدیثی شنیدند، در آن کم و زیاد نکردند و خبر را همان گونه که شنیدند، رساندند.

سند این روایت به دلیل بودن احمد بن مهران (4) ضعیف است. از این که بگذریم، آیه به صورت مطلق درباره شنیدن سخن و تبعیت از بهترین آنها است؛ بی آنکه اشاره به کسانی داشته باشد. اما مطابق نقل، امام صادق علیه السلام آیه را در موردی مهم به کار برده و آن هم نه تنها شنیدن و تبعیت کردن، بلکه دقیق شنیدن سخنان اهل بیت علیهم السلام و گزارشگری درست و بی کم و کاست از آن سخنان است. این تفسیر را هم می‌توان بیان

ص: 39

1- . وسائل الشیعة، ج 20، ص 213.

2- . زمر 39، آیه 18.

3- . کافی، ج 1، ص 391؛ وسائل الشیعة، ج 18، ص 57.

4- . معجم رجال الحدیث، ج 4، ص 140.

مصدق تام برای آیه دانست و هم توسعه دادن آیه به مواردی بیش از منطوق است که از آن استفاده می شود؛ یعنی گزارشگری درست و دست نبردن در خبر.

3-3. در روایتی دیگر، کلینی از احمد بن مهران، از عبدالعظیم حسنی، از عمر بن اذینه نقل کرده که مالک جُهَنی گفته است: به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم: معنای این آیه چیست: «وَأَوْحَىٰ إِلَيَّ هَذَا الْقُرْآنَ لِأُنذِرْكُمْ بِهِ وَ مَنْ بَلَغَ»؛ (1) و به من این قرآن وحی شد تا با آن شما را و هر کس را که به او برسد، انذار نمایم؟» امام صادق علیه السلام در جواب مالک گفته است:

مراد از "من بلغ"، پیشوایی از آل محمد است؛ من بلغ، آن یکنون اماماً من آلِ مُحَمَّدٍ يُنذِرُ بِالْقُرْآنِ كما يُنذِرُ بِهِ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله؛ (2) "من بلغ"، امامی از امامان آل محمد صلی الله علیه و آله است که مردم را با قرآن انذار می کند؛ همان گونه که پیامبر خدا با آن انذار می کرد.

در روایتی از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل است که آن حضرت من بلغ را هر کسی دانسته است که بشنود پیامبر صلی الله علیه و آله به «لا اله الا الله» دعوت می کند. (3) ظاهر آیه نیز شامل هر کسی می شود که پیامبر قرآن را به او رسانده است. عبارت «من بلغ» عام است و شامل هر کسی می شود که پیام قرآن به او می رسد؛ در عین حال امام علیه السلام مراد از آن را امامی از اهل بیت علیهم السلام معرفی کرده است.

3-4. نیز همو از احمد بن مهران، از عبدالعظیم حسنی و او از یحیی بن سالم و وی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است هنگامی که آیه «وَتَعْبَهَا أُذُنٌ وَأَعْيَةٌ» (4) نازل شد،

ص: 40

1- . انعام 6 ، آیه 19 .

2- . کافی، ج 1 ، ص 424 .

3- . مجمع البیان، ج 3 ، ص 22 .

4- . حاقه 69 ، آیه 12 .

رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب به علی علیه السلام گفت: «مقصود از «أذن واعية» تو هستی». (1).

این آیه در سیاق آیات مربوط به طوفان و کشتی نوح علیه السلام است که پس از ذکر ماجرای آن، خداوند گفته است: «لِنَجْعَلَهَا لَكُمْ تَذْكِرَةً وَتَعِيهَا أُذُنٌ وَّاعِيَةٌ». اذن واعیه یعنی گوش شنوا (گوشی که سخنی را می شنود و آن را به خاطر می سپارد). پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آن را گوش علی علیه السلام معرفی کرده است. مکحول هم روایت کرده که با نزول این آیه، پیامبر دعا کرد که خداوند آن را گوش علی قرار دهد. (2)

آیه هرچند مطلق است و شامل هر گوش حق شنوی می شود، اما در عین حال پیامبر صلی الله علیه و آله از باب ذکر بهترین مصداق، آن را گوش علی معرفی کرده است؛ به تعبیری می توان علی علیه السلام را کسی دانست که این آیه به صورت کامل در وی تحقق دارد.

3-5. شیخ صدوق از مظفر بن جعفر بن مظفر علوی و او از جعفر بن محمد بن مسعود و وی از پدرش محمد بن مسعود و او هم از ابراهیم بن علی و از عبدالعظیم حسنی، از حسن بن محبوب، از معاویه بن عمار روایت کرده که امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه: «ثُمَّ لِيَقْضُوا تَفَثَهُمْ» (3) فرمود:

و مِنَ التَّفَثِ أَنْ تَتَكَلَّمَ فِي إِحْرَامِكَ بِكَلَامٍ قَبِيحٍ فَإِذَا دَخَلْتَ مَكَّةَ فَطَفَّتْ بِالْبَيْتِ وَ تَكَلَّمْتَ بِكَلَامٍ طَيِّبٍ كَانَ ذَلِكَ كَفَّارَتَهُ؛ (4) یکی از معانی «تفت» این است که در هنگام احرام سخنان زشتی را به زبان بیاوری، هرگاه داخل مکه شدی و طواف را به جا آوردی و سخنان پاکیزه بر زبان راندی، کفاره کلمات زشت تو خواهد شد.

ص: 41

1- . کافی، ج 1، ص 423؛ بحار الانوار، ج 35، ص 326.

2- . الجامع لاحکام القرآن، ج 18، ص 264.

3- . حج 22، آیه 29.

4- . معانی الأخبار، ص 339.

«تفث» در لغت به معنای چرك ناخن و امثال آن است که از بدن دور می کنند. (1) مفسران در تفسیر «وَلْيَقْضُوا تَفَثَهُمْ» موارد متعددی را برای آن ذکر کرده اند. از ذکر این موارد به دست می آید که «تفث» در يك شىء خاصى استعمال نشده، بلکه معنایى عام دارد و به مصادیق متعددی قابل انطباق می باشد. عبارت یاد شده را در چیدن شارب، ناخن، موی زیر بغل و سایر موهای زاید بدن، نیز غبازروبی و مرتب کردن بدن، هرچه بر مُحْرِم حرام است به جز نکاح، به کار برده اند؛ اما حقیقت شرعی آن را در جایی دانسته اند که حج کننده، نحر و یا ذبح کند، حلق نماید و چرکهای بدنش را بشوید و نظیف شود و لباس بپوشد. در این صورت، گفته می شود: ازاله التفث. (2) آن را خروج از احرام نیز معنا کرده اند. (3) با توجه به این معانی، آنچه امام در تفث مطرح کرده، در واقع یکی از مصادیق مبتلا به آن بوده است و نه معنای انحصاری آن.

این روایت را به دلیل ترضی در حق مظفر علوی، حسنه دانسته اند. (4)

3-6. کلینی از احمد بن مهران، از عبدالعظیم حسنی و او از موسی بن محمد و وی از یونس بن یعقوب از شخصی دیگر (که نامش را ذکر نکرده است) و او از حضرت باقر علیه السلام درباره آیه: «وَأَلَوْ اسْتَقَامُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ لَأَسْقَيْنَهُمْ مَاءً غَدَقًا» (5) نقل کرده که امام گفته است: «لأشربنا قلوبهم الإیمان، و الطریقة هی ولایة علی بن ابی طالب و الأوصیاء؛ (6) ما دل این افراد را غرق ایمان کردیم و مقصود از «طریقة» در این آیه ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام و اوصیای او است».

در روایت دیگری با همین سند از حضرت باقر علیه السلام درباره آیه یاد شده نقل کرده اند

ص: 42

-
- 1- . مفردات الفاظ القرآن، ماده تفث.
 - 2- . الجامع لاحکام القرآن، ج 12، ص 49 - 50.
 - 3- . مجمع البیان، ج 7، ص 146.
 - 4- . عدة الرجال، ج 2، ص 189 - 190.
 - 5- . جن 72، آیه 16.
 - 6- . کافی، ج 1، ص 221؛ مناقب آل ابی طالب، ج 4، ص 330؛ بحار الانوار، ج 24، ص 102.

که آن حضرت گفته است:

لو استقاموا علی ولایة علی بن ابی طالب، أمیر المؤمنین و الأوصیاء من ولده : وقبلوا طاعتهم فی أمرهم ونهیهم لأسقیناهم ماءً غدقاً، یقول :

لأشربنا قلوبهم الإیمان، و الطریقة هی الإیمان بولایة علی و الأوصیاء؛(1) اگر مردم در ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام و سایر اوصیاء، از فرزندان او استوار باشند و از اوامر و نواهی آنان اطاعت کنند، ما این گونه افراد را از آب گوارا سیراب می کنیم. می گوید: ما دل اینها را از ایمان آکنده می کنیم. همچنین امام باقر درباره "الطریقة" گفته است: "طریقة"، در این آیه، ایمان به ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام و اوصیای او است .

این روایت به دلیل مرسل بودن ضعیف است. در این روایت «طریقة» که مراد از آن، راه ایمان است، به ولایت علی و ائمه پس از او تأویل شده است. و یا راه، اعم گرفته شده و از جمله آنها، راه ولایت علی معرفی گردیده است. و نیز می تواند «طریقة» معنایی عام داشته باشد و راه ولایت علی علیه السلام بهترین مصداق آن باشد.

3-7. احمد بن مهران از عبدالعظیم حسنی و او از ابن ابی عمیر (محمد بن زیاد) نقل کرده است که اسباط بن سالم (بیاع الرطی) روایت کرده که در محضر امام صادق علیه السلام بودم، مردی از او درباره آیه: «إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِّلْمُتَوَسِّمِينَ * وَإِنَّهَا لَبَسِيلٌ مَّقِيمٌ»(2) سؤال کرد و امام در جواب او فرمود :

نحن المتوسِّمون و السبیل فینا مقیم؛(3) "متوسمین" ما هستیم و "سبیل مقیم" هم راهی است که در ما ثابت است.

آیه پس از ذکر ماجرای لوط پیامبر آمده است. طبری از آن عبرت گیرنده و متفرس

ص: 43

1- . کافی، ج 1، ص 220.

2- . حجر 15، آیه 75 و 76.

3- . کافی، همان، ص 218.

یاد کرده و در ادامه افزوده است: متوسم یعنی ناظر به علامت و «توسم فيه الخیر» یعنی نشانه آن را در خیر شناخت. مجلسی هم پس از ذکر نظرات طبری آورده است: «سبیل»، راه بهشت است و «بسبیل مقیم» به معنای این است که شهر لوط راهی آباد بوده که مردم از آن آمد و شد می کردند و در آثار آن نظر می افکندند و از آن عبرت می گرفتند و آن شهر سدوم بود. وی در ادامه افزوده است: چه بسا بر اساس تأویل چنین شود: «ذلك» اشاره به قرآن است؛ یعنی در قرآن آیات و نشانه هایی برای متوسمین وجود دارد؛ یعنی کسانی که بطون قرآن را می شناسند و به امور با نشانه ها و اشارات پی می برند و این نشانه ها برای آنان حاصل است؛ به دلیل راهی است که در آنان ثابت می باشد و از آنها زایل نمی شود و آن امامت است. و یا الهام و القای روح القدس می باشد. (1)

«مقیم» به معنای ثابت است؛ یعنی آیات قرآن در راهی ثابت هستند و «السبیل»، راه بهشت است؛ یعنی راهی که سالک خود را با آن به بهشت می رساند. «السبیل فینا مقیم»، یعنی راه از ما بیرون نمی رود. (2)

در روایت دیگری همین معنا از امام صادق علیه السلام نیز رسیده است: «لا یخرجُ منّا أبداً.» (3)

از امام علی هم نقل شده که متوسم، رسول الله است و من پس از او و امامان از نسل من هستند. (4)

3-8. کلینی از احمد بن مهران، از عبدالعظیم حسنی، از علی بن اسباط، از ابراهیم بن عبدالحمید و او از زید شحام نقل کرده که گفته است: در شب جمعه ای با امام صادق علیه السلام در راه بودیم که به من فرمود: شب جمعه است، قرآن بخوان. من هم شروع

ص: 44

1- . مرآة العقول، ج 3، ص 1 - 2.

2- . الوافی، ج 3، ص 539.

3- . کافی، ج 1، ص 218.

4- . همان.

کردم این آیه را خواندم: «إِنَّ يَوْمَ الْفَصْلِ [كان] مِيقَاتُهُمْ أَجْمَعِينَ * يَوْمَ لَا يُغْنِي مَوْلَى عَنْ مَوْلَى شَيْئاً وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ * إِلَّا مَنْ رَحِمَ اللَّهُ»؛ (1) روز جدایی، وعده گاه همه آنها است؛ روزی که هیچ دوستی را دوستی به کار نیاید و نه آنها یاری شوند، جز کسانی که خدا بر آنها رحمت آورد».

امام صادق علیه السلام با شنیدن تلاوت این آیات، درباره مستثنای آن فرمود: «نَحْنُ وَاللَّهُ الَّذِي رَحِمَ اللَّهُ وَنَحْنُ وَاللَّهُ الَّذِي اسْتثنَى اللَّهُ لَكُنَّا نَغْنِي عَنْهُمْ»؛ (2) به خدا، خدا بر ما ترحم آورده و ما را استثنا کرده است، ولی ما برای دوستان خود کارسازی می کنیم.»

همان طور که ملاحظه می شود، واژه «كان» در این آیه آمده که در قرآنهاي موجود نیست. درباره واژه یاد شده باید گفت: اولاً: از سوی راوی گفته شده است و نه امام و احتمال دارد در زمانی که زید آیه را تلاوت کرده، همه کلمات آن به سمع امام نرسیده باشد. ثانیاً: آیه مشابه دیگری وجود دارد که «كان» در آن آیه آمده است: «إِنَّ يَوْمَ الْفَصْلِ كَانَ مِيقَاتُهُمْ»؛ (3) که احتمال دارد زید آن را با این آیه مخلوط و تلاوت کرده است.

4. تعمیم معنای واژه ها و الغای خصوصیت

از برخی از روایات حضرت عبدالعظیم استفاده می شود که معصوم علیه السلام فراتر از واژه های موجود در آیه و معانی رایج آنها از آن برداشت کرده و یا برای تأیید سخن خود، به آیه ای از قرآن استشهاد کرده است. در این نوع تفسیر، تنها مورد نزول آیه مورد توجه قرار نگرفته و امام آن را منحصر در آن ندیده است. به اصطلاح از مورد نزول، الغای خصوصیت شده و دایره آن توسعه داده شده است. در این تفسیر، گویی يك واژه، معنایی وسیع پیدا می کند و دایره شمولش گسترده شده و افراد بسیاری را

ص: 45

1- . دخان 44 ، آیه 40 - 42.

2- . کافی، همان، ص 423.

3- . نبأ 78 ، آیه 17.

در بر می گیرد. هر چند ظاهر لفظ و یا سبب نزول، مربوط به مواردی محدود باشد.

4-1. صدوق از محمد بن موسی بن متوکل نقل کرده که او گفته است:

علی بن حسین سعدآبادی از احمد بن ابو عبدالله برقی و او از عبدالعظیم حسنی و وی از علی بن جعفر و او از برادرش موسی بن جعفر علیه السلام و او از پدرش امام صادق علیه السلام روایت کرده که امام سجاد علیه السلام فرمود: لیس لك أن تقعد مع من شئت؛ تو حق نداری با هر کس که خواستی نشست و برخاست کنی؛ زیرا خداوند فرموده است: «إِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ يَخُوضُونَ فِي آيَاتِنَا فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ حَتَّى يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ وَإِمَّا يُنسِدُ بَيْنَكَ الشَّيْطَانُ أَنْ فَلَا تَقْعُدَ بَعْدَ الذِّكْرِى مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ»؛ (1) هرگاه کسانی را دیدی که در آیات ما ناسزاگویی می کنند، از آنها دوری کن تا به سخن دیگری پردازند و اگر چنانکه از سوی شیطان فراموشی عارض تو شد، پس، بعد از تذکر، دیگر با گروه ظالمان نشست و برخاست مکن.»

«وَلَيْسَ لَكَ أَنْ تَتَكَلَّمَ مَا شِئْت؛ و سزاوار نیست که هر چه دلت خواست بر زبان آوری زیرا خداوند فرموده است: «وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ»؛ (2) و پیروی مکن آنچه را که به آن آگاهی نداری.»

وَلَيْسَ لَكَ أَنْ تَسْمَعَ مَا شِئْت؛ و بر تو روا نیست که به هر چیزی گوش فرا دهی، برای اینکه خداوند فرموده است: «إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ كُلُّهُمَا لَأُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا»؛ (3) همانا گوش و چشم و دل همه در پیشگاه پروردگار بازخواست می شوند.» (4)

ص: 46

1- . انعام 6 ، آیه 68.

2- . اسراء 17 ، آیه 36.

3- . همان.

4- . وسائل الشیعة، ج 11، ص 506؛ مسائل علی بن جعفر، ص 343؛ علل الشرائع، ج 2، ص 605.

امام سجاد علیه السلام در این سخنان خود توصیه کرده است که با افراد ناباب همنشینی نکن و هر سخنی را بر زبان نیاور و به هر سخنی گوش فراده. آن گاه دلیل این سفارشها را فرمانهای خدا دانسته است که در جاهای مختلف قرآن آمده است.

از آیه ای که در آن سفارش شده از افرادی که آیات خدا را به استهزا می گیرند پرهیز کن، استفاده شده است که طبق این دستور نباید با هرکسی نشست و برخاست کرد. با اینکه آیه درباره آیات الهی است، اما امام حکم آن مورد را به موارد دیگر سرایت داده و حکمی کلی از آن گرفته است، چه اینکه همنشینی با مسخره کنندگان آیات الهی نوعی نشست و برخاست است. پس، از هر نشست و برخاستی که ممکن است در آن ممنوعیتی وجود داشته باشد، باید پرهیز کرد.

نیز امام از فرمان خداوند به اینکه نباید از چیزی که اطلاعی از آن نداری تبعیت کنی، استفاده کرده که نباید هر سخنی را بر زبان جاری ساخت.

از آیه ای که در آن از مسئولیت داشتن گوش و چشم سخن به میان آمده، استفاده شده که به هر سخنی نباید گوش فرا داد، چه اینکه مسئولیت آور است و باید در قبال آن پاسخ گو بود.

در این تفسیر، به چند نکته اشاره شده است:

اول اینکه از هر چیزی که از آن آگاهی نداری نباید تبعیت کنی؛

دوم اینکه اظهار هر سخنی، گویی نوعی قبول کردن آن و سپس ادای آن است؛

سوم اینکه آنچه انسان بر زبان می راند و مهر تأییدی بر آن وجود ندارد، اظهارش آگاهانه نیست.

به این ترتیب، مشاهده می شود که هیچ یک از آیات مورد نظر درصدد بیان مستقیم توصیه های یاد شده نیستند و در عین حال، امام از آیات یاد شده، آنها را استفاده کرده است؛ یعنی امام معانی آیات را از مورد الفاظ تعمیم داده و مواردی را مشمول آنها دانسته است که آیات به صورت مستقیم درصدد بیان آنها نیستند.

3-4. صدوق از عبدالعظیم حسنی، از امام جواد علیه السلام درباره امام زمان علیه السلام و مشخصات و عدالت گستری آن حضرت و نام و اختفای او و حل شدن مشکلات برای او، سخنانی را نقل کرده و از یاران امام علیه السلام نیز گفتاری را از امام جواد علیه السلام روایت کرده است. در این روایت امام جواد علیه السلام درباره یاران امام زمان فرموده است: یاران وی به اندازه اصحاب بدر هستند و در هر کجای دنیا باشند پیرامونش جمع می شوند، و این فرموده خداست که گفته است: «أَيْنَ مَا تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمُ اللَّهُ جَمِيعاً إِنَّ اللَّهَ عَلَيَّ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»؛ (1) در هر جا که باشید خداوند همه شما را جمع می کند و پروردگار به همه چیز توانا است». هرگاه این عده که از اهل اخلاص اند اجتماع کنند، خداوند امر او را ظاهر

خواهد کرد. (2)

عبارت «این ما تکنونوا» همان گونه که از ظاهرش نمایان است، معنایی عام دارد، اما امام علیه السلام آن را درباره اصحاب امام زمان به کار برده است. در واقع امام یکی از مظاهر مهم تجلی قدرت خدا را بیان کرده است. مهم تر اینکه آیه مربوط به عالم آخرت (3) و یا مربوط به قبله و نماز است (4) و امام آن را درباره مقطعی از دنیا و آن هم دوران ظهور امام زمان، به کار برده است. از این عمل امام می توان استفاده کرد که کاربرد آیات قرآن

در موارد خاص، در صورتی که بتوان معنایی عام تر از آن به دست آورد، منعی ندارد، بلکه شایسته هم هست.

4-4. عبدالعظیم حسنی از امام صادق علیه السلام در خبری نقل کرده است که مردی از بنی عدی گفت: قریش در اطراف من جمع شدند و با آنها به خدمت پیامبر آمدم و گفتیم: اگر بت پرستی را رها کنیم و از تو تبعیت نماییم و در ولایت علی شریک بورزیم،

ص: 48

1- . بقره 2، آیه 148.

2- . کمال الدین، ج 1، ص 377 - 378؛ الاحتجاج، ج 2، ص 249.

3- . ر.ك: مجمع البيان، ذیل آیه؛ صافی، ج 1، ص 200؛ المیزان، ج 1، ص 327.

4- . ر.ك: الكشاف، ج 1، ص 205.

آیا مشرك خواهيم شد؟ در پی این، جبرئیل فرود آمد و گفت: ای محمد! «لَيْسَ أَشْرَكَتَ لِيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ»؛ (1) اگر شرك بورزی، عمل تو تباہ می شود.» (2)

در سند این روایت غیر از عبدالعظیم، کس دیگری نقل نشده و وی هم خبر را از امام صادق علیه السلام نقل کرده که امام را درك نکرده است. بنابراین، خبر مرسل است.

ظاهر آیه و انصراف آن مربوط به شرك مشهور و شایع است؛ یعنی اگر به خدا شرك بورزی، مایه تباہی عملت می شود؛ اما نکته قابل توجه این است که اگر از سند روایت بگذریم، مفاد این روایت را می توان چنین توجیه کرد که شرك، در پاره ای از مفاهیم و آموزه های دینی نیز می تواند صادق باشد؛ یعنی جایی که باید به چیزی باور داشت، برای آن شریکی هم گرفت؛ مثلاً معتقد بود که به جز نبی مرسل از جانب خدا، نبی دیگری که شريك در رسالت او است، وجود دارد. بدیهی است که چنین باوری نادرست است؛ به تعبیری می توان آن را نوعی باور شرك آلود تلقی کرد. حال اگر ولایت از آن علی علیه السلام است، عقیده به ولایت غیر او نادرست و مشرکانه است و در نتیجه غیر قابل پذیرش.

در روایتی که در بحار الانوار نقل شده، آمده است: «تفسیرها لئن امرت بولاية احد مع ولاية علي من بعدك ليحبطن عملك». (3)

روایات تأویلی

تأویل از ریشه اول است که به معنای بازگشت به اصل می باشد. (4) واژه تأویل در هفت سوره قرآن و هفده بار آمده است (5) در حالی که واژه تفسیر تنها يك بار در قرآن آمده

ص: 49

-
- 1- . زممر 39 ، آیه 65.
 - 2- . مناقب آل أبي طالب، ج 3، ص 38؛ بحار الانوار، ج 37، ص 161.
 - 3- . بحار الانوار، ج 17، ص 85.
 - 4- . مفردات الفاظ القرآن، واژه اول.
 - 5- . سوره آل عمران 3 ، آیه 3 (دو بار)؛ سوره نساء (4) ، آیه 59؛ سوره اعراف (7) ، آیه 53 (دو بار)؛ سوره یونس (10) ، آیه 39؛ سوره یوسف (12) آیات 6، 21، 36، 37، 44، 45، 100، 101؛ سوره اسراء (17) آیه 35؛ سوره كهف (18) آیه 78 (دو بار).

است: «وَلَا يَأْتُونَكَ بِمَثَلٍ إِلَّا جِئْنَاكَ بِالْحَقِّ وَأَحْسَنَ تَفْسِيرًا» (1). به مناسبت مقام و نیز سیاق آیات، در برخی آیات، واژه تأویل، معنای تفسیر اصطلاحی دارد و در برخی آیات معنایی غیر از تفسیر دارد و مصداق عینی و خارجی معنا می دهد.

تأویل در علم تفسیر، به معنای تفسیر و یا یافتن نمود عینی يك کلام است. این واژه در سخنان پیشینیان به معنای تفسیر کلام بوده است؛ اعم از آنکه موافق ظاهر باشد و یا نباشد. در این کاربرد، تأویل و تفسیر، معنایی نزدیک داشته و مترادف به حساب می آیند. اما معنای دیگر تأویل که مراد سخن و کلام است، این است که کلام، مابه ازای خارجی دارد؛ یعنی اشیای عالم عین و واقع، مرادند؛ در گذشته باشند و یا آیند.

تأویل رؤیا در ماجرای یوسف علیه السلام نیز همین معنا را دارد: «هَذَا تَأْوِيلُ رُؤْيَايَ مِنْ قَبْلُ» (2) به تعبیر دیگر، تأویل عبارت است از یافتن حقیقت معنای يك لفظ که گاهی معنایی است و گاهی عینی خارجی؛ برای نمونه، فرمان «أَعْبُدُوا اللَّهَ» (3) زمانی که جامه

عمل نپوشیده و به مرحله عمل در نیامده، يك دستور تجریدی و ذهنی است، اما وقتی جامه عمل پوشید و در عالم خارج نمونه هایی از آن اتفاق افتاد، گفته می شود که عبادت تحقق پیدا کرده است. این تحقق و عینیت یافتن، تأویل «أَعْبُدُوا اللَّهَ» است و یکی از مصادیق آن، نماز می باشد.

حقیقتی که آیات قرآن اعم از امر و توصیه، به آن حقیقت مبتنی است و شامل همه آیات می شود؛ اعم از محکم و متشابه، و امور خارجی که الفاظ بر آنها دلالت می کند و

ص: 50

1- . فرقان 25 ، آیه 33.

2- . یوسف 12 ، آیه 100.

3- . نساء 4 ، آیه 36.

آنها نشانه‌هایی از آن حقایق اند، از نوع تأویل هستند. یافتن آن حقایق و یا کشف امور خارجی که الفاظ به آنها اشاره دارد، مربوط به دانش تأویل است.

«تَأْوِيلُ كُلِّ حَرْفٍ مِنَ الْقُرْآنِ عَلَى وَجْهِهِ؛ (1) تأویل هر حرفی از قرآن دارای وجهی است.» در روایات نقل شده از سوی حضرت عبدالعظیم هم روایاتی وجود دارد که با معنای تأویل سازگارند و بنابراین در این گونه روایات، تأویل صورت گرفته است.

1. کلینی از احمد بن مهران، از عبدالعظیم حسنی، از علی بن اسباط و حسن بن محبوب، از ابراهیم بن عیسی، ابو ایوب خراز، نقل کرده است که وردان، ابو خالد کابلی کنکری گفت: از حضرت باقر علیه السلام از معنای این آیه پرسیدم: «فَأَمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالنُّورِ الَّذِي أَنْزَلْنَا». (2) امام جواب داد: ای ابو خالد! «النور واللّه الأئمة؛ به خداوند سوگند مقصود از این نور، ائمه علیهم السلام هستند.»

ای ابو خالد! «النور الإمام في قلوب المؤمنين، أنور من الشمس المضيئة بالنهار و هم الذين يُتورون قلوب المؤمنين، و يحجب الله نورهم عمّن يشاء فتظلم قلوبهم و يغشاهم

بها؛ (3) نور امام در دل‌های اهل ایمان از نور آفتاب تابان روشن تر است و امامان هستند که دل‌های مؤمنان را روشن می‌کنند و خداوند هرگاه مشیتش تعلق بگیرد، از تابش این نور به دل گروهی جلوگیری می‌کند و دل آنان تاریک و ظلمانی می‌شود.»

نور را چیزی می‌دانند که خود ظاهر است و اشیای دیگر را هم روشن می‌کند. نور را همگان می‌شناسند و به همین دلیل به معرفی نیاز ندارد. این واژه در قرآن، هم در اشیای مادی به کار رفته است و هم در امور معنوی. خداوند درباره خورشید و ماه گفته است: «هُوَ الَّذِي جَعَلَ الشَّمْسَ ضِيَاءً وَالْقَمَرَ نُورًا» (4) و در جای دیگر از ایمان به نور

ص: 51

1- . تفسیر العیاشی، ج 1، ص 12.

2- . تعابن 64، آیه 8.

3- . کافی، ج 1، ص 195.

4- . یونس 10، آیه 5.

تعبیر کرده است: «يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَن يَشَاءُ»؛ (1) «خداوند هرکس را که بخواهد به نورش هدایت می کند.» «مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ وَلَكِنْ جَعَلْنَاهُ نُورًا»؛ (2) «تو نبودی که

بدانی کتاب و ایمان چیست، ولی ما آن را نور قرار دادیم.» با این وصف، نور خواننده شدن قرآن معنای مجازی دارد. در واقع قرآن به نور تشبیه شده است، از این جهت که این کتاب آسمانی انسانها را از ظلمتکده جهل و کفر به دانش و ایمان رهسپار می کند. از این رو خدا آن را نور معرفی کرده است.

مراد از «نور» در آیه مورد بحث به قرینه «انزلنا»، قرآن است. نور بودن قرآن از باب استعاره است، به دلیل اینکه قرآن در روشنگری همانند نور است. (3) چنین تعبیری در واقع تعبیر از شیء به اعتبار کارکرد آن است؛ چه اینکه این کتاب مردمان را از ظلمت کفر و گمراهی رهایی می دهد و یاراه خروج از آنها را بیان می کند. در این آیه، امام به نور تأویل شده است از این جهت که امام نقش قرآن را ایفا می کند.

2. کلینی از احمد بن مهران، از عبدالعظیم حسنی، از موسی بن محمد عجلی، از یونس بن یعقوب که وی خبر را به صورت مرفوعه روایت کرده است، در این روایت از امام باقر علیه السلام درباره آیه: «كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا كُفَّهَا»؛ (4) همه آیات ما را تکذیب کردند»، نقل شده که ایشان درباره «كذبوا بآياتنا كلفها» گفته است: «يعني الأوصياء كلهم»؛ (5) مقصود از آیات، همه اوصیا هستند.»

آیه از آیات سوره قمر است که اولاً: سوره ای مکی است و ثانیاً: در سیاق آیات مربوط به آل فرعون می باشد که آیات خدا را تکذیب کردند و خداوند مقتدرانه

ص: 52

1- . نور 24 ، آیه 35.

2- . شوری 42 ، آیه 52.

3- . التحرير والتوير، ج 28، ص 273.

4- . قمر 54 ، آیه 42.

5- . کافی، همان، ص 207.

و با زبردستی آنها را گرفت. آن گاه آیه پس از بیان اینها، خطاب به مشرکان می گوید: «أَكْفَارُكُمْ خَيْرٌ مِنْ أَوْلَائِكُمْ.» (1) حال با توجه به مکان نزول آیه و سیاق آن، حمل آن بر ائمه علیهم السلام، صرف نظر از ضعف سند روایت، می تواند از باب تعمیم معنای آیات و تأویل آن باشد. بنابراین، می توان برای آیه تأویلی غیر از مورد نزول آیه دانست. البته

چنین تأویلاتی، اهل معرفت خاص می خواهد.

3. در روایتی دیگر، شیخ صدوق از ابوالقاسم، علی بن احمد بن موسی بن عمران دقاق نقل کرده است که وی گفته: محمد بن ابو عبدالله برای ما نقل کرد از سهل زیاد آدمی که عبدالعظیم حسنی گفت: امام هادی علیه السلام از پدرش و او از اجدادش از امام مجتبی علیه السلام نقل کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «إِنَّ أَبَا بَكْرٍ مَنِّي بِمَنْزِلَةِ السَّمْعِ، وَإِنَّ عُمَرَ مَنِّي بِمَنْزِلَةِ الْبَصَرِ، وَإِنَّ عُثْمَانَ مَنِّي بِمَنْزِلَةِ الْفُؤَادِ؛ أَبُو بَكْرٍ بَرَاءٌ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَعُمَرُ بِمَنْزِلَةِ الْبَصَرِ وَعُثْمَانُ بِمَنْزِلَةِ الْفُؤَادِ.» امام مجتبی علیه السلام فرمود: روز بعد خدمت رسول خدا رسیدم. علی، عمر، ابوبکر و عثمان در خدمت ایشان حضور داشتند. عرض کردم: پدر! از شما درباره اصحابتان کلماتی را شنیدم. مقصودتان از آنها چه بود؟

پیامبر فرمود: آری، اکنون برایت توضیح خواهم داد که مقصودم چیست؟ پس از این، حضرت به سوی آنها اشاره کرد و فرمود: «هم السمع و البصر و الفؤاد و سیسألون عن ولاية وصیّی هذا؛ اینان چشم و گوش و قلب هستند و به زودی درباره ولایت وصی من - با اشاره به علی بن ابی طالب - مورد سؤال قرار خواهند گرفت» و در ادامه افزود: خداوند عزوجل فرموده است: «إِنَّ السَّمْعَ وَ الْبَصَرَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا»؛ (2) «همانا گوش و چشم و قلب مورد بازخواست قرار خواهند گرفت.» سپس افزود: «و

ص: 53

1- . قمر 54 ، آیه 43.

2- . اسراء 17 ، آیه 36.

عَزَّةَ رَبِّي إِنَّ جَمِيعَ أُمَّتِي مَوْقُوفُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ مَسْئُولُونَ عَنِ وِلَايَتِهِ؛ به عزت پروردگارم سوگند که همه افراد امت من در روز قیامت نگه داشته خواهند شد و از ولایت علی بن ابی طالب مورد سؤال قرار خواهند گرفت؛ این است معنای سخن خداوند که گفته است: «وَقَفُّهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ»؛ (1) آنان را نگه دارید تا بازخواست شوند.» (2)

احتمال دارد علی بن احمد بن موسی بن عمران، همان علی بن احمد بن محمد بن عمران باشد (3) که در اسناد دیگر روایات عبدالعظیم حسنی آمده است.

4. کلینی از احمد بن مهران، از عبدالعظیم حسنی و او از موسی بن محمد و وی از یونس بن یعقوب از شخصی دیگر (که نامش را ذکر نکرده است) و او از حضرت باقر علیه السلام درباره آیه: «وَالْوَالِدَاتُ يُغْفَرْنَ لَهُنَّ وَاللَّيْسَ عَلَيْهِنَ جُنَاحٌ مِمَّا كَفَرْنَ» (4) نقل کرده که امام گفته است: «لأشربنا قلوبهم الإيمان، و الطريقة هی ولایة علی بن ابی طالب و الأوصیاء؛ (5) ما دل این افراد را غرق ایمان می کنیم ...»

طریقه به معنای راه است و منظور از آن در آیه، به قرینه اینکه روی سخن با منحرفان در برابر تسلیم شدگان در برابر خدا است، ایمان است؛ چنان که مفسران نیز گفته اند. (6)

گفته شده آیه، ناظر به خشکسالی چند ساله در مکه است و خداوند به آنان گفته است: اگر ایمان بیاورید ترسالی به وجود خواهد آورد و برایشان آبی گوارا پدید می آورد. (7)

ص: 54

1- . صافات 37، آیه 24.

2- . معانی الأخبار، ص 387؛ عیون أخبار الرضا، ج 2، ص 280؛ بحار الانوار، ج 30، ص 180 و ج 36، ص 77.

3- . معجم رجال الحدیث، ج 12، ص 279.

4- . جن 72، آیه 16.

5- . کافی، ج 1، ص 220؛ مناقب آل ابی طالب، ج 4، ص 330؛ بحار الانوار، ج 24، ص 102.

6- . مجمع البیان، ج 10، ص 151.

7- . همان.

در روایتی «ماءٌ غدقاً» به علم کثیر تأویل شده است. (1) در این روایت، «الطريقة» به ولایت امیر مؤمنان تأویل شده و از باب تناسب، طریق الی الله، با ولایت علی است. از طرف دیگر، «ماءٌ غدقاً» به ایمان تأویل گردیده است: «لاشربنا قلوبهم الايمان».

هكذا نزلت

تعدادی از روایات نقل شده از سوی حضرت عبدالعظیم روایاتی اند که در آنها با تعبیر «هكذا نزلت» و یا «هكذا هی» آمده است. این تعبیر، در روایات زیادی وجود دارد و به همین دلیل چنین شائبه ای را پدید آورده که گویا آیه به گونه دیگری نازل شده و بعداً تغییر یافته است.

در این روایات، بدون تصریح به اینکه چیزی از آیات حذف گردیده، در میان آنها کلماتی گنجانده شده است. چنین رخدادی، این شبهه را به وجود آورده که چیزی از میان آیات قرآنی راجع ساقط شده است؛ در حالی که بررسیها نشان می دهد که چنین نیست و تعبیر «هكذا نزلت» برای تأویل آیات و کلمات و یا تفسیر آنهاست.

هرچند در بدو مشاهده این تعبیر در روایات، به نظر می رسد که روایت در صدد بیان این است که آیه به نحو عبارت روایت بوده و احیاناً تغییراتی در آن داده شده است، اما قراین و شواهد روایی قابل توجهی وجود دارد که نشان می دهد که مراد از «هكذا نزلت» و امثال آن، نزول لفظی نیست، بلکه این واژه، اعم از نزول لفظی و معنا و مراد آیه است.

مفسران نیز از این تعبیر همین برداشت را دارند؛ برای نمونه در ذیل آیه: «هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ» (2) از امام رضا علیه السلام نقل است که: «... أَنْ يَأْتِيَهُمُ [اللَّهُ ب] الملائكة في ظُلُلٍ»

ص: 55

1- . همان.

2- . بقره 2، آیه 210.

مِنْ الغَمَامِ» و آن گاه طبق روایت، امام افزوده است: «و هکذا نزلت.»⁽¹⁾

مؤلف المیزان پس از نقل این حدیث، در توضیح نوشته است: «فهو تفسیر للآیه و لیس من قبیل القرائة؛⁽²⁾ این، از قبیل تفسیر آیه است و نه قرائت آن.»

در موارد متعددی این تعبیر وجود دارد که به وضوح بر همین مقصود دلالت می کند؛ برای نمونه درباره آیه: «أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ»⁽³⁾ از امام روایت شده است که مراد ما میم: «إِیَانَا عَنِ خَاصَّة.» و در ادامه در توضیح آورده است: «فَإِنْ خِفْتُمْ تَنَازُعاً فِی الْأَمْرِ فَارْجِعُوا إِلَى اللَّهِ وَ إِلَى الرَّسُولِ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ» و در پایان

هم گفته است: «کذا نزلت.»⁽⁴⁾

«کذا نزلت» در این بخش گفته امام، چه معنایی می تواند داشته باشد؟ آیا آیه چنین است: «إِیَانَا عَنِ خَاصَّة فَان خِفْتُمْ...؟» پر واضح است که چنین نیست. این تعبیر امام نشان می دهد که مراد از «کذا نزلت» در پایان آن گفتار، بیان معنا و مراد آیه بوده است و نه تلاوت آن.

جالب است که در روایت دیگری درباره همین آیه چنین آمده است: «تلا أبو جعفر أطيعوا الله... فان خفتم تنازعاً فی الامر...»⁽⁵⁾ این تشبیه در تعبیرهای نقل شده هم گویای این است که امام علیه السلام در صدد بیان مصداق بوده و نه تلاوت آن. بنابراین کسانی که از آن استشمام نادرستی به عمل آورده و تصور کرده اند که امام آیه را به گونه دیگری می دانسته است، اشتباه فهمیده اند.

در تأیید همین گفته می توان تکرار آیه از سوی امام را در پایان سخنش مورد تأکید

ص: 56

1- . عیون أخبار الرضا، ج 1، ص 125؛ التوحید، ص 163؛ بحار الانوار، ج 3، ص 318.

2- . المیزان، ج 2، ص 105.

3- . نساء، 4، آیه 59.

4- . تفسیر العیاشی، ج 1، ص 246؛ بحار الانوار، ج 23، ص 289.

5- . کافی، ج 8، ص 184.

قرار داد: «أَمَا قِيلَ ذَلِكَ لِلْمَأْمُورِينَ الَّذِينَ قِيلَ «لَهُمْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى

الْأَمْرِ مِنْكُمْ»؛ یعنی از تکرار آیه از سوی امام در پایان سخنش، به دست می آید که امام آیه را همان می دانسته که در قرآن وجود دارد و آنچه در ابتدای کلامش بیان کرده، آمیخته ای از آیه و تفسیر آن و بیان مصداق آیه بوده است.

فیض کاشانی نیز تأکید و تکیه کلام امام را بر روی این نکته برده است که مخالفان می گفتند: اگر مردم با هم اختلاف کردند، باید به کلام خدا و رسول رجوع کنند. اما اگر

میان مردم اختلاف نبود و اختلاف میان مردم و اولی الامر رخ داد، چگونه می شود خداوند به اطاعت از اولی الامر دستور داده باشد؛ در حالی که خود آنها درگیر اختلاف هستند. بنابراین، امام درصدد بوده است که این اشکال مخالفان را پاسخ بدهد. نظر امام این بوده است که مخاطب «تنازعتم»، مأموران و کارگزاران هستند و اولی الامر جزء مرجوع الیه می باشد. (1)

در روایت دیگری درباره «غیر المغضوب علیهم» (2) آمده است: «و هَذَا نَزَلَتْ، قَالَ: "الْمَغْضُوبُ عَلَيْهِمْ" فَلَانَ وَ فَلَانَ وَ فَلَانَ وَ النَّصَابِ وَ الصَّالِينَ السَّائِكِينَ الَّذِينَ لَا يَعْرِفُونَ الْإِمَامَ: (3) غَضِبَ شِدْكَانَ، فَلَانِي وَ فَلَانِي وَ فَلَانِي وَ ناصبها و گمراهان تردید کننده ای هستند که امام را نمی شناسند.» به راستی اگر منظور از فلانی و فلانی و فلانی افراد خاصی باشند که بعدها مرتکب خطا شدند، در زمانی که هنوز خلافتی صورت نگرفته بود، چگونه در مکه و در آن شرایط دشوار رسالت، خداوند از آنها سخن گفته است. کسانی که هنوز مرتکب خطایی نشده اند پیشاپیش مغضوب خدا بودنشان مطرح شده است؟ وانگهی اگر امام درصدد تلاوت درست آیه باشد، این نوع تلاوت نمی تواند واقعی بوده و آنچه را که صحیح است به خوانندگان یاد دهد؛ یعنی تعبیر فلان و فلان

ص: 57

1- . کتاب الوافی، ج 3، ص 524 - 525.

2- . حمد 1، آیه 7.

3- . تفسیر العیاشی، همان، ص 24؛ بحار الانوار، ج 82، ص 23 و ج 89، ص 240.

و فلان را نمی توان سخن خدا و آیه قرآن دانست. آری می توان ذکر آنها را در روایت از باب تطبیق آیه بر مصداق خارجی دانست؛ هر چند آن مصداق سالیانی پس از نزول آیه تحقق پیدا کرده باشند. و جز این، محمل دیگری را نمی توان برای روایت یاد شده به دست آورد.

در روایتی دیگر درباره: «یا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ...»⁽¹⁾ آمده است: «هكذا نزلت، فجاهدَ رَسُولُ اللَّهِ الْكُفَّارَ وَ جَاهَدَ عَلِيُّ الْمُنَافِقِينَ فجاهدَ عَلِيُّ جَاهِدَ رَسُولِ

اللَّهِ»⁽²⁾؛ پس پیامبر خدا با کافران و علی با منافقان جهاد کرد. پس علی جهاد کرد همان جهاد رسول الله را.»

بی شک آیه چنین نازل نشده است: «فجاهد رسول الله الكفار و...» در واقع رخدادهای اتفاق افتاده در این روایت گزارش شده است؛ به عبارتی آنچه پس از آن فرمان الهی اتفاق افتاده، جهاد پیامبر خدا با کافران و جهاد علی پس از رسول خدا با منافقان بوده است، و گرنه پرورش است که علی هم در رکاب پیامبر با کافران جنگید؛ بنابراین، وجهی برای اختصاص جهاد علی به منافقان وجود ندارد.

وانگهی، آیه درصدد بیان فرمان خدا به جهاد است؛ در حالی که آنچه در روایت آمده، تحقق یافته آن فرمان می باشد. و این، هیچ گاه نمی تواند جای فرمان خدا را بگیرد

تا گفته شود این آیه، چنین و چنان نازل شده است؛ بلکه باید گفت: آیه این چنین تعبیر

شد و آنچه در روایت آمده است همین معنا را دارد.

طرفه اینکه در روایتی آیه به گونه دیگری هم تلاوت شده که با تعبیر این روایت کاملاً متفاوت است: «یا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ بِالْمُنَافِقِينَ» و آن گاه گوینده این سخن تعلیلی را برای آن ذکر کرده و گفته است: «تلاوت یاد شده برای این است که پیامبر با

ص: 58

1- . توبه 9 ، آیه 73.

2- . تفسیر القمی، ج 2، ص 377؛ بحار الانوار، ج 29، ص 426.

مناققان جهاد نکرده است؛ لَانَّ النَّبِيَّ لَمْ يُجَاهِدِ الْمُنَافِقِينَ بِالسَّيْفِ.» (1) این گونه روایتها

خود قرینه هستند بر اینکه مراد از «هكذا نزلت» بیان تحقق و تعبیر و یا ذکر مصداق است و نه تنزیل آیه.

درباره آیه: «و لقد تاب الله على النبي و المهاجرين و الانصار الذين اتبعوه» (2) از امام صادق علیه السلام نقل است که فرموده است: «هكذا نزلت، و هو أبوذر و أبوخثيمه و عمر بن وهب الذين تخلّفوا ثمّ لحقوا برسول الله؛» (3) این چنین نازل شد، و آنها ابوذر، ابوخثیمه و عمرو بن وهب بودند که از سپاه پیامبر سر باز زدند و آن گاه به او پیوستند.» تعبیر «هكذا نزلت و هو أبوذر و...» جز این نمی تواند باشد که امام علیه السلام درصدد بیان ضمیر فاعلی «اتبعوه» است و نه تلاوت آیه ای دیگر به جای آیه موجود.

با توجه به قراین موجود، روایاتی که در زیر می آید و عبدالعظیم حسنی از روایان آنها است، درصدد تفسیر آیات و یا بیان مصداقی از مفهوم آیه ای هستند و نه ارائه قرائتی دیگر از آیات قرآن کریم. مضافاً اینکه بخشی از آنها، سند قابل اعتمادی هم ندارند.

1. کلینی از احمد بن مهران، از عبدالعظیم حسنی، از بگّار بن ابوبکر، روایت کرده است که جابر از امام باقر علیه السلام نقل کرده که فرمود: «هكذا نزلت هذه الآية: وَلَوْ أَنَّهُمْ فَعَلُوا مَا يُوعَظُونَ بِهِ [فی علی] لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ»؛ (4) این آیه این گونه نازل شد: «اگر آنها آنچه را (درباره علی) پند داده شدند، انجام دهند، برایشان بهتر است.» (5)

این روایت، اولاً به دلیل وجود احمد بن مهران در سند آن، که او را ضعیف

ص: 59

1- . تفسیر القمی، ج 1، ص 301؛ بحار الانوار، ج 65، ص 89 و ج 19، ص 163.

2- . توبه 9، آیه 117.

3- . تفسیر القمی، همان، ص 297؛ بحار الانوار، ج 21، ص 220 و ج 22، ص 323.

4- . نساء 4، آیه 66.

5- . کافی، ج 1، ص 424.

شمرده اند، (1) قابل اعتنا نیست و از این گذشته، آنچه در آیه افزوده شده، بیان مای موصول «ما یوعظون» است. به قرینه اینکه اولاً: دستور صریحی در آیه درباره علی علیه السلام وجود ندارد تا این آیه به آن اشاره داشته باشد و ثانیاً: به قرینه سیاق، مراد از «ما یوعظون»، همین آیاتی اند که در قبل و بعد از همین آیه هستند.

این نکته را برخی از مفسران نیز یادآوری کرده اند. مؤلف المیزان درباره متعلق

«مایوعظون به» نوشته است: «ما یوعظون» اشاره به همین احکام ظاهری است که به صورت امر آمده است. (2)

2. کلینی از احمد بن مهران، از عبدالعظیم حسنی، از محمد بن فضیل روایت کرده که ابوحمزه ثمالی از امام باقر علیه السلام نقل کرده است که فرمود: «نزل جبرئیل علیه السلام بهذه الآية علی محمد صلی الله علیه و آله هكذا: «فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا [آل محمد حَقَّهُمْ] قَوْلًا غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ فَأَنْزَلْنَا عَلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا [آل محمد حَقَّهُمْ] رِجْزًا مِنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ»؛ (3) جبرئیل این آیه را این گونه بر محمد صلی الله علیه و آله نازل کرد: "کسانی که [به آل محمد] ستم کردند، سخنی جز آنچه دستور داشتند به جای آن آوردند، پس ما بر آنها که [به حق آل محمد] ستم کردند، به سبب کارهای ناروایی که می کردند، عذابی از آسمان نازل کردیم." (4)

این روایت به دلیل وجود احمد بن مهران، ضعیف است، مضافاً این که به قرینه ذکر نزول عذاب آسمانی در آن برای کسانی که تعالیم الهی را تبدیل کردند، «آل محمد» در این عبارت نمی تواند جزئی از آیه باشد؛ چرا که آل محمد در میان اقوام گذشته نبوده اند تا مورد ستم واقع شوند و بر آنها عذاب فرود آید. بنابراین، مراد این

عبارت، بیان و تعمیم مصداق آن حتی بر افرادی در میان آیندگان است و مهم ترین آن

ص: 60

1- . معجم رجال الحديث، ج 4، ص 140.

2- . المیزان، ج 4، ص 406.

3- . بقره 2، آیه 59.

4- . کافی، ج 1، ص 423.

ستم بر اهل بیت پیامبر می باشد.

3. کلینی از احمد بن مهران، از عبدالعظیم حسنی، از محمد بن فضیل از امام باقر علیه السلام نقل کرده است که فرمود: «نزل جبرئیل علیه السلام بهذه الآية هكذا: «إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَظَلَمُوا [آل محمد حقهم] لَمْ يَكُنِ اللَّهُ لِيُغْفِرْ لَهُمْ وَلَا لِيَهْدِيَهُمْ طَرِيقًا * إِلَّا طَرِيقَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا أُولَئِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا»؛ (1) جبرئیل علیه السلام این آیه را این گونه نازل کرد: "همانا کسانی که [به حق آل محمد] ستم کردند، خداوند نمی آمرزدشان و به راهی هدایتشان نمی کند، جز راه دوزخ که همیشه در آن جاودانند، و این برای خدا آسان است." سپس می فرماید:

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ الرَّسُولُ بِالْحَقِّ مِنْ رَبِّكُمْ [في ولاية علي] فَأَمِنُوا خَيْرًا لَكُمْ وَإِنْ تَكْفُرُوا [بولاية علي] فَإِنَّ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ»؛ (2) ای مردم! پیغمبر از جانب پروردگارتان، به حق به سوی شما آمده (درباره ولایت علی) ایمان آورید که مایه خیر شماست، و اگر کافر شوید (به ولایت علی) آنچه در آسمان و زمین است متعلق به خدا است.» (3)

4. نیز همو از احمد بن مهران، از عبدالعظیم حسنی، از حسین بن میاح نقل کرده و وی از کسی (که نامش را نبرده است) که گفت: کسی نزد امام صادق علیه السلام این آیه را

خواند: «قُلْ اِعْمَلُوا فَمَا يَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ»؛ (4) بگو: عمل کنید، خداوند و پیامبرش و مؤمنان کارهایتان را خواهند دید.» امام برای او گفت: «لیس هكذا هی، إنما هی و المؤمنون، فنحن المؤمنون»؛ (5) آیه این گونه نیست، بلکه [آیه به جای مؤمنون] «مؤمنون» است، و ما همان مؤمنان هستیم.»

این روایت، مرسل است و در سند او حسین بن میاح هست که مجهول می باشد و

ص: 61

1- . نساء 4، آیه 168 و 169.

2- . همان، آیه 170.

3- . کافی، ج 1، ص 424.

4- . توبه 9، آیه 105.

5- . کافی، همان.

بنا بر این ضعیف است.

مجلسی درباره این روایت و واژه به کار برده شده در آن نوشته است: در سایر احادیث، آیه با همان قرائت رایج می باشد و ممکن است که مراد از مؤمنان در این آیه، مؤمنان در مقابل کافران نباشد، بلکه مراد مؤمنانی اند که از خطا و لغزش در امانند و

آنان همانا ائمه علیهم السلام هستند. (1)

بر اساس این اظهار نظر مجلسی، مراد از «المؤمنون» همان «المؤمنون» خواهد بود با اختصاص یافتن به افرادی که از خطا و لغزش و گناه در امانند. به علاوه، کلینی در کتاب خود بآبی را به عرضه اعمال بر پیامبر و ائمه اختصاص داده و در آن شش روایت نقل کرده که در چهارتای آنها به این آیه تمسک شده با همین واژه «المؤمنون» و مراد از آن ائمه قلمداد و تفسیر شده اند. در میان دو روایت موثق از میان آنها، امام صادق علیه السلام تلاوت کننده آیه است (2) و تغییری در آنها وجود ندارد و این شاهد گویایی است بر اینکه قرائت صحیح آیه، همان «المؤمنون» است و «المؤمنون»، مؤمنان خاصی هستند.

در این صورت، مصادیق مؤمنان، افرادی کم هستند و دایره آن محدود است.

گفتنی است که در روایتی هم آیه با همان قرائت رایج، قرائت شده و به «و هم الائمة»، «ایانا عنی» و «فَهُمْ أَلْ مُحَمَّد» (3) تفسیر شده است.

5. کلینی از احمد بن مهران، از عبدالعظیم حسنی، از محمد بن فضیل روایت کرده که ابوحمزه ثمالی گفته است: امام باقر علیه السلام فرمود: «نزل جبرئیل بهذه الآية هكذا؛ جبرئیل این آیه را این گونه نازل کرد: «فَأَبَى أَكْثَرَ النَّاسِ [بِوَلَايَةِ عَلِيٍّ] إِلَّا كُفُورًا»؛ (4) «بیشتر مردم [به ولایت علی] جز ناسپاسی نخواستند.»

ص: 62

1- . مرآة العقول.

2- . رك: الحجة کافی، ج 1، ص 219 - 220.

3- . بحار الانوار، ج 23، ص 352 - 353.

4- . الإسراء 17، آیه 89.

و فرمود: «و نزل جبرئیل علیه السلام بهذه الآية هكذا: «وَقُلِ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ» [فی ولایة علی] فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلظَّالِمِينَ [آل محمد] نَارًا»؛ (1) جبرئیل علیه السلام این آیه را

این گونه نازل کرد: بگو: حق از جانب پروردگار شما است (درباره ولایت علی) هرکه خواست ایمان بیاورد و هرکه خواست کافر شود. ما برای ستم کنندگان (به آل محمد) آتشی آماده کرده ایم.» (2)

گذشته از ضعف روایت به دلیل بودن احمد بن مهران، فراز «فی ولایة علی» در

داخل آیه می تواند بیان مصداق «الحق» باشد و می تواند تأویل باشد؛ چنانکه استرآبادی آن را تأویل دانسته است. (3)

روایتی را علی بن یونس بیاضی نباطی هم به عبدالعظیم نسبت داده و در کتاب خود با اسناد به امام باقر علیه السلام آورده است و آن چنین است: «فَأَبَى أَكْثَرُ النَّاسِ إِلَّا كُفُورًا» (4) بولایة علی» و در ادامه افزوده است: «و هكذا نَزَلَتْ؛ آیه این گونه نازل شده است.» و نیز فرمود: آیه «فَقُلِ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ» (5) درباره ولایت علی است. (6)

بخش اول این روایت، در منابع حدیثی آمده است، اما در سند هیچ کدام، حضرت عبدالعظیم قرار ندارد. حسکانی، (7) مجلسی (8) و استرآبادی (9) در کتابهای خود این روایت را با اسناد مختلفی آورده اند، اما از عبدالعظیم حسنی در آنها نشانی نیست. «فقل» در این روایت آمده و در قرآن «وقل» ذکر شده است.

ص: 63

- 1- . كهف 18 ، آیه 29.
- 2- . كافي، ج 1، ص 424.
- 3- . تأويل الآيات، ص 372.
- 4- . اسراء، همان.
- 5- . كهف، همان.
- 6- . الصراط المستقيم، ج 1، ص 291.
- 7- . ر.ك: شواهد التنزيل، ج 1، ص 456.
- 8- . بحار الانوار، ج 3، ص 381.
- 9- . تأويل الآيات، ص 284 و 372.

گفتنی است آنچه در این روایت نقل شده، بر فرض صحت استناد، بیان متعلق «کفور» و نیز بیان «حق» در فراز دوم روایت است و جزئی از آیه نیست.

روایتی از امام حسین علیه السلام

ابن قولویه قمی از پدرش از سعد بن عبدالله و عبدالله بن جعفر حمیری، از احمد بن محمد بن عیسی، از محمد بن خالد برقی، از عبدالعظیم حسنی علوی، از حسن بن حکم نخعی، نقل کرده که کثیر بن شهاب حارثی گفته: روزی در رجب خدمت امیر مؤمنان علیه السلام نشسته بودیم ناگهان حسین علیه السلام از دور پیدا شد. در این هنگام علی بن ابی طالب خنده اش گرفت به اندازه ای که دندانهایش نمایان شد. و فرمود: خداوند اقوامی را در قرآن ذکر کرده که آسمان بر آنها گریه نکرده است: «فَمَا بَكَتْ عَلَيْهِمُ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ وَمَا كَانُوا مُنظَرِينَ»؛ (1) آسمان و زمین بر آنان گریه نکردند و مهلت هم داده نشدند. سپس افزود: «وَالَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَبَرَأ النَّسْمَةَ لَيَقْتُلَنَّ هَذَا وَ لَتَبَكِينَ عَلَيْهِ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ»؛ (2) لکن به خداوندی که دانه را شکافت و انسان را آفرید، این را - یعنی حسین بن علی - می کشند و آسمان و زمین بر او می گرید.»

آیات مؤید سخنان امام علی علیه السلام

شیخ طوسی از جماعتی نقل کرده از ابو مفضل که گفته است: ابو احمد، عبیدالله بن حسین بن ابراهیم علوی برای ما روایت کرد که پدرم نقل کرد که عبدالعظیم حسنی رازی در منزلش، در ری، برایم گفت از امام جواد علیه السلام و او از پدرانش و آنان از امام سجاد علیه السلام و ایشان از پدرش امام حسین علیه السلام و او از پدرش علی بن ابی طالب علیه السلام نقل

ص: 64

1- . دخان 44 ، آیه 29.

2- . کامل الزیارات، ص 186 - 187.

کرده که امام علی علیه السلام گفته است: چهار چیز است که خداوند آنها را نازل کرد که در کتابش مرا با آنها تصدیق کرد. من گفتم: مرد در زیر زبانش پنهان است و وقتی سخن می گوید آشکار می شود. پس از آن، خداوند این آیه را نازل کرد: «وَلَتَعْرِفَنَّهُمْ فِي لَحْنِ الْقَوْلِ»؛ (1) و به آنها پی خواهد برد با آهنگ سخنشان. من گفتم: هر کس دشمن آن است که به آن جاهل است. خداوند این آیه را نازل کرد: «بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ وَلَمَّا يَأْتِهِمْ تَأْوِيلُهُ»؛ (2) بلکه دروغ دانستند که به آن احاطه علمی نداشتند، و هنوز تأویل آن به آنها نرسیده بود.»

گفتم: قدر و یا قیمت هر کس به اندازه احسان او است. سپس خداوند در ماجرای طالوت نازل کرد: «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ»؛ (3) و خداوند او را برگزید و در دانش و بدن برتری داد.»

گفتم: قتل موجب کاستی قتل می شود. خداوند این را نازل کرد: «وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ»؛ (4) و برای شما در قصاص زندگانی است ای صاحبان خرد ناب.» (5)

روایتی به شکل آیه

يك روایت در میان روایات عبدالعظیم حسنی وجود دارد که در آن، آیه ای از قرآن به گونه ای غیر از قرائت رایج آورده شده است. در این روایت، عین کلمات آیه قرآن به عنوان سخن امام نقل شده است.

احمد بن مهران از عبدالعظیم از هشام بن حکم روایت کرده است که امام

ص: 65

1- . محمد 47 ، آیه 30.

2- . یونس 10 ، آیه 39.

3- . بقره 2 ، آیه 247.

4- . همان، آیه 179.

5- . امالی طوسی، ص 494.

صادق علیه السلام فرمود: هَذَا صِرَاطٌ عَلِيٌّ مُسْتَقِيمٌ این راه علی، مستقیم است.» (1) در روایتی، از تعبیر تلا هذه الآية هكذا (2) استفاده شده است آنچه در قرآن آمده، چنین است: «هذا صراط عليّ مستقيم»؛ (3) این راهی است که به سوی من است.»

کلمات آیه و حدیث تفاوتی با هم ندارند جز آوای عَلِيٌّ وَعَلِيٌّ. به نظر می رسد که ای بسا امام در این گفته اصلاً به آیه نظر نداشته و درصدد بوده تا بیان کند که راه امام

علی، صراط مستقیم است.

قتاده طبق روایتی از حسن بصری پرسیده است که مراد از این عبارت چیست: «و

هذا صراط عليّ مستقيم؟» و او جواب داده است: «هذا طريق عليّ بن ابي طالب و دینه طریق و دین مستقیم فاتّبعوه و تمسّ کوا به فانه واضح.» (4) مردی هم از امام باقر علیه السلام همین سؤال را پرسیده و امام جواب داده است: «صراط عليّ مستقيم.» (5) اگر واقعاً آیه طبق نقل، «صراط عليّ» بود، معنای آن روشن بود و نیاز به پرسش نداشت و حال آنکه در روایات متعددی از امام پرسیده شده و امام آیه را به «طریق عليّ» تفسیر کرده است.

در روایت دیگری آمده است: «هذا صراط عليّ ابوهم و اولهم و افضلهم مستقيم.» (6)

در روایت دیگری نیز از امام کاظم علیه السلام نقل است: «هو امير المؤمنين.» (7) این تعبیرها

شاهد صادقی هستند بر اینکه آنچه از امام صادق علیه السلام نقل است که «هذا صراط عليّ

مستقيم» بیان خود آن حضرت است درباره علی علیه السلام و راه او، و ناقلان به اشتباه آن را در پاره ای از منابع، به جای آیه «هذا صِرَاطُ عَلِيٍّ مُسْتَقِيمٍ» یاد کرده اند.

ص: 66

1- . کافی، ج 1، ص 424.

2- . بحار الانوار، ج 24، ص 17.

3- . حجر 15، آیه 41.

4- . بحار الانوار، ج 24، ص 24 و ج 35، ص 59.

5- . همان، ج 35، ص 372.

6- . تأویل الآيات، ص 252.

7- . تفسیر العیاشی، ج 1، ص 242.

1. قرآن.
2. طبرسي، ابو منصور احمد بن علي (قرن ششم)، الاحتجاج، نشر مرتضى، مشهد، 1403ق.
3. طوسی، محمد بن الحسن (385-460)، الامالی، انتشارات دارالثقافة، قم، 1414ق.
4. مجلسی، محمد باقر (1307-1110)، بحار الانوار الجامعة لدرر اخبار الائمة الاطهار، مؤسسة الوفاء، بيروت، 1404ق.
5. حسینی استرآبادی، سید شرف الدین (م940)، تأویل الآيات الظاهرة فی فضائل العترة الطاهرة، انتشارات اسلامي، قم، 1409ق.
6. محمد طاهر بن عاشور (م1973)، التحرير و التنوير (تحرير المعنى السديد و تنوير العقل الجديد).
7. عیاشی، محمد بن مسعود (م320)، تفسير العیاشی، چاپخانه علمیه تهران، 1380ق.
8. قمی، علی بن ابراهیم (ق سوم)، تفسير القمی، مؤسسة دارالکتاب قم، 1404ق.
9. تنقيح المقال.
10. طوسی، محمد بن الحسن، تهذيب الاحكام فی شرح المقنعة، تحقيق سيد حسن موسى خراسان، دارالکتب الاسلامیة، تهران، 1390ق.
11. قرطبی، محمد بن احمد انصاری (م671)، الجامع لاحکام القرآن، تحقيق شيخ هشام سمير البخاری، دار احیاء التراث العربی، چاپ اول، 1416ق. 1996م.
12. حسانى، حاکم (م490)، شواهد التنزيل لقواعد التفضيل فی الآيات، مؤسسه چاپ و نشر، 1411ق.

13. على بن يونس نباطى بياضى (804-877)، الصراط المستقيم، حيدرية نجف اشرف.
14. حسيني اعرجى كاظمى، سيد محمد بن حسن (م1277)، عُدّة الرجال، تحقيق مؤسسة الهداية لاحياء التراث، قم، اسماعيليان، چاپ اول، رمضان 1415ق.
15. صدوق، محمد بن على، علل الشرايع،
16. صدوق، محمد بن على، عيون اخبار الرضا، تحقيق سيد مهدي حسيني لاجوردى، ناشر رضا مشهدى، چاپ دوم، 1363.
17. كلينى، محمد بن يعقوب (م328)، الكافى، تصحيح على اكبر غفارى، دارالكتب الاسلاميه، چاپ سوم، 1388ق.
18. ابن قولويه قمى، جعفر بن محمد (م368)، كامل الزيارات، تحقيق على اكبر غفارى، مكتبة الصدوق، چاپ اول، 1375.
19. فيض كاشانى، ملا محسن، تفسير الصافى، مكتبة الصدر، طهران، چاپ دوم، 1374.
20. فيض كاشانى، محمد محسن (1007-1091)، الوافى، تصحيح ضياء الدين حسنى، علامه اصفهانى، مكتبة اميرالمؤمنين على عليه السلام، چاپ اول، شوال 1406ق.
21. زمخشرى، محمود بن عمر (م528)، الكشاف عن حقائق غوامض التنزيل و عيون الاقاويل فى وجوه التنزيل، نشر ادب الحوزة.
22. طريحي، فخرالدين (م1085)، مجمع البحرين، تحقيق سيد احمد حسيني، المكتبة المرتضوية لاحياء الآثار الجعفرية، 1365.
23. طبرسى، فضل بن حسن (قرن 6)، مجمع البيان فى علوم القرآن، تحقيق لجنة من العلماء والمحققين الاخصائين، چاپ اول، 1415ق. 1995م.
24. مجلسى، محمد باقر، مرآة العقول فى شرح اخبار آل الرسول، تحقيق سيد هاشم رسولى، داركتب الاسلاميه، چاپ دوم، 1363.
25. فيومى، احمد بن محمد (م770ق) المصباح المنير.
26. صدوق، محمد بن على، معانى الاخبار، تصحيح و تعليق على اكبر غفارى، مؤسسة

النشر الاسلامى، قم، چاپ چهارم، 1418ق.

27. (آية الله) خويى، سيد ابوالقاسم (1317-1371)، معجم رجال الحديث و تفصيل طبقات الرواة،

چاپ پنجم، 1413ق. 1992م.

28. راغب اصفهانى، حسين بن محمد (م205)، مفردات الفاظ القرآن.

29. محمد بن شهر آشوب (489-588)، مناقب آل ابى طالب، مؤسسة النشر الاسلامى، 1379ق.

30. زرقانى، محمد عبدالعظيم، مناهل العرفان فى علوم القرآن، دارالكتب العلمية، بيروت،

1416ق، 1996م.

31. المنجد فى اللغة و الادب.

32. صدوق، محمدبن على (م381)، من لا يحضره الفقيه، تحقيق على اكبر غفارى، منشورات جماعة المدرسين.

33. شيخ حر عاملى، محمد حسن (م1104)، وسائل الشيعة الى تحرير مسائل الشريعة، تحقيق عبدالرحيم ربانى شيرازى، دار احياء التراث العربى.

ص: 69

مقاله دوم : در بیان شخصیت حضرت عبدالعظیم علیه السلام

اشاره

شیخ علی پناه اشتهااردی

ص: 71

دیر زمانی بود در این اندیشه بودم که چرا حکومت اسلامی که یکی از آثار آن، شناسایی و شناساندن بزرگان است، حضرت عبدالعظیم الحسنی علیه السلام را آن طور که

شایسته و بایسته است، شناسانده است. تا اینکه بحمدالله و منته و فضله، از آستان مقدس آن بزرگوار و مؤسسه فرهنگی دارالحدیث، نامه ای با عنوان کنگره بزرگداشت حضرت عبدالعظیم علیه السلام به دستم رسید. شکر خدای منان را نمودم و بدون تردید و درنگ، خودم را موظف دانستم چند سطر را مرقوم دارم تا در این فضیلت غیر مترقبه سهیم گردم. ان شاءالله.

الف) در بیان سال ولادت حضرت عبدالعظیم علیه السلام

چند بحث

الف) در بیان سال ولادت حضرت عبدالعظیم علیه السلام و اینکه آیا زمان حضرت رضا علیه السلام را درك کرده است یا نه؟

از نوشته آستان قدس محترم با این عبارت: هم زمان با هزار و دویست و پنجاهمین سالگرد میلاد حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام ...، استفاده می شود که میلاد آن حضرت در سال 174 ه. ق بوده؛ یعنی هفت سال بعد از وفات حضرت موسی بن جعفر علیه السلام؛ چون ولادت حضرت موسی بن جعفر علیه السلام

بنابر آنچه که محمد بن یعقوب کلینی - علیه الرحمة - فرموده، (1) سال 128 ه. ق و وفات ایشان سال

ص: 73

1- . اصول الکافی ، باب مولد ابن الحسن موسی بن جعفر علیه السلام .

است.

و ولادت حضرت رضا علیه السلام سال 148 ه. ق. و وفاتش سال 202 یا 203 ه. ق. بوده و مدّت امامت آن حضرت تقریباً بیست سال (2) یا بیست و شش سال (3) بوده است؛

بنابراین از عمر شریف حضرت عبد العظیم علیه السلام در اوایل زمان امامت حضرت، بنابر قول اول 29 سال و بنابر قول دوم 35 سال گذشته است و کاملاً امکان روایت عبد العظیم از حضرت رضا علیه السلام متحقق است. شاهد بر وقوع آن نیز روایاتی است که در بسیاری از کتابهای حدیث منقول است و ما در اینجا به چند نمونه اشاره می کنیم.

1. روایت حضرت عبد العظیم علیه السلام از ابن ابی عمیر؛ بنابر نظر شیخ طوسی، وی از اصحاب حضرت کاظم علیه السلام (4) یا از اصحاب حضرت رضا علیه السلام بوده است. (5)

2. روایت حضرت عبد العظیم علیه السلام از عبد الله بن الحسن العلوی؛ وی یکی از روات حضرت رضا علیه السلام می باشد. (6)

3. روایت حضرت عبد العظیم علیه السلام از علی بن اسباط؛ ایشان از اصحاب حضرت رضا علیه السلام بوده، چنانچه شیخ و نجاشی تصریح کرده است. (7)

بنابر آنچه گفته شد، مناقشه جمعی از بزرگان اهل فن در روایت عبد العظیم از حضرت علی بن موسی الرضا علیهما السلام مورد ندارد. بلی، اگر کسی مناقشه و سؤال کند که راه اثبات این عنوان: «هم زمان با هزار و دویست و پنجاهمین سالگرد الخ» چیست؟

ص: 74

1- همان.

2- همان، باب مولد ابی الحسن رضا علیه السلام.

3- همان، حدیث 11.

4- تنقیح الرجال چاپ سنگی، ج 2، ص 60، قال: عاصِرَ موالینا کاظم و الرضا و الجواد علیهم السلام.

5- همان.

6- تنقیح المقال چاپ سنگی، ج 2، ص 3، عند ترجمة الفتح بن یزید الجرجانی فلاحظ و تدبر.

7- همان، ص 268، آیه الله خوبی، معجم الرجال، ج 11، ص 260.

می توان گفت جای پرسش باقی است ، لکن با این توضیحاتی که دادم ، پاسخ این پرسش داده می شود. واللّٰه العالم .

ب) در بیان شخصیت بزرگوار حضرت عبدالعظیم علیه السلام

شاید ذکر موقعیت و شخصیت امثال این بزرگواران از سوی افرادی چون بنده، توهین به آنها باشد، لکن چون مناقشاتی از طرف بعضی نویسندگان شده است به ناچار چند جمله ای عرض می شود .

نجاشی(1) عباراتی را ذکر کرده که دلالت دارد این بزرگوار در حال دینداری و شدت تقیه و غایت بی اعتنایی به حیثیات دنیویه مادیه ، زندگی می کرده است . پس از آن ، به ذکر خصوصیات و ویژگیهای زندگی حضرت عبدالعظیم علیه السلام پرداخته است؛ با این بیان که :

1 . کتاب خطب امیرالمؤمنین علیه السلام که خطبه های امیرالمؤمنین علیه السلام را شامل بوده است . متأسفانه این کتاب در دست نیست و قبل از سید رضی رضی الله عنه - رضی الله عنه - موجود بوده است.

2 . قال :

«حدثنا احمد بن محمد بن خالد البرقی(2) قال: كان عبدالعظیم ورد الرّی هاربا من السلطان ؛ برقی که از بزرگان محدثین بوده ، گفته است که عبدالعظیم از دست سلطان جائر آن زمان فرار کرد و وارد ری شد».

ص: 75

1- . احمد بن علی بن احمد بن العباس بن محمد بن عبد الله بن ابراهیم بن محمد بن عبد الله النجاشی ، المتولد 1373 ، المتوفی 45 ، المستفاد من الكنى ، ج 3 ، ص 199 .

2- . کوفی الاصل و جدش خالد در حال کوچکی همراه پدرش عبدالرحمن به برق رود فرار کردند کتب زیادی تألیف کرده (قریب 95 کتاب)، احمد بن الحسین در تاریخ خود گفته : برقی در سال 274 ه . ق وفات کرده و ابن ماجیلویه سال را انتخاب کرده است 280 از رجال النجاشی ص 56 ، طبع بمبئی .

پس معلوم می شود ری را مأمن شیعه می دانسته است .

.3

«و سكن سر با في دار رجل من الشيعة في سكة الموالي؛ و در سردابی از سردابهای شیعه در مکانی به نام «سکه الموالی» ساکن شد» .

پس معلوم می شود از اینکه از طرف سلطان ، مورد تعقیب قرار گیرد خائف بوده است .

.4

«فكان يعبد الله في ذلك السرب و يصوم نهاره و يقوم ليلاً؛ در آن سرداب ، زمانی بندگی خدا را می نمود و روزها روزه می گرفت و شب ها به پا می ایستاد» .

معلوم می شود این فشارها تأثیری در روحیه این بزرگوار نداشته و توحیدش کامل بوده است .

.5

«فكان يخرج مستترا فيزور القبر المقابل قبره و بينهما الطريق و يقول : هو قبر الرجل من ولد موسى بن جعفر عليهما السلام ؛ پنهانی از سرداب برای

زیارت قبری که در زمان برقی رو بروی قبر خود حضرت عبدالعظیم قرار گرفته و راهی به آن قبر داشت ، خارج شد و در حالی که می فرمود : این قبر مردی از فرزندان موسی بن جعفر علیهما السلام است» ؛

ظاهر این است که فرزند بلاواسطه حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام بوده است . و این ، شاهی بر این است که حضرت عبدالعظیم علیه السلام در زمان حضرت رضا علیه السلام بوده است ؛ چنانچه قبلاً توضیح دادیم .

.6

«و تصح خبره الى الواحد بعد الواحد من شيعة آل محمد عليهم السلامحتي عرفه

ص: 76

اکثرهم؛ این اخلاق کم سابقه در شهرری به گوش يك يك شيعيان آل پيغمبر رسيد؛ تا حدی که بیشتر شيعيان آن شهر مقدس شيعه پرور، شناسایی شدند [و گویا اواخر عمر شريف آن حضرت بوده است].»

.7

«فرأى رجل من الشيعة فى المنام رسول الله صلى الله عليه وآله قال له : إنَّ رجلاً من وُلدي يحمل من سكة الموالى و يدفن عند شجرة التفاح فى باغ عبدالجبار بن عبدالوهاب و اشار الى المكان الذى دُفن فيه ؛ پس مردی از شيعيان در عالم خواب پيغمبر خدا را ديد که فرمود : مردی از فرزندان من از (سكة الموالى) تشييع و حمل می شود برای دفن در نزد درخت سيبی که در باغ عبدالجبار فرزند عبدالوهاب است ، و اشاره فرموده به همان محل شريف (مدفن فعلى).»

از این رؤیای صادقه، عظمت روحی این حضرت و صحت نسب آن وجود محترم به پيغمبر گرامی و صحت مدفن آن بزرگوار استفاده می شود .

.8

«و ذهب الرجل ليشتري الشجرة و مكانها من صاحبها فقال له : لأني شيء تطلب الشجرة و مكانها فاخبره بالرؤيا فذكر صاحب الشجرة أنه كان رأى مثل هذه الرؤيا و انه قد جعل موضع الشجرة مع جميع الباغ و قفا على الشريف ، و الشيعة يدفنون فيه؛ مرد شيعه به قصد خريد آن درخت و آن باغ روانه شد . صاحب باغ پرسيد: به چه انگيزه اى طالب خريد اينها شدی؟ در جواب ، خواب خود را يادآور شد . صاحب درخت گفت : من هم همين خواب را ديده ام ، پس خود صاحب باغ، محل درخت و همه باغ را وقف آن بزرگوار کرد ، و شيعه ها اموات خود را در آنجا دفن می کردند.»

ص: 77

اموری از این عبارت استفاده می شود که بدین قرار است :

1 . تصلب شیعیان در علاقه به آل محمد صلی الله علیه و آله ؛

2 . اهل دنیا نبودن صاحب باغ ؛

3 . عنایت پیغمبر گرامی به شناساندن حضرت عبدالعظیم علیه السلام ؛

4 . ارتکاز شیعیان در اینکه وقف آل محمد علیهم السلام به نحو اطلاق ، باید مورد استفاده عموم شیعیان قرار گیرد و لذا همگی اموات خود را در آن مکان دفن می کردند .

5 . ارتکاز شیعیان در اینکه در جوار آل محمد مدفون شدن ، مایه امیدواری نجات است .

فمرض عبدالعظیم و مات رحمة الله علیه ، فلما جُرِّد لیغسل وجد فی رقعة فیها ذکرُ نسبه فاذا فیها : ابوالقاسم عبدالعظیم بن عبدالله بن علی بن الحسن بن زید بن علی بن الحسن الحسن بن علی بن ابی طالب علیهم السلام .

از این عبارت استفاده می شود که حضرت عبدالعظیم علیه السلام خیلی هشیار بوده که نسب خود را معرفی کرده ، و آن حضرت به شش پشت به حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام می رسد ، و اینکه شیعیان نیز خیلی بیدار بودند که این را حفظ کردند . سلام الله علی آبائه و أجداده و علیه و علی جمیع الشیعة المستیقظین .

بنابراین به هیچ وجه شبهه در عدالت آن حضرت نیست و مناقشه در عدالت ایشان چنانچه از بعضی نوشته ها استفاده می شود ، بی مورد است .

در تنقیح المقال فی علم الرجال (1) آمده :

اقول : لعل جلالته فی النهاية أغنته عن التصریح بوثاقته و دَعته الی الاکتفاء بقول (و کان مرضیا) و کان صدر من الصدوق فی المشیخة بقول : «کان عابدا و عالما» كما صدر عن العلامة فی الخلاصة و لقد أجاد

ص: 78

المحقق رحمه الله حيث قال : إن قول ابن بابويه و النجاشي و غيرهما : «لأنه كان عابدا ورعا مرضيا» يكفي في استصحاح حديثه ، فاذن الأصح الأرجح و الأصوب الأقوم ان يُعدَّ الطريق من جهته صحيحا في الدرجة العليا من الصحة انتهى كلام المحقق الداماد. موضع الحاجة من التنقيح»

«و قال السيد الخوئي - رحمه الله - بعد نقل روايات تدل على ملاقاته للرضا و الهادي عليهما السلام : «ما هذا لفظه : و الذي يُهَوَّن الخطب أن جلاله مقام عبدالعظيم و ايمانه و ورعه غنينة عن الشبث في امثال هذه الروايات الضعاف . انتهى (1)»

بهترین شاهد بر جلالت شأن این بزرگوار، روایات وارده در سفارش زیارت آن حضرت از حضرت رضا و حضرت هادی و حضرت امام حسن عسکری علیهم السلام است.

در خاتمه برای تبرک و تیمن ، سه روایت زیر را نقل می کنم :

1 . شیخ صدوق از محمد بن یحیی عطار و او از کسی که به محضر امام هادی علیه السلام می رسید، نقل می کند که آن کس گفته است : وارد شدم بر ابی الحسن العسکری علیه السلام فرمود : کجا بودی ؟ عرض کردم : به زیارت حسین علیه السلام . فرمود : آگاه باش اگر زیارت کرده بودی عبدالعظیم را - که در نزد خودتان است - هر آینه مثل کسی بودی که حسین بن علی علیهما السلام را زیارت نموده است . (2)

2 . در حاشیه رجال النجاشی که در سال 1317 ه . ق در بمبئی چاپ شده، چنین آمده است :

«هذا عبدالعظیم المدفون في مسجد الشجرة في الري و قد نصّ علی

ص: 79

1- . معجم الرجال ، ج 10 ، ص 49 .

2- . ثواب الاعمال ، ص 95؛ معجم الرجال ، ج 10 ، ص 47 .

زیارتہ ، الامام علی بن موسیٰ علیہما السلام قال : من زار قبره وجبت له الجنة .»

3 . روایتی است به نحو عموم کہ شامل همه امام زادگان می شود : احمد بن محمد بن عیسیٰ اشعری قمی باسناد ذکره عن الصادق علیه السلام قال :

«من لم يقدر على صلتنا فليصل صالحي موالينا و من لم يقدر على زيارتنا فليزر صالحي موالينا و كتب الله له ثواب زيارتنا .»⁽¹⁾

امید است این نوشتار کوتاه مقبول دربار الهی گردد . اللهم وفقنا للعمل الصالح بحق النبي وآله .

اقل الطلاب علی پناه اشتہادی

23 / ج 1 / 1423 ؛ 12/5/81

ص: 80

1- . ثواب الاعمال ، ص 96 .

مقاله سوم : مقام علمى و فضيلت زيارت حضرت عبدالعظيم عليه السلام

اشاره

آيه الله سيدعبدالجواد علم الهدى

ص: 81

بجاست که زائران محترم، قبل از تشرّف به آستان مقدّس حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام، با شخصیت آن حضرت آشنا شده، سپس با توجّه ویژه ای که از شناخت آن بزرگوار پیدا می کنند، به زیارت پردازند؛ باشد که زیارتشان موجب قُرب به خداوند و جلب خشنودی او شود.

این مقاله، شناختی اجمالی از زندگانی، مقام علمی و شخصیت معنوی وی و نیز فضیلت زیارتش در اختیار می گذارد.

زندگانی حضرت عبدالعظیم

ولادت

حضرت عبدالعظیم که نزد مردم به «شاه عبدالعظیم» مشهور است، از سادات بزرگوار حسنی است. با این که در بزرگی مقامشان تردیدی وجود ندارد، ولی تاریخ ولادت او به طور دقیق، مشخص نیست. آنچه مسلم است، وی در زمان امام جواد، امام هادی و امام حسن عسکری علیهم السلام می زیسته است. او مورد احترام امامان عصر خود و از جهت بزرگی مقام، در طول زمان مورد ستایش عالمان آنساب و تذکره نویسان بوده است. از حالات وی کاملاً آشکار است که از همان زمان که در مدینه می زیسته، مورد علاقه شیعیان و دوستان اهل بیت بوده است.

برای پی بردن به شخصیت حضرت عبدالعظیم، به خاندانش نظری می افکنیم؛ چراکه غالباً خانواده يك فرد، نشان دهنده مرتبت اصالت و ساختار شخصیتی اوست.

نسب حضرت عبدالعظیم، چنین است:

ابوالقاسم، عبدالعظیم بن عبدالله بن علی بن حسن بن زید بن حسن بن علی بن ابی طالب. (1)

چنان که پیداست، حضرت عبدالعظیم از نوادگان امام حسن مجتبی علیه السلام است. گذشته از امام حسن علیه السلام که مقامش برای همگان آشکار است، دیگر آباء حضرت عبدالعظیم نیز افرادی با سابقه درخشان اند که برای آشنایی، مختصری از زندگانی شان را بیان می کنیم:

عبدالله، پدر حضرت عبدالعظیم

عبدالله در شکم مادر بود که پدرش به فرمان منصور دوانیقی، در مدینه دستگیر و به همراه گروهی از سادات حسنی به زندان عراق فرستاده شد.

عبدالله هرگز روی پدر را ندید و با تربیت و مراقبت جدش رشد نمود و بعدها صاحب نه فرزند به نام های عبدالعظیم، احمد، قاسم، حسن، محمد، ابراهیم، زید، علی اکبر و علی اصغر شد. وی در اثر فشار ظلم بنی عباس، متواری بود و به همین جهت، محلّ دفنش نامعلوم است.

علی، جدّ حضرت عبدالعظیم

او از زاهدان و مجاهدان در راه حق بود. در سال 144 قمری به فرمان طاغوت زمان، منصور دوانیقی، به همراه نوزده نفر از عموزادگانش (سادات حسنی) به جرم حقگوئی، در مدینه دستگیر شد. گویند هنگامی که این افراد، در مقابل حرم شریف پیامبر صلی الله علیه و آله در بند بودند، امام صادق علیه السلام، در حالی که اشک از صورت مبارکش جاری بود، از حرم بیرون آمد و فرمود: «فرزندان مهاجر و انصار! آیا رسول الله سفارش

ص: 84

1- . معجم رجال الحديث، ج 10، ص 46، شماره 6580؛ رجال النجاشی، ص 247.

کرده بود که درباره فرزندانش این چنین ستم روا دارید؟!» و سپس به منزل رفت و از غصّه چند روز بیمار بود.

مسعودی (م 346 ق)، مؤرّخ معروف می نویسد:

سادات بنی الحسن، همگی در زندان منصور دوانیقی به شهادت رسیدند. [بدین ترتیب که] او دستور داد سقف زندان را بر روی آنها خراب کنند. (1)

حسن، جدّ دوم حضرت عبدالعظیم

کنیه اش ابومحمّد و از یاران امام باقر، امام صادق و امام کاظم علیهم السلام بوده است. در زمان حیات، اوّلین پسرش، علی را در زندان های منصور دوانیقی از دست داد. او دختر خود، سیّده نفیسه (2) را - که فردی عابد، زاهد و حافظ قرآن بود- به ازدواج اسحاق، فرزند امام صادق علیه السلام درآورد.

خطیب بغدادی (م 463 ق) در تاریخ بغداد از او چنین می نویسد:

منصور دوانیقی، حسن بن زید (جدّ دوم حضرت عبدالعظیم) را احضار کرد و سر بُریده پسرعمویش، ابراهیم بن عبداللّه را نزد او گذارد و پرسید: «آیا این سر را می شناسی؟». او پاسخ داد: «آری، می شناسم» و شعری خواند:

فَتَى كَأَنَّ يَحْمِيهِ مِنَ الضَّيْمِ سَيْفُهُ

وَ يُنْجِيهِ مِنْ دَارِ الْهَوَانِ اجْتِنَابُهَا

ص: 85

-
- 1- . مُرُوجُ الذَّهَبِ، ج 3، ص 329. زندانی که جدّ حضرت عبدالعظیم در آن محبوس بوده، در کوفه در کنار فرات قرار دارد. مسعودی، در ادامه می نویسد: در زمان ما که سال 332 قمری است، این مکان، زیارتگاه دوستانِ اهل بیت است.
 - 2- . هم اکنون، قبر مطهّر سیّده نفیسه، در شهر قاهره پایتخت مصر، زیارتگاه شیعیان و پیروان سایر فرقه های اسلامی است.

جوانی که شمشیرش او را از ستم حفظ می کرد

و دوری کردنش از دنیا او را نجات می داد

سپس با صدای بلند گریست. منصور ناراحت شد و دستور داد که او را در بغداد حبس و اموالش را غصب کنند. حبس وی، تا آخر حکومت منصور ادامه یافت، تا آن که پس از منصور، به فرمان مهدی عباسی آزاد شد و سرانجام در سفری که به حج داشت، در منزلی به نام «حاجر» وفات یافت و همان جا به خاک سپرده شد. (1)

زید، جدّ سوم حضرت عبدالعظیم

کنیه اش ابوحنسین، پسر بزرگ امام حسن مجتبی علیه السلام و از اصحاب امام حسین علیه السلام بود که احادیثی از معصومان علیه السلام از طریق عبدالله بن عباس و جابر بن عبدالله انصاری روایت کرده است.

وی متولّی صدقات پیامبر اکرم در مدینه بود و به همین جهت، نتوانست با امام حسین علیه السلام از مدینه هجرت کند. او پس از واقعه کربلا از جمله اصحاب خاصّ امام سجّاد و امام باقر علیهما السلام شمرده می شد و سرانجام در سال 120 قمری در سنّ نود سالگی، دعوت حق را پاسخ گفت و در شهر مدینه در قبرستان بقیع به خاک سپرده شد. (2)

هجرت به ری

در بیان علّت هجرت حضرت عبدالعظیم از حجاز و عراق به ری می توان گفت که شرایط موجود در آن زمان و خفقان ایجادشده توسط هیئت حاکم بر بغداد، اجازه نمی داده است که فرد بافضیلتی چون حضرت عبدالعظیم، معارف الهی و مکتب

ص: 86

1- تاریخ بغداد، ج 7، ص 321.

2- تهذیب التهذیب، ج 3، ص 354، حرف الزای، شماره 2217.

اهل بیت علیهم السلام را در حجاز و عراق گسترش دهد. نیز طبق آنچه از تواریخ مختلف (از جمله تاریخ دمشق و تاریخ بغداد) به دست می آید، حضرت عبدالعظیم در زمان حکومت ستمگرانه متوکل عباسی، تحت تعقیب بوده است. صاحب بن عبّاد⁽¹⁾ (م 385ق) در رساله اش می نویسد:

جناب ابوالقاسم، عبدالعظیم بن عبدالله... در زمان حکومت متوکل عباسی به خاطر تحت تعقیب بودن، از عراق بیرون رفت و مخفیانه وارد ری شد و در محلی به نام «سَكَّةُ الْمَوَالِي» در منزل یکی از شیعیان اقامت گزید. شبانه روز عبادت می کرد و گاهی به زیارت قبر جناب حمزه، فرزند امام کاظم علیه السلام می رفت. پس از مدتی، خبر ورود او به ری، بین شیعیان پخش شد. دوستان به زیارت وی مشرف می شدند و معارف و احکام الهی را از زبان او می شنیدند.

خبر دادن پیامبر صلی الله علیه و آله از رحلت حضرت عبدالعظیم در رؤیا

صاحب بن عبّاد می نویسد:

شب قبل از رحلت حضرت عبدالعظیم، شخصی از شیعیان وی، در خواب به محضر پیامبر اکرم شرفیاب شد و از پیامبر شنید که «مردی از فرزندان من از محله سَكَّةُ الْمَوَالِي بر شانه مؤمنان حمل و در باغ عبدالجبار بن عبدالوهاب، کنار درخت سیب، دفن خواهد شد». او پس از بیدار شدن به سراغ عبدالجبار رفت تا باغ را خریداری نماید؛ امّا

ص: 87

1- . ابوالقاسم اسماعیل بن عبّاد، مشهور به «صاحب بن عبّاد»، ادیب، دانشمند و از نوادر و بزرگان روزگار خود بود. او وزارت مؤیدالدوله فخرالدوله دیلمی آل بویه را به عهده داشت. گویند که او نخستین کسی است که به «صاحب» ملقب شده است. اولین رساله ای که در احوال حضرت عبدالعظیم نوشته شده، از اوست. مدفن او در اصفهان، زیارتگاه مردم است.

عبدالجبّار، باغ را نفروخت و [پس از اطلاع یافتن از رؤیای آن شخص، به او] چنین گفت که: «من نیز در خواب، همین دیدار را با رسول خدا داشته‌ام و همین گفتار را شنیده‌ام». صاحب باغ به این سعادت نایل آمد که بعد از دفن شدن حضرت عبدالعظیم در آن باغ، مکان قبر و تمام باغ را در راه خدا وقف نمود. (1)

وفات

تاریخ وفات حضرت عبدالعظیم روشن نیست؛ اما از روایتی (2) که در بیان فضیلت‌یارتش از امام هادی علیه السلام نقل شده است، آشکار می‌شود که وفات او قبل از شهادت امام هادی علیه السلام (254 ق)، یعنی: در آغاز دهه ششم از قرن سوم هجری و در زمان خلافت «المعتز» بوده است. (3)

شخصیت علمی و معنوی حضرت عبدالعظیم

جایگاه وی در نزد امامان

شیخ صدوق (م 381 ق) در کتاب های الامالی و اكمال الدين حديثی نقل کرده که بیانگر مقام والای حضرت عبدالعظیم است، به طوری که اگر هیچ دلیلی جز آن وجود نمی‌داشت، مقام آن حضرت به خوبی روشن می‌گشت. حدیث، چنین است که حضرت عبدالعظیم می‌گوید:

ص: 88

-
- 1- . روضات الجنّات، ج 4، ص 211؛ قاموس الرجال، ج 6، ص 191؛ رجال النجاشی، ص 248.
 - 2- . کامل الزیارات، ص 537، باب 107 فضل زیارة قبر عبدالعظیم بن عبدالله بن الحسنی بالزّی، حدیث 1.
 - 3- . مؤلف کتاب جنّة النعیم و العیش السلیم، در همین کتاب، وفات حضرت عبدالعظیم را اوایل سال 250 قمری دانسته است. نیز در کتاب الذریعه ج 7، ص 190 ذیل عنوان «خُطب أمير المؤمنين عليه السلام»، تاریخ وفات وی، نیمه سؤال سال 252 قمری ذکر شده است.

بر سرورم امام هادی علیه السلام وارد شدم. هنگامی که نگاهش به من افتاد، فرمود: «آفرین به تو ای ابوالقاسم! به راستی که تو دوست مایی.»

گفتم: ای پسر رسول خدا! می خواهم دین خود را بر تو عرضه کنم تا چنانچه پسندیده است، تا زمان مرگ بر آن پایدار بمانم. فرمود: «بگو ای ابوالقاسم!».

پس گفتم: من معتقدم که خداوند بلندمرتبه، یکی است و مانند او وجود ندارد و از حدّ ابطال و تشبیه خارج است. او جسم و صورت و عرض و جوهر نیست؛ بلکه پدیدآورنده اجسام و شکل دهنده صورت ها و آفریننده عرض ها و جوهرها، پروردگار و مالک و سازنده و پدیدآورنده هر چیزی است.

و نیز معتقدم محمد صلی الله علیه و آله، بنده و فرستاده خدا و آخرین پیامبر است و پس از او تا روز قیامت، پیامبری نخواهد بود و دین او آخرین دین آسمانی است و تا روز قیامت، دین دیگری نخواهد آمد.

معتقدم پس از پیامبر، امام و جانشین و رهبر مسلمانان، امیر مؤمنان، علی بن ابی طالب است و پس از او حسن و پس از حسن حسین، سپس علی بن الحسین، سپس محمد بن علی، سپس جعفر بن محمد، سپس موسی بن جعفر، سپس علی بن موسی، سپس محمد بن علی و سپس تو، ای سرورم!

امام هادی علیه السلام فرمود: «و پس از من، پسر من حسن امام است. مردم، در زمان خلف او (مهدی) چگونه اند!». گفتم: مگر چگونه اند سرورم؟ فرمود: «شخصی او دیده نمی شود و بر زبان آوردن نام او حلال نیست، تا آن که خروج کند و زمین را از عدل و داد، پُر کند، به همان گونه که از ستم و جور، پُر شده است.»

سپس گفتم: اعتراف می کنم و معتقدم که دوستدار آنان، دوستدار خداوند و دشمن آنان دشمن خداست؛ فرمانبری از آنان، فرمانبری از خداوند و سرکشی در برابر آنان سرکشی در برابر خداوند است.

و معتقدم معراج، حق است و سؤال و جواب در قبر، حق است و بهشت، حق است و دوزخ، حق است و پل صراط، حق است و سنجیده شدن اعمال، حق است و معتقدم که روز قیامت، آمدنی است و تردیدی در آن نیست و معتقدم که خداوند، مردگان [آرمیده] در قبرها را برمی انگیزد.

معتقدم که واجبات، بعد از ولایت [و دوستی با اهل بیت علیهم السلام]، نماز و زکات و روزه و حج و جهاد و امر به معروف و نهی از منکر است.

امام هادی علیه السلام فرمود: «ای ابوالقاسم! به خدا سوگند، چیزی که تو گفتی، همان دینی است که خداوند برای بندگانش پسندیده است. بر آن، پایدار باش. خداوند، تو را در زندگانی دنیا و آخرت، با سخن استوار، پایدار بدارد!». (1)

ص: 90

1- . حدّثنا علی بن أحمد بن موسى الدقاق و علی بن عبدالله الوزّاق رضی الله عنهما قالوا: حدّثنا محمد بن هارون الصوفی، قال: حدّثنا أبو تراب، عبدالله بن موسى الزّویانی عن عبدالعظیم بن عبدالله الحسنی، قال: دخلتُ علی سیدی علی بن محمد بن علی بن موسى بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام . فلما بصر بی، قال لی: «مرحبا بك يا أبا القاسم! أنت ولينا حقًا». قال: قلت له: یا بن رسول الله! إني أريد أن أعرض عليك ديني؛ فإن كان مرضيًا، ثبت عليه حتى ألقى الله - عزّ وجلّ -. فقال: «هات يا أبا القاسم!». فقلت: إني أقول إنّ الله تعالى واحدٌ، ليس كمثله شيء، خارج عن الحدّين: حدّ الإبطال و حدّ التشبيه. إنّه ليس بجسم ولا صورة ولا عرض ولا جوهر؛ بل هو مجسّم الأجسام و مصوّر الصوّر و خالق الأعراض و الجواهر و ربّ كلّ شيء و مالک و جاعله و محدّثه و إنّ محمّدًا عبده و رسوله صلى الله عليه و آله خاتم النبیین، فلا نبی بعده إلى يوم القيامة و إنّ شريعته خاتمة الشرايع، فلا شريعة بعدها إلى يوم القيامة و أقول إنّ الإمام و الخليفة و وليّ الأمر بعده أمير المؤمنين علی بن ابی طالب، ثمّ الحسن، ثمّ الحسين، ثمّ علی بن الحسین، ثمّ محمد بن علی، ثمّ جعفر بن محمد، ثمّ موسى بن جعفر، ثمّ علی بن موسى، ثمّ محمد بن علی، ثمّ أنت يا مولای! فقال الإمام الهادي عليه السلام: «و من بعدي الحسن، إني. فكيف الناس بالخلف من بعده!». قال عبدالعظیم: فقلت: و كيف ذلك يا مولای؟ قال عليه السلام: «لأنّه لا يرى شخصه و لا يحلّ ذكره باسمه حتى يخرج؛ فيملأ الأرض قسطا و عدلاً، كما ملئت ظلما و جورا». (قال: فقلت: «أقررت و أقول إنّ وليّهم ولىّ الله و عدوهم عدوّ الله و طاعتهم طاعة الله و معصيتهم معصية الله و أقول إنّ المعراج حقّ و المسائلة في القبر حقّ و إنّ الجنة حقّ و النار حقّ و الصراط حقّ و الميزان حقّ و إنّ الساعة آتية لا ريب فيها و إنّ الله يبعث من في القبور و أقول إنّ الفرائض الواجب بعد الولاية، الصلاة و الزكاة و الصوم و الحجّ و الجهاد و الأمر بالمعروف و النهي عن المنكر. فقال علی الهادي عليه السلام: «يا أبا القاسم! هذا -والله- دين الله الذي ارتضاه لعباده، فأثبتّ عليه، ثبتك الله بالقول الثابت في الحياة الدنيا و في الآخرة!». (إكمال الدين، ج 2، باب 37، ص 379 و 380. و با اندکی اختلاف در سلسله راویان: الأمالی، المجلس الرابع و الخمسون، 557/24؛ التوحيد، باب 2 = باب التوحيد و نفی التشبيه، ج 37؛ روضات الجنّات، ج 4، ص 207 و 208.

در این حدیث، چند نکته قابل توجه وجود دارد:

نخست. این که چهره دینی حضرت عبدالعظیم، نزد امام هادی علیه السلام روشن بوده و ایشان نسبت به تعبد او به مقام ولایت و امامت، شناخت کامل داشته اند؛ زیرا قبل از این که حضرت عبدالعظیم عقاید خود را عرضه بدارد، امام علیه السلام به او می فرماید: «آفرین به تو ای ابوالقاسم! به راستی که تو دوست مایی».

دوم. تعبیراتی که حضرت عبدالعظیم در بیان عقاید خود به کار برده، شبیه تعبیراتی است که امام علی علیه السلام در خطبه ها و امام رضا علیه السلام در خطبه توحید خویش داشته اند و این، نشان از نفوذ کلام امامان معصوم در قلب و جان حضرت عبدالعظیم دارد.

سوم. در بین حکمای الهی مسلم است که ارائه تعریفی از «حدّ ابطال»، «حدّ تشبیه»، «تنزیه حقّ متعال»، نیز تفسیر نمودن عبارت «لیس بجسم ولا صورة ولا عرض ولا جوهر» و تحقیق کردن در معنای «صمد»، از جمله مشکل ترین مسائل فلسفه است. به همین جهت، ممکن نیست حضرت عبدالعظیم بدون پشتوانه علمی و تحقیق، در نزد امام معصوم نسبت به این مسائل، اظهار عقیده کند و مورد تأیید نیز قرار بگیرد.

ص: 91

و چهارم. از دعای امام علیه السلام: «خداوند، تو را در زندگانی دنیا و آخرت، با سخن استوار، پایدار بدار!»، می توان فهمید که حضرت عبدالعظیم، مصداق آیه شریف: «يُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ؛ خداوند، کسانی را که ایمان آوردند، در زندگانی دنیا و آخرت، با سخن استوار، پایدار می دارد»⁽¹⁾ است و این، نمایانگر مقام بلند آن حضرت است.

در حدیثی دیگر، ابوتراب رویانی چنین گوید: شنیدم ابوحمّاد رازی گفت:

در سامرا به خدمت امام هادی علیه السلام شرفیاب شدم و مسائلی از حلال و حرام پرسیدم، ایشان پاسخ فرمود. هنگامی که بیرون می آمدم، فرمود: «اگر مسئله ای در امر دین بر تو مشکل شد، در محلّ خود (ری) از عبدالعظیم حسنی سؤال کن و از جانب من به او سلام برسان»⁽²⁾.

جایگاه وی در نزد علما

در این بخش، برای اختصار، تنها به بیان سخنان برخی از علما بسنده می کنیم:

1. شیخ صدوق (م 381 ق) در کتاب أخبار عبدالعظیم که درباره حضرت عبدالعظیم تألیف نموده، می نویسد:

«[او] عابد و پارسا و پسندیده بود»⁽³⁾.

2. صاحب بن عبّاد (م 385 ق) در رساله ای که در احوال حضرت عبدالعظیم

ص: 92

1- . ابراهیم 14، آیه 27.

2- . روی ابوتراب رویانی: قال: سمعت أبا حمّاد الرازي يقول: دخلت على علي بن محمد بسّر من رأي، فسألته عن أشياء من الحلال و الحرام؛ فأجابني فيها. فلمّا ودّعته، قال لي: يا حمّاد! إذا أشكل عليك شيء من أمر دينك بناحيته، فاسأل عنه عبدالعظيم بن عبدالله الحسني، و اقرأه منّي السلام. (روضات الجنّات، ج 4، ص 211؛ رساله صاحب بن عبّاد به نقل: ری باستان، حسین کریمان، ج 1، ص 356؛ مستدرک الوسائل، ج 17، ص 321، ح 21470.

3- . جنة النعيم و العيش السليم.

... [اوفردی] پارسا و دیندار، عابدی مشهور به امانتداری و صدقِ گفتار، عالم به امور دین و آگاه به علم توحید و عدل و نشر حدیث بوده و از امام هادی و امام عسکری علیهما السلام روایات و نامه هایی دریافت نموده است... (1)

3. سید مرتضی (م 436 ق) حضرت عبدالعظیم را با صفاتی چون سید پارسا، عالم، زاهد، بلندمرتبت و بزرگ منزلت، ستوده است. (2)

4. ابوالعباس نجاشی (م 450 ق) در کتاب رجال خود، داستان آمدن حضرت عبدالعظیم به ری و مخفی زیستن و به عبادت پرداختن او را آورده، سپس سلسله روایت خود را از حضرت عبدالعظیم از طریق احمد بن علی تا ابوتراب روینانی می آورد و می نویسد:

«عبدالعظیم بن عبدالله، همه روایت های خود را برای ما حدیث کرد». (3)

5. شیخ طوسی (م 460 ق) می نویسد:

«[او] عابد، پارسا و پسندیده بود». (4)

6. علامه حلی (م 726 ق) می نویسد:

«او عالم، عابد و پارسا بود و او را حکایتی است که بر حسن حال او دلالت می کند...». (5)

ص: 93

1- .روضات الجنّات، ج 4، ص 208.

2- . جنة النعیم و العیش السلیم، ص 47؛ ری باستان، ج 1، ص 387.

3- . رجال النجاشی، ص 247 و 248.

4- . جنة النعیم و العیش السلیم، ص 471.

5- . خلاصة الأقوال، ص 226، باب 25 فی الأحاد، شماره 12.

برخی از علمای قرن های سوم و چهارم، آن دسته از روایت معصومان علیهم السلام را که به وسیله حضرت عبدالعظیم (بدون واسطه و یا با واسطه) نقل شده، در کتاب های خود ضبط نموده اند. به برخی از این کتاب ها، اشاره می کنیم:

الكافي (الأصول)، تأليف محمد بن يعقوب كليني (م 328 ق). (1)

المحاسن و عقاب الأعمال، تأليف احمد بن خالد برقي (م 374 ق).

كامل الزيارات، تأليف جعفر بن محمد بن قولويه (م 368 ق). (2)

من لا يحضره الفقيه (3) و التوحيد و الأمالي و إكمال الدين (4) و علل الشرائع و الخصال و عيون الرضا عليه السلام و معاني الأخبار، تأليف شيخ صدوق (م 381 ق).

الإختصاص و الأمالي، تأليف محمد بن نعمان (شيخ مفيد) (م 413 ق).

ص: 94

1- ج 1، كتاب التوحيد، باب های: 16 معانی الأسماء، حدیث 11؛ و 24 (البداء)، ح 5. ج 1، كتاب الحجّة، باب های: 13 (إنّ الأئمّة عليهم السلام نور الله - عزّوجلّ -)، ح 4؛ 18 (إنّ الآيات التي ذكرها الله - عزّوجلّ - في كتابه هم الأئمّة عليهم السلام)، ح 1؛ 28 (إنّ المتوسّمين الذين ذكرهم الله تعالى في كتابه هم الأئمّة عليهم السلام)، ح 1؛ 30 (إنّ الطريقة التي حُتّ على الاستقامة عليها ولاية علي عليه السلام)، ح 1؛ 84 (إنّه من عرف إمامه لم يضرّه)، ح 6؛ 87 (من مات و ليس له إمام من أئمّة الهدى)، ح 4؛ 95 (التسليم و فضل المسلمین)، ح 8؛ و 108 (فيه نكّت و نُتّف من التنزيل في الولاية)، ح 56 - 64. ج 2، كتاب الإيمان و الكفر، باب های: 22 (نسبة الإسلام)، ح 3؛ 112 (الكبائر)، ح 24. گفتنی است در الكافي (الفروع) نیز در كتاب های: الطهارة، الصلاة، النكاح و الزكاة، احاديثی از طريق ایشان، روایت شده است. علاوه بر روایات مذکور، شصت و دو حدیث دیگر، گردآمده از كتاب های مختلف، در كتاب عبدالعظیم الحسنی، حیات و مسنده، ارائه شده است.

2- احاديث مذکور، در مورد زیارت امام حسین علیه السلام هستند.

3- كتاب الصلاة، كتاب الصوم، كتاب الصيد و الذباجة.

4- باب های: معنی الرجیم و معنی التفث. این احاديث، در بیان خصوصیات غیبت امام زمان علیه السلام است.

الأمالی، تألیف شیخ طوسی (م 460 ق). (1)

طبقات الرجال (الموسوعة الرجالیة)، تألیف آیه الله سید حسین طباطبایی بروجردی (م 1380 ق). (2)

مشایخ

افرادی که حضرت عبدالعظیم به واسطه آنها از امام باقر و امام صادق و امام کاظم علیهم السلام حدیث نقل نموده، بیست و پنج نفرند. برخی از ایشان همچون: علی بن جعفر صادق، هشام بن حکم، محمد بن ابی عمیر، حسن بن محبوب، و صفوان بن یحیی فضایل و کمالات خاصی داشته اند، به طوری که در شأنشان روایاتی وارد شده است. (3)

راویان

شمار راویان (شاگردان) حضرت عبدالعظیم - که از طبقه هفتم و هشتم اند - پانزده نفرند؛ افرادی چون: محمد بن خالد برقی، احمد بن محمد بن خالد، سهل بن زیاد رازی، عبیدالله بن موسی رویانی، حمزة بن قاسم علوی و ابراهیم بن هاشم قمی که در نزد امام عسکری علیه السلام دارای قدر و منزلت، و از نایبان خاص امام مهدی علیه السلام بوده اند.

تالیفات

از حضرت عبدالعظیم دو اثر به نام های خُطَب أميرالمؤمنین علیه السلام (4) و الیوم و اللیلة (5) (در بیان عمل های واجب و مستحب شب و روز) به جای مانده است.

ص: 95

1- احادیث مذکور، در موضوعات موعظه، معانی و مفاهیم قرآن کریم و علم کلام وارد شده است.

2- ایشان حضرت عبدالعظیم را از راویان طبقه هفتم (راویانی که ولادتشان از حدود سال 185 قمری به بعد و وفاتشان تا سال 270 قمری بوده است) می داند. (الموسوعة الرجالیة، ج 1، ص 57)

3- رجوع کنید به: رجال الکشی، ذیل نام ها.

4- الذریعة، ج 7، ص 190.

5- الذریعة، ج 25، ص 258.

برای بیان فضیلت زیارت حضرت عبدالعظیم به ذکر سه حدیث بسنده می‌کنیم؛ زیرا همین سه حدیث به خوبی میزان فضیلت زیارت آن حضرت را نشان می‌دهند:

حدیث اول. یکی از اهالی ری می‌گوید:

خدمت امام هادی علیه السلام رسیدم. پرسیدند: «به کجا رفته بودی؟». پاسخ دادم: به زیارت مرقد امام حسین علیه السلام. فرمود: «اگر مرقد عبدالعظیم را که نزد شماست، زیارت می‌نمودی، تحقیقا [در ثواب] مانند کسی بودی که مرقد امام حسین علیه السلام را زیارت نموده است».(1)

نکته قابل توجه، این که شرایط دشوار در حکومت های هارون الرشید، مأمون و بخصوص متوکل عباسی، اجازه زیارت مرقد شریف حضرت سیدالشهدا علیه السلام را نمی‌داده است. امام معصوم نیز به جهت آن که شیعیان، در بند طاغوت گرفتار نیابند و از ثواب عظیم زیارت امام حسین علیه السلام محروم نمانند، زیارت سیدالکریم، حضرت عبدالعظیم را تعیین می‌فرماید که تعیین معصوم، خود، بهترین دلیل بر فضیلت زیارت این بزرگوار است.

ص: 96

1- . حدیثی علی بن الحسین بن موسی بن بابویه عن محمد بن یحیی العطار عن بعض اهل الری، قال: دخلت علی ابي الحسن العسكري علیه السلام، فقال: «أین كنت؟». فقلت: زرت الحسين بن علي عليه السلام. فقال: «أما إنك لو زرت قبر عبدالعظیم عندكم، لكنت كمن زار الحسين علیه السلام. (كامل الزیارات، ص 537، باب 107، حدیث 1؛ و با اندکی اختلاف در سلسله راویان: روضات الجنات، ج 4، ص 211؛ ثواب الأعمال، ص 124؛ قاموس الرجال، ج 6، ص 191 و 192)

حدیث دوم. امام رضا علیه السلام می فرماید:

هرکس که نمی تواند به دیدار ما نائل گردد، دوستان صالح ما را دیدار کند، که ثواب دیدار ما در حق او نوشته می شود؛ و هرکس قدرت ندارد به زیارت ما بیاید، دوستان صالح ما را زیارت کند، که ثواب زیارت ما برایش نوشته شود. (1)

این حدیث معروف را عالم بزرگ شیعه، جعفر بن محمد بن قولویه نقل کرده است. از این حدیث استفاده می شود که در شرایط دشوار که زیارت مرقد امامان معصوم ممکن نیست، زیارت مقابر افراد صالح (که از بهترین نمونه آنها می توان حضرت معصومه و حضرت عبدالعظیم را نام برد) جایگزین زیارت آنان است.

حدیث سوم. حضرت عبدالعظیم می گوید: امام علی بن موسی الرضا علیه السلام به من فرمود:

عبدالعظیم! از جانب من به شیعیانم سلام برسان و به آنها بگو که راه شیطان را به سوی خود باز نکنید و از جانب من به آنان به راستگویی و ادای امانت امر کن و [آنها را] به آرامش و جدال نکردن و ترك کلمات نابجا و بی مورد، و به دوستی با یکدیگر فرمان ده، که دوستی و دیدار دوستانه شیعیان با هم، دوستی با من و موجب نزدیکی به من است. به آنها بگو وقت خود را به تخریب یکدیگر صرف نکنید؛ زیرا از خدا خواسته ام که هرکس یکی از دوستان مرا بیازارد، او را در دنیا به عذاب

ص: 97

1- . حدّثنی محمّد بن الحسن بن أحمد بن الولید عن الحسن بن متیل عن محمّد بن عبد اللّه بن مهران عن عمرو بن عثمان، قال: سمعت الرضا علیه السلام يقول: مَنْ لَمْ يَقْدِرْ عَلٰی صَلَاتِنَا، فَلْيَصِلْ صَالِحِي مُوَالِينَا، يُكْتَبْ لَهُ ثَوَابُ صَلَاتِنَا؛ وَ مَنْ لَمْ يَقْدِرْ عَلٰی زِيَارَتِنَا، فَلْيَزُرْ صَالِحِي مُوَالِينَا؛ يُكْتَبْ لَهُ ثَوَابُ زِيَارَتِنَا. كامل الزيارات، ص 528، باب 105 = باب فضل زيارة المؤمنين و كيف يزارون، حدیث 1

شدید دچار نماید و در آخرت از زیانکاران قرار دهد.

خداوند متعال را به شیعیانم معرفی کن که نیکوکاران را آمرزیده و از گناهکاران صرف نظر نموده است، مگر آنان که به او شرك ورزند، و یا دوستی از دوستان او را بیازانند، یا در باطن خود، نسبت به او قصد سوء داشته باشند که خداوند متعال نمی گذرد، مگر از این حالت بازگردند، و چنانچه [به کار خود] ادامه دادند، روح ایمان را از آنها گرفته و از ولایت من بیرون می روند و نصیبی از ولایت ما برایشان نخواهد بود، و از این، به خداوند متعال پناه می برم. (1)

این حدیث را که شیخ مفید از حضرت عبدالعظیم روایت کرده، حامل سلام و پیام امام رضا علیه السلام به کلیه شیعیان و دوستداران آن حضرت است. این سلام و پیام، برای همیشه در حق دوستان و پیروان امام رضا علیه السلام باقی است و جا دارد به شکرانه این نعمت بزرگ، به پیشگاه باعظمت پیام آور آن (حضرت عبدالعظیم) مشرف شده، ارادت و سپاسمان را عرضه بداریم.

ص: 98

1- . و روی عن عبدالعظیم، عن أبي الحسن الرضا عليه السلام، قال: يا عبدالعظیم! أبلغ عني أوليائي السلام وقل لهم أن لا يجعلوا للشيطان على أنفسهم سبيلاً و مرهم بالصدق في الحديث و أداء الأمانة و مرهم بالسكوت و ترك الجدل فيما لا يعنيههم و اقبال بعضهم على بعض و المزورة؛ فإن ذلك قربة إلى، و لا يشتغلوا أنفسهم بتمزيق بعضهم بعضاً؛ فإن آية على نفسي أنه من فعل ذلك و أسخط ولياً من أوليائي، دعوت الله ليعذبه في الدنيا أشد العذاب و كان في الآخرة من الخاسرين و عرفهم أن الله قد غفر لمحسنهم و تجاوز عن مسيئهم إلا من أشرك به، أو أذى ولياً من أوليائي، أو أضمر له سوء؛ فإن الله لا يغفر له حتى يرجع عنه. فإن رجع، و إلا نزع روح الايمان عن قلبه و خرج عن ولايتي و لم يكن له نصيب في ولايتنا و أعوذ بالله من ذلك. الإختصاص، ص 247

- 1 - الإختصاص، المفيد (م 413 ق)، تحقيق: عليّ أكبر الغفاري، قم: مؤسسة النشر الإسلامي.
- 2 - الكافي (الأصول)، أبو جعفر محمّد بن يعقوب بن إسحاق الكليني الرازي (م 328/329 ق)، تحقيق: محمّد جواد الفقيه، بيروت: دارالأضواء، 1413 ق.
- 3 - إكمال الدين و تمام النعمة، أبو جعفر محمّد بن عليّ بن الحسين بن بابويه القمي (م 381 ق)، تصحيح: عليّ أكبر الغفاري، قم: مؤسسة النشر الإسلامي.
- 4 - الأمالي، أبو جعفر محمّد بن عليّ بن الحسين بن موسى بن بابويه القمي (م 381 ق)، تحقيق: قسم الدراسات الإسلامية، قم: مركز الطباعة و النشر في مؤسسة البعثة، 1417 ق.
- 5 - تاريخ بغداد أو مدينة السلام، أبو بكر أحمد بن عليّ الخطيب البغدادي (م 463 ق)، تحقيق: مصطفى عبدالقادر عطا، بيروت: دارالكتب العلميّة، 1417 ق.
- 6 - التوحيد، أبو جعفر محمّد بن عليّ بن الحسين بن بابويه القمي (م 381 ق)، تحقيق: السيّد هاشم الحسيني الطهراني، قم: مؤسسة النشر الإسلامي.
- 7 - تهذيب التهذيب، شهاب الدين أبو الفضل أحمد بن عليّ بن حجر العسقلاني (م 852 ق)، تحقيق: مصطفى عبدالقادر عطا، بيروت: دارالكتب العلميّة، 1415 ق.
- 8 - ثواب الأعمال و عقاب الأعمال، أبو جعفر محمّد بن عليّ بن الحسين بن موسى بن بابويه القمي (م 381 ق)، تحقيق: عليّ أكبر الغفاري، قم: مكتبة الصدوق.
- 9 - جنة النعيم و العيش السليم، باقر بن إسماعيل المازندراني (م 313 ق)، تهران (چاپ سنگي).
- 10 - خلاصة الأقوال في معرفة الرجال، أبو منصور الحسن بن يوسف بن المطهر الأسدي (م 726 ق)، تحقيق: جواد القيومي، مؤسسة النشر الإسلامي، 1417 ق.
- 11 - الذريعة إلى تصانيف الشيعة، آقا بزرك الطهراني (م 1348 ق)، بيروت: دارالأضواء، 1403 ق.

- 12 - رجال النجاشي، أبوالعباس أحمد بن علي بن أحمد بن العباس النجاشي الأسدي الكوفي (م 450ق)، تحقيق: السيد موسى الشبيري الزنجاني، قم: مؤسسة النشر الإسلامي، 1413ق.
- 13 - روضات الجنّات في أحوال العلماء و السادات، الميرزا محمّد باقر الموسوي الخوانساري، تحقيق: اسدالله اسماعيليان، قم: مكتبة إسماعيليان، 1391ق.
- 14 - كامل الزيارات، أبوالقاسم جعفر بن محمّد بن قولويه القمي (م 368ق)، تحقيق: جواد القيومي، قم: مؤسسة النشر الإسلامي، 1417ق.
- 15 - قاموس الرجال، محمّد تقى التستري (م 1320ق)، قم: مؤسسة النشر الإسلامي، 1410ق.
- 16 - مروج الذهب و معادن الجواهر، أبوالحسن عليّ بن الحسين بن عليّ المسعودي (م 346ق)، تحقيق: عبدالأمير مهنا، بيروت: مؤسسة الأعلمي للمطبوعات، 1411ق.
- 17 - مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، حسين النوري الطبرسي (م 1320ق)، قم: مؤسسة آل البيت عليهم السلام لإحياء التراث، 1407ق.
- 18 - معجم رجال الحديث و تفصيل طبقات الرواة، السيد أبوالقاسم الموسوي الخوئي (م 1413ق)، بيروت، 1403ق.
- 19 - مفاتيح الجنان.
- 20 - الموسوعة الرجالية (ترتيب أسانيد كتاب الكافي)، السيد حسين الطباطبائي البروجردي (م 1382ق)، بخط و تحرير: حسين النوري الهمداني، تصدير: محمّد واعظ زاده خراساني، مؤسسة الطبع و النشر للإستانة الرضويّة المقدسة، 1414ق.

مقاله چهارم : خلق عظیم شرح احادیث اخلاقی و اجتماعی حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام

اشاره

عبدالهادی مسعودی

ص: 101

ابوالقاسم عبدالعظیم حسنی علیه السلام از جرگه کسانی است که علم و عمل را با شرافت و نسبت در آمیختند و شاهد حکمت را از زلال ترین چشمه آن نوشیدند. او، که از فرزندان حقیقی امام حسن علیه السلام بود، در محضر امام جواد علیه السلام و امام هادی علیه السلام کسب علم و فیض کرد(1) و همه آنچه را آموخته بود، در زندگی خود عملی ساخت و بدین سان علم به جای مانده از خود را بسان سرمشقی پویا برای ما به یادگار نهاد. او روایات متعددی در علم فقه، اخلاق و عقاید دارد که در مسند نوشته شده برای ایشان موجود است. ما از میان این احادیث، یازده حدیث را که بیشتر صبغه اخلاقی دارند برگزیدیم و ترجمه و شرح آنها را به عنوان هدیه ای کوچک، تقدیم دوستداران اهل بیت علیهم السلام می کنیم. پیش از آغاز بحث، نکاتی چند را تذکر می دهیم.

احادیث اخلاقی منقول از پیروان اهل بیت علیهم السلام چنان گسترده است که همه عرصه های روابط انسانی، فردی و اجتماعی را دربر می گیرد. احادیث حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام نیز از این امر، مستثنا نیست و، همان گونه که در مقاله خواهید دید، روایات نقل شده ایشان پهنه عریضی از اخلاق و آداب معاشرت را فرا می گیرد. در این احادیث نکته هایی نغز به چشم می آید و محورهایی، مانند تکیه بر اصول

عقلانی و نیز هماهنگی فرمانهای اخلاقی با طبیعت و فطرت انسان از يك سو، و همسویی با آموزه های قرآن از دیگر سو، دیده می شود. ما این برداشتهای کلی را کوتاه و گذرا ارائه می دهیم.

الف) تکیه بر اصول عقلانی

جایگاه و ارزش خرد رهیافته به دین در میان تعلیمات آسمانی، به جایگاه و ارزش چراغ روشنی افروز مانده است و روح بسیاری از سفارشها و توصیه های اخلاقی، پیروی از عقل سیلم و خرد قویم است. عقل، نیروی اصلی و محرک اولیه برای سیر و سلوک انسان است و از این رو، تقویت آن و نیز مبادرت به کردار مناسب آن و پرهیز از کارهای معارض با آن، مورد توجه اکید روایات معصومین علیهم السلام است. بابهای بزرگ حدیثی با نام عقل و جهل در جوامع روایی مانند کافی، بحارالانوار و میزان الحکمة و نیز مجموعه مستقل «العقل والجهل فی الكتاب والسنة» شاهد این ادعا است.

در میان روایات نقل شده در این مجموعه، روایتهای یکم، دوم و یازدهم به ترتیب به مدارا، مشورت و پرهیز از خودکامگی و استبداد در رأی سفارش کرده اند. در روایت بلند یازدهم، تدبیر پیش از عمل توصیه شده است که کارکرد دیگری از عملیات عقلی است. روایات بسیاری در ذیل یکی از این عنوانها، آنها را مقتضای خردورزی خوانده و از مصداقهای احتیاط عقلی و دورانیشی عاقلانه دانسته اند.

ب) همسویی با قرآن

اگر چه می توان در يك کار تحلیلی و ژرف، همسویی همه توصیه های اخلاقی ائمة علیهم السلام را با قرآن نشان داد و سیراب گشتن جان آنان را از زلال قرآن بر نمود، اما در مجموعه پیش رو، احادیث سوم، چهارم، پنجم و یازدهم بیشتر از دیگر احادیث، این هماهنگی را به رخ می کشند.

در حدیث سوم ، پرهیز از بیهوده کاری به روشنی با آیات آغازین سوره مؤمنون: «قد أفلح المؤمنون . الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ . وَالَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ» و نیز آیات پنجاه و پنجم سوره قصص: «إِذَا سَمِعُوا اللَّغْوَ أَعْرَضُوا عَنْهُ وَقَالُوا لَنَا أَعْمَالُنَا وَ لَكُمْ أَعْمَالُكُمْ» و هفتاد و دوم سوره فرقان: «وَ إِذَا مَرَّوْا بِاللَّغْوِ مَرَّوْا كِرَامًا» همسو است . در این حدیث اصل پیشین نیز در شرح نموده شده است .

در حدیث چهارم و پنجم نیز ، مسئله لغو و اعراض از آن از زاویه ای دیگر کاویده شده است و حتی در حدیث چهارم ، به گونه ای مستقیم به قرآن استدلال شده و امام سجاد علیه السلام مستند قرآنی خود را در متن سخن خود گنجانده است .

حدیث یازدهم نیز در قطعه «من أيقن بالخلف جاد بالعطيّة» ، آیه سی و نهم سوره سبأ را به یاد می آورد که در مقاله بدان پرداخته ایم .

ج) هماهنگی با طبیعت و فطرت

خلقت انسان ، کثری را بر نمی تابد و جز با راستی هدایت نمی یابد . در میان احادیث اخلاقی حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام نمونه هایی را می توان برشمرد که سازگاری آنها با طبیعت و فطرت انسان ، آشکار است که خود مانند دو نکته پیشین ، می تواند از بهترین قرینه های صحت این احادیث به شمار آید .

حدیث دوم ، که به صبح خیزی سفارش می کند ، و حدیث ششم ، که خواستار راضی داشتن پدر و مادر و پرهیز از عقوق والدین است ، و نیز حدیث هفتم ، که به رحم می پردازد و در میان عواطف انسانی آن را از بهترین اسباب ورود به بهشت می شمرد ، همه نمونه هایی از همنوایی و همسویی با خلقت و فطرت هستند . ما در مقاله ، اندکی درباره رحم و عواطف انسانی ، سخن گفته ایم و به جهت رعایت اختصار ، به همان جا ارجاع می دهیم .

اسلام، این هنجارهای اجتماعی است و سنتهای جامع را تا آنجا که ضد انسانی نباشد، پاس می‌دارد و خواستار رعایت آنها در جامعه ایمانی است. نیاززدن دیگران، ارتباط درست و شایسته با همسایگان، ادای امانت به همگان، راست گفتن و ترك جِدال با رقیبان و مخالفان و زیارت برادران، همه سفارشهای اسلام در زمینه روابط جمعی و آداب معاشرت است که به ترتیب در احادیث نهم، دهم و یازدهم این مجموعه و به وسیله حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام نقل شده است. همچنین سپاسگزاری در برابر احسان و محبت دیگران و توجه داشتن به همدیگر و پرهیز از اختلاف در این احادیث و نیز حدیث هشتم مورد تأکید قرار گرفته است و در پایان می‌توان به گشاده رویی و خوشرویی که اصل نخستین در همه برخوردها و مقبول همه جوامع بشری است، اشاره نمود.

ما شرح و بسط همه این آداب و نیز پرهیز از همنشینی با بدان و دوری از اختلاف و کشمکشهای اجتماعی را در پی خواهیم آورد. اینک احادیث را به صورت جداگانه می‌آوریم و پس از ترجمه، به شرح آنها می‌پردازیم.

حدیث 1:

اشاره

الإمام عليّ عليه السلام: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: إنا أمرنا معاشر الأنبياء أن نكلّم الناس بقدر عقولهم. قال: وقال النبيّ صلى الله عليه وآله: أمرني ربّي بمداواة الناس؛ كما أمرني بإقامة الفرائض (1).

ص: 106

1- طوسی، الأمالی، ص 481. أخبرنا جماعة، عن أبي المفضل، قال حدّثنا أبو صالح محمد بن صالح بن فيض العجلي السّاوي، قال حدّثني أبي، قال حدّثني عبد العظيم بن عبد الله الحسيني، قال حدّثنا الإمام الجواد عن آبائه عليهم السلام.

امام علیّ علیه السلام : رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود : ما جماعت پیغمبران مأموریم به اندازه فهم و شعور مردم سخن گوئیم ، (همچنین) فرمود : خداوند مرا فرمان داده که با مردم مدارا نمایم؛ همان طور که مرا به پاداشتن واجبات مأمور کرد .

شرح :

سخن گفتن با مردم ، آداب ویژه ای دارد . سخن با کسانی که در میان خود از هر طبقه و گروهی ، افرادی را جای داده اند و همه گونه سطوح مختلف فکری را شامل می شوند ، ساده نیست . پیامبران وظیفه ای بس سنگین به عهده دارند ؛ آنان باید از يك

سو ، آنچه را مأموریت دارند ابلاغ کنند و از سوی دیگر ، باید ظرفیتهای فکری و معنوی مخاطبان خود را نیز در نظر بگیرند . سخن گفتن به اندازه فهم شنونده و نه گوینده ، آن را با پذیرش مخاطب همراه می سازد و از انکار او جلو می گیرد .

امامان ما نیز به این روش ملتزم بوده و پیروان خود را بدان فرمان داده اند و از افشای همه داناییها و رازها و نهانها نهی کرده و جلوه گران راز را نکوهش نموده اند و

این خود گونه ای مدارا کردن است . در تورات آمده است که خداوند در مناجات موسی به او می گوید : «یا موسی! اکتّم مکتوم سّرّی فی سریرتک و أظهر فی علانیتک المداراة عتّی لعدوّی وعدوّک من خلقی ولا تستسبّ لی عندهم باظهار مکتوم سّرّی فتشکّ عدوّک وعدوّی فی سبّی؛ ای موسی! راز پنهان مرا در سینه خود نگاه دار و در ظاهر و میان مردم با دشمن من و خودت ، مدارا کن و با آشکار ساختن سرّ پنهان من ، وسیله دشنام مرا فراهم نکن که در این صورت با دشمن خودت و دشمن من در دشنام دادن به من ، شریک گشته ای.»⁽¹⁾

سخن نگفتن در حدّ فهم و افشای رازهای مگو ، تاب و تحمّل مخاطبان را می برد

ص: 107

و آنان را به انکار و گاه کفرگویی می کشاند .

مدارا جلوه های دیگری نیز دارد که همه آنها زاینده خردورزی و حکمت انسان است و نتیجه عمومی آنها، از میان رفتن کینه ها، آسودگی از شر دشمنان و سالم ماندن

دین و دنیای آدمی و دوستان او است . حافظ در این وادی، نیکو سروده است :

آسایش دوگیتی تفسیر این دو حرف است

با دوستان مرّوت ، با دشمنان مدارا

حدیث 2 :

اشاره

الإمام عليّ عليه السلام : بعثني رسول الله صلى الله عليه وآله على اليمن ، فقال : وهو يوصيني يا عليّ ! ما حار من استخار ، ولا ندم من استشار . يا عليّ ! عليك بالدلجة ؛ فإنّ الأرض تطوى بالليل ما لا تطوى بالنهار . يا عليّ ! اغد على اسم الله ؛ فإنّ الله

تعالى بارك لأمتي في بكورها(1).

ترجمه :

امام علی علیه السلام فرمود : حضرت رسول صلی الله علیه و آله مرا به یمن فرستاد و ، در ضمن سفارشهایی که به من کرد ، فرمود : ای علی! سرگردان نخواهد شد کسی که طلب خیر کند و پشیمان نمی گردد کسی که کارهای خود را با مشورت انجام دهد . ای علی! در آغاز شب راه بسپار که زمین در شب درنور دیده می شود ، به آن اندازه که در روز در هم نمی ورزد . ای علی! با نام خدا صبح کن که خداوند برای امت من در صبح خیزی برکت قرار داده است .

ص: 108

1- . الأماي للطوسي ، ص 136 . أخبرنا محمد بن محمد ، قال أخبرنا أبو الحسن علي بن خالد المراغي ، قال حدثنا أبو صالح محمد بن فيض العجلي ، قال حدثنا أبي ، قال حدثنا عبد العظيم بن عبد الله الحسيني رضی الله عنه ، قال حدثنا الإمام الجواد عن آبائه عليهم السلام .

دو نکته مهم این حدیث، سفارش پیامبر به مشورت و صبح خیزی است. مشورت از اصول مهم اسلام و مورد سفارش قرآن کریم است. قرآن به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز فرمان مشورت با مؤمنان را می دهد؛ با آنکه پیامبر صلی الله علیه و آله دارای کامل ترین عقل و برترین خرد است (1). همچنین یکی از اوصاف مؤمنان متوکل و متقی را، مشورت با همدیگر می داند (2).

مشورت، بهره گیری از پرتو عقل دیگران است و ضمیمه کردن تجربه و خرد دیگران به داشته های شخصی. مشورت، رأی درست دیگران را برای انسان به ارمغان می آورد و آسودگی و آرامش خاطر را به جان آدمی هدیه می دهد. مشورت، گونه ای دوراندیشی و احتیاط معقول و بخردانه است و از سقوط و هلاکت جلو می گیرد. پیامبر هنگام اعزام علی علیه السلام به یمن، او را به مشورت با دیگران فرا می خواند و نتیجه آن را عدم پشیمانی می داند و مشورت را که بهترین پشتیبان است، دستیار و یاور او قرار می دهد. پیامبر در این سفارش، مشورت را در کنار و یا پس از استخاره می نهد که

به معنای ترکیب توکل بر خدا و استمداد از او از يك سو، و بی نیاز ندیدن خود از رأی

و نظر و اندیشه دیگران از سوی دیگر است. در استخاره، انسان از خداوند بزرگ خیر را می طلبد و خواهان نزول آن می گردد، اما راه دستیابی به این خیر را، مشورت و

هم اندیشی قرار می دهد و خواست الهی را از طریق عقل جمعی، تشخیص می دهد. گفتنی است که استخاره در اینجا و در بسیاری از احادیث دیگر به معنای مصطلح امروزی، یعنی سرکتاب گشودن و به قرآن تقال زدن نیست؛ بلکه همان معنای لغوی، یعنی طلب خیر منظور است.

ص: 109

1- . سوره آل عمران 3، آیه 159 .

2- . سوره شوری 42، آیه 38 .

سفارش مهم دیگر پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام صبح خیزی است؛ سنت حسنه ای که به تدریج در حال فراموشی است و رواج آن، رو به زوال دارد. پیامبر، حکمت و بهره صبح خیزی را برکت و نزول نعمت بر امت دانسته است که آغازیدن کار با نام مبارك خدا، مایه نیل به این برکت جاودانه است.

در فرهنگ کهن ایران نیز سحر خیزی و با طلوع آفتاب به محل کار رفتن، عادت مردان ایرانی بوده است و در ادبیات اصیل، نشانه هایی از آن باقی مانده است. داستان

مشهور بوذر جمهر و دزدان، حکایت از ترغیب و تشویق به صبح خیزی دارد.

حدیث 3:

اشاره

الإمام الحسين عليه السلام: مرّ أمير المؤمنين عليّ بن أبي طالب عليه السلام بر رجل يتكلم بفضول الكلام. فوقف عليه، ثم قال: يا هذا! إنك تملّي علي حافظيك كتابا إلی ربك. فتكلم بما يعينك ودع ما لا يعينك (1).

ترجمه:

امام حسین علیه السلام فرمود: امیرالمؤمنین علیه السلام بر شخصی گذر کرد که سخنانی بی فایده بر زبان می راند. حضرت نزد او ایستاد و به او فرمود: تو هر چه بگویی، به وسیله فرشتگان نگهبان نوشته و به سوی پروردگارت برده می شود. پس آنچه را که برای تو سودمند است، بر زبان آور و گفتارهای لغو و بیهوده را واگذار.

شرح:

لغو و بیهوده گویی، آفت زبان است و آزار دهنده جان. از این رو، قرآن کریم

ص: 110

1- . صدوق، الأمالی، ص 32 / 4. حدثنا علي بن أحمد الدقاق رحمه الله، قال حدثنا محمد بن هارون الصوفي، عن عبید الله بن موسی الرویانی، عن عبد العظیم بن عبد الله الحسني، عن سليمان بن جعفر الجعفري، عن الإمام الكاظم عن أبائه عليهم السلام.

دوری از آن را ویژگی مؤمن می داند(1) و امام صادق علیه السلام آن را دارای دو جلوه می داند: گفتار باطل و رفتار بی فایده(2).

نخستین زیان بیهوده کاری، تهی ماندن نامه اعمال انسان از چیزهایی است که به کار دنیا و آخرت او می آید و محروم ماندن از کسب درجات معنوی و اخروی. آنکه به کارها و سخنان بیهوده سرگرم می شود، امور اساسی زندگی را وامی نهد و اهمّ را فدای مهم و حتی غیر مهم می کند. گاه این بیهوده گویی، شرّزا نیز هست؛ به ویژه اگر

در قالب شوخیهای طعنه آمیز و ریشخندهای نفرت انگیز بروز کند. این بیهودگیها، انسانهای وجیه و آزاده را از گرد انسان می پراکند و زبانه های آتش دوزخ را در پی کینه ها و اندوه های دیگران برای انسان به ارمغان می آورد. در عوض، ترك لغو و وانهادن کارهایی که به سود دنیا و آخرت انسان نیست و در هیچ يك از دو سرای او به وی نفعی نمی رساند، راحتی جان و آسودگی روح را موجب می شود و از این رو، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در یکی از ادعیه خود چنین می گوید: «اللهم ارحمني بترك المعاصی أبدا ما أبقيتني وارحمني من أن اتكلّف ما لا يعنيني(3)؛ خدایا بر من رحمت آور و مرا تا زنده ام از گناهان بازدار و بر من رحمت آور تا رنج آنچه را به کار من نمی آید، بر خود

تحمیل نکنم».

دوری از کارهای بیهوده، سود بزرگ دیگری هم دارد و آن راندن نابخردان از حوزه روابط شخصی و دوستانه است؛ چه، افراد نابخرد، تنها در میدان کارهای ناشایست و بیهوده، میل و توان دوستی با ما را دارند و چون میدان را از خردورزی و رفتار عاقلانه ما تهی ببینند، به ما روی می آورند و هرگاه که عرصه را از اندیشه

ص: 111

1- . سوره مؤمنون 23، آیه 3 .

2- . میزان الحکمة، عنوان لغو، حدیث 18275 .

3- . بحار الأنوار: ج 92، ص 294، ح 6 .

و جدّیت و تلاش پر بینند، جایی برای خود و رفتار نادرست خود نمی یابند. (1) گفتنی است این حدیث با روایت پنجم، یعنی گفته امام باقر علیه السلام به محمد بن مسلم، همخوان و همسو است.

حدیث 4:

اشاره

الإمام زين العابدين عليه السلام: ليس لك أن تتعد مع من شئت؛ لأنّ الله تبارك وتعالى يقول: «وَإِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ يَخُوضُونَ فِي آيَاتِنَا فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ حَتَّى يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهَا وَإِمَّا يُنسِيَنَّكَ الشَّيْطَانُ فَلَا تَقْعُدْ بَعْدَ الذِّكْرِى مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ» (2) وليس لك أن تتكلم بما شئت لأنّ الله تعالى قال: «وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ» (3) ولأنّ رسول الله صلى الله عليه وآله قال: رحم الله عبدا قال خيرا فغنم أو صمت فسلم وليس لك أن تسمع ما شئت؛ لأنّ الله تعالى يقول: «إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْؤُولًا» (4). (5)

ترجمه:

امام زين العابدين عليه السلام فرمود: جایز نیست با هر کس رفت و آمد کنی؛ زیرا خداوند تبارک و تعالی فرموده است: «هر گاه دیدی کسانی [به قصد تخطئه] در آیات ما غور می کنند، از ایشان روی برتاب، تا در سخنی غیر از آن درآیند و اگر شیطان این مطلب را از یاد تو برد، پس از تذکر، با قوم ستمکار منشین».

ص: 112

1- همان: ج 78، ص 53، ح 89.

2- سوره أنعام 6، آیه 68.

3- سوره اسراء 17، آیه 36.

4- همان.

5- علل الشرائع، ج 2، ص 605. حدیثی محمد بن موسی بن المتوکل رحمه الله، قال حدّثنا علی بن الحسن السعد آبادی، عن أحمد بن أبي عبد الله البرقي، عن عبد العظيم بن عبد الله الحسني، قال حدّثني علي بن جعفر، عن أخيه الإمام الكاظم عليه السلام، عن أبيه.

حق نداری که هر چه دلت خواست بر زبان آوری؛ زیرا خداوند فرموده است: «از چیزی که علم نداری پیروی نکن» و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند رحمت کند بنده ای را که نیکو گوید و بهره گیرد، یا ساکت شود و سالم بماند. برای تو روا نیست که به هر چیزی گوش فرا دهی که خداوند فرمود: «همانا گوش و چشم و دل همه در پیشگاه پروردگار مسئول اند».

شرح:

ما در زندگی و در معاشرتهای روزمره، با کسانی دوست و همنشین می شویم. از برخی استفاده های معنوی و از برخی دیگر فواید دنیوی را پی جوییم. اسلام هم برای ما مرزهایی را نهاده و دوستی و همنشینی با هر کس و در هر جا را مردود دانسته و سپس آن را به حدود معین محدود ساخته است. همچنین به ما اجازه نداده است که هر چه بخواهیم بگوییم و هر آنچه را خواستیم دنبال کنیم. امام سجّاد علیه السلام، در این حدیث شریف، برای نشان دادن حدّ و مرز همنشینی به آیه 68 سوره انعام و برای نکته دوم به آیه 36 سوره اسراء استناد می کند. امام سجّاد علیه السلام برای تعیین حدّ و مرز در گفتن و شنیدن، دو مستند دیگر نیز بیان می دارد: حدیث پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله درباره نیک گفتن و یا ساکت ماندن و بقیه همان آیه 36 از سوره اسراء که درباره مسئولیت گوش است. از این رو، ما حدیث را در دو بخش مسئولیت گوش و محدودیت زبان توضیح می دهیم.

الف) مسئولیت گوش

امام سجّاد علیه السلام افزون بر این حدیث، در روایت دیگری، شنیدن سخنان نیکو را، فایده و ثمره قوّه سامعه انسان می خواند (1). بیشتر از ایشان، امام علی علیه السلام فرمان می دهد

که گوش خود را به نیکو شنیدن عادت دهیم و به آنچه بر صلاح و کمال انسان

ص: 113

نمی افزاید، گوش مدهیم(1). امام علی علیه السلام کسانی که مهارت نیکو شنیدن را در زندگی آموخته اند، به سود بردن از این رفتار خود وعده داده و حصول این سود را بسیار نزدیک می بیند(2). این امام همام، شنونده سخن هذیان گونه، بی سروته و بی فایده را، شریک سخنگو می داند(3) و سخن زشت را چونان تیری می داند که باید سر را از مقابل آن دزدید و جان را به سلامت به در برد(4). از این رو، گوش همچون دیگر اعضا و جوارح انسان، بخشی از وظایف عملی ایمان را به عهده دارد. گوش باید خود را از غیبت و تهمت شنیدن، دور بدارد و از لَهو و غنای حرام و هر آنچه خدا روا ندیده، اجتناب نماید. امام صادق علیه السلام در حدیث بلند و زیبایی، که يك يك اعضا را در تکمیل معنای ایمان، سهیم و وظایف هر يك را ترسیم می کند، می فرماید: «بر گوش فرض شده است که از گوش دادن به آنچه خدا حرام کرده، دوری کند. از آنچه خدای عزوجل نهی کرده و شنیدنش روا نیست، روی برتابد و به آنچه خدای را خشمناک می سازد، توجّهی ننماید»(5).

سپس امام صادق علیه السلام آیه 140 سوره نساء را به عنوان شاهد استدلال، قرائت می کند که هم شبیه آیه مورد استناد امام سجّاد علیه السلام در حدیث مورد شرح ما است و هم آن را روشن تر می کند، و بیان می دارد که خوض در آیات، به معنای کنجکاوی و پرده برداری از راز و رمز آیات نیست؛ بلکه منظور انکار و استهزای آن است. متن و ترجمه آیه مذکور می تواند پایان بخش این قسمت باشد:

«وقد نزل علیکم فی الكتاب أن اذا سمعتم آیات الله یکفر بها ویستهزأ بها فلا

ص: 114

1- . غرر الحکم، ح 6234 .

2- . همان، شماره 9243 . «من أحسن الاستماع تعجّل الانتفاع» .

3- . همان، شماره 5581 .

4- . همان، شماره 4166 .

5- . کافی، ج 2، ص 35، ح 1 .

تَقَعِدُوا مَعَهُمْ حَتَّىٰ يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ إِنَّكُمْ إِذَا مِثْلَهُمْ أَنَّ اللَّهَ جَامِعُ الْمُنَافِقِينَ وَ الْكَافِرِينَ فِي جَهَنَّمَ جَمِيعًا»؛ «و در این کتاب بر شما [چنین] نازل کرد که چون شنیدید کسانی آیات خدا را انکار می کنند و آن را به ریشخند می گیرند، با آنان منشینید تا به سخنی دیگر در آیند وگرنه شما نیز همانند آنان خواهید بود. خداوند، همه منافقان و کافران را در دوزخ گرد می آورد».

گفتنی است امام سجّاد علیه السلام زمینه این کارهای زشت را، مجالس بحث و گفت وگو و همنشینی و هم سفرگیها می داند و از این رو، می توان هر مجلسی را که به یکی از گناهان آلوده است مضمون این توصیه امام زین العابدین علیه السلام دانست؛ مجالسی که آبروی مؤمنان و یا اموال و ناموس مسلمانان را حلال می شمرند و به مقدّسات مذهب توهین روا می دارند و به تصمیم گیریهای خلاف دین و عقل می پردازند و ما قدرت تغییر و جلوگیری از آن را نداریم. (1) ما به جهت پرهیز از اطاله کلام، این سخن را وامی نهیم و مشتاقان را به باب مجلس و مجالست در کتاب میزان الحکمه ارجاع می دهیم.

(ب) محدودیت زبان

شخصیت انسان در زیر زبان او نهفته است و با آن سنجیده می شود. انسان بدون زبان از حیوانیت فراتر نمی رود و هیكلی بیش نیست. جوهره آدمی در زبان است و زبان نیز با عقل و خرد بالا می رود و با جهل و نابخردی فرو می آید و از این رو، زبان

ترازوی عقل است. (2) زبان، ترجمان درون است و رهنمای به آنچه در ذهن است. از این رو، تنها سخنی قیمت می یابد که از دانایی برخاسته و در دشت اندیشه روییده و از زلال چشمه معرفت سیراب گشته باشد. سخن گفتن بی اندیشه و بدون پشتوانه

ص: 115

1- ر. ک: کافی، ج 2، ص 374.

2- ر. ک: میزان الحکمة، عنوان لسان، باب المرء مخبوء تحت لسانه.

علمی، سبکسری و تهی بودن انبان معرفت آدمی را بر می نماید و زیبایی جان او را ملکوک می کند.

زبان در برابر خداوند باید به اقرار و اعتراف و ایمان روی آورد که خداوند فرمود: «قولوا آمنا بالله وما أنزل إلینا وما أنزل الیکم والهناء والهنک واحد ونحن له مسلمون»؛⁽¹⁾ بر زبان آورید که ما به آنچه بر ما و شما نازل شده ایمان آوردیم و خدای ما و خدای شما یکی است و ما تسلیم اویم».

و در برابر دیگر انسانها به نیکوگویی و اظهار مهربانی و لطف که اینجا نیز خدا فرمود: «وقولوا للناس حسنا»⁽²⁾.

زبان مانند دیگر اعضای انسان، باید در کسب پاداش الهی و جزای خیر بکوشد. آن را باید از بیهوده گویی، برکنار داشت و به غنیمت جستن از فرصتها واداشت. امام سجّاد علیه السلام در رساله حقوق خود، برخی از حقوق زبان را، عادت دادن آن به خیرگویی، وانهادن سخنان بی فایده و خوش سخنی و اظهار نیکی با مردم می داند⁽³⁾.

این محدودیت زبان به هنگام سخن است. محدودیت اصلی، پیش از این مرحله است. روایات توصیه گر به حبس و زندانی ساختن زبان، محدودیت اصلی آن را بازگو می کنند و راحتی و سلامت و نجات انسان را در گروی توانایی او بر این امر می بینند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله صریحا سلامت انسان را در حفظ زبان می داند⁽⁴⁾ و امام علی علیه السلام این توانایی را از برترین فضیلت‌های انسانی می شمرد و مایه کرامت آدمی و غنیمت حاصل آن را از هر عمل دیگری بیشتر⁽⁵⁾ از سوی دیگر، روایات مکرری، زخم

ص: 116

1- . سوره عنکبوت 29، آیه 46 .

2- . سوره بقره 2، آیه 83 .

3- . بحار الأنوار، ج 71، ص 286، ح 41 .

4- . همان، ح 42 .

5- . غرر الحکم، ح 10860 و نیز ر. ک: همان، 8005 و 4899 .

زبان را از سخت ترین زخمها دردناک تر و از زخم شمشیر کارگرت تر و بدخیم تر می خوانند . تیزی زبان را از تیزی سرنیزه برنده تر دانسته و کار آن را به گاز گرفتن

درندگان تشبیه کرده اند .(1)

حدیث امام سجّاد علیه السلام در اینجا نیز همسو و همخوان با این روایات است و در واقع محدودیت گفتار را توصیه می کند و به نخستین فایده سکوت ، یعنی به سلامت ماندن انسان از خطراتی مثل سقوط به پرتگاه گناهان و مغضوب درگاه الهی گشتن ، ره می نماید . این ثمره در روایات متعددی از امام علی علیه السلام نیز تأکید شده است ؛ اگر چه در برخی از آنها ، این فایده بر لزوم سکوت ، مترتب شده است ؛(2) یعنی همواره لب فرو بستن و هیچ نگفتن در هر جا که اقتضای سکوت و خاموشی دارد . سکوت ، پرده وقار و هیبت را بر جان انسان می اندازد و او را از جهالتها و تعرّضهای نابجای دیگران

محفوظ می دارد و به گفته سعدی :

تورا خامشی ای خداوند هوش

وقارست و نا اهل را پرده پوش

اگر عالمی ، هیبت خود مبر

وگر جاهلی ، پرده خود مدر

حدیث 5 :

اشاره

الإمام الباقر عليه السلام : يا محمد بن مسلم! لا يغرّك الناس من نفسك، فإنّ الأمر يصل إليك دونهم ، ولا تقطعنّ النهار عنك كذا وكذا ، فإنّ معك من يحصي عليك ، ولا تستصغرنّ حسنة عملها ، فإنّك تراها حيث تسرّك ، ولا تستصغرنّ سيئة عمل بها ، فإنّك تراها حيث تسوءك ، وأحسن ، فإنّي لم أر شيئا قطّ أشدّ طلبا ولا أسرع دركا من حسنة محدثة لذنب قديم(3) .

ص: 117

1- ر . ك : میزان الحكمة ، عنوان اللسان .

2- الزم الصمت ، تسلّم . (بحار الأنوار ، ج 71 ، ص 280 ، ح 24) .

3- وسائل الشيعة : ج 1 ، ص 117 ، ح 292 از علل الشرائع : ج 2 ، ص 599 ، ح 49 عن محمد بن موسى ، عن السعدآبادي ، عن أحمد بن أبي عبد الله ، عن عبدالعظيم بن عبدالله الحسني ، عن ابن أبيعمير ، عن عبد الله بن الفضل ، عن خاله محمد بن سليمان ، عن رجل . گفتنی است نسخه فعلی علل الشرائع مصحف است و از این رو ، ما از وسائل که نسخه درست را در دسترس داشته است نقل کردیم . ر . ك : ثواب الاعمال ، ص 134 ؛ شیخ مفید ، امالی ، ص 181 ؛ الزهد ، ص 16 .

ترجمه :

امام باقر علیه السلام : ای محمد بن مسلم ! مردم فریبت ندهند که مسئولیت کارهایت به خودت متوجه است و نه به آنها . عمرت را به کارهای بیهوده نگذران ؛ زیرا با تو کسی هست که کارهای روزانه تو را احصا می کند . هیچ کار نیکی را کوچک مشمار ؛ زیرا آن را در جایی می بینی که تو را خشنود سازد ، و هیچ کار زشتی را نیز کوچک مشمار که آن را در جایی خواهی دید که تو را اندوهگین کند . نیکی نما که من چیزی را ندیدم که در پی چیزی باشد و به سرعت نیکی در پی بدی ، به آن برسد .

شرح :

محمد بن مسلم ، از بزرگ ترین راویان حدیث است . او در محضر امام باقر و امام صادق علیهما السلام سالها حدیث آموخته و هزاران مروارید درخشان را از میان صدفهای پاک در آفرین امامان علیهم السلام استخراج کرده است . هر دو امام همام به او توجهی خاص داشته و همواره مراقب وی بوده اند .

در این حدیث نیز شاهد توصیه ای گران بها از امام باقر علیه السلام هستیم . امام باقر علیه السلام ،

محمد بن مسلم را به نکته ای متوجه می سازد که می توان آن را سبب بسیاری از غفلتها دانست و آن چیزی جز فریبکاری دیگران و گول خوردن انسان نیست . گاه انسان قدم در راه می نهد و مسیری را هم می پیماید ، اما با ستایش بیش از حد رهنمان طریقت ، فریفته ترین شیطان می شود ، به خود می بالد ، از پیشرفتش خشنود می شود و در همان جا و در میانه راه می ایستد و از طی طریق می ماند ؛ چراکه

«الاعجاب یمنع»

گاه نیز شادیهای زندگی، سرگرمی دنیا و اغفال دیگران، ما را از مقصد خود غافل می سازد و اطرافیان غفلت زده، بر غفلت ما می افزایند و ما را از راه به در می برند. هشدار امام باقر علیه السلام در این دو ناحیه است. امام به محمد بن مسلم می فرماید: «مردم تو را فریب ندهند که جزای عمل هر کس به خود او و نه دیگری می رسد». نمی توان روزها را به بطالت گذراند و ساعتی با این و لختی با آن بود و در پایان، انتظار پاداش

داشت. ما را نگهبانی سخت بینا و بیدار همراه است که نیک و بد ما را به شماره می آورد و چیزی از او فوت نمی شود. و این تنها انداز نیست که بشارت هم است؛ زیرا کوچک ترین کار نیک ما هم در خزانه نور او انباشته می شود و از این رو، نمی توانیم چونان غافلان، آنها را بی فایده بخوانیم و اهمیتی به آنها ندهیم؛ زیرا يك يك این کارهای نیک و خرد به گاه حساب و در روز معاد، چشم ما را روشنی می بخشد و راه بهشت را برای ما روشن می دارد. کوچک ترین کار نیک ما، کار زشت ما را می زداید و کمترین قطره نیکی، جان زنگار گرفته از گناه ما را می شوید؛ هر چند

این زنگار، سخت و کهنه باشد. این حدیث هم مانند دیگر تعالیم امامان علیهم السلام برگرفته از قرآن است: «إن الحسنات يذهبن السيئات». (2).

حدیث 6:

اشاره

الإمام الصادق عليه السلام: عقوق الوالدين من الكبائر؛ لأن الله تعالى جعل العاق عصيًّا شقيًّا(3).

ص: 119

1- نهج البلاغه، ترجمه دکتر شهیدی، حکمت 167.

2- سوره هود 11، آیه 114.

3- علل الشرائع، ج 2، ص 479. أبي عبد الله، عن عبد العظيم بن عبد الله الحسيني، عن محمد بن علي، عن أبيه، عن جده.

امام صادق علیه السلام فرمود: سرپیچی از فرمان و دستورات پدر و مادر از گناهان بزرگ است؛ زیرا خداوند «عاق» را ستمگر و بدبخت قرار داده است.

شرح :

این حدیث به یکی از بزرگ ترین گناهان اشاره دارد. سرپیچی از فرمان پدر و مادر و آزرده شدن آنها هم از دیدگاه روابط انسانی نکوهیده است و هم از منظر علوم و حیانی گناهی زشت؛ گناهی که عقوبتش در همین سراسر به انسان می رسد و نخستین اثرش، محرومیت از درآمدن به صف اطاعت کنندگان خداوند است. امام صادق علیه السلام در این حدیث، چنین کسی را از دیدگاه الهی، عصی و شقی خوانده است که هر دو صفت مشابه هستند؛ یعنی آنکه از پدر و مادر سرپیچی می کند، برای همیشه و نسبت به هر کس نافرمان خواهد بود و از توفیق طاعت الهی به دور، و نتیجه این حرمان، چیزی جز شقاوت ابدی نیست.

از حدیثی که سندش به امام رضا علیه السلام می رسد (1) چنین استفاده می شود که علت اولیه حرمت عقوق والدین، همین است و سایر علتها مانند وجوب بزرگداشت پدر و مادر و پیوند با خویشان و کفران نعمت وجود آن دورا نکردن، همه در راستای همین علت اساسی است؛ چه اینها همه طاعتهایی واجب شده هستند. علت دیگری که حرمت و لزوم اجتناب از عقوق را مبرهن می سازد، محروم گشتن چنین شخصی از تربیت پدر و مادر است. پدر و مادر، فرزند نامهربان و نافرمان خویش را رها می کنند و او یگانه و تنها و بدون هیچ اندوخته تربیتی، باید خود راه خود را بیابد و چون گیاهان خودرو، فقط در پی نور و آب باشد و می دانیم که تربیت، نیازمند آموزش و پرورش و انتقال مفاهیم فرهنگی از هر نسل به نسل بعدی است. بگذریم از اینکه عقوق و نفرین

ص: 120

والدین ، فقر مالی و خواری را نیز سبب می شود(1) و زندگی مادی و معنوی فرزند تباه می گردد .

گفتنی است که عقوبت والدین مانند بسیاری از گناهان دایره ای وسیع دارد و مجازات و کیفر اخروی آن تابع شدت و ضعف آن است . از این رو ، مرتبه شدید آن حکمی دارد که مرتبه ضعیف آن ندارد . می توان این حدیث را ناظر به مرتبه شدید آن دانست .

حدیث 7 :

اشاره

الإمام الصادق علیه السلام : جاءت امرأة من أهل البادية إلى النبي صلى الله عليه وآله ومعها صبيان حامله واحدا وآخر يمشي . فأعطاها النبي صلى الله عليه وآله قرصا ففلقته بينهما . فقال رسول الله صلى الله عليه وآله : الحاملات الرحيمات لولا كثرة لعبهنّ لدخلت مصليّاتهنّ الجنة(2) .

ترجمه :

امام صادق علیه السلام فرمود : زنی از بادیه نشینان خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله رسید ؛ در حالی که دو کودک همراه داشت : یکی از آن دو را در بغل می گیرد و دیگری با او راه می رفت . حضرت به آن زن قرص نانی مرحمت فرمود . زن قرص نان را بین آن دو کودک تقسیم کرد [و خود نخورد] . پیغمبر فرمود : زنان که کودکان خود را در بغل می گیرند و به آنها مهر و محبت می ورزند ، اگر بازی فراوان آنان نبود ، نمازگزارانشان

داخل بهشت می شدند .

ص : 121

1- . بحار الأنوار ، ج 104 ، ص 99 ، ح 77؛ ج 74 ، ص 74 ، ح 61 .

2- . علل الشرائع ، ج 2 ، ص 598 . حدثنا محمد بن موسى المتوكل رحمه الله ، قال حدثنا علي بن الحسين السعدآبادي ، عن أحمد بن أبي عبد الله البرقي ، عن عبد العظيم بن عبد الله الحسني ، عن محمد بن عمر بن يزيد ، عن حماد بن عثمان ، عن عمر بن يزيد .

این حدیث از يك سو فضیلت رحم را بیان می دارد و از سوی دیگر آسیبهای لهُو و لَعِب را به سعادت اخروی برمی شمارد .

رحم ، برون ریزی عواطف بشری و جلوه احساسات انسانی است . رحم ، تجلی روح خدایی در انسان است و یکی از عوامل مؤثر در شکل گیری شخصیت آدمی . رحم موجب می شود تا انسان از خودنگری به درآید و سر به آستان احسان بساید و خود را شایسته رحمت الهی گرداند . (1) خداوند رحمت خاص و آمرزش اخروی خود را ویژه مؤمنانی کرده است که از دایره منافع فردی ، گام بیرون می نهند و بر دیگران شفقت می ورزند و با همسانی با خداوند رحیم ، خود را در بهشت رحمت و سرای شفقت داخل می کنند . (2)

رحمت آوردن بر فرودستان ، رحمت فرادست ترین قدرت هستی را برای ما به ارمغان می آورد و انسان را در سلك مسلمانان و خرقه ایمانی ، نگاه می دارد . اما این خوی نیکو ، مانند بسیاری دیگر از رفتارهای نیک تنها در صورتی می تواند انسان را به پیش برد و او را به منزلگاه جاوید و سعادت ابدیش سوق دهد که با مانعهای بزرگ و اساسی ، روبه رو نشود و گرمی آن به سردی نگراید .

بخش دوم حدیث بدین مسئله ناظر است که لهُو و لَعِب فراوان و بیهودگی و بیکارگی از تأثیر دو عامل آمرزش زن جلوگیری می کند ؛ چه زنها به طور معمولی دوره بارداری را طی می کنند که خود دوره رنج و صبر است و عامل تقرب به خداوند و نیز پرورش و شیر دادن و عطوفت به فرزندی که آن هم زمینه نزول رحمت الهی (3) است و این به معنای دخول اکثریت زنان به بهشت رحمت است . اما مانع بزرگ این

ص: 122

1- . کنز العمال ، ح 5969 .

2- . همان ، ح 5967 .

3- . کافی ، ج 6 ، ص 50 .

میدان ، سرگرمیهای بی فایده و بیهوده کاری و وقت گذرانی زن است که رنج و مشقت ماهها بارداری و رحمت و شفقت سالها بچه داری را هدر می دهد و اجازه نمی دهد که پاکی این دوره تا پایان ، سالم و دست ناخورده باقی بماند .

می توان چنین گفت که زن به طور طبیعی با ایمان و اعمال صالحه مانعی از دخول به بهشت ندارد و حتی راحت تر از مرد به آن دست می یابد ؛ اما به سبب کمتر بودن وظایف و اشتغالات گاه به ورطه بیکارگی و خوشگذرانی سقوط می کند و به دست خود ، مسیر بهشت را بر خود می بندد .

حدیث 8 :

اشاره

الإمام الرضا عليه السلام : من لم يشكر المنعم من المخلوقين لم يشكر الله عز وجل (1).

ترجمه :

امام رضا علیه السلام فرمود : کسی که از مردمان منعم سپاسگزاری ننماید (در مقابل احسان و خیری که درباره او انجام داده) ، مانند این است که از خداوند بزرگ در برابر الطاف و مراحم او شکرگزاری نکرده است .

شرح :

شکر به معنای سپاسگزاری ، هم تکلیفی در برابر خالق است و هم در برابر مخلوق . اگر چه شکر خالق که همه نعمتها ، حتی نعمت احسان دوست از او است ، بسی لازم تر است ، اما طریقه تشکر از او ، سپاسگزاری از کسانی است که در طریق فیض و احسان او واقع گشته اند و به ما نعمتی را رسانده اند . خداوند متعال ، خود این

را از ما خواسته است که از کسانی که به ما احسان و کمکی کرده اند ، سپاسگزاری کنیم

ص: 123

1- . عیون أخبار الرضا ، ج 1 ، ص 27 . حدثنا علي بن أحمد بن محمد بن عمران الدقاق ومحمد بن أحمد السناني والحسين بن إبراهيم بن أحمد المكتب - رحمهم الله - ، قالوا: حدثنا أبو الحسين محمد بن أبي عبد الله الكوفي ، عن سهل بن زياد الآدمي ، عن عبد العظيم بن عبد الله الحسني ، عن محمود بن أبي البلاد .

و به شکر خداوند بسنده نکنیم و چنین نگوییم که چون عطا کننده حقیقی، خداوند است و او قدرت اعطا را به افراد بخشیده است، دیگر وظیفه ای در برابر این کسان نداریم. امام زین العابدین علیه السلام گفت وگویی این افراد را با خداوند، این گونه به تصویر می کشد:

«يقول الله تبارك وتعالى لعبد من عبده يوم القيامة: أشكرت فلانا؟ فيقول: بل شكرتك يا ربّ. فيقول: لم تشكرني إذا لم تشكره؛ (1) خداوند تبارك و تعالی به بنده ای از بندگانش در روز قیامت می گوید: آیا از فلانی سپاسگزاری کردی؟ و او می گوید: تو را سپاس نهادم، ای پروردگار من! خداوند می گوید: چون او را سپاس نهادی، از من هم سپاسگزاری نکردی».

این حدیث که به روشنی، حدیث مورد شرح ما را توضیح می دهد، درست در نقطه مقابل کسانی است که به بهانه عرفان و ادعای شهود حقیقت، از يك تشکر ساده در برابر احسانها و عطایای پاك و بی آایش بندگان خوب خدا، دریغ می ورزند و با انکار نقش این نیکوکاران، وظیفه دینی و عرفی را از دوش خود بر می دارند. در حدیثی منسوب به امام صادق علیه السلام، این دسته افراد، مورد نفرین قرار گرفته اند؛ زیرا راه نیکی و احسان مردم را می بندند؛ چه، بسیاری از آدمیان پس از کار نیک و احسان خود، حداقل انتظارشان، زبان خیر و ثنای آن کسی است که بر او نعمتی بخشیده اند و چون این کمترین را مشاهده نمی کنند، گاه حکم کلی می رانند و مردم را ناسپاس می خوانند و از احسان و نیکی به دیگران، دست می کشند. (2)

به این دسته نیز باید گفت، پیامبران و امامان علیهم السلام و همه مؤمنان و نیکوکاران صالح و مخلص چنین اند. خداوند، نیکی آنان را پوشیده می دارد و آن را برای روز آخرت،

ص: 124

1- . کافی، ج 2، ص 99.

2- . ر. ك: الاختصاص، ص 241.

می اندوزد . سخنان گهربار امامان علیهم السلام در این باره کم نیست و احادیث دالّ بر این سنّت الهی تحت عنوان «المؤمن مکفّر» در عنوان «شکر2» از کتاب میزان الحکمه آمده است .(1)

گفتنی است این حدیث در ادبیات عامیانه و گاه برخی کتابها ، نقل به معنا شده و بدین صورت در آمده است : «من لم یشکر المخلوق لم یشکر الخالق» که تنها تفاوت این نقل با متن اصلی حدیث در تعمیم آن است ؛ زیرا متن اصلی به درستی ، تنها شکر و سپاس آن دسته از مردم و مخلوقین را واجب می داند که به ما نعمتی بخشیده و احسانی ارزانی مان داشته اند .

حدیث 9 :

اشاره

الإمام الرضا علیه السلام : المؤمن الذي إذا أحسن استبشر وإذا أساء استغفر والمسلم الذي يسلم المسلمون من لسانه ويده ؛ ليس منّا من لم يأمن جاره بوائقه(2) .

ترجمه :

امام رضا علیه السلام فرمود : مؤمن کسی است که هرگاه نیکی کند ، از عمل خود خوشحال شود ، و هر گاه از او عمل بدی سرزد ، استغفار کند . مسلمان کسی است که مسلمانان از دست و زبان او در آسایش باشند ؛ از ما نیست کسی که همسایگانش از آزار او در امان نباشند .

شرح :

احادیث بسیاری به ذکر معنای ایمان و لوازم آن پرداخته اند . برخی از آنها ، مفهوم ایمان را بیان می دارند ، برخی به کمال و حقیقت آن اشاره دارند و دسته ای به تفاوت

ص: 125

1- . میزان الحکمة ، ج 4 ، ص 1493 .

2- . عیون أخبار الرضا ، ج 1 ، ص 27 . حدّثنا علی بن أحمد بن محمد بن عمران الدقاق ومحمد بن أحمد السناني والحسين بن إبراهيم بن أحمد المكتب - رحمهم الله - ، قالوا: حدّثنا أبو الحسين محمد بن أبي عبد الله الكوفي ، عن سهل بن زياد الآدمي ، عن عبد العظيم بن عبد الله الحسني ، عن إبراهيم بن أبي محمود .

آن با اسلام پرداخته اند. با توجه به این زمینه می توان احتمال داد که حدیث به کمال ایمان و لوازم اخلاقی آن اشاره دارد؛ اگر چه محتمل است با توجه به صدور حدیث از امام رضا علیه السلام، که از نظر تاریخی پس از نزاع مشهور مرجئه، خوارج و معتزله قرار دارد، به تفاوت کلامی اسلام و ایمان نیز ناظر است. از دیدگاه امامان معصوم شیعه علیهم السلام ایمان مفهومی پر دامنه تر و از جنبه مصداقی محدودتر از اسلام است و از این رو، ایمان و اسلام را مانند کعبه و مسجد الحرام دانسته اند که یکی در دل دیگری است و هر کس که در کعبه باشد، در مسجد الحرام است؛ ولی هر کس که در مسجد الحرام باشد لزوماً در کعبه نیست. این همان مفهوم آیه 14 سوره حجرات است که خداوند به اعراب، نسبت مسلمانی می دهد، ولی آنان را مؤمن نمی خواند(1)؛ چون ایمان آنان در همین مرحله شهادت و اقرار و آزار نرساندن به مؤمنان مانده است و هنوز به قلب آن نفوذ نکرده و راسخ نگشته است.

امام رضا علیه السلام در این حدیث به این معنای اخیر توجه داده است و می فرماید، مؤمن فقط در ظاهر به کار نیک نمی پردازد و تنها در حضور دیگران خود را از کار زشت باز نمی دارد. مؤمن به مرتبه ای رسیده است که از کار نیک خود لذت می برد و از احسان خود خشنود می شود و چون فریب نفس اماره و شیطان اغواگر را خورد و به دام تسویلات انسانی و شیطانی افتاد، از کرده خود پشیمان می گردد و از خدا، آمرزش می طلبد. این بازگشت و توبه است که تفاوت انسان مؤمن را از بی ایمان می نمایاند. هیچ کس نیست که در تله شیطان، گرفتار نشود و در سراسر عمر به وسوسه او گمراه نگردد، اما مؤمنان که همان اشخاص متقی و پرهیزکارند در برابر این وسوسه ها، مقاومت می کنند و هر گاه نتوانستند، بلافاصله پس از آن، به سوی خدا باز می گردند و

استغفار می جویند.

ص: 126

1- «قالت الاعراب أمّنا، قل لم تؤمنوا ولكن قولوا أسلمنا ولما يدخل الإيمان في قلوبكم».

امام پس از بیان لوازم ایمان به لوازم اسلام اشاره می فرماید و با استفاده از صنعت جناس اشتقاق، اسلام را با سلامت ماندن دیگران از دست و زبان انسان پیوند می دهد و شرط مسلمانی را، آسودگی همگان از دست و زبان ما می داند؛ آسودگی از غصب اموال و سرقت و ضرب و شتم و آسایش از غیبت و تهمت و دشنام و دیگر گناهان.

امام در پایان حدیث، یکی از لوازم پیروی از اهل بیت علیهم السلام را نیز بر می شمرد و همسایه آزاری را با ادعای تشیع و پیروی از ایشان ناسازگار می خواند؛ چه، فرمانهای متعددی از سوی خداوند و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در باره احترام همسایه و نیاززدن او در دست است که مخالفت با آنها، شخص را از دایره ایمان و پیروی اهل بیت عصمت و طهارت و خاندان وحی، بیرون می برد.

در یکی از این فرمانها، پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله به سه تن از بزرگ ترین یاران خود، امام علی علیه السلام، سلمان و ابوذر، به صراحت می فرماید که در مسجد، ندا در دهند که ایمانی برای همسایه آزار نیست و جالب توجه اینجا است که متن این فرمان با بخش پایانی حدیث مورد شرح ما کاملاً یکسان است (1).

حدیث 10:

اشاره

الإمام الرضا عليه السلام: يا عبد العظيم! (2) أبلغ عني أوليائي السلام وقل لهم أن لا يجعلوا للشيطان على أنفسهم سيلاً ومرهم بالصدق في الحديث وأداء الأمانة ومرهم بالسكوت وترك الجدال فيما لا- يعنيههم وإقبال بعضهم على بعض والمزاورة؛ فإن ذلك قربة إلي، ولا يشتغلوا أنفسهم بتمزيق بعضهم

ص: 127

- 1- ر.ك: وسایل الشیعة، ج 8، ص 487، ح 1.
- 2- تخاطب امام رضا علیه السلام و عبد العظيم بعید می نماید و محتمل است که در سند اصلی، ابوالحسن علیه السلام یعنی امام هادی علیه السلام بوده است و به وسیله ناقلان بعدی به اشتباه تفسیر به ابو الحسن الرضا علیه السلام شده باشد. ر.ك: معجم رجال الحدیث، ج 10، ص 49.

بعضاً؛ فَإِنِّي آليت على نفسي إته من فعل ذلك ، وأسخط ولياً من أوليائي

دعوت الله ليعذبه في الدنيا أشد العذاب وكان في الآخرة من الخاسرين وعرفهم أن الله قد غفر لمحسنهم وتجاوز عن سيئهم إلا من أشرك به أو آذى ولياً من أوليائي أو أضمر له سوءاً؛ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ لَهُ حَتَّىٰ يَرْجِعَ عَنْهُ. فَإِنْ رَجَعَ وَإِلَّا نَزَعَ رُوحَ الْإِيمَانِ عَنْ قَلْبِهِ وَخَرَجَ عَنْ وِلَايَتِي وَلَمْ يَكُنْ لَهُ نَصِيبًا فِي وِلَايَتِنَا وَأَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ ذَلِكَ (1).

ترجمه :

امام رضا عليه السلام به عبدالعظيم فرمود : به دوستانم سلام برسان و به آنان بگو شیطان را بر خود مسلط نکنند و آنها را به راستگویی در گفتار ، ادای امانت ، سکوت و ترك منازعه در چیزهای بیهوده فرمان ده و نیز با دیدار یکدیگر و آمد و شد با هم که این عمل موجب نزدیکی به من می شود .

دوستان من نباید اوقات خود را به مخالفت و دشمنی با یکدیگر مشغول سازند . من سوگند یاد کرده ام که هر کس مرتکب این گونه کارها شود و یا بر یکی از دوستانم غضب کند ، از خداوند بخواهم تا وی را در دنیا به سخت ترین عذاب گرفتار سازد و در آخرت از زیانکاران خواهد بود .

دوستان مرا متوجه کن که خداوند نیکوکاران آنها را آمرزیده و از بدکاران آنان در گذشته ، مگر کسانی که شرك آورده و یا یکی از دوستان مرا رنجانده اند و یا بدخواه اویند . پروردگار از این گونه اشخاص نخواهد گذشت و آنها را نمی بخشد ، مگر اینکه از نیت خود برگردند . اگر کسی از این حالت بازگشت مورد آمرزش خداوند قرار خواهد گرفت؛ ولی اگر در این حال باقی ماند ، خداوند روح ایمان را از دل او خارج خواهد ساخت و از ولایت من نیز بیرون می رود و از دوستی ما اهل بیت هم

ص: 128

بهره ای نخواهد داشت، و من از این شقاوت به خدا پناه می برم.

شرح:

امام رضا علیه السلام در این حدیث به دوستان خود سلام می رساند که نشانه تواضع است و رعایت ادب، آغازیدن با سلام. پس از سفارش به دوری از شیطان و جلوگیری از تسلط او چند فرمان اخلاقی می دهد که به ترتیب عبارت اند از:

1. راستی؛ 2. ادای امانت؛ 3. سکوت؛ 4. ترك مجادله؛ 5. دیدار دوستان؛ 6. پرهیز از اختلاف؛ 7. آزار نرساندن؛ 8. بدخواه نبودن.

1 / 10 . راستی

صدق به معنای مطابقت گفتار با واقعیت خارجی و همسانی با حقیقت بیرونی است و خدا در قرآن کریم بدان مکرر سفارش کرده و بر آن تأکید ورزیده است. (1) راستی، جان سخن است، برادر عدل و همزاد عزت و بزرگی. صدق، سامان زندگی و نجات بخش انسان و زیبایی زبان است. راستی، دری از درهای بهشت و نشانه جوانمردی و کرامت انسان است و خداوند دستگیر راستگو است و از این رو، عملش را نیز چون زبانش پاک و پاکیزه می گرداند. راستی و درستی، رکن ایمان و ستون اسلام است و زینت مسلمانی. از این رو، امام رضا علیه السلام در نخستین سفارش خود، راستی را یادآور می شوند؛ همچون جدّ بزرگوارش امام باقر علیه السلام که فرمودند: «تعلموا الصدق قبل الحديث؛ (2) پیش از سخن، راستگویی را بیاموزید». و صدق حدیث در هر دو روایت، اعم از سخنان معمولی و حدیث به معنای مصطلح آن است. نکته قابل ذکر در این میان همراه کردن این صفت انسانی با خرد است. امامان خود نمونه های صدق و درستی بوده اند و زبان حال و قال آنها یکی بوده است، اما

ص: 129

1- ر. ك: سورة توبه 9، آیه 119؛ سورة يوسف (12)، آیه 70؛ سورة احزاب (33)، آیه 23 و 24؛ سورة زمر (39)، آیه 33.

2- . کافی، ج 1، ص 104، ح 4.

خود فرموده اند که صدق و راستی همچون عدل نیست که برای همیشه و در هر جا، جامه حُسن بپوشد و جزء کارهای ممدوح باشد. راستی در جایی نیکو است که به کسی زیانی نرساند و دروغ در جایی بد است که دروغگو را برهاند و دیگری را برنجاند. راستی برای حفظ روابط اجتماعی و پاسداشت حقوق آدمیان است و معنا ندارد که ما سخن راستی بگویم که سری بر باد دهد و زیانی عظیم را به کسی متوجه کند.

از این رو، به گاه اصلاح میان افراد و جلوگیری از بروز اختلافات و فتنه ها، فرمان سکوت، توریه و حتی دروغ مصلحت آمیز داده اند. اگر می توان نگفت، نگفت و اگر می توان به تعریضها و گوشه ها و کنایه ها، سخن را چرخاند و بی آنکه دروغ گفت، راست را هم نگفت، باید چنین کرد و اگر هیچ نشد، به دروغ روی آوریم؛ اما راست زینبار برای دیگران را بر زبان نیاوریم.

2 / 10 . ادای امانت

امانتداری از ویژگیهای ایمان است (1) و از برترین درجه های آن. خیانت در امانت از زشت ترین صفات و از زمره چیزهایی است که خداوند در عدم ادای آن رخصتی به کسی نداده است و به گفته امام صادق علیه السلام می باید حتی به قاتل امام علی و امام حسین علیهما السلام نیز بازگردانده شود (2)، چه کوچک باشد و چه بزرگ. امانت و صدق، با هم ارتباط دارند. در واقع، امانت گونه ای درستی در کردار است و با قوت گرفتن روح امانتداری، انسان به راستگویی می رسد (3). احادیث متعددی، امانت و صدق را تنها نشانه های بی خطای ایمان شمرده اند و نماز و روزه و حج و دیگر عبادتها را، حتی

ص: 130

1- . سوره مؤمنون 23، آیه 8 .

2- . صدوق، امالی، ص 204، ح 5؛ بحار الأنوار، ج 75، ص 115 .

3- . میزان الحکمه، الأمانة، آثار الامانة، باب 303 .

اگر فراوان باشد، نشانه کاملی نمی‌دانند؛ زیرا ممکن است از روی عادت باشد. (1) و امام صادق علیه السلام این دو را لازمه همیشگی بعثت تمام پیامبران الهی دانسته و فرموده است: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ لَمْ يَبْعَثْ نَبِيًّا إِلَّا بِصَدَقِ الْحَدِيثِ وَأَدَاءِ الْأَمَانَةِ إِلَى الْبَرِّ

وَالْفَاجِرِ» (2). همو، سبب ارتقای امام علی علیه السلام را به چنان منزلت بزرگی نزد پیامبر به سبب رعایت همین دو خصلت راستگویی و ادای امانت می‌داند. (3)

10 / 3 . سکوت

سکوت، میوه عقل بارور و خرد رهیافته به دین است. سکوت، دریچه حکمت را بر مؤمن می‌گشاید و او را از آفات فراوانی می‌رهاند. انسان به گاه سخن، در معرض لغزشهایی فراوان است؛ لغزش زیاد گویی، بیهوده گویی، غیبت، تهمت و دروغ. سکوت به یکباره، ما را از همه اینها ایمن می‌سازد و از این رو، بهترین حافظ انسان

است. سکوت، بهترین یاور انسان در حوادث اجتماعی، سیاسی و روابط میان فردی است. سکوت، جلوگیری از افشای اسرار است و پوشاننده جامه وقار بر انسان.

انسان ساکت، هیبتش فزونی می‌گیرد و نشانه بردباری و زیبایی و دانایی را در خود گرد می‌آورد. انسان خاموش به بوستان اندیشه ره می‌یابد، از خوشه های علم، توشه بر می‌گیرد، راه ظلمانی را روشن می‌نماید و شیطان را می‌راند و این همه، نه از

سر غرور و عزلت و گوشه گیری، که از سر حکمت و تفکر است. انسان با ایمان، سکوت را برای اندیشیدن می‌جوید و نه افسوس خوردن. سکوتش، دشت اندیشه است و نه ماتمکده غصه و اینها همه را به اندازه دارد. و از این رو، به گاه نیاز، دهان باز و سخن و راز بر ملا می‌کند و بسان پیامبر و اهل بیت پاکش، سکوتش نیز فریاد

ص: 131

1- . میزان الحکمه ، صدق ، صدق الحدیث ، باب 2192 .

2- . کافی ، ج 2 ، ص 104 .

3- . کافی ، ج 2 ، ص 104 .

است و بسی بلندتر(1).

نکته مهم تر آنکه سکوت باید به محبت بینجامد و نه به کناره گیری و دوری و این گونه سکوت مورد توصیه این حدیث است و عطف «ترك جدال» و «اقبال بعض علی بعض» و «زیارت یکدیگر» بر همین نکته دلالت دارد.

10 / 4 . ترك مجادله

جدال گونه های متعددی دارد . از کشمکشهای جزئی تا نزاع های سیاسی و اجتماعی و اعتقادی . جدال ، نکوهیده است ، جز جدال نیکو که برای هدفی درست و با شیوه ای صحیح انجام می گیرد . جدال نیکو یعنی جدال با کافران و به قصد هدایت آنان و نه بر نمودن خود و نمایش داناییهای نهفته مان ، و جدال نکوهیده یعنی جدال با دوستان و خویشان و همکیشان ، در امور جزئی و بیهوده .

قرآن مجید جدالهای بدون علم و با توسل به باطل را جلو گرفته و آن را زاییده کبر و سلطه شیطان(2) و این گونه ستیزه جویان را مستحق کیفر الهی دانسته است .

پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله جدال و پافشاری در آن را موجب گمراهی امتهای و امام علی علیه السلام آن را تباه کننده یقین دانسته اند . از این رو ، امام رضا علیه السلام در این حدیث فرمان می دهد که دوستانش ، گرد این بلیه و فتنه نگردند و این معنا را نزد اصحاب خاص او می یابیم . یونس بن عبدالرحمان ، که از اصحاب اجماع و از بزرگ ترین یاران امام رضا علیه السلام است و امام رضا علیه السلام دیگر یارانش را برای یادگیری و استفتا به او ارجاع می داد ، در چنین منحصه ای گرفتار می آید و دچار جدال ناسازگاران می گردد ، اما در عوض کشمکش و ستیزه گری ، با کمال بزرگواری آرام و ساکت می ماند و چون به او گفته می شود که عدّه فراوانی از همکیشانان از توبه بدی یاد می کنند می گوید :

ص: 132

1- ر . ك . ميزان الحكمه ، الصمت ، باب 2327 «الصمت الممدوح» .

2- ر . ك . : سورة حج 22 ، 3؛ سورة مؤمن (40) ، آیات 4 ، 5 ، 35 ، 55؛ سورة شوری (42) ، آیه 15 .

«أشهدكم أنّ كلّ من له في اميرالمؤمنين عليه السلام نصيب فهو في حلّ ممّا قال(1)؛ هر کس را که نصیبی از ولایت علی علیه السلام دارد در هر چه گفته، او را حلال کردم» .

در این روزگار، ما به چنین کسان و این گونه اخلاق، سخت نیازمندیم: حفظ رابطه ولایی و نگه داشتن پیوندهای الهی .

5 / 10 . دیدار دوستان

دیدار با دوست، استواری رشته محبت را در پی دارد و پیوند دلها، زندگی قلبها و پاکیزگی جانها را به ارمغان می آورد. عقل را بارور و دین را احیا می کند و نهال دوستی

می نشاند. از ملال و افسردگی جلو می گیرد و اسباب نشاط و شادایی را فراهم می آورد. آنکه به سوی خانه دوست روان است، به سوی فردوس برین ره می سپرد و زیارت دوست، زیارت حق تعالی است. خدا خود میزبان او است و اکرام میهمان بر میزبان لازم، و خدا بر خود نبشته است که وی را گرمی بدارد و بنوازد و پیشکشی کمتر از بهشت را هدیه او نکند. (2) دیدار برادران دینی، به ویژه اگر با یاد اهل بیت علیهم السلام خواندن حدیث آنان همراه باشد، موجب توجه افراد جامعه به یکدیگر و رأفت و نرمی آنان با هم می شود و راه رشد و نجات را به آنان می نمایاند. جالب توجه است که

امام علیه السلام این زیارت را موجب قرب و نزدیکی اصحاب به ایشان می داند و از این نگاه، ثمره دیگری را بر زیارت اخوان و دیدار دوستان مترتب می دارد.

6 / 10 . پرهیز از اختلاف

توصیه امام به پرهیز از اختلاف و دوری از دشمنی با یکدیگر، در راستای دستور الهی و توصیه های همه پیامبران و به ویژه خاتم آنان است. قرآن، اختلاف و دو دستگی را، عقوبتی سخت برای امتها می خواند و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نتیجه آن را غلبه

ص: 133

1- . خوبی، معجم رجال، ج 20، ص 204 .

2- . ر. ك: میزان الحکمه، زیارة، باب زوّار اللّٰه .

باطل گرایان بر حقّ پرستان می داند . ستیزه جویی و کشمکش افراد و گروهها با یکدیگر از دیرباز در میان جوامع وجود داشته و موجب سلب نعمت و خلع جامه کرامت آنان گشته است . هلاکت بسیاری ملتها زائیده اختلاف بوده است و نامهربانی و ناسازگاری افراد با یکدیگر به تضعیف آنان و تسلط شیطان انجامیده است . اختلاف و دو دستگی ، به ویژه اگر با جدال و قهر و هیاهو همراه شود ، به آزدن کشیده می شود

و از این رو ، امام رضا علیه السلام در این حدیث امر به ترك اختلاف و جدال و انجام دیدار و خاموشی گزیدن در کنار آن می دهد و سپس با شدیدترین وجه ، سوگند یاد می کند که هر کس که به گرد اختلاف بچرخد و دوستی از دوستان حضرتش را برنجانند ، به سخت ترین عذاب دنیوی گرفتار آید و در آخرت از زیانکاران گردد که این نشانه اهمیت سترگ وحدت و دوری از تفرقه است .

10 / 7 . آزار نرساندن

آزدن مؤمن ، آزدن خداوند است و آزدن اولیای ولیّ ، آزدن ولیّ خدا است . امام رضا علیه السلام در این حدیث ، اختلاف و آزدن را به هم پیوسته می بیند ؛ چه ، در میان کشمکشها و درگیریهای گروهی و فردی است که سیل بدگمانیها ، تهمت‌ها و بهتانهای ریز و درشت ، فضای ارتباط را آلوده می کند و دود آزار را به چشمان نیمه باز می رساند و انسان مسلمان را در صف مشرکان و گاه بدتر از آنان قرار می دهد . مگر امام صادق علیه السلام نمی فرماید که خداوند آزدن مؤمن را اعلان جنگ به خود تلقی می کند؟! (1) و پیشتر از امام صادق علیه السلام جدّ بزرگوارش پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله همین پیام را از خداوند تبارک و تعالی نقل نمی کند که «من أهان لی ولیّاً فقد أُرصد لمحاربتي» (2)؟

امام رضا علیه السلام نیز در این حدیث با پیروی از نیاکان پاکش به حضرت عبدالعظیم علیه السلام

ص: 134

1- . کافی ، ج 2 ، ص 350 .

2- . کافی ، ج 2 ، ص 351 .

می فرمایند: «به دوستان من بفهمان که خداوند از نیکوکار و بدکار آنان می گذرد، جز آن دسته که برای خدا شریک نهند و یا دوستی از دوستانم مرا را بیازارند» .

8/10 . بدخواه نبودن

روح ایمان با انسان به دو گونه ارتباط برقرار می کند: موقتی و دائمی . احادیث ما، ایمان اشخاص دسته اول را، ایمان عاریتی و ایمان همیشگی دسته دوم را، ایمان مستقر نامیده اند .

بدخواهی برای دیگران و به ویژه اولیای ولیّ خدا و پیروان امام علیه السلام موجب کنده شدن روح ایمان از دل و جان انسان است و نشان دهنده ایمان عاریتی و ناثابت شخص بدخواه .

امام رضا علیه السلام شخصی را که به آزار دوستانش پردازد و یا برای او بد بخواهد، با مشرکان همگن نموده و او را از دایره ایمان و ولایت بیرون، و تا آن گاه که از این صفت

زشت توبه نکند و باز نگردد، از رحمت و غفران الهی نیز بی نصیبش می داند و از این همه شقاوت و شوربختی به خداوند پناه می برد؛ زیرا جز خدا نمی تواند ضمیر و نهاد ناپاک چنین فرد بدخواهی را سامان بخشد؛ چه بدخواهی، بیماری نهفته در ژرفای جان است و خارج ساختن آن کار هر کس نیست و تا بیرون نرود، روح بیمارگونه چنین شخصی، روی سلامت و راحتی نبیند و لذت سرور از موفقیت دیگران را نچشد . چنین فرد شقاوتمندی، نه دینش سالم می ماند و نه کارش سامان می پذیرد و نه عبادتش پذیرفته می شود .

حدیث 11:

اشاره

عن عبد العظیم بن عبد الله الحسني، قلت لأبي جعفر محمد بن علي الرضا عليه السلام: يا ابن رسول الله! حدّثني بحديث عن آبائك . فقال: حدّثني أبي، عن جدي، عن آبائه عليهم السلام: قال أمير المؤمنين عليه السلام: لا يزال الناس بخير ما

ص: 135

تفاوتوا فإذا استوتوا هلكوا . قال : فقلت له : زدني يا ابن رسول الله! قال: حدّثني أبي عن جدّي ، عن آبائه عليهم السلامقال : قال أمير المؤمنين عليه السلام : لو تكاشفتهم ما تدافنتهم . قال : فقلت له : زدني يا ابن رسول الله! قال: حدّثني أبي ، عن جدّي ، عن آبائه عليهم السلام قال: قال أمير المؤمنين عليه السلام : إنكم لن تسعوا الناس بأموالكم ، فسعوهم بطلاقة الوجه وحسن اللقاء؛ فإنّي سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يقول إنكم لن تسعوا الناس بأموالكم فسعوهم بأخلاقكم . قال : فقلت له : زدني يا ابن رسول الله! قال : حدّثني أبي ، عن جدّي ، عن آبائه عليهم السلام قال : قال أمير المؤمنين : من عتب على الزمان طالت معتبته . فقلت له : زدني يا ابن رسول الله! فقال : حدّثني أبي ، عن جدّي ، عن آبائه عليهم السلامقال : قال أمير المؤمنين : مجالسة الأشرار تورث السوء الظنّ بالأخيار . قال : فقلت له : زدني يا ابن رسول الله! قال : حدّثني أبي ، عن جدّي ، عن آبائه عليهم السلام قال : قال أمير المؤمنين عليه السلام : بسّ الزاد إلى المعاد العدوان على العباد قال : فقلت له : زدني يا ابن رسول الله! فقال : حدّثني أبي ، عن جدّي ، عن آبائه عليهم السلامقال : قال أمير المؤمنين عليه السلام : قيمة كلّ امرئ ما يحسنه . قال : فقلت له : زدني يا ابن رسول الله! فقال : حدّثني أبي ، عن جدّي ، عن آبائه عليهم السلام قال : قال أمير المؤمنين عليه السلام : ما هلك امرؤ عرف قدره . قال : فقلت له : زدني يا ابن رسول الله! قال : حدّثني أبي ، عن جدّي ، عن آبائه عليهم السلام قال : قال أمير المؤمنين عليه السلام : التدبير قبل العمل يؤمنك من الندم . قال : فقلت له : زدني يا ابن رسول الله! فقال : حدّثني أبي ، عن جدّي ، عن آبائه عليهم السلام قال : قال أمير المؤمنين عليه السلام : من وثق بالزمان صرع . قال : فقلت له : زدني يا ابن رسول الله! فقال : حدّثني أبي ، عن جدّي ،

عن آباءه عليهم السلامقال : قال أمير المؤمنين عليه السلام : خاطر بنفسه من استغنى . قال : فقلت له : زدني يا ابن رسول الله! فقال : حدّثني أبي ، عن جدّي ، عن آباءه عليهم السلامقال : قال أمير المؤمنين عليه السلام : قلّة العيال أحد اليسارين . قال : فقلت له : زدني يا ابن رسول الله! فقال : حدّثني أبي ، عن جدّي ، عن آباءه عليهم السلامقال : قال أمير المؤمنين عليه السلام : من دخله العجب هلك . قال : فقلت له : زدني يا ابن رسول الله! فقال : حدّثني أبي ، عن جدّي ، عن آباءه عليهم السلام قال : قال أمير المؤمنين عليه السلام بالعطية . قال : فقلت له : زدني يا ابن رسول الله! فقال : حدّثني أبي ، عن جدّي ، عن آباءه عليهم السلام قال : قال أمير المؤمنين عليه السلام : من رضي بالعافية ممّن دونه رزق السلامة ممّن فوقه . قال : فقلت له : حسبي(1) .

ترجمه :

عبدالعظيم حسنی گفت : به حضرت ابو جعفر جواد علیه السلام عرض کردم : از پدرانت برای من حدیثی روایت فرما . حضرت فرمود : پدرم از جدم و او از پدرانش از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده اند که فرمود : مردم همواره در خیر هستند تا آن وقت که با یکدیگر تفاوت داشته باشند ، هر گاه با هم مساوی شدند از بین خواهند رفت . عرض کردم : بیش از این بفرمایید . فرمود : امیرالمؤمنین علیه السلام بیان داشت : شما را یارای آن نیست که همه مردم را از داراییهاتان برخوردار کنید ، پس با گشاده رویی و خوش برخوردی چنین کنید که من از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله شنیدم : شما نمی توانید با ثروت خود همه مردم را برخوردار کنید ، پس با اخلاقتان چنین کنید .

گوید : عرض نمودم : زیادتر بیان نمایید . فرمود : امیرالمؤمنین می فرماید : کسی که بر زمانه خشمگین گردد ، ناراحتی او به درازا می انجامد . گفتم : باز هم بفرمایید .

ص: 137

1- . عیون أخبار الرضا ، ج 2 ، ص 53 . حدثنا علي بن أحمد بن عمران الدقاق ، قال: حدثنا محمد بن هارون الصوفي ، قال: حدثني أبو تراب عبید الله بن موسی الرویانی .

فرمود: امیرالمؤمنین گفتند: همنشینی نیکان با بدان، موجب بدبینی به آنان است. گفتم: زیادتر بفرمایید. گفتند: امیرالمؤمنین فرمود: دشمنی کردن با بندگان خدا،

توشه بدی برای روز قیامت است. عرض کردم: بیشتر بفرمایید. گفتند: امیرالمؤمنین فرمود: ارزش هر انسانی به اندازه دانایی او است. عرض کردم بیشتر بفرمایید. فرمودند: امیرالمؤمنین علیه السلام گفت: مردم در زیر زبان خود پنهان هستند (یعنی تا انسان سخن نگوید قدر و اندازه اش معلوم نمی گردد). گفتم: باز هم بیان نمایید. فرمودند:

امیرالمؤمنین گفت: کسی که اندازه و ارزش خود را بداند هیچ گاه هلاک نمی شود.

حضرت عبدالعظیم گوید: عرض کردم باز هم بفرمایید. اظهار داشت: امیرالمؤمنین فرمود: پیش از اینکه کاری را شروع کنی، در اطراف آن نیک تأمل کن تا از پشیمانی ایمن بمانی. گفتم: بیشتر بفرمایید. گفتند: امیرالمؤمنین فرمود: هر کس

به زمان خود اعتماد بورزد به زمین می خورد. گفتم: زیادتر بگویید. فرمود: امیرالمؤمنین فرمود: کسی که خویشتر را بی نیاز دانست خود را به مخاطره افکنده است. عرض کردم بیشتر بگویید گفت: امیرالمؤمنین فرمود: نیمی از دو راحتی و آسایش کمی اهل و عیال است. گوید: گفتم: زیادتر بفرمایید. گفت: امیرالمؤمنین فرمود: هر کس گرفتار خودبینی گردد، هلاک خواهد شد.

عرض کردم: ای پسر پیغمبر باز هم بفرمایید. گفتند: امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: کسی که به جایگزینی یقین داشته باشد، در بخشش و احسان به هموعان خود کوتاهی نمی کند. گوید: گفتم: باز هم زیادتر بفرمایید اظهار نمود: امیرالمؤمنین فرمود: هر کس از عاقبت زیردستان خشنود باشد، از فرادست خود در سلامت خواهد بود.

حضرت عبدالعظیم حسنی فرمود: در این هنگام به حضرت ابوجعفر جواد علیه السلام عرض کردم: برای من بس است.

این حدیث بلند نشان دهنده ظرفیت معنوی ویژه حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام است و در واقع مجموعه چند حدیث کوچک تر است که امام جواد علیه السلام آنها را از طریق

پدران خود از امیر المؤمنین علیه السلام نقل می کند . حضرت عبدالعظیم در این حدیث ، با سؤالهای پی در پی و درخواستهای متوالی خود ، جام جان خود را از آب حیات معنوی امام جواد علیه السلام ، پر می کند و درّهایی سفته و درخشان را از آن دریای مواج برمی گیرد . ما در اینجا تنها به شرح چند جمله از این حدیث بسنده می کنیم .

11 / 1 . «إِنَّكُمْ لَنْ تَسْعُوا النَّاسَ بِأَمْوَالِكُمْ ، فَسَعَوْهُمْ بِطَلَاةِ الْوَجْهِ وَحَسَنِ اللَّقَاءِ؛ فَإِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَقُولُ: إِنَّكُمْ لَنْ تَسْعُوا النَّاسَ بِأَمْوَالِكُمْ ، فَسَعَوْهُمْ بِأَخْلَاقِكُمْ» .

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود : شما را یارای آن نیست که همه مردم را از داراییهایتان برخوردار کنید ، پس با گشاده رویی و خوش برخوردی چنین کنید که من از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله شنیدم : شما را یاری آن نیست که با دارایی هایتان مردم را برخوردار کنید ، پس با اخلاقتان چنین کنید .

این حدیث که احتمالاً سخن پیامبر با بنی هاشم است ، به يك نکته روانی و اجتماعی اشاره دارد . انسانها دوستدار آن هستند که با مردمان بجوشند و دست احسان و عطای خود را بگشایند و به گستره دنیا و جاودانگی زندگی ، بر همه ببخشند و دیگران را خرسند کنند . اما این نشدنی است و جز از خداوند هستی ، ممکن نیست . سخاوت انسانی حدّ و حصر ندارد ، اما امکانات و دارایی انسان حدّ و مرز دارد و از این رو ، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ، جایگزین بدون هزینه ای برای آن معرفی کرده است و آن چیزی جز حسن سلوک و رفتار زیبا و خداپسندانه نیست . امام علی علیه السلام این رفتار را در دو نمود ظاهری و عینی آن ، یعنی گشاده رویی و خوش برخوردی ، جلوه داده است .

ما می توانیم لبخند خود را به نشان دوستی و محبّت ، به همه دوستان و اطرافیان

خود هدیه دهیم و می توانیم چهره باز و سیمای خندان خود را، عرصه شکوه ها، گله ها و اظهار درد و رنج دیگران کنیم و از بار روانی غم و اندوه آنان بکاهیم. روح را تاب این گشادگی هست؛ اگر چه مال را توان این گستردگی نیست. ما نمی توانیم بدهی همه کسان را بپردازیم، اما می توانیم غم و اضطراب آنان را تحمّل کنیم و با برخورد خوش و دعای خیر، لبخند خود را بر لبان او نیز بنشانیم.

11 / 2. «مجالسة الاشرار تورث السوء الظنّ بالأخيار».

همنشینی و همصحبتی، نشان دهنده شخصیت و منش هر کسی است. انسان بر دین دوست خود است (1) و دوست، مبنای قضاوت دیگران درباره انسان. دوستی با نیکان، انسان را در برابر دیگران نیک جلوه می دهد و همنشینی با تبهکاران و افراد شرور موجب برانگیخته شدن سوء ظنّ اطرافیان و تماشاگران زندگی انسان می شود. و انسان مؤمن، وظیفه دارد از این حالت جلوگیری و تهمت را از خود دور کند و آبروی خود را محفوظ بدارد. پرسش مطرح در این زمینه آن است که پس افراد خیر و صالح، چگونه مصلح شوند و چسان، بدکاران را اندرز دهند و با معاشرت نیکو، آنان را به راه راست درآورند؟

پاسخ آن است که باید طریقه همنشینی خود را به گونه ای برگزینند که شك برانگیز نباشد و از توجیه و امتناع دیگران فروگذار، و به خوبی نیت خود و خوش بینی دیگران، اتکا نکنند و نیز از پدید آمدن عوارض سوء در خود جلوگیری کنند. با این همه،

گاه بدبینی دیگران را چاره ای نیست و باید آن را هزینه هدایت دانست.

11 / 3. «قيمة كل امری ء ما يحسنه».

بر اساس پژوهشهای روشمند در فقه الحدیث، می توان منظور از این روایت را به آسانی معین کرد. فهم ظاهری عصر کنونی فارسی زبانان از کلمه [یحسن] نیکوکاری

ص: 140

1- المرء علی دین خلیله .

است و یا نیک پنداشتن و ارزشمند دیدن ؛ اما این فهم نه با لغت کهن عرب مطابقت دارد و نه با معنای روایتهای مشابه این متن که همگی از امام علی علیه السلام صادر گشته اند و به نظر می رسد همه يك روایت اند که نقل به معنا شده اند . ما این دسته روایات را در

کتاب منطق فهم حدیث گرد آورده ایم و بر طبق تفسیر کتاب لغت کهن و معتبر العین(1) و گفته علی علیه السلام که می فرماید : قلت أربعا ، انزل الله تصدیقی بها فی کتابه . . . قلت : قيمة كل امری ۽ ما یحسن ، فأنزل الله فی قصة طالوت «إنّ الله اصطفاه وزاده بسطة فی العلم والجسم»(2) .

گفتنی است که می توان علم را در این حدیث به معنای مهارت نیز دانست و در این صورت قیمت هر کس به اندازه اندوخته او است . خواه این اندوخته علمی در معارف و علوم معنوی ، اخروی و انسانی باشد و یا مهارتهای عملی و نافع به حال جامعه و سودمند برای شخص . عمل همگانی به این حدیث ، می تواند جوهره تلاش و حرکت را در ما بیدار کند و جامعه اسلامی را به تکاپو بیندازد تا به قلّه های علم سرکشند و ستارگان فضیلت را در آغوش کشند ؛ چه ، هیچ کس نمی خواهد کم ارزش بماند و اندازه خود را کوچک ببیند .

11 / 4 . «خاطر بنفسه من استغنی»

این حدیث بخشی از خطبه مشهور امام علی علیه السلام به نام «وسیله» است(3) . در آن خطبه ، کلمه «برایه» پس از «استغنی» می فهماند که منظور ، استبداد رأی و خود کامگی است ؛ به عبارت دیگر گونه ای اعجاب به رأی که از مشورت و هم اندیشی و توجه به اندیشه دیگران جلو می گیرد .

ص : 141

1- . العین ، ص 28 ، 18 . خلیل فراهیدی در آنجا می گوید : أحثّ كلمة علی طلب العلم ، قول علی بن ابیطالب علیه السلام : قيمة كل امری ۽ ما یحسن .

2- . طوسی ، امالی ، ص 494 ، ح 1083؛ سوره بقره 2 ، آیه 247 .

3- . ر . ك : تحف العقول ، ص 97؛ نهج البلاغة ، حکمت 211 .

انسان خود کامه به پندار خود، همیشه درست می اندیشد و خود را از خطاهای احتمالی که دامن انسان غیر معصوم را فرا می گیرد، مبرا می داند. دیده خرد چنین شخصی که نیازی به مشورت احساس نمی کند به خواب ظلمت فرو می رود و عقربه داوری اش تحت تأثیر خودبینی، او را به کژراهه می برد. پرده خودرأیی و حجاب خودکامگی، مانع آن می شود که عیب رأی خود را دریابد و برای رهایی از سقوط، تلاش کند.

در این زمینه، داوریهها و اندیشه های متعصبانه و انحرافی بروز می کند و منطق تراشی ذهنی برای آنها، به چنین شخصی، مجال تفکر نمی دهد و مشورت با دیگران و استفاده از آرای آنان را، کم ارزش جلوه می دهد. چنین انسان خودکامه ای، پا در عرصه خطر می نهد و خود را به لبه پرتگاه می کشاند و با محروم داشتن خود از ارشاد و راهنمایی دیگران، دوزخ شقاوت و خطر ضلالت را به جان می خرد و این جز نادانی و نابخردی نیست. چنین شخصی تا بیماری روانی، فاصله اندکی دارد و در نادرستی تصمیمهای او جای شك و تردیدی نیست. چه کس می تواند در دنیایی که با هزاران فرد و صدها حالت ارتباط دارد، تنها به دانسته ها و تجربه های خود اتکا کند و

سپس حاصل اندیشه شخصی خود را از خرد جمعی برتر و درست تر ببیند؟ درد اینجا است که چنین انسانی، متوجه سقوط خود نیست و گاه برای همیشه از نادرستی رأی خود آگاه نمی گردد و تنها پس از ناکامی و شکست سنگین در زندگی، به خود می آید و از خطر بزرگی که او را از هستی ساقط نموده است، مطلع می گردد. (1)

5 / 11 . «من دخله العجب هلك»

شدیدترین و اساسی ترین زیان عجب و خودپسندی، هلاکت است؛ چه انسان، همه کوششها و تلاشهایش برای رسیدن به سعادت است و اگر اعمال و اخلاق و

ص: 142

1- ر. ر. ك: میزان الحکمه، عنوان الرأی و عنوان العجب.

کسب فضائل، انسان را به ساحل نجات نرساند و در کویر هلاکت و شقاوت بماند، زیانکار هر دو سرای دنیا و آخرت است، و عجب چنین می کند.

انسان خود پسند، اعمال و کردار خود را به دیده حسن می نگرد و چون آنها را کامل و بدون نقص و با اهمیت می بیند، خود را شایسته جزا و پاداش الهی می بیند و اندک اندک بدانها منت نیز می گذارد، و این انهدام همه آنها است و پی آوردن تحفه عقوبت و نکوهش الهی؛ به عبارت دیگر، عجب از یک سو، عمل و تلاش انسان را تباه می کند و از سوی دیگر، نفرت خدای سبحان را به ارمغان می آورد. عجب و خودپسندی، انسان را برای خود می آراید و موجب خشنود شدن او از خودش می شود و همین امر، سرآغاز هلاکت است. انسانی که خود را زیبا و بدون عیب می بیند، نه به اندیشه تلاش بیشتر و رشد است و نه سر آن دارد که به درگاه خداوند،

عذر تقصیر آورد و به رحمت الهی تکیه زند. او با اتکال بر اعمال خویشتن، از مناقشه

روز جزا غافل می ماند و به گاه حساب در دادگاه عدل و تقادی دقیق خداوند، همه اعمال خویش را معیوب و ناقص می بیند و دست خود را تهی و نامه عمل خویش را خالی می یابد، نه عمل و نه امید رحمتی و نه اندوخته ای و تدبیر و وسیله ای برای این

روز مبادا! خرده گیری و سخت گیری در حساب، تباهی درونی و انگیزه های ناسالم اعمال او را به رخس می کشاند و وی را روانه دوزخ می سازد و چه هلاکتی از این ژرف تر.

6 / 11 . «من أيقن بالخلف، جاد بالعطيّة» .

امامان ما و در رأس آنان، امام علی علیه السلام، علم خود را از قرآن می گیرند و همه گفته های آنان معانی آشکار و پنهان کلام الهی اند. آنان از چشمه زلال وحی نوشیده اند

و هر بخش از سخنان آن، مرواریدی درخشان از صدفهای پاک قرآن است. این سخن نیز به روشنی بازگویی این آیه شریف است: «قل إن ربي يبسط الرزق لمن يشاء

ص: 143

من عباده وبقدر له وما أنفقتم من شيء فهو يخلفه وهو خير الرازقين»؛⁽¹⁾ «بگو، پروردگار من برای هر يك از بندگانش که بخواهد، روزی را گشاده و تنگ می گرداند و آنچه که انفاق کنید، خدا عوضش را می دهد و او بهترین روزی رسان است» .

امام علی علیه السلام به پیروی از این وعده الهی می فرماید: اگر به این آیه ایمان و به درستی آن یقین داشته باشیم، دیگر از انفاق و بخشش دریغ نخواهیم کرد؛ زیرا خداوند خزانه جود خود را بر چنین کسی گشوده و به شخص سخاوتمند وعده داده است که هر چه، کم و زیاد و خرد و کلان ببخشد، جایگزین خواهد کرد. تنها نگرانی و عدم اطمینان مطلق ما به همراه تخویفهای شیطانی و وعده های او به فقر و ناداری است که ما را از جود و انفاق باز می دارد و از این رو، امام علی علیه السلام به نحو گزاره شرطی و منطقی، جود در عطا و بخشش داراییها را نتیجه یقین به جایگزینی می داند. به تشبیه می توان گفت: آنکه در کنار دریا است از بخشش کاسه آبی دریغ نمی ورزد و هیچ گاه از کم آمدن آب نمی ترسد. ما نیز چنین خواهیم بود اگر ندای دو فرشته الهی را به گوش دل بشنویم که در هر شب جمعه ندا می دهند: «اللهم أعط كل متفق خلفا وكل ممسك تلفا»؛⁽²⁾ خدایا بخشش هر بخشنده را جایگزین کن و (مال) هر نگهدارنده ای را تلف کن .»

11 / 7 . «من رضی بالعافیة مّمن دونه رزق السلامة مّمن فوقه» .

قانون عمل و عکس العمل و کار و جزا در خلقت جاری و ساری است. کارهای نیک ما، پاداشی در خور می یابند و زشتیها و شرارتهايمان به ما باز می گردند. احسان

به هموعان و در اندیشه بهروزی و سعادت دیگران بودن، دست احسان خداوند را بر ما می گشاید و دلهای مردمان را بر ما نرم و به سوی ما جلب می کند. عافیت از

ص: 144

1- . سوره سبأ 34 ، آیه 39 .

2- . بحار الأنوار ، ج 96 ، ص 117 .

بزرگ ترین نعمتهای الهی و مطلوب همگان است؛ اگر چه پوشیده است و به چشم نمی آید و تنها به گاه رفتن، از آن یاد می شود. (1) ما همه حق داریم به دنبال نعمتهای خوب خدا روان شویم و برای به دست آوردن آنها تلاش کنیم که عافیت یکی از اینها است. اما وظیفه انسانی و اخلاقی ما آن است که از مرز خود خواهی بگذریم و این نعمتها را برای بقیه نیز بخواهیم و این خواستن را به دعای خیر محدود نکنیم؛ بلکه تا

سر حدّ توان در رساندن آن به دیگران هم بکوشیم. يك مسئول، افزون بر خود و خانواده اش، مسئولیت رفاه، امنیت و عافیت زیر دستانش را نیز به عهده دارد. او باید

در اندیشه آسایش همکاران خود نیز باشد و جالب توجه است که این امر، به سلامت و عافیت او نیز یاری می رساند و نقش اساسی در سعادت و بهروزی حقیقی او دارد.

نکته روشن این رابطه، به وجود سلسله مراتب اجتماع باز می گردد، به زیر دست و فرادست بودن نسبی همه ما و به تأثیر افعال ما در سرنوشت ما و نقش برخورد ما با دیگران. اگر ما به فکر زیردستان خود باشیم، فرادستان ما در فکر ما خواهند بود و این

سنت از هر دو سوی سلسله تا آغاز و فرجام، جریان دارد. هر کس لباس زیبای عافیت را بر تن دیگران بپوشاند، خود به خلعت فاخر سلامت، نواخته خواهد شد: «کما تدین تدان» و به گفته امام علی علیه السلام: «کل امرئ یلقى ما عمل ویجزی بما صنع»؛ (2) هر کس نتیجه کار خود را می بیند و جزای کرده خویش را می گیرد».

ص: 145

1- ر. ک: من لا یحضره الفقیه، ج 4، ص 406، ح 5878.

2- غررالحکم، ح 6918.

از آنچه گفته آمد، می توان به گستره پهناور معارف حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام، این راوی بزرگ حدیث پی برد. او توانست با گردآوری معارف توحیدی و آموزه های اخلاقی چند امام بزرگ، مجموعه داشته های اخلاقی شیعه را غنی تر سازد و میراث سترگی را برای ما به یادگار نهد. میراث فقهی و عقیدتی او، بسی بیشتر از این

یازده حدیث است که در میان آنها نیز نکته های اخلاقی فراوان به چشم می آید. عمل به این توصیه ها، اگر با رعایت اعتدال و در نظر آوردن محدودیتهای زمانی و عصری و نیز ظرفیتهای روحی و معنوی باشد، می تواند ما را در راه رسیدن به قلّه کرامت روحی و خُلق عظیم نبوی، یاری کند؛ همان گونه که حضرت عبدالعظیم علیه السلام را بدان رساند.

امید آنکه تعلیمات ژرف و نیکوی اهل بیت علیهم السلام را در همه ابعاد زندگی خود به کار نیندیم.

مقاله پنجم : نسب عبدالعظيم عليه السلام

اشاره

رسول آقاجانى

ص: 147

نسب حضرت عبدالعظیم علیه السلام با چهار واسطه به امام حسن مجتبی علیه السلام می رسد و از این رو، به عبدالعظیم حسنی شهرت یافته است.

این چهار واسطه به قرار زیرند:

1. زید (جدّ سوم)،
2. حسن (جدّ دوم)،
3. علی (جدّ اول)،
4. عبدالله قافه (پدر).

در این اثر سعی کرده ایم تا به زندگی این بزرگان پردازیم.

1. زید بن حسن علیه السلام

اشاره

مورخان و سیره نویسان در تعداد فرزندان امام مجتبی علیه السلام اختلاف دارند. شیخ مفید، آنان را چنین برشمرده است:

أولاد الحسن بن علي عليهم السلام خمسة عشر ولدا ذكرا وأنثى: زيد بن الحسن، وأختاه أم الحسن وأم الحسين، أمهم أم بشير بنت أبي مسعود بن عقبة بن عمرو بن ثعلبة الخزرجية، والحسن بن الحسن أمه خولة بنت منظور الفزارية وعمرو بن الحسن، وأخواه القاسم و عبدالله ابنا الحسن أمهم أم ولد، و عبدالرحمن ابن الحسن أمه أم ولد، والحسين بن الحسن الملقب

ص: 149

بالأثر، وأخوه طلحة بن الحسن وأختها فاطمة بنت الحسن أم إسحاق بنت طلحة بن عبيدالله التيمي وأم عبدالله، وفاطمة، وأم سلمة، ورقية بنات الحسن عليه السلام لأُمَّهات شتى» (1).

علامه مجلسی هم پس از نقل این مطالب از ارشاد، از قول طبری می افزاید: «له من الأولاد ستة عشر، وزاد فيهم أب بكر وقال: قتل عبدالله مع الحسين عليه السلام» (2).

زيد بن حسن عليه السلام، امور مربوط به صدقات رسول الله صلى الله عليه وآله را بر عهده داشت. شيخ

مفيد در این باره می نویسد:

و أما زيد بن الحسن عليه السلام فكان يلي صدقات رسول الله صلى الله عليه وآله وأسناً وكان

جليل القدر، كريم الطبع، ظريف النفس، كثير البرّ، ومدحه الشعراء وقصده الناس من الآفاق لطلب فضله . و ذكر اصحاب السيرة أنّ زيد بن الحسن كان يلي صدقات رسول الله صلى الله عليه وآله. فلما ولي سليمان بن عبد الملك كتب إلى عامله بالمدينة: «أما بعد فإذا جاءك كتابي هذا فاعزل زيدا عن صدقات رسول الله صلى الله عليه وآله وادفعها إلى فلان بن فلان - رجلاً من قومه - وأعنه على ما استعانك عليه والسلام» (3).

و اما زيد بن حسن، امور مربوط به صدقات پیامبر صلى الله عليه وآله را بر عهده داشت. او بزرگ ترین فرزند امام عليه السلام و شخصی جلیل القدر، بخشنده و بسیار اهل نیکی بود. شاعران زیادی مدحش کرده اند و مردم از جاهای گوناگون برای دریافت لطف و فضل او به سویش می آمدند. سیره نویسان آورده اند که وی متولّی امور صدقات رسول خدا صلى الله عليه وآله بوده.

هنگامی که سلیمان بن عبدالمملک به حکومت رسید به عاملش در مدینه

ص: 150

1- . الارشاد، ج 2، ص 176 .

2- . بحار الأنوار، ج 44، ص 163، به نقل از اعلام الوری، ج 2، ص 106 .

3- . الارشاد، ج 2، ص 176 .

چنین نوشت: «هرگاه این نامه به دست تو رسید، زید را از تولیت صدقات رسول خدا عزل کن و آن را به یکی از خویشاوندانش واگذار و او را در این امر یاری کن».

عامل سلیمان فرمان او را اجرا کرد، ولی پس از آن که عمر بن عبدالعزیز به خلافت رسید، نامه ای بدین مضمون برای عامل مدینه نوشت:

أما بعد، فانّ زيد بن الحسن شريف بنى هاشم و دوستهم؛ فإذا جاءك كتابي هذا، فاردد عليه صدقات رسول الله صلى الله عليه وآله و أعنه على ما استعانك عليه، والسلام؛(1)

زيد بن حسن عليه السلام، (شخصیت) شريف بنى هاشم و مسن ترين آنان است؛ وقتی که این نامه به دست تو رسید، صدقات پیامبر صلى الله عليه وآله را به او بازگردان و در این کار او را یاری کن.

مؤلف کتاب عبدالعظیم الحسنی علیه السلام حیات و مسنده(2) مطلبی را درباره اختلاف بین زید بن حسن علیه السلام و ابوهاشم عبدالله بن حنفیه در تصدی و تولیت صدقات حضرت رسول صلى الله عليه وآله نقل کرده است که نگارنده سند آن را نیافتم. در این کتاب آمده است: حضرت علی علیه السلام مقرر داشته بود که باید تولیت صدقات او در دست اهل فضل و کمال از فرزندان او باشد. راوی گوید: تولیت صدقات آن حضرت در زمان ولید بن عبدالملک به زید بن حسن علیه السلام رسید. در این هنگام بین او و ابوهاشم عبدالله بن محمد حنفیه بر سر تصدی امور صدقات اختلاف پیدا شد.

ابوهاشم به زید گفت: تو می دانی که ما در حَسَب و نَسَب با هم فرقی نداریم. تنها فضیلت تو بر من، این است که تو از فرزندان فاطمه زهرا علیها السلام هستی و من از این شرف

ص: 151

1- . الارشاد، ج 2، ص 176 .

2- . عبدالعظیم الحسنی علیه السلام حیات و مسنده، ص 75 .

بهره ای ندارم. ولی این صدقات از آن فاطمه زهرا علیهاالسلام نیست؛ بلکه به امیر مؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام تعلق دارد. علاوه بر این، علی علیه السلام شرط کرده است که باید تولیت این صدقات در دست فاضل ترین و داناترین فرزندان او باشد و من از شما فقیه تر و داناتر هستم.

هنگامی که این اختلاف پیش آمد، زید روانه دمشق شد و خلیفه اموی را از ماجرا آگاه کرد. البته پیشتر، از ابوهاشم نزد ولید بن عبدالملک سعایت شده بود که وی ادعای خلافت دارد و هم اکنون لشکریانش در عراق جمع شده اند و در انتظارند تا به فرمان او ناگهان برضد تو بشورند. از این رو، ولید بن عبدالملک با شنیدن این سخنان آتش خشمش شعله ور شد و به عامل خود در مدینه نوشت که هرچه زودتر ابوهاشم را به دمشق بفرستد. امیر مدینه، ابوهاشم را دستگیر کرده، او را به دمشق فرستاد.

ولید که از ابوهاشم خشمگین بود، او را مدتی به زندان افکند. زمانی که وی در زندان به سر می برد، حضرت سجاد علیه السلام برای استخلاص او به دمشق عزیمت فرمود و از خلیفه گله کرد که: فرزندان ابوبکر و عمر و عثمان به جهت پدران خود در میان مردم به راحتی زندگی می کنند و معزز هستند و کسی به آنها صدمه و آزار نمی رساند؛ اما فرزندان پیغمبر صلی الله علیه و آله در حبس و شکنجه و آزار هستند و شرافت نسب آنها با آن حضرت مراعات نمی شود. اینک ابوهاشم عبدالله بن محمد مدتی است که در زندان تو گرفتار است.

ولید، اختلاف ابوهاشم با پسرعمویش و ادعای خلافت و قصد آشوبگری او را برضد خلیفه به اطلاع امام سجاد علیه السلام رساند.

حضرت سجاد علیه السلام فرمود: زید بن حسن علیه السلام و ابوهاشم هر دو پسرعموی یکدیگرند و این اختلافات جزئی و خانوادگی همواره در هر خاندانی هست و نباید موجب خشم شما شود. در این هنگام حضرت امام سجاد علیه السلام علت نزاع و اختلاف آن دو نفر را برای ولید بن عبدالملک بیان کرد. سپس فرمود: اکنون به خاطر حضرت

رسول اکرم صلی الله علیه و آله ابوهاشم را از زندان آزاد کن و او را نزد اهل بیتش بفرست. ولید گفت: من اکنون او را از زندان آزاد کردم و از وی درگذشتم. ابوهاشم از زندان آزاد شد، ولی

ولید به او اجازه نداد از دمشق بیرون رود و او را تحت نظر داشت. ولید روزی به او گفت: «یا ابا البنات؛ ای پدر دخترها!» ابوهاشم جواب داد: آیا مرا به داشتن دختر سرزنش می کنی؛ در حالی که حضرت لوط و خاتم پیامبران صلی الله علیه و آله پدران دخترها بودند؟!

ولید از این جواب خشمگین شد و گفت: تو اهل جدل هستی، از نزد من دور شو! ابوهاشم گفت: آری، به خدا قسم از نزد تو خواهم رفت! ابوهاشم از دمشق بیرون شد و به طرف مدینه گریخت، اما سرانجام ولید او را مسموم کرد. (1)

علامه مجلسی (2) در ضمن بیان حالات امام محمد باقر علیه السلام از خرائج راوندی حدیثی

را مرسلأ نقل کرده که دانشمند فرزانه جناب آقای عطاردی هم در کتاب خود (3) آن را ذکر کرده است. در بخشی از آن حدیث آمده است:

ابوبصیر از حضرت امام صادق علیه السلام روایت کرده: زید بن حسن علیه السلام نزد پدرم آمد و از وی میراث رسول الله صلی الله علیه و آله را مطالبه می کرد (میراث آن حضرت عبارت بود از: زره، شمشیر، انگشتر و عصا که نزد حضرت امام باقر علیه السلام بود). زید اظهار داشت: من فرزند امام حسن علیه السلام هستم و او بزرگ ترین فرزند پیغمبر صلی الله علیه و آله است پس ارث آن جناب به من می رسد و من اولی و احق به آن هستم. در این هنگام میان زید بن حسن علیه السلام و زید بن علی بن الحسین علیهما السلام که در مجلس بود، گفت و گوهایی صورت گرفت. زید بن علی علیه السلام پیش حضرت امام باقر علیه السلام رفت و گفت: ای برادر! من دیگر در این باره با زید بن

ص: 153

1- . باید دانست که خلفا و عمال ستمگر بنی امیه برای این که با آسودگی خاطر به حکومت ظالمانه خود ادامه دهند و میان علویان، نفاق و اختلاف ایجاد کنند و مسلمانان را از گرایش به آنان بازدارند، می کوشیدند این گونه اختلافات را بزرگ جلوه دهند.

2- . بحار الأنوار، ج 46، ص 329؛ الخرائج و الجرائح، ص 230 .

3- . عبدالعظیم الحسنی علیه السلام حیات و مسنده، ص 79 .

حسن علیه السلام سخنی ندارم.

زمانی که این جریان به گوش زید بن حسن علیه السلام رسید، بسیار ناراحت شد و خدمت حضرت امام باقر علیه السلام آمد و مطالبی را به او گفت. امام باقر علیه السلام به زید فرمود: «اگر این تخته سنگ که ما اکنون روی آن هستیم، گواهی دهد که من احق به میراث حضرت رسول صلی الله علیه و آله هستم، باز حرف خود را تکرار می کنی؟» زید جواب داد: در این صورت، البته دست از عقیده خود برمی دارم.

در این وقت آن صخره عظیم به سخن آمد و گفت: ای زید! تو در حق امام، ظالم هستی و در میراث پیغمبر حقی نداری. زید با مشاهده این منظره، از وحشت بر زمین افتاد و از حال رفت.

زید بن حسن علیه السلام بعد از این ماجرا به دمشق رفت و موضوع اختلاف خود را با عبدالملک بن مروان خلیفه اموی در میان گذاشت. عبدالملک نامه ای به عامل خود در مدینه نوشت و به او دستور داد که امام باقر علیه السلام را به دمشق بفرستد و حاکم را تهدید کرد که اگر در این امر کوتاهی کنی تو را خواهم کشت.

عامل مدینه در جواب او نوشت: نامه شما رسید. محمد بن علی را که از من خواسته ای، مردی است که امروز کسی پاکدامن تر از او در روی زمین یافت نمی شود. او مردی زاهد و پرهیزگار و همواره در محراب خود مشغول عبادت است. آن گاه که به قرائت قرآن اشتغال دارد، حیوانات پیرامون او اجتماع می کنند و با او انس و الفت دارند. وی در علم و کمال و فضل و شرف و عبادت، از داناترین و دقیق ترین مردم است. صلاح شما را در این می دانم که به او رنج و آزار نرسانی و وی را صدمه نزنی. خداوند نعمت را از هیچ قومی سلب نمی کند، مگر این که خود آن قوم موجبات تغییر نعمت را فراهم سازند و روحیات و اخلاق خود را تغییر دهند.

هنگامی که این نامه به عبدالملک بن مروان رسید، وی دریافت که عامل مدینه خیر او را خواسته است و بار دیگر به حاکم مدینه نوشت که يك میلیون درهم به محمد بن

علی علیهما السلام بده و سلاح و زره و شمشیر و انگشتر و عصای رسول خدا صلی الله علیه و آله را که نزد او محفوظ است، از وی بگیر و برای من بفرست.

عامل مدینه نزد حضرت امام باقر علیه السلام آمده، گفت: از طرف عبدالملک بن مروان نامه ای رسیده و به من دستور داده که یک میلیون درهم به شما بدهم و میراث حضرت رسول صلی الله علیه و آله را که نزد شما نگهداری می شود، برای او بفرستم. امام باقر علیه السلام فرمود: «اندکی مرا مهلت ده تا در این باره بیندیشم و تصمیم بگیرم.»

امام صادق علیه السلام می افزاید: پدرم نامه ای به عبدالملک بن مروان نوشت و مقداری اثاثیه نیز برای او فرستاد. در این هنگام زید بن حسن علیه السلام از دمشق به مدینه آمد و بین او و امام باقر علیه السلام مذاکراتی شد. چند روز بعد از ورود زید، امام باقر علیه السلام به شهادت رسید. زید بن حسن علیه السلام هم پس از مدّت اندکی، بیمار شد و چندی بیهوش بود؛ تا از جهان رخت بریست.

مرحوم مجلسی بعد از نقل این حدیث گوید: این حدیث مخالف با تاریخ است. این داستان در زمان هشام بن عبدالملک اتفاق افتاده و ظاهر این است که کلمه «هشام» از قلم نساخ یا روات افتاده است. (1)

گفتار علما درباره زید بن حسن علیه السلام

زید علیه السلام را سید و شریف بنی هاشم می گفتند و او را دو فخر سزاوار است؛ زیرا پدرش امام حسن مجتبی علیه السلام و جدّه اش فاطمه زهرا علیهما السلام یگانه دختر رسول اکرم صلی الله علیه و آله است. از این رو، شیخ مفید او را چنین ستود:

أما زید بن الحسن فكان يلي صدقات رسول الله وأسنّ وكان جليل القدر، كريم الطبع، ظريف النفس، كثير البرّ، ومدحه الشعراء وقصده

ص: 155

النَّاسِ مِنَ الْآفَاقِ لَطْلُبَ فَضْلِهِ؛(1)

زید بن حسن علیه السلام متولّی صدقات رسول خدا صلی الله علیه و آله و مردی مسنّ،

جلیل القدر و بخشنده و دارای نفس لطیف و خیر بی شمار بود و شعرای عصر او را ستوده اند.

در بحار الأنوار(2) به همین مضمون مطالبی درباره زید آمده است که همه اینها دلیل بر عظمت و شرافت و جلالت زید دارد.

علاّمه مجلسی به نقل از مفید می نویسد: شعرای زیادی در مدح زید بن حسن علیه السلام شعر سروده اند که از جمله آنها محمد بن بشیر خارجی است. وی در مدح زید می سراید:

إِذَا نَزَلَ ابْنُ الْمُصْطَفَى بَطْنَ طَلْعَةٍ

نَفَى جَدْبَهَا وَأَخْضَرَ بِالنَّبْتِ عُودَهَا

وَزَيْدٌ رَيْعُ النَّاسِ فِي كُلِّ شَتْوَةٍ

إِذَا اخْلَفَتْ أَنْوَاظُهَا وَرُغُودَهَا

حَمُولٌ لِإِشْنَاقِ الدِّيَاتِ كَأَنَّهُ

سِرَاجُ الدُّجَى إِذْ قَارَنَتْهُ سُعُودُهَا(3)

هنگامی که پسر مصطفی به سرزمینی درآید، خشکسالی آن را بزدايد و چوب خشك آن وادی به سبزی بگرايد.

در هر زمستانی که نزولات و بارندگی نباشد، زید بهار مردم است.

همه خوبهاها را می پردازد؛ گویی هنگامی که ستاره سعد او برآید، چون چراغی در تاریکی ها است.

مؤلف کتاب زندگانی حسن بن علی علیه السلام درباره زید می نویسد:

عبدالرحمن بن ابی الموالی گوید: زید بن حسن علیه السلام را دیدم که بر مرکبی می نشست و به «سوق الظهر» می آمد و در آنجا توقّف می کرد. مردم را می دیدم که در اطرافش جمع می شدند و به او نگاه می کردند و از هیكل

ص: 156

1- . الارشاد، شیخ مفید، ج 2، ص 21 .

2- . بحار الأنوار، ج 44، ص 163 .

3- . الارشاد، شیخ مفید، ج 2، ص 21؛ أنساب الأشراف، ج 3، ص 72 - 84؛ اعيان الشيعة، ج 7، ص 95 - 97 .

درشت او در شگفت می شدند و به یکدیگر می گفتند: این پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله است. (1)

سید نسابه عبدالحمید ثانی گوید:

زید از برادرش حسن بزرگ تر بود. علمای انساب او را از برادرش مؤخر داشته اند؛ لیکن فضل و کرم و سنش، وی را از برادرش حسن متمایز می سازد.

زید بن حسن علیه السلام نود سال زندگی کرد و از اهل جود و کرم بود و همه اوصاف در او جمع بود و از زهاد و اهل ورع به شمار می آمد. زید در زمان خود رئیس عشیره و در میان خویشاوندانش به خیر و احسان و فضیلت و شرف مشهور بود. او به جود و شجاعت ممدوح مردمان زمان خود بود و از او در زندگی لغزش دیده نشد و جز خوبی از وی مشاهده نگردید و از کارهای ناپسند دور بود. (2)

در کتاب تهذیب التهذیب آمده است که جناب زید، از پدر خود و جابر بن عبدالله انصاری و ابن عباس روایت می کند، و از وی جماعتی دیگر، من جمله عبدالله بن عمرو بن خدّاش و عبدالله بن زکریّا انصاری و یزید بن جعدبه روایت کرده اند. ابن حبان، زید بن حسن علیه السلام را از ثقات شمرده و روایت او را مقبول می داند. (3)

ابن حجر در کتاب تقریب التهذیب گوید:

زید، فردی هاشمی، مدنی، جلیل القدر و بزرگوار بود و در میان محدّثان و روات از ثقات شمرده می شود. (4)

ص: 157

-
- 1- . باقر شریف قریشی، زندگانی حسن بن علی علیه السلام، ج 2، ص 572 .
 - 2- . عبدالعظیم الحسنی علیه السلام حیات و مسنده، ص 74 .
 - 3- . تهذیب التهذیب، ج 3، ص 406؛ اعیان الشیعة، ج 7، ص 96؛ عبدالعظیم الحسنی علیه السلام حیات و مسنده؛ ص 84 .
 - 4- . عبدالعظیم الحسنی علیه السلام حیات و مسنده، ص 84 .

آخرین گفتار درباره شخصیت زید، سخن مرحوم ملا باقر نوری مازندرانی است که در کتاب روح و ریحان به نقل از نامه دانشوران می نویسد:

از مجد و بزرگواری زید این است که جدّ عالی حضرت عبدالعظیم علیه السلام است و در میان شیعه هم به همین جهت ارزشمند و بزرگ و معروف گشته است و این افتخار بس که فرزندی چون حضرت عبدالعظیم علیه السلام منسوب به او است. (1)

ولادت و وفات

در اینکه زید در چه تاریخی به دنیا آمده است، هیچ یک از مورّخان و علمای رجال اشاره ای به آن نداشته اند و در تاریخ وفات وی هم اختلاف است.

شیخ مفید گفته است که وی در سن نود سالگی وفات یافت (2) و علامه مجلسی نیز این عقیده را پسندیده است. (3)

ابونصر بخاری در سر السلسلة العلویة می نویسد:

«زید بن حسن بن علی بن ابی طالب علیهما السلام، مادرش امّ بشیر دختر ابومسعود عقبه بن عمرو بن ثعلبه خزرگی انصاری است. او از برادرش حسن بن حسن علیه السلام از جهت سن بزرگ تر است و در محلی بین مکه و مدینه به نام «حاجز» از دنیا رفت. در موقع وفات، عمرش به صد سال رسیده بود.»

نسابه معروف یحیی بن حسن عقیقی در کتاب خود گوید: «زید بن حسن علیه السلام در

ص: 158

-
- 1- . روح و ریحان، ص 82؛ نامه دانشوران، ج 4، ص 179.
 - 2- . الارشاد، ج 2، ص 22؛ المجدی فی انساب الطالبین، ص 20.
 - 3- . بحار الأنوار، ج 44، ص 163؛ الشجرة المباركة، ص 41.

سید محسن امین هم می نویسد:

«زید بن حسن علیه السلام در سال 120 ق در سن نود یا صد و یا نودوپنج سالگی درگذشت». (2)

وی دلیل گفتار خود را کتاب های ارشاد (3) و تهذیب التهذیب (4) و عمدة الطالب (5) قرار داده است.

پس از آنجا که زید به اتفاق جمیع مورّخان کمتر از نود سال نداشته و از طرفی هم مرحوم سید محسن امین تاریخ وفات وی را سال 120 ق معین کرده است، می توان چنین استدلال کرد:

بنا بر قول همه مورّخان، چون اولین همسر امام حسن مجتبی علیه السلام، امّ بشیر دختر ابومسعود عقبه بن عمرو انصاری بوده (6) و از طرفی هم میان اعراب ازدواج جوانان در بیست سالگی و کمتر از آن مرسوم نبوده است، پس تولّد زید در سال 25 هجری و وفاتش بنا به نقل صاحب اعیان الشیعة در سنه 120 ق، یعنی در سن 95 سالگی، بوده است.

زید بن حسن علیه السلام، در سرزمینی میان مکه و مدینه به نام «حاجز» نزدیک «ثغره»، که محلی در حجاز است، وفات یافت و بدنش را به مدینه آورده، در قبرستان بقیع به

ص: 159

-
- 1- . عبدالعظیم الحسني عليه السلام حياته و مسنده، ص 73 .
 - 2- . اعیان الشیعة، ج 7، ص 95 .
 - 3- . الارشاد، ج 2، ص 22. شیخ مفید سن زید بن حسن را نود سال ذکر کرده است.
 - 4- . تهذیب التهذیب، ج 3، ص 406. در این کتاب سن زید بن حسن 95 سال ذکر شده است.
 - 5- . عمدة الطالب، ص 89. مؤلف این کتاب سنّ زید بن حسن را صد سال ذکر نموده و دو نظر فوق را هم متذکر شده است.
 - 6- . ناسخ التواریخ، امام حسن مجتبی علیه السلام، ج 2، ص 268 .

خاک سپردند. (1)

مرگ وی بر بسیاری از مردمان حجاز گران آمد؛ زیرا او تنها حامی محرومان و مظلومان بود. از این رو، شعرا در وفاتش مرثیه ها سرودند؛ از جمله قدامة بن موسی الجحمی (2) با اشاره به فضایل زید، در رثای او چنین سرود:

«إِن يَكُ زَيْدٌ غَالَتْ الْأَرْضُ شَخْصَهُ

فَقَدْ بَانَ مَعْرُوفٌ فُنَاكَ وَجُودُ

وَإِنْ يَكُ أَمْسَى زَهْنٌ رَمْسٍ فَقَدْ ثَوَى

بِهِ وَهُوَ مَحْمُودُ الْفِعَالِ فَقِيدُ

سَمِيعٌ إِلَى الْمُعْتَرِّ يَعْلَمُ أَنَّهُ

سَيَطْلُبُهُ الْمَعْرُوفُ ثُمَّ يَعُودُ

وَلَيْسَ بِقَوَالٍ وَقَدْ حَطَّ رَحْلُهُ

لِمُلْتَمَسِ الْمَعْرُوفِ أَيْنَ تُرِيدُ

إِذَا قَصَرَ الْوَعْدُ الدَّنِيَّ نَمَا بِهِ

إِلَى الْمَجْدِ آبَاءَ لَهُ وَجُدُودُ

مَبَا ذَيْلُ لِلْمَوْلَى مَحَاشِدُ الْقُرَى

وَفِي الرَّوْعِ عِنْدَ النَّائِبَاتِ أُسُودُ

إِذَا انْتَحَلَ الْعِزُّ الطَّرِيفُ فَإِنَّهُمْ

لَهُمْ إِرْثٌ مَجْدٍ مَا يُرَامُ تَلِيدُ

إِذَا مَاتَ مِنْهُمْ سَيِّدٌ قَامَ سَيِّدُ

كَرِيمٌ يُبَيِّ بَعْدَهُ وَيَشِيدُ؛ (3)

گرچه دست روزگار جسم زید را ربود، اما همانا بخشش او آشکار است.

و اگر پیکرش به خاک رفته، پس زمین فقیدی را دربر گرفته که همه کارهایش پسندیده بود.

اوندای بیچارگان را می شنود و می داند که از او کمک می خواهند و کامیاب باز می گردند.

او کسی نبود که به نیازمند بگوید چه می خواهی و کجا می روی، بلکه از آنان رفع نیاز می کرد.

اگر هم نیازمندی به همه درخواست هایش نمی رسید، ولی می دانست به سوی

ص: 160

-
- 1- . الارشاد، ج 2، ص 21؛ اعیان الشیعة، ج 7، ص 95؛ بحار الأنوار، ج 44، ص 163 .
 - 2- . باقر شریف قریشی، زندگانی حسن بن علی علیه السلام، ج 2، ص 573 .
 - 3- . بلاذری، أنساب الأشراف، ج 3، ص 72 - 73؛ تاریخ دمشق، ج 6، ص 302؛ حدائق الوردیة، ص 107.

مردی رفته که نیاکانی بزرگوار دارد.

بسته هایی برای بردگان و گروه هایی برای مهمانی داشت و به هنگام ترس و ناگواری ها بردبار بود.

وقتی که آقایی از آنها بمیرد، آقایی دیگر بر می خیزد؛ بزرگواری که بزرگواری اش استوار و پابرجا است».

اشعار فراوانی از این قبیل در فضایل زید بن حسن علیه السلام سروده شده که به همین مقدار بسنده شد.

عبدالله بن ابی عبیده گوید: روزی که زید بن حسن علیه السلام در بطحا از دنیا رفت و جنازه او را به مدینه حمل می کردند، من هم به اتفاق پدرم به استقبال جنازه او رفته بودم.

هنگامی که به ثبّه رسیدیم، جنازه زید که در قبه ای نهاده و روی شتری گذاشته بودند از دور نمایان شد و عبدالله بن الحسن بن الحسن علیه السلام (عبدالله محض) پیشاپیش جنازه پیاده حرکت می کرد؛ در حالی که ردای خود را بر کمرش بسته بود. پدرم گفت: پسر! رکاب را نگهدار تا من هم پیاده شوم و به جنازه زید احترام کنم. به خدا قسم اگر من سواره باشم و عبدالله پیاده راه برود، به ما خیر و نصیبی نخواهد رسید و هرگز روی سعادت را نخواهیم دید! پدرم از مرکب فرود آمد و به اتفاق عبدالله بن حسن در پیشاپیش جنازه حرکت کردند؛ تا جنازه را وارد منزل کردند و در آنجا غسل دادند. سپس آن را به قبرستان بقیع بردند و همان جا به خاک سپردند. (1)

عقاید زید

عقیده و مذهبش، بنابر تحقیق، همان مذهب امامیه و اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده است و در این، خلافتی نیست. وی در مدت عمرش هیچ گاه دعوی امامت نکرد و

ص: 161

1- . عبدالعظیم الحسنی علیه السلام حیات و مسنده، ص 84 .

کسانی که زیدی هستند، منسوب به او نیستند؛ زیرا «زیدی‌ها» عقیده دارند که هرکس از اولاد حضرت علی و زهرا قیام به سیف و خروج نمود، او امام است، خواه حسنی باشد و خواه حسینی.⁽¹⁾ زیدی‌ها چند فرقه اند که پرداختن به آنها بیرون از هدف این نوشتار است.

زید بن حسن علیه السلام، به دلیل تقیه، با بنی امیه مماشات می کرد. حکایت زیر، به نقل از کتاب زندگانی حضرت عبدالعظیم علیه السلام در صفحه 78، نمونه ای از تقیه جناب زید است:

ولید بن عبدالملک برای زید نامه ای نوشت و از او خواست که با عبدالعزیز بن ولید بیعت کند و سلیمان بن ولید را از خلافت خلع نماید. زید، که از خلیفه تقیه می کرد، به خواسته او پاسخ مثبت داد.

هنگامی که سلیمان به خلافت رسید، از نامه زید به ولید مطلع شد و به ابوبکر بن حزم، والی مدینه، نوشت که زید را پیش خود حاضر کن و این نامه را از برایش بخوان، اگر موضوع این نامه را تصدیق کرد، آن را برای من بنویس و اگر تکذیب نمود، به او پیشنهاد ده تا بالای منبر حضرت رسول صلی الله علیه و آله در حضور مردم نیز تکذیب کند.

ابن حزم سخن سلیمان را به اطلاع زید رساند. وی پاسخ داد: مرا مهلت بده تا در این مورد از خداوند طلب خیر کنم. زید پس از خروج از نزد امیر مدینه، نزد قاسم بن محمد و سالم بن عبدالله رفت و گفت: من از سلیمان بیمناکم و می ترسم خون مرا بریزد و از سویی ناگزیرم که به او جواب بدهم. بعضی به او گفتند که برای حفظ جان خود سوگند یاد کن و اظهار بی اطلاعی نما؛ اما این دو گفتند: قسم یاد نکن و منکر نامه ات هم مباش و در بالای منبر با خدا جنگ مکن! ما امیدواریم خداوند تو را از مکر

و حيله و دشمنی او نجات دهد. از این رو، زید بن حسن علیه السلام نزد امیر مدینه رفت و مضمون نامه را تصدیق کرد. پس از آنکه امیر مدینه را از سخن زید آگاه کرد، سلیمان

ص: 162

بن ولید به او نوشت که زید بن حسن علیه السلام را صد تازیانه بزند و به او لباس درشت بپوشاند و پابرهنه در کوچه های مدینه حرکت دهد. هنگامی که قاصد می خواست از حضور خلیفه خارج شود، عمر بن عبدالعزیز گفت: اکنون خلیفه مریض است؛ اندکی صبر کن تا وی بهبود یابد. او نیز حرکت خود را به تأخیر افکند. اندکی پس از آن سلیمان بن ولید درگذشت و خلافت به عمر بن عبدالعزیز رسید. وی همین که زمام امور را به دست گرفت، قاصد را پیش خود خواند و نامه را از وی گرفت و پاره کرد.

روایات زید بن حسن علیه السلام

1... عن زید بن الحسن علیه السلام، عن جدّه، قال: سمعتُ عمّار بن یاسر یقول: وقف لعلی بن أیطالب علیه السلام سائل و هو راکع فی صلاةٍ تطوّع، فنزع خاتمه فأعطاه السائل، فأتی رسول الله فأعلمه بذلك، فنزل علی النبیّ هذه الآیة: «إِنَّمَا وَلِیُّكُمُ اللهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِینَ آمَنُوا الَّذِینَ یُحِبُّونَ الصَّلَاةَ وَیُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ...» (1) فقرأها رسول الله صلی الله علیه و آله علینا، ثم قال: من كنت مولاه فعلیّ مولاه، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه؛ (2)

زید بن حسن علیه السلام از جد خود روایت می کند که گفت: شنیدم عمّار پسر یاسر می گفت: امیرالمؤمنین علی علیه السلام در نماز مستحبی بود که سائلی هنگام رکوع نزد آن حضرت ایستاد. امام علیه السلام در همان هنگام انگشتر خود را بیرون آورد و به سائل بخشید. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و از ماجرا آگاه شد. در همان هنگام بود که آیه «إِنَّمَا وَلِیُّكُمُ اللهُ...» بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شد. پیغمبر صلی الله علیه و آله آیه را برای ما خواند و سپس فرمود: هرکس من مولای او هستم، پس علی مولای او است. پروردگارا دوستانش را دوست و دشمنانش را دشمن دار!

ص: 163

1- . سورة مائده 5، آیه 55 .

2- . بحار الأنوار، ج 79، ص 188، روایت 25، باب 91.

2. روی زید بن الحسن علیه السلام... عن أمير المؤمنين عليه السلام، أنه كان يقطع يد السارق اليمني في أول سرقته، فإن سرق ثانية قطع رجله اليسرى، فإن سرق ثالثة خلّده في السجن؛ (1)

زید بن حسن علیه السلام روایت می کند که امام علی علیه السلام، دست راست دزد را در مرتبه اول قطع می کرد. اگر بار دوم هم سرقت کرد، پای چپ او را می برید و اگر در مرحله سوم هم مرتکب دزدی می شد، وی را در زندان حبس ابد می کرد.

3... عن زید بن الحسن علیه السلام، قال: سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: كان علي عليه السلام أشبه الناس طعامه و سيرته برسول الله صلى الله عليه وآله و كان يأكل الخبز و الزيت و يطعم الناس الخبز و اللحم. قال: و كان علي عليه السلام يستقي و يحتطب و كانت فاطمة عليها السلام تطحن و تعجن و تخبز و ترقع و كانت من أحسن الناس وجهها كان و جنتيها وردتان صلى الله عليها و على أبيها و بعلمها و ولدها الطاهرين. (2)

زید بن حسن علیه السلام گفت: شنیدم از امام حسین علیه السلام که می فرمود: علی علیه السلام در کردارش شبیه ترین مردم به رسول خدا صلی الله علیه و آله بود. نان و روغن زیتون می خورد و مردم را با نان و گوشت سیر می نمود، و فرمود: علی علیه السلام آب و هیزم می آورد. فاطمه علیها السلام گندم را آسیاب

و سپس خمیر می کرد و آن گاه نان می پخت و پیراهن ها را وصله می زد. فاطمه علیها السلام زیباترین مردم بود و گونه هایش مثل دو گل سرخ بود. درود خدا بر او و پدر و شوهر و پسران پاک او باد!

4. از زید بن حسن علیه السلام روایت شده که معاویه از عمرو بن عاص خواست که صفوف شامیان را بیاراید. عمرو بن عاص به او گفت: بدین شرط چنین کاری می کنم که اگر خداوند پسر ابی طالب علیه السلام را (در این جنگ که من صفوف آن را آرایش داده ام)

ص: 164

1- . بحار الأنوار، ج 79، ص 188، روایت 25، باب 91 .

2- . وسائل الشيعة، ج 25، باب 43، ص 87، ح 31266؛ اصول کافی، ج 6، ص 328، روایت 3 و 8 : 165، روایت 176، باب 8؛ بحار الأنوار، ج 40، ص 330، روایت 12، باب 98، ج 41، ص 131، روایت 42، باب 107 .

کشت و مملکت سراسر به طاعت تو درآمد، فرمان مرا باشد (که هر چه بخواهم مرا دهی). گفت: آیا فرمانروایی مصر (که آن را بیشتر به تو وعده داده ام) تو را بس نیست؟

گفت: آیا مصر می تواند در عوض بهشت باشد؟ و کشتن پسر ابی طالب علیه السلام به بهای تحمل آتشی می ارزد که وصفش در قرآن چنین آمده: «وَلَا يُفْتَرُ عَنْهُمْ وَهُمْ فِيهِ مُبْلِسُونَ»؛ (1) «هیچ از عذابشان کاسته نشود و امید نجات و خلاص ندارند؟»

معاویه گفت: ای اباعبدالله! (2) اگر پسر ابی طالب علیه السلام در این جنگ کشته شود، فرمان تو راست است. (3) اما اینک آهسته گوی که مردم سخت را نشنوند.

پس عمرو به سپاهیان شام گفت: ای گروه شامیان! صفوف خود را منظم بیارید و سرتان را به پروردگارتان عاریت دهید و از خداوند مدد گیرید و با دشمن خدا و دشمن خویش جهاد کنید و به پیکارشان درآید که خدایشان بکشد و نابود کند. «وَاصْبِرُوا إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ»؛ (4) و صبر کنید که زمین از آن خدا است؛ آن را به هر کس از بندگانش که بخواهد به میراث دهد و سرانجام نیکو از آن پرهیزکاران است. (5)

6. باز هم از زید بن حسن علیه السلام روایت می کنند: علی علیه السلام، اشتر بن حارث نخعی را به جلوداری سپاه خود گماشت. علی علیه السلام با 150 هزار تن از مردم عراق به پیشروی پرداخت و گروهی از یارانش او را در میان گرفته بودند.

معاویه نیز با سپاهی در همین حدود از مرز شام حرکت کرد؛ در حالی که سفیان بن عمرو (معروف به ابو اعمور سلمی) را به جلوداری سپاه خود گماشته بود.

ص: 165

1- . سوره زخرف 43، آیه 75 .

2- . ابوعبدالله، کنیه عمرو بن عاص است.

3- . یعنی افزون بر حکومت مصر هر چیز دیگر که خواهی به تو خواهم داد.

4- . سوره اعراف 7، آیه 128 .

5- . پیکار صفین، ص 325؛ مشابه این روایت، حدیثی هم در بحار الأنوار، ج 32، ص 466، روایت 405 آمده است.

وقتی که به معاویه خبر رسید که علی علیه السلام آماده باش داده است، او نیز به یارانش فرمان آمادگی داد. گزارش امر او به علی علیه السلام رسید و از این رو، با یاران خود به پیشروی ادامه داد. زمانی که معاویه از حرکت او آگاه شد، با تمام نیروهایش به سپاه امام علی علیه السلام تاخت. وی که جلوداری سپاهش را به سفیان بن عمرو داده بود، ارطات عامری، بُسر، را به فرماندهی دنباله سپاه گماشت. این لشکر به راه افتاد تا همگی به «قنصرین» در

کنار صفین رسیدند.

اشتر، با چهار هزار تن از دیده و ران زنده عراقی، بر جلوداران لشکر معاویه، که پیش از او بر سر آب اردو زده بودند، تاخت و ابو اعمور را از اردوگاهش براند؛ ولی از سوی دیگر، معاویه با همه لشکریانش به سوی سپاه علی علیه السلام تاخت. اشتر، که جان امام را در خطر دید، به جانب امام برگشت و به این گونه معاویه بر آب مسلط شد و میان اهل عراق و آب فاصله افکند. (1)

همسر و فرزندان

به اتفاق جمیع مورخان و به گفته ابونصر بخاری در کتابش (2)، همسر زید، «لبابه» دختر عبدالله بن عباس بن عبدالمطلب، بود که ابتدا عباس بن علی بن ابی طالب علیه السلام او را تزویج کرد. هنگامی که آن جناب در کربلا شهید شد، زید وی را به نکاح خویش درآورد. از لبابه پسری به نام حسن متولد شد. البته عدّه ای دیگر از مورخان، «زجاجه» ملقب به «رقرق» را مادر حسن دانسته اند. (3)

ص: 166

-
- 1- . پیکار صفین، ص 216؛ قریب به مضمون این روایت، روایتی دیگر در بحار الأنوار، ج 32، ص 442، روایت 393 نقل شده است.
 - 2- . سر السلسلة العلویة، ص 28.
 - 3- . عمدة الطالب، ص 90.

ابن سعد در طبقات(1) درباره فرزندان زید می نویسد: زید بن حسن علیه السلام فرزندی به نام محمد داشت که از دنیا رفت و صاحب فرزندی نبود. فرزند دیگر زید، حسن نام داشت که از طرف منصور دوانقی والی مدینه شد. او دختری هم داشت به نام نفیسه که به ولید بن عبدالملک تزویج کرد. مادر نفیسه، لبابه، دختر عبداللّه بن عبّاس بن عبدالمطلب، بود.(2)

مؤلف کتاب المجدی هم گفته است که زید فرزندی به نام یحیی داشته که قبر او در مصر است.(3)

2. حسن بن زید

اشاره

ابومحمد حسن الأمیر، فرزند زید بن حسن علیه السلام و جدّ دوم حضرت عبدالعظیم علیه السلام است که یکی از بزرگان زمان خود به شمار می رفت. وی در جود و فضل و کرم و فتوّت در میان بنی هاشم معروف بود. حسن بن زید، به دستگیری از بیچارگان و ضعفای می پرداخت و به درماندگان و مقروضین کمک می کرد.

علّت اینکه وی ملقب به «امیر» بود این است که مدّت پنج سال از سوی منصور دوانیقی به حکومت مدینه، مکه و حومه آن، منصوب شد. طولی نکشید که عملکرد او ناخرسندی خلیفه را فراهم آورد و خلیفه او را روانه زندان کرد و تمام اموال و دارایی

او را ستاند. آن بزرگوار آن قدر در زندان منصور در بغداد به سر برد که خلیفه از دنیا

رفت و مهدی عبّاسی به خلافت رسید. مهدی عبّاسی او را از زندان آزاد نمود و آنچه را منصور از او گرفته بود، باز گرداند و وی را با خود به حج برد و در اکرام وی سعی

ص: 167

1- . طبقات الصحابة والتابعين، ج 5، ص 315 .

2- . نقل از عبدالعظیم الحسني علیه السلام حیاة و مسنده، ص 82 - 83 .

3- . المجدی، ص 20 .

بلیغ روا می داشت. (1)

حسن بن زید، اوّل کس از علویان و بنی هاشم است که به روش و سنت عبّاسیها جامه سیاه پوشید. او با پسرعموهای خود اختلافاتی هم داشت. سیّد جمال الدّین حسنی معروف به «ابن عنبه» گوید: حسن بن زید از سوی منصور دوانیقی امیر مدینه شده بود و بر غیر این شهر نیز امارت می کرد. وی از همکاران حکومت بنی عبّاس به شمار می رفت و با پسرعموهایش، فرزندان حسن مثنی، اختلافاتی داشت. (2)

ابو نصر بخاری می نویسد: ابو محمد حسن بن زید بن علی بن ابی طالب علیه السلام، از مادری کنیز به نام زجاجه و ملقب به رفرق به دنیا آمد. زید را جز حسن فرزند دیگری نبود و اعقابش منحصر به همین فرزند است. (3)

تاریخ تولّد، وفات و شخصیت حسن بن زید

شماری از مورّخان، نام مادر حسن را لبابه دختر عبدالله بن عبّاس، (4) و بعضی هم زجاجه ملقب به رفرق (5) نوشته اند. با توجه به قول بیشتر علما و اتفاق نظر در تاریخ وفات حسن الامیر در سال 168 ق، بدون تردید مادر وی همان لبابه بوده است.

در اعیان الشیعة نیز به نقل از عمدة الطالب (6) آمده است که وی در سال 168 ق در زمان هارون الرشید، در حجاز به سن هشتاد سالگی وفات یافت. (7)

ص: 168

- 1- . ریاض الانساب، ج 1، ص 102؛ سفینه البحار، ج 1، ص 264؛ عمدة الطالب، ص 89؛ اعیان الشیعة، ج 5، ص 75؛ منتهی الآمال، ج 1، ص 178؛ طبقات الکبری، ابن سعد، ج 5، ص 415؛ منتخب التواریخ، ص 207؛ زندگانی حضرت عبدالعظیم علیه السلام، رازی، ص 10؛ اردستانی، ص 14؛ عطاردی، ص 86.
- 2- . عمدة الطالب، ص 90؛ سفینه البحار، ج 1، ص 265.
- 3- . سرالسلسلة العلویة، ص 21.
- 4- . عمدة الطالب، ص 68.
- 5- . سر السلسلة العلویة، ص 23.
- 6- . اعیان الشیعة، ج 5، ص 75.
- 7- . عمدة الطالب، ص 90؛ ریاض الانساب، ج 1، ص 102.

نَسَبه قرن پنجم، نجم الدین ابی الحسن علی العُمَری درباره محل فوت حسن بن زید می نویسد: «حسن بن زید در مکانی به نام حاجز از دنیا رفت و مادرش کنیز بود».(1)

مؤلف کتاب الفخری(2) هم در کتاب انساب خود می نویسد: «ادامه نسل زید بن حسن علیه السلام از تنها فرزندش حسن الأمير بود که وی در سن هشتاد سالگی وفات یافت».

امام فخر رازی(3) به نقل از سر السلسله العلویة(4) نوشته است:

بخاری گفت: ابوالحسن زید بن حسن علیه السلام، 120 سال یا کمتر عمر کرد و تداوم نسل او از يك پسر به نام ابو محمد حسن الامیر بوده و او اول کسی است از بنی هاشم که لباس سیاه پوشید و از طرف منصور دوانیقی به امیری مدینه منصوب شد. حسن در سال 168 ق، در حالی که هشتاد سال داشت، از دنیا رفت. او چهار خلیفه عباسی به نامهای منصور و مهدی و هادی و رشید را درك کرد.

علامه نَسَبه سید احمد کیا گیلانی هم در کتابش، بعد از بیان پاره ای از حالات حسن بن زید، بیان می دارد که حسن بن زید در هشتاد سالگی در حاجز وفات یافت و به قول ابن خَدَّاع، در سال 168 ق در حالی که خلافت رشید را نیز دیده بود، دنیا را وداع گفت.(5)

مؤلف کتاب مشاهد العترة الطاهرة(6) به نقل از معجم البلدان(7) یاقوت حموی و تحفة العالم(8)

ص: 169

- 1- . المجدی، ص 20 - 21 .
- 2- . الفخری، ص 130 .
- 3- . الشجرة المباركة، ص 41 .
- 4- . سراج الأنساب، ص 35 .
- 5- . سراج الأنساب، ص 35 .
- 6- . مشاهد العترة الطاهرة، ص 69 - 70 .
- 7- . معجم البلدان، ج 2، ص 204 .
- 8- . تحفة العالم، ج 1، ص 297 .

سید جعفر بحر العلوم، می نویسد:

حاجز موضع بین مکه و المدینه قرب ثغره، الحاجر بالجیم والراء و هی فی لغة العرب ما یمسک الماء من شقة الوادی. توفی بالحاجز، أبو محمد الحسن بن زید بن الحسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام .

وفیه یقول الشاعر:

إلی حسن بن زید بأن نضوی

یجوب اللیل و هنا و الإلاما

إلی رجل أبو المعالی

و أكرم بعد من صلی وصاما

و أشتم إن أحبک یابن زید

و إن أهدی التحیة والسّلاما

وقد سلفت علی له آیادی

تعیش الروح منها والعظاما

و کان هو المقدم من قریش

و رأس الغرّ فیها و السّلاما

و خیرهم لجار او لصهر

بتسکین الکلاله و الذماما

و کان أشدهم عقلاً و حلما

و أبرمهم إذا ازدحم ازدحاما

از آنچه گفته شد معلوم می شود که بنابر عقیده اکثر مورّخان، حسن بن زید، جدّ دوم حضرت عبدالعظیم علیه السلام به سال 88 ق، از لبابه دختر عبدالله بن عباس، در مدینه به دنیا آمده و در هشتاد سالگی، در سال 168 در محلی به نام حاجر از دنیا رفته است.

داستان وفات وی این گونه بود که وی همراه مهدی عباسی عازم مکه بود. در بین راه مهدی به علّت کمبود آب از ادامه سفر منصرف می شود و باز می گردد؛ اما حسن به راه خود ادامه می دهد؛ تا آنکه در حاجر، که پنج میلی مدینه است، درگذشت و علی بن مهدی بر او نماز

گزارد و در همان جا دفن شد. (1)

اما عقیده علمای رجال در مورد شخصیت حسن بن زید به شرح زیر می باشد:

ص: 170

1- . تاریخ بغداد، ج 7، ص 309 - 131؛ قاموس الرجال، ج 3، ص 249؛ عمدة الطالب، ص 70؛ به نقل از شاگردان مکتب ائمه علیهم السلام، ج 1، ص 373.

علامه تستری درباره حسن بن زید می نویسد:

شیخ طوسی (1) وی را از اصحاب امام جعفر صادق علیه السلام برشمرده و خطیب هم در تاریخش وی را بخشنده ترین عرب دانسته و افزوده است که وی به دستور منصور دوانیقی، خانه امام جعفر صادق علیه السلام را به آتش کشیده است. (2)

أبو الحسن عبيدلي درباره شخصیت حسن بن زید می نویسد:

أبو محمد الحسن بن زید بن الحسن عليه السلام أمير المدينة و له أخبار حسنة في علمه و فضله و عقله و كرمه و حلمه و سؤده و له محاسن من الأخبار... (3)

مؤلف كتاب المجدي درباره او می گوید: «و كان في الحسن بن زید محاسن دنيائية كثيرة». (4)

مرحوم آیه الله العظمی خوئی در کتاب رجالش، درباره حسن بن زید چنین ابراز داشته است: «و ذکر غیره له ذموما كثيرة». (5)

در کتاب تهذیب آمده است که او از ثقات به شمار رفته و ابن سعد در طبقات، او را عابد و ثقه توصیف کرده است. زبیر بن بکار نیز حسن بن زید را مردی فاضل و شریف و عابد و مورد وثوق دانسته و «عجلی» هم، او را توثیق کرده است؛ اما ابن معین او را ضعیف شمرده است.

با این همه، علاقه حسن بن زید به ریاست و حکومت موجب شد که به حمایت از

ص: 171

1- . رجال، شیخ طوسی، ص 179، باب الحاء 2147 .

2- . قاموس الرجال، ج 3، ص 247 - 249 .

3- . تهذیب الأنساب، ص 105 .

4- . المجدی، ص 21 .

5- . معجم رجال الحديث، ج 5، ص 326 .

بنی عباس پپردازد و از بنی الحسن و پسرعموهایش سعایت و منصور را علیه آنان تحریک کند و به دستور منصور خانه امام صادق علیه السلام را به آتش بکشد. (1)

همسر و تعداد فرزندان

اشاره

جناب حسن بن زید همسران متعددی داشته و از هر یک، فرزندان به هم رسانیده که به این شرح است.

1. ابو محمد قاسم بن حسن

وی بزرگ ترین اولاد حسن بن زید و مادرش ام سلمه، دختر حسین اثرم بن حسن بن علی بن ابیطالب علیه السلام است. قاسم مردی پارسا و پرهیزکار بود؛ ولی به تبعیت از پدرش، ضمن پشتیبانی از حکومت ظالم بنی عباس، علیه پسرعموهایش فعالیت می کرد و با محمد بن عبدالله نفس الزکیه خصومت می ورزید. (2)

قاسم دارای چهار پسر و دو دختر بود:

1. محمد بطحایی (و یا بطحانی با نون بر وزن سبحانی که نام محلّه ای در مدینه است و بعضی هم او را منسوب به بطحا دانسته اند)؛

2. عبدالرحمن الشجری (شجره یکی از روستاهای مدینه است)؛

3. حمزه: فقط مؤلفان کتابهای تهذیب الأنساب (3) و عمدة الطالب (4) و المجدی (5) از او یاد

ص: 172

-
- 1- . أعيان الشيعة، ج 5، ص 75؛ قاموس الرجال، ج 3، ص 168؛ رجال، شیخ طوسی، ص 166؛ وفيات الأعيان، ج 5، ص 56؛ عمدة الطالب، ص 70؛ أعلام زركلي، ج 2، ص 205؛ به نقل از شاگردان مکتب ائمه عليهم السلام، ج 1، ص 372.
 - 2- . سفينة البحار، ج 1، ص 264.
 - 3- . تهذیب الأنساب، ص 106.
 - 4- . عمدة الطالب، ص 45.
 - 5- . المجدی، ص 21.

کرده اند و مادر وی را کنیزی دانسته اند؛

4. حسن: بعضی وی را از اولاد قاسم به حساب نیاورده اند؛

5. خدیجه، همسر پسرعمویش، حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام بوده است.

6. عبیده، همسر پسرعموی خود، طاهر بن زید بن حسن بن زید بن حسن علیه السلام بوده است. (1)

2. ابوالحسن علی بن حسن

مادر وی، که کنیز بود، «شدید» لقب داشت. او در حبس منصور وفات یافت. وی نیز جدّ حضرت عبدالعظیم علیه السلام محسوب می شود که درباره او سخن خواهیم گفت.

3. ابو طاهر زید بن حسن

مادرش کنیز بود و دارای سه فرزند بود: 1. طاهر: مادرش اسماء، دختر ابراهیم مخزومیّه است و او را دو فرزند بود به نامهای محمّد و علی. محمّد هم سه دختر داشت به نامهای خدیجه و نفیسه و حسناء؛ 2. علی؛ 3. أم عبداللّه. (2)

4. ابومحمّد اسماعیل بن حسن

وی آخرین فرزند حسن بن زید است و او را «جالب الحجاره» می گفتند. او را سه پسر بود: 1. حسن: مادرش کنیز بوده. وی از محدّثین به شمار می آمده، ولی متّهم به نقل احادیث دروغ شده است؛ 2. محمّد: مادر او از سادات حسینی است به نام فاطمه بنت

ص: 173

1- . ر.ك: الفخری، ص 130 - 131؛ الشجرة المباركة، ص 41؛ سراج الأنساب، ص 37؛ ریاض الأنساب، ص 44؛ سرّ السلسلة العلویّة، ص 61؛ عمدة الطالب، ص 45؛ تهذیب الأنساب، ص 106؛ المجدی، ص 21؛ منتهی الآمال، ج 1، ص 46؛ شاگردان مکتب ائمه علیهم السلام، ج 1، ص 376؛ مناهل الضرب، ص 97.

2- . ر.ك: منتهی الآمال، ج 1، ص 462؛ تهذیب الانساب، ص 146؛ المجدی، ص 33؛ الشجرة المباركة، ص 65.

عبداللّه بن الحسين الأصغر؛ 3 . علی .

مؤلف كتاب تهذيب الأنساب، فرزند دیگری به نام احمد را از فرزندان اسماعیل بن حسن دانسته است. (1)

5 . ابوالحسن اسحاق بن حسن

ملقب به کوکبی، مادرش کنیزی از اهل بحرین بود. اسحاق از خدمتگزاران دستگاه هارون الرشید به شمار می رفت، ولی در اواخر زندگی او، هارون بر وی غضب کرد و او را به زندان افکند و در حبس درگذشت.

برای اسحاق سه فرزند به اسامی حسن، حسین و هارون نام برده اند. هارون پسری به نام جعفر و جعفر هم فرزندی به نام محمد داشته است. رافع بن لیث، جعفر را در شهر آمل (مازندران) شهید کرد و قبرش مورد عنایت اهالی آن دیار است.

مؤلف کتاب مجدی هم دو فرزند دیگر به اسامی أم کلثوم و اسماعیل برای اسحاق نام برده است. (2)

6 . ابواسحاق ابراهیم بن حسن

مادر وی کنیز و همسرش از سادات حسنی به نام أم القاسم بنت جعفر بن الحسن المثنی بود و از وی دو پسر آورد که یکی را ابراهیم و دیگری را علی نامید. ابواسحاق

از امة الحمید که او هم کنیزی بوده، صاحب فرزند دیگری به نام زید شد.

ابراهیم فرزند ابواسحاق، دو پسر به نامهای محمد و حسن داشت که محمد شوهر

ص: 174

1- . ر.ك: منتهی الآمال، ج 1، ص 463؛ المجدی، ص 34؛ تهذيب الأنساب، ص 141؛ الفخری، ص 161؛ الشجرة المباركة، ص 68

2- . ر.ك: انساب مجدی، ص 33؛ منتهی الآمال، ج 1، ص 462؛ تهذيب الأنساب، ص 145؛ عمدة الطالب، ص 61؛ عبدالعظیم الحسني عليه السلام حياته و مسنده، ص 100؛ الشجرة المباركة، ص 67 .

أم سلمه (دختر حضرت عبدالعظیم) بود. و از آن دو سه فرزند به نامهای حسن، عبدالله و احمد به دنیا آمدند. (1)

7. ابو زید عبدالله بن حسن

مادر وی هم کنیز بود و او را جریده می گفتند. برای عبدالله پنج پسر به نامهای علی، محمد، حسن، زید و اسحاق ذکر کرده اند، ولی مؤلف کتاب مجدی به جای اسحاق، فرزند دیگری به نام یحیی را ذکر کرده است.

مؤلف کتاب الشجرة المباركة تعداد فرزندان عبدالله بن حسن را شش تن به اسامی زید، عبدالله ابوالقاسم، محمد، علی، حسن و حسین می داند. ابونصر بخاری معتقد است که جز زید هیچ يك از فرزندان عبدالله فرزندی نداشته اند و حال آنکه خلاف آن ثابت است. وی اضافه می کند که مادر زید کنیز بود و زید، شجاع ترین اهل زمان خویش به شمار می رفت. وی در خارج کوفه با ابوالسرایا خروج کرد و چون کار بر آنها سخت شد، به اهواز گریخت، و به دست بادغیسی دستگیر شد و به قتل رسید. هم اکنون مزارش در اهواز زیارتگاه مردم است. (2)

8. نفیسه بنت حسن

از نگاه شاعران

چنان که بیان شد، حسن بن زید از سوی منصور دوانیقی به فرمانداری مدینه

ص: 175

-
- 1- . ر.ك: منتهی الآمال، ج 1، ص 463؛ المجدی، ص 24؛ ریاض الانساب، ص 88؛ سر السلسلة العلویة، ص 71؛ عمدة الطالب، ص 62؛ تهذیب الأنساب، ص 144؛ الشجرة المباركة، ص 66.
 - 2- . ر.ك: الفخری، ص 158؛ الشجرة المباركة، ص 67؛ منتهی الآمال، ج 1، ص 463؛ تهذیب الأنساب، ص 146؛ المجدی، ص 34، عمدة الطالب، ص 72؛ لباب الانساب، ج 1، ص 282؛ لب الأنساب، ص 88.

گماشته شد و تا پنج سال عهده دار این سمت بود. به قاطعیت حسن در اجرای حدود الهی و جوانمردی و بخشش او در زمان حکومتش، برخی شاعران اشاره داشته اند که چند نمونه از آنها نقل می شود.

1. ابن هرمة، که ندیم و دبیر حسن الامیر بود، او را از پسرعموها بافضیلت تر می دانست و این بیت را در مدح او می خواند:

اللّٰهُ اَعْطَاكَ فَضْلًا فَوْقَ فَضْلِهِمْ

عَلَى هُنَّ وَهَنَّ فِي حَاوِيْنٍ

این ابن هرمة، در نوشیدن مسکرات زیاده روی می کرد. روزی از منصور دوانیقی عباسی خواست که نامه ای به حاکم مدینه، حسن الامیر، بنویسد تا هر وقت و هر جا او را مست ببیند، حد بر او جاری سازد؛ اما منصور که به ابن هرمة بسیار علاقه داشت، به

او می گوید: «حاجت دیگر بخواه». اما او بر خواسته اش اصرار می کرد تا شاید بدین وسیله شرب خمر را ترك کند. عاقبت منصور به تقاضای وی جامه عمل پوشید و به حسن الامیر نوشت که هر وقت ابن هرمة را مست دیدی و یا شراب خورد، او را هشتاد تازیانه بزن تا حد الهی معطل نماند، و هر کس که او را در حالت مستی نزد تو آورد، می توانی یکصد تازیانه بر او بزنی.

اما هر کس ابن هرمة را در کوی و بازار مدینه مست می دید، جرأت نمی کرد نزد او رود و یا به حاکم خبر دهد؛ تا اینکه روزی حسن الامیر، به ابن هرمة گفت: من کسی نیستم که از مدح تو مسرور و یا از هجو تو خائف و غمگین باشم؛ زیرا شرافتی را که خداوند به واسطه پیغمبرش صلی الله علیه و آله به ما عطا فرموده است، جامع هر مدح است و هر نکوهشی را از ما دور می دارد. قسم یاد می کنم به ذات اقدس پروردگار، اگر دیگر بار تو را مست ببینم، دو حد بر تو جاری کنم: یکی برای باده گساری و یکی هم برای اظهار مستی؛ زیرا این گناه بزرگ را آشکار می سازی. پس جدیت و کوشش نما که برای رضای خداوند و خشنودی رسول خدا صلی الله علیه و آله از این عمل شنیع منصرف شوی.

ابن هرمة از این تهدید ترسید و از آن پس شراب خواری را ترك کرد. در آن زمان،

نود سال از عمر او گذشته بود و ابیات زیر را در این خصوص انشاد نمود:

نَهَانِي ابْنُ الرَّسُولِ عَنِ الْمُدَامِي

وَأَدَّبَنِي بِآدَابِ الْكِرَامِ

وَقَالَ لِي اصْطَبِرْ عَنْهَا وَدَعِّهَا

لِيَخُوفِ اللَّهَ لَا خَوْفَ الْإِنْسَانِي (1)

پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا از شراب خوردن نهی کرد و به آداب و اخلاق بزرگواران، مؤدبم فرمود و به من گفت به خاطر ترس از خداوند خود را از خوردن شراب نگاهدار، نه برای ترس از مردم.

2. ابن ربیع گفت: برای ابن هرمه، پیشامد سخت و ناگواری روی داد. یکی از روزها، که آفتاب بسیار گرم و ناراحت کننده بود، به من گفت: دو مرکب برای من کرایه کن؛ زیرا قصد کرده ام به محلی در شش میلی مدینه بروم. هنگامی که مرکبها را کرایه کردم، هر یک بر مرکبی سوار شدیم و از مدینه بیرون رفتیم. مقداری که راه پیمودیم، به قصر حسن بن زید در بطحاء ابن ازهر رسیدیم و به مسجد حسن بن زید رفتیم. آفتاب به طرف مغرب می رفت که حسن بن زید از قصر خود بیرون شد و به سوی ما آمد. هنگام ورود به مسجد به غلامش دستور داد تا اذان و اقامه بگوید و به ما توجهی نکرد و سخنی نگفت. پس از آنکه اذان و اقامه گفته شد، حسن بن زید به نماز ایستاد و ما نیز به او اقتدا کردیم. پس از نماز، روی به ابن هرمه نمود و به وی خوش آمد گفت و

اورا با کنیه مورد خطاب قرار داد. سپس پرسید: اگر نیازی داری بیان کن. ابن هرمه گفت: آری، پدر و مادرم فدای شما باد! شعری درباره شما سروده ام. و آن گاه این ابیات

را خواند:

أَمَا بَنُو هَاشِمٍ حَوْلِي فَقَدْ قَرَعُوا

تَبْلُ الضَّبَابِ الَّتِي جَمَعَتْ فِي قَرْنِ

فَمَا يَثْرِبُ مِنْهُمْ مِنْ أَعَابِيهِ

إِلَّا عَوَانِدَ أَرْجُوهُنَّ مِنْ حَسَنِ

اللَّهِ، أَعْطَاكَ فَضْلًا مِنْ عَطِيَّتِهِ

عَلَى هُنَّ وَهَنَّ فِيمَا مَضَى وَهَنَّ

1- . أعيان الشيعة، ج 5، ص 77؛ رازی، زندگانی حضرت عبدالعظیم علیه السلام، ص 10 - 12 .

هنگامی که ابن هرمه از خواندن این اشعار فارغ شد، حسن بن زید گفت: از من چه می خواهی و به چه چیز احتیاج داری؟ گفت: ابن اُبی مضرّس از من 150 دینار طلب دارد که می خواهم آن را ادا کنی. حسن به یکی از غلامان خود گفت: هرچه زودتر ابن اُبی مضرّس و دفتر مطالبات او را نزد من حاضر کن.

راوی گوید: ما هنوز نماز عصر را نخوانده بودیم که غلام حسن بن زید به همراه ابن مضرّس از راه رسید. موقعی که چشم حسن بر وی افتاد، به او خیر مقدم و خوش آمد گفت. سپس پرسید: ابن هرمه به شما مدیون است؟ گفت: آری. حسن گفت: نام او را از دفتر مطالبات خود پاک کن.

بعد از این مذاکرات به یکی از پیشکاران خود دستور داد تا خرماي «خانقین» را به 150 دینار به ابن مضرّس بفروشد و به هر دیناری ربع دینار اضافه کند، و به ابن هرمه نیز 150 دینار خرما بدهد و ابن ربیع هم که ابن هرمه را همراهی کرده بود، سی دینار خرما دریافت کرد.

راوی گفت: ما در این هنگام از نزد حسن بن زید برگشتیم و در مراجعت به محمد بن عبداللّه برخوردیم. محمد از اشعار ابن هرمه که برای حسن بن زید گفته بود، اطلاع

یافته و از پدر و عموهای خود خشمگین بود؛ زیرا آنان قبلاً این شاعر را از خود رنجانیده بودند. (1)

ابوالفرج اصفهانی (2) می نویسد: حسن بن زید، ابن مولی را نزد خود طلبید و با غضب گفت: درباره زنان مسلمان غزلسرایی می کنی و اشعار عاشقانه خود را در مسجد حضرت رسول صلی الله علیه و آله و یا در بازار و اجتماعات مسلمانان بازگو می نمایی! ابن مولی گفت: زَنَم مطلقه باشد که اگر من درباره زن مسلمانی شعر عاشقانه گفته و غزل سروده

ص: 178

1- . آغانی، ج 4، ص 375؛ أعيان الشيعة، ج 5، ص 8؛ به نقل از عبدالعظیم الحسنی علیه السلام حیاته و مسنده، ص 87 - 88 .

2- . آغانی، ج 3، ص 291.

و یا با زنی عهد و پیمانی بسته باشیم! ابن مولی در این مورد سوگندهای غلیظی هم یاد کرد. حسن بن زید گفت: پس این لیلا که در اشعارت ذکر شده و تو با او معاشقه و مغازله کرده ای، کیست؟ گفت: زنم مطلقه باشد اگر دروغ بگویم! من نام کمان خود را لیلا گذاشته ام و در همه اشعار عاشقانه ام، مقصود از لیلا همین کمان است که در دست دارم! و افزود: شعر باید دارای تشبیب و معاشقه باشد و از عشق و محبت نباید خالی شود؛ زیرا اگر ساده و بی پیرایه باشد، به آن توجه نمی شود و مردم از آن استقبال نمی کنند. حسن بن زید از این سخنان شاعر خنده ای کرد و گفت: اگر مقصود از لیلا این باشد، در گفتن شعر آزاد هستی و هرچه دلت می خواهد بگو!

ابن مولی از حسن بن زید هر ساله مقرری دریافت می کرد. وی روزی بر حسن وارد شد و در مدح او چند بیت زیر را قرائت کرد:

هَاجَ نَفْسِي تَفَرَّقَ الْجِيرَانُ

وَاعْتَرَّتْني طَوَارِقُ الْأَحْزَانِ

وَ تَدَكَّرْتُ مَا مَضَى مِنْ زَمَانِي

حِينَ صَارَ الزَّمَانُ شَرًّا زَمَانُ

تا آنجا که گوید:

فَضْلُهُ وَاضِحٌ بِرَهْطِ أَبِي الْقَا

سِمِ رَهْطِ الْيَقِينِ وَالْإِيمَانِ

هُمُ ذُوو النُّورِ وَالْهُدَى وَ مَدَى الْأُمَّةِ

بُرُّوا هَلِ الْبُرْهَانُ وَالْفَرْقَانُ

مَعْدِنُ الْحَقِّ وَالنَّبْوَةِ وَالْعُدْ

لِ إِذَا مَا تَنَارَعَ الْخَصْمَانُ

وَإِنُّ زَيْدٌ إِذَا الرَّجَالُ تَجَارُوا

يَوْمَ حَفْلِ وَغَايَةِ وَرِهَانِ

هنگامی که ابن مولی اشعار خود را به پایان رسانید، حسن بن زید او را نزد خود طلبید و در نهانی به او گفت: موقعی که به حجاز می آیی، این گونه اشعار می گویی و زمانی که به عراق می روی این ابیات را می خوانی:

وَإِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَرَهْطَهُ

لِرَهْطِ الْمَعَالِي مِنْ لُؤْيِ بْنِ غَالِبٍ

أُولَئِكَ أُوتُوا الدِّينَ وَارْتُوا الذِّ

بِي بِأَمْرِ الْحَقِّ غَيْرِ التَّكَادُبِ

ابن مولی گفت: اگر در این مورد توضیحی بدهم انصاف می دهی؟ حسن گفت:

ص: 179

آری! گفت: من گفته ام: امیرالمؤمنین و رهطه؛ آیا شما از خویشاوندان خلفای بنی عباس نیستید؟ حسن بن زید گفت: از این گونه سخنان درگذر! تو برای اینکه خلیفه را از خود راضی کنی و از وی صله بگیری، اهل بیت مرا هجو کرده ای! حسن بن زید افزود: آیا تو به خاندان من ناسزا نگفته ای و مردم را علیه آنها تحریک کرده ای؟ مگر این بیت از گفته های شما نیست؟

وَإِنَّهُمْ لَأَوْلَهُمْ بِدِمَائِهِمْ

شَفَا نُفُوسٍ مِنْ قَتِيلٍ وَهَابٌ

در این هنگام ابن مولی سرافکنده شد و پس از لحظاتی سکوت، گفت: ای فرزند رسول خدا! شاعر شعری می گوید و می خواهد به وسیله او به اشخاص نزدیک شود و به معانی و مضامین اشعارش توجهی ندارد! (مقصودش این بود که من با این اشعار می خواستم از خلیفه صله بگیرم و به آن دستگاه عقیده ندارم).

ابن مولی پس از این جریان شرمنده و سرافکنده از نزد حسن بن زید بیرون رفت. در این موقع، حسن بن زید به یکی از خدمتگذاران خود گفت: مقرّری او را بدهید و بیش از مقداری که هر ساله به او می دادید، به وی عطا کنید. خادم، امر او را اطاعت کرد؛ اما ابن مولی گفت: به پروردگار سوگند من صله و عطای حسن را نخواهم گرفت؛ زیرا وی بر من خشمگین است. اگر او از من راضی گردد و از لغزش من درگذرد، مقرّری او را می گیرم و اگر از من خشنود نگردد و از خطای من چشم نپوشد، هرگز صله ای نخواهم گرفت.

خادم، بازگشت و گفته ابن مولی را نقل کرد. حسن گفت: به ابن مولی بگو از لغزش شما گذشتیم، اکنون عطای ما را قبول کن. در این هنگام بود که ابن مولی مقرّری خود را گرفت و اشعاری هم درباره حسن بن زید گفت که از جمله این دو بیت است:

سَأَلْتُ فَأَعْطَانِي وَأَعْطَى وَ لَمْ أَسَلْ

وَ جَادَ كَمَا جَادَتْ غَوَادِرُ وَأَيْدُ

فَأَقْسِمُ لَا أَنْفَكَ أَنْشُدَ مَدْحَهُ

إِذَا جَمَعْتَنِي فِي الْحَجَّاجِ الْمَشَاهِدِ (1)

عبدالمملك بن عبدالعزيز گوید: حسن بن زید، به داود بن سلم وعده داده بود که از غلّه خانقین چیزی به او دهد؛ ولی چون این شاعر، جعفر بن سلیمان را که بین او و حسن بن زید کدورت و اختلافی بود، مدح گفته بود، لذا خشم و غضب حسن را برانگیخت و به او گفت: آیا تو درباره جعفر بن سلیمان این اشعار را نگفته ای؟

وَ كُنَّا حَدِيثًا قَبْلَ تَأْمِيرِ جَعْفَرٍ

وَ كَانَ الْمِنَى فِي جَعْفَرٍ أَنْ يُؤَمِّرَا

حَوَى الْمُنْبَرَيْنِ الطَّاهِرَيْنِ كِلَيْهِمَا

إِذَا مَا خَطَا عَنْ مُنْبَرِ أُمِّ مُنْبَرَا

كَانَ بَنَى حَوَاءٍ صَفَّوْا أَمَامَهُ

فَخَيْرٌ مِنْ أَنْسَابِهِمْ فَتَحَيَّرَا

ما آرزوی حکومت و امارت جعفر بن سلیمان را پیش از آنکه امیر ما شود داشتیم. پس او را دو منبر است؛ اگر یکی از او سلب شود قصد دیگری کند (شاید مراد از دو منبر حکومت مکه و مدینه بوده باشد). پس فرزندان حوّا در برابرش ایستاده اند و از انساب، او را اختیار کرده اند.

داود بن سلم گفت: آری، من این اشعار را گفته ام؛ خداوند مرا فدای شما کند! اما شما خانواده ای هستید که از میان برگزیدگان برگزیده شده اید و شما در نزد من بهتر و

بالاتر از جعفر هستید؛ زیرا در مدح شما چنین سروده ام:

لَعَمْرِي لَئِنْ عَاقَبْتَ أَوْجَدْتَ مُنْعَمَا

بِعَفْوِ عَنِ الْجَانِي وَإِنْ كَانَ مُعْذَرَا

لَأَنْتَ بِمَا قَدَّمْتَ أُولَى بِمَدْحَةِ

وَ أَكْرَمَ فَرَعَا إِنْ فَخَرْتَ وَعُنْصَرَا

هُوَ الْعِزَّةُ الرَّهَاءُ مِنْ فَرْعِ هَاشِمِ

وَ يَدْعُو عَلَيَّا ذَا الْمَعَالِي وَ جَعْفَرَا

وَزَيْدَ النَّدَى وَالسَّبْطَ سِبْطَ مُحَمَّدٍ

وَعَمَّكَ بِالطَّفِّ الزُّكَّى الْمُطَهَّرَا

وَ مَا نَالَ مِنْ ذَا جَعْفَرٍ غَيْرَ مَجْلِسٍ

إِذَا مَا تَقَاهُ الْعَزْلُ عَنْهُ تَأَخَّرَا

بِحَقِّكُمْ نَالُوا ذَرَاهَا فَأَصْبَحُوا

يَرُونَ بِهِ عَزًّا عَلَيْكُمْ وَمَفْخَرَا

ص: 181

1- . أغانى، ج 3، ص 291 - 293؛ عبدالعظيم الحسيني عليه السلام حياته و مسنده، 89 - 91؛ أعيان الشيعة، ج 5، ص 79 .

به جان خودم سوگند اگر تو عقاب هم بکنی، گرچه معذور باشم، مورد لطف تو هستم. تو ای حسن سزاوارتری به مدح و ثنای من از دیگری، و به جهت فخر ذاتی تو، کریم تر و بزرگواری و حَسَب و نَسَب، خاص تو و دیگران را نارواست (جهت اختصار، دو بیت از اشعار ترجمه شد).

راوی گوید: حسن بن زید پس از شنیدن این ابیات به وعده خود وفا کرد و مقرری و صلّه اش را قطع نکرد، تا اینکه از جهان رخت بر بست. (1)

عبدالله بن حسن گوید: هنگامی که زید بن حسن علیه السلام از دنیا رفت، چهار هزار دینار قرض داشت. حسن فرزند او، که در هنگام مرگ پدرش کودک بود، سوگند یاد کرد که در خانه نخواهم نشست و با کسی نیز سخن نخواهم گفت؛ تا اینکه قرض پدر را ادا کنم. راوی گوید: حسن بن زید به این عهد خود وفا کرد و تمام قرضهای پدرش را پرداخت: «فلم يطل رأسه سقف بيت حتى قضى دين أبيه». (2)

ضحاک بن منذر گوید: منذر بن عبدالله، مقداری قرض داشت. او در یکی از روزها، که حسن بن زید قصد داشت به مزرعه خود برود، سر راه او نشست. هنگامی که حسن از راه رسید، وی برخاست و گفت: ای امیر! اندکی توقف کن مطلبی دارم. حسن گفت: ما عجله داریم با ما بیا و مطالب خود را نیز بگو. منذر از پاسخ حسن، ناراحت شد و خواست برگردد، ولی با وجود این گفت: من فرزندان زیادی دارم و اکنون زندگی بر من سخت شده است؛ به من کمک کنید. حسن وی را با خود، به مزرعه برد. هنگامی که به مزرعه رسیدند، برای حسن فرشی گسترده. حسن روی فرش نشست و منذر را پهلوی خود جا داد و با او به گفت و گو پرداخت. در این هنگام

ص: 182

1- . آغانی، ج 6، ص 15؛ عبدالعظیم الحسنی علیه السلام حیاته و مسنده، ص 92 - 93؛ زندگانی حضرت عبدالعظیم علیه السلام، رازی، ص 12 - 13.

2- . أعيان الشيعة، ج 5، ص 75؛ شاگردان مکتب ائمه علیهم السلام، ج 1، ص 372 - 373؛ عبدالعظیم الحسنی علیه السلام حیاته و مسنده، ص 96.

ناهار آوردند و او با دست خود به وی غذا تعارف کرد و از او خواست شعر بخواند. منذر بن عبدالله این اشعار را برای حسن بن زید خواند:

يَا بِنْتُ النَّبِيِّ وَابْنِ عَلِيٍّ

أَنْتَ أَنْتَ الْمُجِيرُ مِنْ ذِي الزَّمَانِ

مِنْ زَمَانٍ أَلْحَ لَيْسَ بِنَاجٍ

مِنْهُ مَنْ لَمْ يُجِيرَهُ الْخَافِقَانِ

مِنْ دُيُونٍ تَنْوِينَا فَادِحَاتٍ

بِيَدِ الشَّيْخِ مِنْ بَنِي ثَوْبَانَ

حسن بن زید، هنگامی که این اشعار را شنید، وی را ستود. سپس کاغذ طلبید و نامه مختصری نوشت و آن را مهر زد و گفت: این نامه را به ابن ثوبان برسان. منذر نامه

را گرفت، ولی گمان خیری به او نداشت. نامه را برد و به ابن ثوبان داد. هنگامی که وی

نامه را خواند، گفت: امیر از من درخواست کرده که مراعات تو را کنم و شما را از فکر قرض آسوده کنم؛ من نیز امر امیر را اطاعت می کنم و از طلب خود صرف نظر می کنم و صد دینار دیگر هم به شما می دهم. (1)

اسماعیل بن حسن بن زید گوید: پدرم نماز فجر را در اول وقت ادا می کرد، هنوز هوا تاریک بود که از خواب برمی خاست و خود را برای نماز فجر آماده می ساخت. یکی از روزها هنگامی که نماز خود را اداء کرده بود و قصد داشت به اطراف مدینه برود، ناگهان مصعب بن ثابت بن عبدالله بن زبیر با پسرش عبدالله نزد پدرم آمدند.

پدرم به مصعب گفت: چند شعری برایم بخوان. او گفت: اکنون موقع خواندن اشعار نیست. گفت: به خویشاوندی پیغمبر صلی الله علیه و آله سوگندت می دهم که برایم چند بیت شعر بخوانی! مصعب نیز این چند بیت را خواند:

يَا بِنْتُ النَّبِيِّ وَابْنِ عَلِيٍّ

أَنْتَ أَنْتَ الْمُجِيرُ مِنْ ذِي الزَّمَانِ

مِنْ زَمَانٍ أَلْحَ لَيْسَ بِنَاجٍ

مِنْهُ مَنْ لَمْ يُجِيرَهُ الْخَافِقَانِ

مِنْ دُيُونٍ تَنْوِينَا مُعْضَلَاتٍ

مِنْ يَدِ الشَّيْخِ مِنْ بَنِي ثَوْبَانَ

1- . أعيان الشيعة، ج 5، ص 79؛ عبدالعظيم الحسيني عليه السلام حياته و مسنده، ص 97 .

فِي صَكَائِكِ مَكْتَبَاتٍ عَلَيْنَا

بِمَنْبِنِ إِذَا عَدَدْنَا ثِمَانٍ

بِأَبِي أَنْتَ إِنْ أَخَذْنَا وَ أُمِّي

ضَاقَ عَيْشَ السُّوَانِ وَالصَّبِيَانِ

راوی گفت: حسن شخصی را نزد ابن ثوبان فرستاد و از وی درباره قرض این دو نفر پرسید. او جواب داد: پدر هفتصد دینار و پسر صد دینار به من مقروض هستند. حسن هنگامی که از قرض آنها مطلع شد، دین آنها را ادا کرد و دوپست دینار دیگر هم به آنها بخشید. (1)

برخورد حسن بن زید با امام و دیگر عموزاده هایش

حسن بن زید، به دلیل داشتن مقام و موقعیت سیاسی در نزد خلفای عباسی، متمایل به دستگاه ظالم وقت بود. لذا نقل شده که به دستور منصور دوانیقی خانه امام صادق علیه السلام را آتش زد؛ به طوری که آتش به دهلیز خانه رسید. امام صادق علیه السلام از خانه بیرون آمد و آتش را با پای مبارک لگد می کرد و می فرمود: «أنا بن اعراب الثری، أنا بن ابراهیم خلیل

اللّه» و آتش خاموش می شد. (2)

همچنین حسن بن زید می گوید: نزد ابوجعفر منصور بودم که ناگهان سر ابراهیم بن عبدالله را، که در سپری قرار داده بودند، حاضر کردند. از دیدن این منظره چنان اندوهی به من دست داد که حالم به شدت دگرگون شد، ولی برای اینکه منصور بدین نشود، ناراحتی خود را مخفی داشتم.

خلیفه رو به حسن کرد و گفت: ای حسن! صاحب این سر را می شناسی؟ حسن گفت: بلی، پسر عموی خود را نیک می شناسم:

فَتَى كَانَ يَحْمِيهِ مِنَ النَّهْمِ سَيْفُهُ

وَ يَنْحِيهِ مِنَ دَارِ الْهَوَانِ أَشْنَانُهَا

ص: 184

1- . عبدالعظیم الحسنی علیه السلام حیات و مسنده، ص 97؛ منتهی الآمال، ج 1، ص 459 .

2- . أعيان الشيعة، ج 5، ص 75؛ قاموس الرجال، ج 2، ص 168؛ عمدة الطالب، ص 70؛ شاگردان مکتب ائمه علیهم السلام، ج 1، ص 373 .

حسن بن زید گریست و به منصور گفت: من دوست داشتم که وی با شما مخالفت نکند و به این مصیبت مبتلا نشود.

منصور گفت: مادر موسی مطلقه باشد! من هم دوست داشتم وی از من اطاعت کند و با من از در ستیزه و مخالفت بیرون نشود، تا به این حال دچار نشود. ولی پسر عمومی تو قصد داشت که ما را از این مقام پایین بیاورد و به قتل رساند و ما خودمان را بیشتر از وی دوست داشتیم و از این رو، آنچه را که وی علیه ما قصد کرده بود، ما آن را به خودش روا داشتیم. (1)

مصعب بن عثمان گوید: حسن بن زید، اسحاق بن ابراهیم بن طلحه را برای امور قضا دعوت کرد. وی از قبول این شغل خودداری می نمود. حسن او را دستگیر و روانه زندان کرد. خویشاوندان او به حمایت از او برخاستند. وی آنان را هم به زندان افکند. آن گاه دستور داد اسحاق بن ابراهیم را حاضر کنند. پس از آنکه مأمورین اسحاق را نزد وی بردند، به او گفت: سوگند یاد کرده بودم تا اگر شغلی را که به تو می سپارم نپذیری، کسی را به دنبالت نفرستم. اکنون باید منصب قضا را قبول کنی تا برخلاف سوگند عمل نشود. در این هنگام، اسحاق بن ابراهیم ناگزیر شد پیشنهاد او را بپذیرد. حسن بن زید عده ای از لشکریان را به مسجد فرستاد تا از وی حراست کنند. هنگامی که وی در مسجد نشسته بود و به اختلاف مردم رسیدگی می کرد، داود بن سلم از در درآمد و این بیت را درباره او گفت:

طَلَبُوا الْفِقْهَ وَالْمُرُوءَةَ وَالْحَا

مَ وَفِيكَ اجْتَمَعَنَ يَا اسْحَاقُ

اسحاق بن ابراهیم همین که این بیت را شنید، گفت: این مرد را از من دور کنید! مأمورین او را بیرون کردند. قاضی پس از اندکی از مجلس قضا بیرون رفت و از این شغل کناره گیری کرد. حسن بن زید نیز تسلیم شد و او را آزاد گذاشت.

ص: 185

1- . غایة الإختصار، ص 169؛ عبدالعظیم الحسنی علیه السلام حیاته و مسنده، ص 98 .

اسحاق هنگامی که به منزل خود رفت، پنجاه دینار برای داود بن سلم فرستاد و به قاصد گفت: به شاعر بگو، چرا مطلبی را گفتمی که من بدان راضی نبودم. (1)

ابوالفرج اصفهانی می نویسد: عتکی نقل کرده: چون منصور اموال عبدالله بن حسن را (در مدینه) ضبط کرد، به حج رفت. عاتکه (2) همسر عبدالله و مادر عیسی و سلیمان و ادیس، با روپوشی مشغول طواف بود. چون چشمش به منصور افتاد، فریاد زد: ای امیرالمؤمنین! عبدالله بن حسن در زندان تو مرد و تو دستور داده ای اراضی مزروعی ایشان را بگیرند. حال با یتیمانش چه کنم؟ منصور که این سخن را شنید، دستور داد زمینها را بدانها بازگردانند.

عاتکه به نزد حسن بن زید، که اموال مزبور در دست او بود و از سوی منصور امیر آن منطقه بود، آمد. حسن بن زید به او گفت: من این دستور را نشنیده ام، گواهی بر این

مطلب بیاور. عاتکه عیسی بن محمد و محمد بن ابراهیم را به نزد حسن بن زید آورد و گواهی دادند و حسن اموال مزبور را برگردانید.

علی رغم همه گفته های فوق، عده ای از مورخان و علمای رجال، حسن بن زید را مردی شریف، فاضل، عالم، عابد و ثقه دانسته اند.

ابوالفرج اصفهانی در کتاب خود، داستان دیگری نقل می کند. یونس به ابی یعفر می گوید: من به گوش خود از جعفر بن محمد صادق علیه السلام شنیدم که فرمود: هنگامی که ابراهیم بن عبدالله بن حسن در باخمیری به قتل رسید، ما از مدینه به دستور منصور به

عراق کوچ داده شدیم و هیچ يك از افراد بالغ خاندان ما در مدینه نماند و همگی به همراه ما آمدند. چون به کوفه رسیدیم، يك ماه در آن شهر ماندیم و در این مدت انتظار

می کشیدیم که دستور قتل ما از جانب منصور صادر شود، تا اینکه روزی محمد بن

ص: 186

1- . اغانی، ج 3، ص 12.

2- . ترجمه مقاتل الطالبین، ص 367. (عاتکه، دختر عبدالملک بن حارث بن خالد بن عاص بن هشام بن مغیره مخزومی است).

ربیع، دربان منصور، نزد ما آمد و گفت: ای فرزندان علی! از میان خود، دو مرد خردمند را انتخاب کنید و به نزد امیرالمؤمنین بفرستید. امام صادق علیه السلام فرمود: «من و حسن بن زید به نزد منصور رفتیم. منصور رو به من کرد و گفت: تویی که علم غیب می دانی؟ گفتیم: «لا یَعْلَمُ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ؛ غیب را کسی جز خدا نمی داند».

منصور: تویی که مردم، اموال خود را برایت می آورند؟

امام علیه السلام جواب داد: «خراج مملکت از آن امیرالمؤمنین است.»

منصور: می دانی برای چه شما را به اینجا خوانده ام؟

امام علیه السلام: «برای چه؟»

منصور: می خواهم تا سیادت و آقایی شما را درهم شکنم، وحشت در دلتان افکنم، نخلستانهایتان را از بیخ قطع کنم و شما را بر روی کوهها پراکنده سازم؛ تا دیگر

احدی از اهل حجاز و یا از اهل عراق نتواند با شما تماس گیرد؛ چون شما موجب فساد آنها هستید!

امام علیه السلام: «همانا خداوند سلیمان را مشمول عطای خویش قرار داد و او سپاسگزاری کرد؛ ایوب به بلا گرفتار شد و وی صبر کرد؛ یوسف صدیق با آنکه مظلوم بود از برادران خود گذشت نمود؛ تو از همان دودمان هستی و سزاوار است که از آنها تبعیت کنی!»

منصور از شنیدن این کلمات خرسند و خندان شد و گفت: دوباره این سخنان را بگو. چون گفتیم، گفت: مِثْلَكَ فَلْيَكُنْ زَعِيمُ الْقَوْمِ؛ مانند تو باید بزرگ و کفیل قوم باشد». من از شما درگذشتم و جرم مردم بصره را نیز به شما بخشیدم. اکنون حدیثی را که از رسول خدا صلی الله علیه و آله برای من گفته ای، بار دیگر برایم بازگو کن.

گفتم: «پدرم برای من حدیث کرد از پدرانش از علی بن ابی طالب علیه السلام، از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود: «صِلَةَ الرَّحِمِ تَعْمُرُ الدِّيَارَ، وَ تُطِيلُ الْأَعْمَارَ، وَ إِنَّ كَانُوا كُفَّارًا؛ صله رحم، شهرها را آباد و عمرها را دراز می گرداند؛ اگرچه عاملان صله رحم کافر باشند».

منصور گفت: منظور من، این حدیث نبود.

گفتم: «پدرم از پدرانش، از علی علیه السلام، از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرد: رَحِمَهَا (پیوندهای خویشی) به عرش آویخته شده اند و فریاد می زنند: «اللَّهُمَّ صَلِّ مَنْ وَصَلَنِي وَأَقْطَعْ مَنْ قَطَعَنِي؛ خدایا پیوند ده هرکه مرا پیوند دهد و جدا کن هرکه مرا جدا کند».

منصور گفت: این هم نیست.

گفتم: «پدرم از پدرانش، از علی علیه السلام، از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت فرمود: خدای عزوجل فرماید: «أَنَا الرَّحِيمُ، خَلَقْتُ الرَّحِمَ وَشَقَقْتُ لَهَا إِسْمًا مَا مِنْ إِسْمِي فَمَنْ وَصَلَهَا وَصَلْتُهُ وَ مَنْ قَطَعَهَا بَتَّئْتُ؛ منم خداوند رحیم. رَحِمَ را من آفریدم و نامی از نام خود برای آن مشتق کردم. پس هرکه آن را پیوند کند، من او را پیوند دهم و هرکه آن را ببرد،

من او را خواهم بُرید».

منصور گفت: این حدیث هم نیست.

امام علیه السلام فرمود:

پدرم از پدرانش، از علی علیه السلام، از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرد که فرمود: «إِنَّ مَلِكًا مِنَ الْمَلُوكِ فِي الْأَرْضِ كَانَ بَقِيَ مِنْ عُمُرِهِ ثَلَاثَ سِنِينَ، فَوَصَلَ رَحِمَهُ، فَجَعَلَهَا اللَّهُ ثَلَاثِينَ سَنَةً؛ پادشاهی از پادشاهان زمین بود که از عمرش فقط سه سال باقی مانده بود، پس صله رحم کرد و خداوند عمر او را سی سال قرار داد».

منصور گفت: همین حدیث مقصودم بود. (اکنون بگو) کدام يك از شهرها پیش تو محبوب تر است؟ زیرا به خدا می خواهم با شما صله رحم کنم.

امام علیه السلام می فرماید: «در پاسخ وی گفتم شهر مدینه. منصور ما را به مدینه فرستاد و خداوند بدین وسیله شرّ او را از سر ما دور ساخت.» (1)

ص: 188

ابونصر بخاری می گوید: ابوالحسن علی بن حسن بن زید از مادری کنیز به دنیا آمد و در زندان ابوجعفر منصور دوانیقی، دومین خلیفه عباسی، درگذشت. (1)

در کتاب عمدة الطالب (2) هم مسطور است که علی بن حسن بن زید ملقب به «سدید» و کنیه اش ابوالحسن، مادرش امّ ولد (کنیز) بود و اعقاب او از فرزندش عبدالله قافه

است. (3)

ابوالفرج اصفهانی در حوادث زمان منصور دوانیقی از علی بن حسن بن زید اسم برده، می نویسد: از جمله کشتگان آل ابی طالب، علی بن حسن بن زید بن حسن بن علی بن ابی طالب علیهما السلام است. کنیه اش ابوالحسن و مادرش کنیزی به نام أمة الحمید بود. منصور هنگامی که بر پدرش حسن بن زید خشم گرفت، او را با پدرش به زندان افکند و علی همچنان با پدرش در زندان بود؛ تا اینکه در همان جا (قبل از پدر) از دنیا رفت. (4)

مؤلف کتاب عبدالعظیم الحسنی علیه السلام حیات و مسنده بعد از اشاره به مطالب فوق، درباره به زندان رفتن علی بن حسن می نویسد:

جریان قیام سادات حسنی در زمان خلافت منصور، که علی بن حسن هم یکی از آنان بود، در کتابهای تاریخ و اخبار به تفصیل بیان شده و اینک مختصری از آن واقعه را به نقل از کتاب شریف کافی می آوریم.

موسی بن عبدالله گوید: پدرم هنگامی که قصد کرد مقدمات خلافت برادرم محمد را فراهم کند، نزد جعفر بن محمد صادق علیهما السلام رفت و به وی گفت: اگر شما به خلافت و

ص: 189

1- . سرّ السلسلة العلویّة، ص 24 .

2- . عمدة الطالب، ص 71 .

3- . ر.ك: الشجرة المباركة، ص 63 - 64؛ المجدی، ص 34؛ تهذیب الأنساب، ص 139 .

4- . ترجمه مقاتل الطالبیین، ص 369 .

امامت محمد رضایت دهید، کسی دیگر درباره این موضوع مخالفت نخواهد کرد و قریش با بقیه مردمان به خلافت او تن می دهند و با وی بیعت می کنند.

حضرت امام صادق علیه السلام فرمود: «دیگران در این قضیه با شما موافقتند، احتیاجی به وجود من ندارید. شما می دانید که من به دلیل ناراحتی جسمی نمی توانم در اجتماعات شرکت کنم؛ حتی به جای آوردن حج بیت الله و فرائض و مناسک برایم مشقت آور است. دست از من بردارید و با دیگران در این باره مذاکره کنید.»

عبدالله گفت: مردم همه چشم به شما دارند و منتظرند که شما در این جریان داخل شوید. اگر راجع به این موضوع نظر موافقت بدهید، دیگران از شما پیروی خواهند کرد و ما از شما انتظار جنگ و مبارزه کردن نداریم.

راوی گفت: در این هنگام جماعتی وارد شدند و کلام حضرت صادق علیه السلام با عبدالله

قطع شد.

موسی بن عبدالله گوید: بار دیگر با پدرم نزد جعفر بن محمد علیهما السلام رفتیم. پس از اذن ورود، داخل منزل شدیم. پدرم نزدیک رفت و سر او را بوسید و گفت: فدایت شوم! من بار دیگر آمدم تا از شما تقاضای همکاری کنم و امیدوارم که این مرتبه به من جواب رد ندهی و خواهش مرا برآوری.

جعفر بن محمد صادق علیهما السلام فرمود: «ای پسر عم! به خداوند پناه ببرید و بی جهت ادعای امامت و خلافت نکنید و به این گونه امور نپردازید؛ من از عاقبت این قضیه نگرانم و بیم دارم که به شما آسیب و ضرری برسد.»

عبدالله پس از گفت و گوی مفصل با امام علیه السلام، از محضر او بیرون شد و از فرط غضب و ناراحتی لباسهای خود را می کشید. امام صادق علیه السلام به او فرمود: «من از عمومی شما شنیدم که فرمود: عبدالله و فرزندان او در آینده نزدیکی کشته خواهند شد.»

موسی بن عبدالله گفت: مدتی از این جریان نگذشت که فرستادگان منصور دوانیقی به مدینه وارد شدند و پدرم را با برادرانش و جماعتی از سادات بنی حسن، که

از جمله آنها علی بن حسن بود، گرفتند و همه را با زنجیرهای آهنین بستند و در محملهای بی روپوش نشانیدند. سپس آنان را در کنار مسجد، که محلّ اجتماع مردم بود، حاضر کردند تا جمعیت به آنها ناسزا بگویند.

عبداللّه بن ابراهیم جعفری گوید: خدیجه، دختر عمر بن علی، برای ما روایت کرد که سادات بنی حسن را در کنار مسجد، نزدیک باب جبرئیل نگهداشتند. در این هنگام امام صادق علیه السلام به سوی جمعیت آمد؛ در حالی که ردای مبارکش بر زمین افتاده بود. امام علیه السلام از در مسجد خارج شد و در حالی که اشک بر چهره مبارکش جاری بود، فرمود:

«وَاللّٰهُ مَا وَفَتِ الْأَنْصَارُ لِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بَيْعَةً، لَقَدْ بَايَعُوهُ عَلَى أَنْ يَقُوا نَفْسَهُ وَوَلَدَهُ مِمَّا يَقُونَ نَفْسَهُمْ وَأَوْلَادَهُمْ وَاللّٰهُ لَا يَفْلَحُ قَوْمٌ تَخْرُجُ بِهِمْ أَوْلَادُهُمْ عَلَى هَذِهِ الصُّورَةِ؛ قسم به خدا که انصار به بیعت خود با رسول خدا صلی الله علیه و آله وفا نکردند؛ آنها بیعت کرده بودند که فرزندانش را حفظ کنند؛ همان گونه که خود و فرزندانشان را حفظ می کنند. به خدا قسم رستگار نمی شوند جماعتی که فرزندان پیغمبر صلی الله علیه و آله خود را بدین صورت کوچ دهند».

پس از این حضرت صادق علیه السلام به منزل رفت و از شدت اندوه مدّتی بیمار شد. بعد از این اتفاق، سادات بنی حسن را از مدینه به بغداد بردند و منصور امر کرد جماعتی از

آنها را کشتند و عدّه ای را در زندان مخوف و وحشتناکی حبس کردند که در آن روز و شب تشخیص داده نمی شد. به علت نداشتن بیت الخلاء، ناچار بودند در همان محل سکونت خود قضای حاجت کنند؛ چنان که بوی تعفن برایشان ناراحت کننده بود. کم کم بدن آنان ورم کرد؛ تا اینکه از شدت مرض و گرسنگی و تشنگی از دنیا رفتند. از

جمله این شهدا علی بن حسن بن زید جدّ اول حضرت عبدالعظیم علیه السلام بود. (1)

ص: 191

ابراهيم بن عبدالله فرزند عبدالله بن حسن، اشعاری درباره دستگیری فرزندان حسن، پدرش و سایر خاندان سروده که چنین است:

1. نَفْسِي فَدَتْ شَيْبَةً هُنَاكَ وَ ظُنُّ

-بُوبَا بِهِ مِنْ قِيُودِهِمْ نَدْبُ

2. وَالسَّادَةَ الْغُرَّ مِنْ ذَوِيهِ فَمَا

زُوقِبَ فِيهِمْ آلٌ وَلَا نَسَبُ

3. يَا حَلَقَ الْقَيْدِ مَا تَصَمَّمْتِ مِنْ

حِلْمٍ وَبَرٍّ يَزِينُهُ حَسَبُ

4. وَأُمَّهَاتُ مِنَ الْفَوَاطِمِ أَخْ

-لَصْنَتِكَ بِيضُ عَقَائِلُ عَرَبُ

5. كَيْفَ اعْتَذَارِي إِلَى الْإِلَهِ وَلَمْ

أَشْهَرَ فِيكَ الْمَأْتُورَةَ الْقُضْبُ

6. وَلَمْ أَقْدِ غَارَةً مُلْمَلَمَةً

فِيهَا بَنَاتُ الصَّرِيحِ تَنْتَجِبُ

7. وَالسَّابِقَاتُ الْجِيَادُ وَلَا سَلُ

السَّمْرِ وَفِيهَا أَسِنَّةٌ ذُرْبُ

8. حَتَّى تُوفِيَّ بَنِي نَبِيْلَةَ بِأَكْ

-قِسْطٍ بِكَئِيلِ الصَّاعِ الَّذِي احْتَلَبُوا

9. بِالْقَتْلِ قَتْلًا وَبِالْأَسِيرِ الَّذِي

فِي الْقَدِّ أُسْرَى مَصْفُودَةٌ سَلْبُ

10. أَصْبَحَ آلَ الرَّسُولِ أَحْمَدُ فِي

النَّاسِ كَذِي عُرَّةٍ بِهِ جَرَبُ

11. بُؤْسًا لَهُمْ مَا جَنَّتْ أُكُفَّهُمْ

وَ أَىَّ حَبْلٍ مِنْ أُمَّةٍ قَضَبُوا

12. وَ أَىَّ عَهْدٍ خَانُوا الْإِلَٰهَ بِهِ

شُدَّ بِمِيثَاقٍ عَفْنَدُهُ الْكَرْبُ (1)

1. جانم فدای آن پیر مرد (عبداللّه) با ساقهایی که در آنجا (زندان) نقش غل و زنجیر بر آن آشکار بود.

2. و فدای آن بزرگان نیکوروی از خویشانش که حسب و نسب در حقّشان مراعات نشد.

3. ای حلقه های زنجیر نمی دانید چه بزرگزاده و شکیبا و نیکوکاری را دربر گرفته اید که دارای حسّی است فاخر و بزرگ!

4 و 5 و 6 و 7. پس چگونه نزد خداوند جبار باشم؛ در حالی که هنوز شمشیر برنده

ص: 192

1- . مقاتل الطالبيين، ص 217 - 219 .

موروث را که از پدران به ما رسیده از نیام برنکشیده ام و جنبشی برای خونخواهی ات نکرده و سوارکارانی برنینگیخته ام که در آن اسبان تازه نفس زند و هنوز مرکبهایی پیشرو، سبکخیز و میان باریک و نیزه هایی زردفام و نوک تیز به کار نبرده ام.

9. و برابر هر کشتن، کشته ها و در مقابل هر اسیر کردن، اسیرانی از آنها در بند کشم.

10. آیا کار خاندان پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله بدان جا رسیده که چون مبتلایان به جَرَب (نوعی بیماری پوستی) مردم از آنها گریزانند؟

11. بدا به حالشان که به چه جنایاتی دست بیالودند و چه ریسمان محکم و چنگ آویزی را از امت پاره کردند!

12. و در چه عهد و پیمانی با خدا خیانت کردند؟ چنان عهدی که با ریسمان پیمانی هرچه محکم تر استوار گشته بود.

همسر و تعداد فرزندان علی بن حسن بن زید

همان طور که بیان گردید، جدّ اول حضرت عبدالعظیم علیه السلام، ابوالحسن علی بن حسن بوده است که به همراه پدر خود، با تعدادی از سادات حسنی علیه السلام به دستور منصور دوانیقی، در مدینه دستگیر و روانه زندان شدند. پس از تحمّل مدّت زمان زندان، علی بن حسن در زندان جان خود را از دست داد و زندگی را بدرود گفت. (1)

علی السدید چون از دنیا رفت، بسیار جوان بود و او را کنیزی بود موسوم به «هیفا» و از او دختری آورد به نام فاطمه. پس از او هیفا از علی آبستن شد. هنگامی که علی را

به زندان بردند، در همان جا از دنیا رفت. چون آبستنی هیفا ظاهر نبود، حسن الامیر، پدر علی، او را فروخت. خریدار چون کنیزک را به خانه برد، دانست که وی آبستن است. از این رو، او را برای حسن باز فرستاد و بعد از مدّتی پسری آورد که

ص: 193

حسن الامير او را عبدالله ناميد.

مؤلف كتاب المجدى درباره تعداد فرزندان على بن حسن بن زيد مى نويسد: على السديد را دو فرزند به اسامى فاطمه و عبدالله بوده است. (1)

اما امام فخر رازى مى نويسد:

و اثبت السيد ابوالحسن البطحاني له ابنا آخر اسمه اسماعيل، وله أعقاب بالرّى، و لم يوافقه أحد؛

سيد ابوالحسن بطحاني، فرزند ديگر را به نام اسماعيل براى على السديد ذكر کرده که هيچ يك از علمای انساب با آن موافق نيستند. (2)

پس بنا بر عقیده علمای انساب، سه فرزند به اسامى فاطمه، عبدالله و اسماعيل براى على السديد بوده که در مورد اسماعيل اختلاف شده است.

قول شيخ عباس قمى نیز چنین است:

ابوالحسن على، مادر او امّ ولد و لقب او سديد است. وى در حبس منصور وفات يافت و او را دختری به نام فاطمه بود. و نیز على را کنيزكى بود که هيفا نام داشت و از وى حامله گشت و هنوز حمل خود را فرو نگذاشته بود که سديد وفات کرد و چون مدّت حمل به سر رسيد، هيفا پسرى آورد. حسن الامير او را عبدالله نام نهاد و او را بسيار دوست مى داشت. (3)

بنابراين جاى ترديد نيست که على السديد را دو فرزند به نام فاطمه و عبدالله بوده؛ چنان که بيشر علمای رجال و انساب نیز بر اين عقیده اند. (4)

ص: 194

-
- 1- . المجدى، ص 35 .
 - 2- . الشجرة المباركة، ص 64 .
 - 3- . منتهى الآمال، ج 1، ص 461 .
 - 4- . ر.ك: الفصول الفخرية، ص 107 ؛ لباب الأنساب، ج 1، ص 411؛ سرّ السلسلة العلوية، ص 24؛ رياض الأنساب، ج 1، ص 121؛ تهذيب الأنساب، ص 139؛ المجدى، ص 35؛ عمدة الطالب، ص 71؛ الشجرة المباركة، ص 64؛ سراج الأنساب، ص 37؛ الفخرى، ص 156 .

از تاریخ تولد و وفات علی بن حسن، جدّ اول حضرت عبدالعظیم علیه السلام، اطلاع دقیقی در دست نیست، اما از آنجا که وفات حسن بن زید، پدر علی السدید، در سال 168 ق بوده و وی در اوایل حکومت مهدی (158 تا 169 ق) از زندان خلاص شده، و با اشاره به این مطلب که عدّه ای از مورّخان و علمای انساب، وفات علی بن حسن را در سن 26 سالگی نوشته اند، می توان حدس زد که وی در سال 119 متولد و در سن 26 سالگی در زندان منصور در سال 145 به شهادت رسیده است؛ زیرا زندان هاشمیّه پس از شهادت محمد بن عبدالله نفس الزکیّه بر سر زندانیان تخریب شد و همان جا دفن گردیدند.

در همین زمینه، در لباب الأنساب (1) آمده است:

علی بن الحسن بن زید بن الحسن بن علی علیهما السلام امّه امّ ولد یقال لها؛ امه الحمید. کان محبوسا فی سجن الهاشمیه، یضرب بالسیاط حتّی مات وقبره بشاطیء الفرات و هو یوم قتل ابن سبّ و عشرين سنة؛

علی بن حسن بن زید بن حسن بن علی علیهما السلام، مادرش امّ ولد بود که او را امّ الحمید می خواندند. علی بن حسن در زندان هاشمیّه (متعلق به منصور دوانیقی)، بر اثر ضربات شلاق وفات یافت. قبر او کنار ساحل رودخانه فرات است و هنگام شهادت، 26 سال عمر کرده بود.

سخنان ابوالفرج اصفهانی نیز مؤید کلام بیهقی است. وی می نویسد:

از جمله کشتگان آل ابی طالب علیه السلام، علی بن حسن بن زید بن حسن بن علی بن

ص: 195

ابی طالب علیهم السلام است. کنیه اش ابوالحسن و مادرش که کنیز بوده، امّ الحمید می نامیدند. منصور هنگامی که بر پدرش حسن بن زید الامیر خشم گرفت، او را با پدرش به زندان افکند.

و علی همچنان با پدر در زندان بود؛ تا اینکه در همان جا (قبل از پدر) از دنیا رفت. (1)

از آنچه گفته شد می توان نتیجه گرفت که حسن بن زید بعد از شهادت فرزند خود از زندان منصور آزاد گشت و واقعه فروش کنیز علی و اینکه وی در حال حمل بوده، پس از آن واقع شده است.

سرانجام علی بن حسن بن زید در سال 145 ق در 26 سالگی در زندان منصور دوانیقی به فوز عظیم شهادت نایل شد.

4. عبدالله قافه

عبدالله قافه پدر بزرگوار حضرت عبدالعظیم علیه السلام، به هنگام تولد از نعمت پدر محروم بود؛ چرا که پدرش علی السدید در زندان منصور درگذشت و سرپرستی او به عهده جدش حسن بن زید قرار گرفت. به همین جهت حسن بن زید، به عبدالله اظهار علاقه می کرد و در تربیت و تعلّم او سعی بلیغ روا می داشت.

در اینکه چرا عبدالله پدر حضرت عبدالعظیم علیه السلام، ملقب به قافه شده است، دو قول است:

1. برخی گفته اند چون وی در محلی به نام قافه امارت می کرد. (2) این قول هیچ

مدرك تاريخی ندارد و مورّخان در این باره چیزی نگفته اند.

2. قول دیگر، که صحیح تر به نظر می رسد، این است که علی السدید کنیزی به نام

ص: 196

1- . مقاتل الطالبیین، ص 369 .

2- . عبدالعظیم الحسنی علیه السلام حیاته و مسنده، ص 104 .

هیفا داشت و از او صاحب دختری به نام فاطمه شد. هنگامی که علی السدید را به زندان می افکندند، هیفا از علی حامله بود. وقتی علی در زندان از دنیا رفت و از سوئی، آثار حمل در هیفا ظاهر نبود، حسن الامیر پدر علی، او را فروخت. خریدار چون کنیزک را به خانه برد، فهمید که وی آبستن است. از این رو، او را برای حسن باز فرستاد و بعد از مدتی پسری آورد که حسن الامیر او را عبدالله نامید. حسن الامیر برای اطمینان خاطر، کودک را نزد علمای قافه (یعنی قیافه شناس) برد و گزارش حال او را به آنان داد. قیافه شناسان او را ملحق به علی السدید کردند و از این رو، او را عبدالله قافه خواندند. (1)

متأسفانه از زندگانی و حالات عبدالله اطلاعات جامع و مفصّلی در دست نیست. علمای انساب در کتب خود از وی نام برده و به شرح حال مختصری از وی بسنده کرده اند. مناسب است گفته های بعضی از آنها به نظر خوانندگان برسد.

در کتاب منتقلة الطالبیة (2) آمده است که عبدالله قافه از کنیزی به نام هیفا متولد شد و چون پدرش در قید حیات نبود، در دامن جدّ خود، حسن بن زید، نشو و نما کرد و تا به حدّ رشد و کمال رسید. حسن بن زید به این کودک علاقه مفرطی داشت و او را بر فرزندان خود برتری می داد و در تعلیم و تربیت او می کوشید.

مؤلف عمدة الطالب (3) نیز همین مطلب را بدون کم و زیاد نقل کرده و درباره تعداد فرزندان عبدالله نوشته است: عبدالله دارای سه فرزند به نامهای احمد، عبدالعظیم و جعفر بود.

اما مؤلفان کتابهای الشجرة المباركة (4) و سرّ السلسلة العلویة (5) شمار فرزندان عبدالله قافه را

ص: 197

1- . سرّ السلسلة العلویة، ص 14 .

2- . منتقلة الطالبیة، ص 156؛ عبدالعظیم الحسنی علیه السلام حیاته و مسنده، ص 103 .

3- . عمدة الطالب، ص 71 .

4- . الشجرة المباركة، ص 64 .

5- . سرّ السلسلة العلویة، ص 24 .

دو تن به اسامی احمد و عبدالعظیم نوشته اند. نظر نسابه شهیر معاصر، مرحوم آیه الله سید شهاب الدین نجفی مرعشی هم همین قول است. وی می فرماید: فرزندان عبدالله دو تن بوده اند: اول عبدالعظیم علیه السلام و دوم احمد که از جمله زهاد و پرهیزکاران بود و اعقاب وی بسیارند و سادات حسنی ابهر و خرم دزه و هیدج و قزوین از نسل پاک او هستند. (1)

نسابه قرن پنجم، نجم الدین ابی الحسن علی العلوی العمری، در کتاب خود، عدد فرزندان عبدالله قافه را پنج تن به اسامی جعفر، قاسم، جعفر، عبدالعظیم و احمد می داند؛ (2) ولی مؤلف تهذیب الأنساب (3)، چهار فرزند به نامهای حسن، عبدالعظیم، احمد و محمد برای عبدالله قافه برشمرده است. علامه نسابه عمیدالدین النجفی هم این اقوال را تأیید کرده، می گوید: عبدالله را به غیر از عبدالعظیم علیه السلام دو فرزند دیگر به نام محمد و حسن بوده که هر دو ملقب به مهفهب بوده اند و از نسل او در ری زیاد دیده شده و مدتی املاک فدک هم در تصرف او بوده است.

تا اینجا، علمای انساب قائل به هفت فرزند برای عبدالله قافه شده اند؛ ولی محدث خبیر مرحوم حاج شیخ عباس قمی، عدد فرزندان عبدالله را نه تن دانسته، ولی مدرکی برای قول خود بیان نکرده است. (4) اما چنان که اشاره رفت علمای انساب قرن سوم تا قرن یازدهم، شش فرزند برای آن جناب برشمرده اند که اسامی آنها و چهار تن دیگر، که شیخ عباس قمی افزوده، عبارتند از:

1. احمد بن عبدالله: گفته شده که اعقاب وی در مصر و کوفه بوده اند؛

ص: 198

1- . زندگانی حضرت عبدالعظیم الحسنی علیه السلام، رازی، ص 20 - 21 .

2- . المجدی، ص 35 .

3- . تهذیب الأنساب، ص 139 .

4- . منتهی الآمال، ج 1، ص 461 .

2. عبدالعظیم بن عبدالله؛

3. حسن بن عبدالله: معروف به مهفهف که در زمان معتضد عباسی امور «فدک» در دست او بود و از وی فرزندی باقی نماند.

4. محمد بن عبدالله: او نیز ملقب به مهفهف بود و بعضی گفته اند که اعقاب او در ابهر و زنجان بوده اند؛

5. قاسم بن عبدالله: در اینکه وی فرزندی داشته یا نه، اختلاف نظر است؛

6. جعفر بن عبدالله: از وی اطلاع دقیقی در دست نیست.

7. ابراهیم؛ 8. علی اکبر؛ 9. علی اصغر؛ 10. زید.

ص: 199

مقاله ششم : آفتاب ری حضرت عبدالعظیم علیه السلام

اشاره

عباس عیبری

ص: 201

شایسته است که زائران محترم آستان مقدّس حضرت عبدالعظیم علیه السلام، هنگام تشرّف به حرم مطهّر، بر آگاهی خویش از آن بزرگوار بیفزایند تا با زیارت مرقد پاک حضرتش حضور قلب و توجّه خاطرشان فزونی یابد و با اخلاص بیشتری قصد تقرب الهی کنند و از عنایات ویژه پروردگار، بهره مند شوند. بدین منظور، نگاهی هرچند گذرا بر زندگی سراسر معنوی آن بزرگوار خواهیم داشت.

نام و نسب حضرت

اشاره

نام گرامی اش عبدالعظیم و کنیه اش ابوالقاسم است. پدر گران قدرش عبدالله نام داشت که از فرزندان علی بن حسن بن زید بن حسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام به شمار می آمد. اینک به معرفی نیاکان عبدالله خواهیم پرداخت.

1. علی بن حسن

پدر بزرگوار عبدالله، علی، از پارسایان و عابدان روزگار خویش بود. او در سال 144 ق همراه نوزده تن از عموزادگانش، که سادات بنی الحسن علیه السلام خوانده می شدند، به جرم حقگویی و جهاد در راه خدا دستگیر گردید.

هنگامی که دستگیرشدگان کنار در حرم پاک پیامبر اکرم در مدینه در بند و آماده روانه شدن به زندان بودند، امام صادق علیه السلام از حرم بیرون آمد و در حالی که سرشک از

دیدگانش روان بود، فرمود:

ای فرزندان مهاجران و انصار! آیا رسول خدا سفارش کرده بود که بر فرزندان ستمی چنین روا دارید؟!

آن گاه به خانه رفت و در بستر بیماری افتاد.

دستگیرشدگان، به فرمان منصور دوانیقی به شهادت رسیدند. او فرمان داد ساختمان زندان را خراب کنند تا پیکر مطهر سادات بنی الحسن، زیر آوار، مدفون شود. مسعودی، تاریخ نگار مشهور، درباره این زندان می نویسد:

در روزگار ما، که سال 332ق، است، آن جا (زندان تخریب شده ساحل فرات در کوفه) زیارتگاه دوستان اهل بیت شده است.

هنگامی که علی بن حسن بن زید دستگیر شد، عبدالله، پدر گران قدر حضرت عبدالعظیم، در شکم مادر بود. بنابراین، وقتی دیده به جهان گشود، از نعمت پدر محروم بود. لذا تحت سرپرستی پدر بزرگ ارجمندش حسن بن زید قرار گرفت. او اندک اندک بالید، به کمال رسید و در روزگار تاریخ عباسیان، چون ستاره ای فروزان به نورافشانی پرداخت.

آن بزرگوار، که به سبب ستم های آل عباس، پیوسته متواری بود و مدفن پاکش حتی از چشم تیزبین تاریخنگاران نیز پنهان مانده است، نه فرزند به نام های: عبدالعظیم، احمد، قاسم، حسن، محمد، ابراهیم، علی اکبر و علی اصغر داشت.

2. حسن بن زید

حسن بن زید، از ارادتمندان امامان معصوم: محمد باقر، جعفر صادق و موسی بن جعفر علیهم السلام به شمار می آمد و کنیه اش ابومحمد بود.

روزی منصور دوانیقی او را خواست؛ سر بریده پسرعموی بزرگوارش ابراهیم بن عبدالله بن حسن بن حسن علیه السلام را در برابرش قرار داد و پرسید: این سر را می شناسی؟

ص: 204

حسن پاسخ داد: آری:

فَتَى كَانِ يَحْمِيهِ مِنَ الضَّيْمِ سَيِّئُهُ

وَيُنَجِّيهِ مِنْ دَارِ الْهَوَانِ اجْتِنَابُهَا.

آن گاه با صدای بلند گریست. منصور، خشمگین شد و فرمان داد دارایی هایش را مصادره کنند و او را در زندان بغداد، به بند کشند.

حسن تا پایان عمر منصور، در زندان ماند و هنگامی که مهدی عباسی به قدرت رسید، وی را آزاد ساخت. آن بزرگوار، در سفر حج، در منزلگاهی که «حاجر» خوانده می شد، دیده از جهان فرو بست و تن به خاک های آن دیار سپرد.

آن پارسای والاتبّار، دختری پرهیزگار و حافظ قرآن داشت که «سیده نفیسه» خوانده می شد. این دُخت پاک دامن، با اسحاق، فرزند حضرت صادق علیه السلام، پیمان همسری بست. آرامگاه وی در قاهره، زیارتگاه شیعه و سنی است.

3. زید بن حسن

زید، پسر ارشد امام حسن مجتبی علیه السلام به شمار می آمد و کنیه اش ابوالحسین بود. او که از عبدالله بن عباس و جابر بن عبدالله انصاری روایت نقل می کرد، در گروه یاران حسین بن علی علیهما السلام جای داشت. مسئولیت گردآوری رسول خدا در مدینه، از سوی امام علیه السلام به زید سپرده شده بود و بدین سبب، نتوانست همراه امام حسین علیه السلام به سوی کوفه حرکت کند. آن بزرگوار، پس از شهادت امام حسین علیه السلام، در شمار یاران امام سجّاد و امام باقر علیهما السلام جای گرفت و سرانجام در سال 120 ق، در نود سالگی سرای خاکی را بدرود گفت و در قبرستان بقیع به خاک سپرده شد.

مقام علمی حضرت عبدالعظیم

ابوحّمّاد رازی، که از یاران امام هادی علیه السلام به شمار می آید، می گوید: روزی به خدمت آن حضرت شتافتم و پرسش هایی با او در میان نهادم و پاسخ شنیدم. چون خواستم از

خانه امام علیه السلام بروی آیم، فرمود:

«اگر در مسائل دین با مشکل روبه روشدی، از عبدالعظیم حسنی در آبادی خودت [ری] بپرس و سلامم را به او برسان.»⁽¹⁾

تأییدات پیدا و پنهان معصومان علیهم السلام سبب شد تا حضرت عبدالعظیم، شهرتی بسزا یافت و پیروان خاندان پاک پیامبر 9 برای بهره گیری از دانش فراوانش از دور و نزدیک به ری شتافتند. معارف الهی و احکامی که آن بزرگوار از پیشوایان معصوم علیهم السلام روایت کرده، در آثار روایی شیعه پراکنده است. بخشی از میراث حدیثی حضرت عبدالعظیم، به وسیله دانشوران بزرگی که نامشان ذکر می شود، به دست ما رسیده است:

1. محمدبن یعقوب کلینی، در اثر گران بهایش اصول الکافی، روایات بسیاری از آفتاب فروزان ری به یادگار نهاده است. این روایت ها در بخش های زیر از اثر او به چشم می خورد:

الف) کتاب التوحید، باب معانی اسماء الهی و باب البداء؛

ب) کتاب الحج، باب «إنَّ الأئمة نورالله عزوجل»، باب «إن المتوسمين هم الأئمة»، باب «ان الطريقة الاستقامة ولاية علی علیه السلام»، باب «من عرف امامه لم يضربه»، باب «من مات و لیس له امام من الأئمة الهدی»، باب «التسليم و فضل المسلمین»، و باب «مفاهیم القرآن».

ج) کتاب الایمان و الکفر؛

د) کتاب الطهاره؛

ه) کتاب الصلاة؛

و) کتاب النکاح؛

ص: 206

1- . مستدرک الوسائل، محدث نوری، ج 3، ص 614.

2. احمدبن خالد برقی، در دو اثر مشهورش المحاسن و عقاب الأعمال، برخی روایات

حضرت عبدالعظیم را ذکر کرده است.

3. جعفر بن محمد بن قولویه، در کتاب ارجمند کامل الزیارات، بدین مهم پرداخته

است.

4. شیخ صدوق نیز در کتاب من لایحضره الفقیه، در بخش های زیر، روایت هایی از عبدالعظیم علیه السلام آورده است:

الف) کتاب الصلاة؛

ب) کتاب الصوم؛

ج) کتاب الصيد و الذباجة.

افزون بر این، شیخ صدوق در کتاب های الامالی، اکمال الدین، التوحید، علل الشرائع، الخصال، معانی الأخبار و عیون أخبار الرضا علیه السلام نیز روایاتی از حضرت عبدالعظیم نقل کرده است.

5. محمد بن نعمان، مشهور به شیخ مفید نیز در دو اثر برجسته اش الاختصاص و الامالی، روایت هایی از حضرت عبدالعظیم را بازگو کرده است.

6. شیخ طوسی (م 460 ق)، هم در الامالی خود، روایاتی را از آفتاب فروزان ری نقل کرده است.

جایگاه حضرت عبدالعظیم در میان راویان شیعه

مرحوم آیه الله العظمی بروجردی (ره) در کتاب طبقات الرجال، حضرت عبدالعظیم را از راویان طبقه هفتم می داند و از یاران خاص امام جواد و امام هادی علیهما السلامی شمارد. آن

بزرگوار می نویسد:

حضرت عبدالعظیم و دیگر راویان طبقه هفتم، ولادتشان تقریباً پس از سال

اساتید حضرت در روایت

حضرت عبدالعظیم علیه السلام، سخنان امام باقر، امام صادق و امام کاظم علیهم السلام را از 25 راوی بزرگ شنید و برای شاگردانش بازگفت. علی بن جعفر علیهما السلام، هشام بن حکم، محمد بن ابی عمیر، حسن بن محبوب و صفوان بن یحیی، در شمار این راویان بزرگ جای دارند.

شاگردان آن بزرگوار

محمد بن خالد برقی، احمد بن محمد بن خالد، سهل بن زیاد رازی، عبدالله بن موسی رویانی، حمزة بن قاسم علوی و ابراهیم بن هاشم قمی، در گروه پانزده نفری شاگردان حضرت عبدالعظیم قرار داشتند. این نیکان، روایات آفتاب تابناک ری را به خاطر سپردند و برای شاگردانشان نقل کردند.

جایگاه حضرت نزد معصومان علیهم السلام

این سخن که حضرت عبدالعظیم، گفتار معصومان را از 25 راوی شنیده، هرگز بدین معنا نیست که خود، نزد پیشوایان آسمانی حضور نیافته و به سخنان آن پاکان، گوش نسپرده است. او در فرصت های گوناگون، خدمت سروران معصوم می شتافت و از دریای معنویت و دانش آنان بهره مند می شد. شاگردان پاک دلش داستان دو دیدار وی و راهبران معصوم را چنین به خاطر سپرده اند:

ص: 208

امام رضا علیه السلام به عبدالعظیم علیه السلام فرمود:

«عبدالعظیم! سلامم را به شیعیان ابلاغ کن و به آنها بگو: راه شیطان را به سوی خود، باز مکنید.

از سوی من، آنان را به راستگویی و ادای امانت، آرامش، ترك جدال و گفتار نابه جا امر کن.

آنها را به دوستی با یکدیگر فرمان ده؛ زیرا دوستی و دیدار دوستانه شیعیان، سبب دوستی با من و نزدیک شدن آنان به من است. به آنها بگو: وقت خود را در تخریب یکدیگر مگذرانید، چون من عهد کرده ام و از پروردگار خواسته ام هرکه یکی از دوستانم را بیازارد، در دنیا کیفر شدیدش دهد و در سرای دیگر، از زیانکارانش سازد.

و خدای بزرگ را به شیعیانم بشناسان که [او] نیکوکاران را می آموزد و از گنهکاران درمی گذرد؛ مگر کسانی که شرك ورزند، دوستی از دوستان الهی را بیازارند یا اندیشه آزارش را در سر پیورانند. پروردگار، از چنین فردی در نمی گذرد تا آن که از این حالت بازگردد؛ و چنانچه ادامه دهد، روح ایمان را از وی باز می ستاند، از ولایت ما بیرون می رود و بهره ای از ولایت ما نخواهد برد و من از این امر، به خداوند پناه می برم.» (1)

در محضر امام هادی علیه السلام

شیخ صدوق در کتاب های الامالی و اكمال الدین، از عبیدالله بن موسی رویانی، از استادش حضرت عبدالعظیم بن عبدالله، چنین روایت کرده است:

ص: 209

قال: دَخَلْتُ عَلَى سَيِّدِي عَلَى بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ فَلَمَّا بَصَّرَ بِي قَالَ لِي: «مَرَحَبًا بِكَ يَا أَبَا الْقَاسِمِ! أَنْتَ وَلِيِّنَا حَقًّا». قال: قلت له: يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ! أَنْتَى أُرِيدُ أَنْ أُعْرِضَ عَلَيْكَ دِينِي فَإِنْ كَانَ

مَرْضِيًّا ثَبِّتْ عَلَيْهِ حَتَّى أَلْقَى اللَّهَ U . فقال: «هَاتِي يَا أَبَا الْقَاسِمِ!». فقلت: أَنْتَى أَقُولُ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى وَاحِدٌ لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ خَارِجٌ عَنِ الْحَدِيثِ: حَدُّ الْإِبْطَالِ وَحَدُّ التَّشْبِيهِ إِنَّهُ لَيْسَ

بِجَسْمٍ وَلَا صُورَةٍ وَلَا عَرَضٍ وَلَا جَوْهَرٍ، بَلْ هُوَ مُجَسَّمُ الْأَجْسَامِ وَ مُصَوَّرُ الصُّوَرِ وَ خَالِقُ الْأَعْرَاضِ وَ الْجَوَاهِرِ وَ رَبُّ كُلِّ شَيْءٍ ءِ وَ مَالِكُهُ وَ جَاعِلُهُ وَ مُحَدِّثُهُ وَ إِنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ (ص) خَاتَمَ النَّبِيِّينَ فَلَا نَبِيَّ بَعْدَهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ أَقُولُ إِنَّ الْأَمَامَ وَ الْخَلِيفَةَ وَ وَلِيَّ الْأَمْرِ بَعْدَهُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ، ثُمَّ الْحَسَنَ، ثُمَّ الْحُسَيْنَ، ثُمَّ عَلِيَّ بْنَ

الحسين، ثُمَّ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، ثُمَّ جَعْفَرَ بْنِ مُحَمَّدٍ، ثُمَّ مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ، ثُمَّ عَلِيَّ بْنَ مُوسَى، ثُمَّ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ، ثُمَّ أَنْتَ يَا مَوْلَايَ. فقال الامام الهادي عليه السلام: «وَ مَنْ بَعْدِي الْحَسَنُ ابْنِي فَكَيْفَ لِلنَّاسِ بِالْخَلْفِ مِنْ بَعْدِهِ؟». قال عبدالعظيم، فقلت: وَ كَيْفَ ذَاكَ يَا مَوْلَايَ؟ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «لَأَنَّهُ لَا يُرَى شَخْصُهُ وَ لَا يَحُلُّ ذِكْرَهُ بِاسْمِهِ حَتَّى يَخْرُجَ فَيَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَ عَدْلًا كَمَا مُلِئَتْ ظُلْمًا وَ جَوْرًا». قال، فقلت: أَقْرَرْتُ وَ أَقُولُ إِنَّ وَلِيَّهُمْ وَلِيُّ اللَّهِ، وَ عَدُوَّهُمْ عَدُوُّ اللَّهِ، وَ طَاعَتُهُمْ طَاعَةُ اللَّهِ، وَ مَعْصِيَتُهُمْ مَعْصِيَةُ اللَّهِ، وَ أَقُولُ إِنَّ الْمَعْرَاجَ حَقٌّ وَ الْمَسْأَلَةَ فِي الْقَبْرِ حَقٌّ، وَ أَنَّ الْجَنَّةَ حَقٌّ، وَ النَّارَ حَقٌّ، وَ الصِّرَاطَ حَقٌّ، وَ الْمِيزَانَ حَقٌّ، وَ أَنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ لَا رَيْبَ فِيهَا وَ أَنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ مَنْ فِي الْقُبُورِ. وَ أَقُولُ: إِنَّ الْفَرَائِضَ الْوَاجِبَةَ بَعْدَ الْوَلَايَةِ الصَّلَاةَ وَ الزَّكَاةَ وَ الصُّومَ، وَ الْحَجَّ، وَ الْجِهَادَ، وَ الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ، وَ النَّهْيَ عَنِ الْمُنْكَرِ. فقال على الهادي عليه السلام: «يَا أَبَا الْقَاسِمِ! هَذَا وَ اللَّهُ دِينَ اللَّهِ الَّذِي ارْتَضَاهُ لِعِبَادِهِ فَأَثَبْتُ عَلَيْهِ ثَبَّتِكَ اللَّهُ بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ فِي الْآخِرَةِ...».

چنان که بیان شد، حضرت عبدالعظیم، برای عرضه اعتقاداتش خدمت امام هادی علیه السلام شتافت و ایشان، او را با عبارت «ای ابوالقاسم! توبه راستی دوست و یار ما به شمار می آیی»، ستود.

افزون بر این چنان که آمد، امام هادی علیه السلام در پایان گفتار عبدالعظیم علیه السلام، درستی عقاید او را تأیید کرد و بر جایگاه والای معنوی اش گواهی داد.

مهاجرت به ری

منابع تاریخی نشان می دهند که حضرت عبدالعظیم برای رهایی از فشار و آزار مأموران متوکل عباسی به سوی ایران حرکت کرد. صاحب بن عبّاد (م 385ق)، نخستین دانشوری است که رساله ای درباره حضرت عبدالعظیم نگاشته است. در رساله این دانشمند آمده است:

ابوالقاسم عبدالعظیم بن عبدالله بن علی بن حسین بن زید بن حسن بن علی بن ابی طالب، مردی پارسا و عابد به شمار می آمد، به راستگویی و امانتداری شهره بود و در دین، دانشمند شمرده می شد. او از امام هادی و امام عسکری علیهما السلام روایت داشت و از امام صادق، امام کاظم و امام رضا علیهم السلام با واسطه، سخن نقل می کرد. آن بزرگوار، کتاب های خُطَب

امیرالمؤمنین علیه السلام و یوم و لیلۀ در آداب عبادات شب و روز را به رشته نگارش کشید و از آن جا که تحت تعقیب نیروهای متوکل قرار داشت، عراق را به قصد ری ترک گفت. عبدالعظیم علیه السلام در این شهر، در محلی که «سَكَّةُ الموالی» خوانده می شد، در خانه یکی از پیروان اهل بیت، فرود آمد. او شب و روز به عبادت می پرداخت و گاه به زیارت آرامگاه حمزة بن موسی بن جعفر می شتافت.

پس از مدّتی، خبر ورود آن بزرگوار، میان شیعیان پخش شد. مؤمنان، از دور و نزدیک به دیدارش شتافتند و از وی معارف و احکام الهی آموختند.

صاحب بن عبّاد، درباره وفات و آرامگاه حضرت عبدالعظیم، چنین نوشته است:

يك شب پيش از رحلت آن بزرگوار، یکی از شیعیان، رسول خدا را در خواب دید که پیامبر خاتم بدو فرمود: «مردی از فرزندانم از محله سَكَّةُ الموالی، بر دوش مؤمنان حمل می شود و کنار درخت سیبی در باغ عبدالجبار بن عبدالوهاب به خاک سپرده خواهد شد».

مرد، پس از بیدار شدن، نزد عبدالجبار بن عبدالوهاب شتافت تا باغ را از وی خریداری کند. عبدالجبار، از دلیل تصمیم او پرسید. وقتی جریان رؤیایش را به او گفت، عبدالجبار گفت: من نیز چنین رؤیایی دیده ام و سخن رسول خدا را شنیده ام.

اندکی بعد، حضرت عبدالعظیم در آن جایگاه به خاک سپرده شد و عبدالجبار، همه باغ را وقف کرد. (1)

فضیلت زیارت حضرت عبدالعظیم (س)

ابن قولویه، در کتاب کامل الزیارات می نویسد:

سمعت الرضا علیه السلام يقول: «من لم يقدر علی صلّتنا فليصل علی صالحی موالینا یکتب له ثواب صلّتنا و من لم يقدر علی زیارتنا فلیزر صالحی موالینا یکتب له ثواب زیارتنا! (2)

شنیدم حضرت رضا علیه السلام می فرماید: هر که نمی تواند حق دیدار ما را به جای آورد، اگر به دیدار ارادتمندان نیکوکار ما بشتابد، ثواب دیدار ما

ص: 212

1- . مستدرک الوسائل، ج 3، ص 614.

2- . کامل الزیارات، ص 319.

برایش نوشته می شود؛ و هرکس توان زیارت ما ندارد، اگر به زیارت دوستان نیکوکار ما شتابد، ثواب زیارت ما برایش نوشته می شود.

این روایت، فضیلت زیارت پیروان نیکوکار اهل بیت علیهم السلام را نشان می دهد؛ نیکانی که بی تردید، عبدالعظیم علیه السلام در صدر آنان جای دارد.

افزون بر این، ابن قولویه، روایتی نیز در خصوص زیارت آفتاب تابناک ری نقل کرده است:

عن بعض أهل الری، قال: دخلت علی ابی الحسن علی بن محمد الهادی علیهما السلام قال: «این کنت؟» فقلت: زرت الحسین بن علی علیهما السلام. فقال علیه السلام: «اما ائتک لو زرت قبر عبدالعظیم عندکم لکنت کمن زار الحسین علیه السلام. (1)

امام هادی علیه السلام از کسی که اهل ری شمرده می شد، پرسید: «کجا بودی؟» مرد پاسخ داد: حسین بن علی علیهما السلام را زیارت کردم. امام علیه السلام فرمود: «اگر به زیارت مرقد عبدالعظیم که نزد شماست، می شتافتی، [در ثواب] مانند کسی بودی که حسین علیه السلام را زیارت کرده است.»

کرامات آفتاب ری

مشتاقان اهل بیت علیهم السلام از حضرت عبدالعظیم 7 کرامات بسیار مشاهده کرده اند. پس شایسته است که زائران، در این بارگاه با پاک دلی، معرفت و فروتنی گام نهند تا از فیض

عنايات این فرزند زهرا بهره گیرند. در پایان، به منظور آشنایی فزون تر مؤمنان با جایگاه معنوی حضرت عبدالعظیم حسنی، ماجرای دو کرامت حضرتش را زیور این دفتر می کنیم:

ص: 213

مرحوم سیدعبدالمهدی سلمی نجفی، که در زمان رضاخان در تهران به تبلیغ دین اشتغال داشت، به فرمان دستگاه طاغوت، دستگیر شد و با عنایات حضرت عبدالعظیم (س) از بند رهایی یافت. او داستان نجاتش را چنین بازگو کرده است:

مدّتی در زندان به سر بردم و سپس به بیرجند تبعید شدم. يك سال از تبعیدم گذشته بود. شبی بسیار دل تنگ و اندوهگین، به حضرت عبدالعظیم علیه السلام متوسّل شدم و با دیده گریان به خواب رفتم. در رؤیا دیدم که به محفلی معنوی گام نهادم. مجلس از دانشمندان دینی آکنده بود و در صدر آن، حضرت عبدالعظیم، با چهره ای درخشان بر رؤیایم نور می افشاند. پیش رفتم. پس از سلام، داستان رنج آور تبعیدم را بازگفتم. فرمود: «هنگامی که در تهران بودی، نزد ما نمی آمدی؛ ولی از این پس بیا!».

در این لحظه، از خواب بیدار شدم و تا بامداد، در رؤیای شبانه ام اندیشه کردم. پس از اذان صبح، مأمور شهربانی در خانه را کوبید و گفت: عبدالمهدی سلمی این جاست؟

شتابان، در را گشودم و خود را معرفی کردم. مأمور گفت: مرخصی! هر جا می خواهی برو.

من بی هیچ مانعی و تعهدی به تهران آمدم و با خود عهد بستم تا پایان عمر، زیارت حضرت عبدالعظیم را در شب های جمعه، ترک نکنم.

یکی از روحانیون پرهیزگار می گوید:

قبل از پیروزی انقلاب اسلامی، در سال های 1355 - 1356، شب های جمعه در محفلی معنوی شرکت می کردم. شبی یکی از مؤمنان پاک دل مجلس - که با ارواح اولیا ارتباط داشت - گفت: یکی از مشاوران محمدرضا پهلوی، که هنوز اندکی ایمان داشت و از فرجام سرکشی نظام طاغوت نگران بود، از من خواست چنان چه ممکن است به حضرت عبدالعظیم متوسل شوم و درباره عاقبت سلطنت، از آن بزرگوار بپرسم.

من با تلاش بسیار، خود را به روان تابناک آن حضرت نزدیک ساختم. گویا حضرت، حاجتم را می دانست. پس با لحنی تند و عتاب آمیز فرمود: «به این مرد بگو باید این هرزگی ها را کنار بگذاری. من از خدای متعال خواسته ام ریشه تو و اهلت را برای همیشه قطع سازد».

بیش از این اجازه پرسش نداشتم، ولی اصل مطلب را دریافتم. اندکی بعد، مشاور دربار را دیدم و گفتار مولای کریمان ری را با وی در میان نهادم. سخت پریشان شد و گفت: «چگونه این خطاب تند را به شاه برسانم؟»

چندی بعد، دیگر بار او را ملاقات کردم. گفت: روزی فرمایش حضرت عبدالعظیم را بی هیچ تغییری برای شاه بیان کردم. شاه، معنای هرزگی را درنیافت؛ نخست وزیر را خواست و گفت: می گویند در مملکت هرزگی هست؟

نخست وزیر پاسخ داد: خاطر شهرداری آسوده باشد. هیچ هرزگی ای

در مملکت وجود ندارد!

دعای حضرت عبدالعظیم، سرانجام در 22 بهمن 1357 مستجاب شد و ریشه طاغوت برای همیشه از این سرزمین قطع شد. (1)

زیارت نامه حضرت عبدالعظیم حسنی

مرحوم محدث قمی (ره) در کتاب شریف مفاتیح الجنان، زیارت حضرت عبدالعظیم را چنین نقل کرده است:

...

ص: 216

1- این دو کرامت را عالم بزرگوار سید عبدالجواد علم الهدی در تاریخ 25/7/1376 در یادداشتی به درخواست تولیت محترم آستان مقدس حضرت عبدالعظیم علیه السلام جناب حجه الاسلام و المسلمین ری شهری، به خط خود نوشته اند و توسط گردآورنده این مقاله، بازنویسی شده است.

مقاله هفتم : شرح حال نفیسه خاتون عمه حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام

اشاره

دکتر مرتضی جباریان

ص: 217

گوشه ای از زندگی حضرت عبدالعظیم علیه السلام

عبدالعظیم حسنی، سیدی بزرگوار و حسب و نسب دار، از مفاخر علمی خاندان نبوت و از نمونه های والای تقوا و پرهیزگاری و تقیّد به اصول و مبانی دینت به شمار

می رود. قبل از بیان شرح حال نفیسه خاتون، عمه ایشان، به گوشه هایی از زندگی این شخصیت بزرگ اشاره می کنیم.

دودمان درخشان

نسب شریف عبدالعظیم به ریحانه رسول خدا و سرور جوانان بهشت، امام مجتبی حسن بن علی بن ابی طالب علیهما السلام می رسد. وی فرزند عبدالله بن علی بن الحسن بن زید بن الحسن بن علی بن ابی طالب امیرالمؤمنین علیهما السلام می باشد و در دنیای حسب و نسب، دودمان و نژادی از این والاتر و جلیل تر وجود ندارد؛ دودمان و نژادی که خداوند بدان عرب و مسلمین را سرفراز کرد.

دانش و اعتبار

عبدالعظیم حسنی، مردی ثقه، عادل، متعهد، عالم، فقیه و فاضل بود. ابوتراب رویانی می گوید: شنیدم که ابوحماد رازی می گفت: خدمت امام هادی علیه السلام در سامرا رسیدم و سؤالاتی از احکام شرعی کردم و پاسخ گرفتم. هنگامی که خواستم با حضرت وداع کنم، ایشان گفتند: ابوحماد! اگر در شهر و ناحیه خودت درباره احکام دین دچار

ص: 219

مشکل شدی، درباره آن از عبدالعظیم حسنی بپرس و سلام مرا به او برسان. (1)

این روایت، فقاہت و دانش ایشان را بیان می کند.

بازگویی عقاید خود بر امام هادی علیه السلام

روزی عبدالعظیم حسنی خدمت امام هادی علیه السلام مشرف شد تا اعتقادات خود را بر ایشان عرضه کند. در این جا مختصری از این گفت و گو را نقل می کنیم:

یابن رسول الله صلی الله علیه و آله می خواهم عقیده ام را بر تو عرضه کنم تا آنچه را درست می دانی تأیید و تقویت کنی تا آن را همچنان حفظ کنم.

امام با تبسم فرمود: ای ابوالقاسم! بگو (عرضه کن).

عبدالعظیم گفت: خداوند متعال هیچ مانند و شبیهی ندارد و فراتر از حد تعطیل (سکوت و توقف درباره صفات خدا به طور کامل) و تشبیه (تشبیه خداوند به مادیات و نسبت دادن صفات موجودات محدود به خداوند) است، نه جسم و نه صورت می باشد، نه عرض است و نه جوهر؛ بلکه او آفریننده و جسم دهنده اجسام و صورتگر صورتهای است و خالق عرضها و جوهرها می باشد. او پروردگار، ایجادکننده و پدیدآورنده همه چیز است.

می گویم: محمد بنده و فرستاده خدا و خاتم پیامبران است و تا روز قیامت پس از او پیامبری نخواهد آمد و شریعت او را خاتم شرایع و ادیان سابقه می داند و پس از اسلام تا روز قیامت شریعت جدیدی نخواهد آمد.

معتقدم: امام، جانشین ولی امر پس از پیامبر، امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب است و پس از او به ترتیب: حسن، حسین، علی بن الحسین، محمد بن علی، جعفر بن محمد، موسی بن جعفر، علی بن موسی، محمد بن علی، امام هستند و پس از آنها، امام

ص: 220

حضرت متوجه او شده و فرمود: و پس از من، فرزندم حسن امام است، پس چه جانشینی مردم پس از او خواهند داشت!

عبدالعظیم از امام پس از امام حسن عسکری علیه السلام پرسش کرد و گفت: مولای من! مگر این امام چگونه خواهد بود؟

امام پاسخ داد: امام دوازدهم در خفا بسر می برد و دیده نمی شود. نامش را نیز نمی توان به تصریح به زبان آورد؛ تا آنکه خروج کند و زمین را پس از آنکه از ستم و حق کشی و ظلم پر شده باشد، از داد و عدالت پر کند.

فورا عبدالعظیم حسنی ایمان و اعتقاد خود را به گفته های حضرت چنین بیان کرد: اقرار می کنم و می گویم: دوستدار آنان دوستدار خدا است و دشمن آنان دشمن خدا، اطاعت از آنان اطاعت از خدا و معصیت کردن آنان معصیت خدا به شمار می رود. معتقدم: معراج حق است، سؤال در قبر حق است، بهشت حق است، دوزخ حق است، صراط حق است، میزان حق است و ساعت (جزا) بدون تردید فرا خواهد رسید و خداوند همه مردگان را از گورها برخواهد انگیخت.

معتقدم: پس از ولایت اهل بیت علیهم السلام واجبات عبارت اند از: نماز، زکات، روزه، حج، جهاد، امر به معروف، نهی از منکر و... .

امام هادی علیه السلام اعتقادات او را تأکید کرده، بر او آفرین گفت و فرمود: ای ابوالقاسم! به خدا سوگند این همان دین خدا است که آن را برای بندگانش پسندیده و خواسته است، پس همین عقیده را حفظ کن؛ خداوند در دنیا و آخرت تو را با قول و عقیده ثابت، استوار بدارد. (1)

ص: 221

هنگامی که حکومت جنایتکار عباسی عرصه را بر علویان تنگ کرد و به تعقیب آنان پرداخت، سید شریف عبدالعظیم حسنی برای رهایی از چنگال خونین بنی عباس به ری رفت و در خانه مردی شریف از شیعیان اهل بیت اقامت گزید.

مورخان درباره ایشان می گویند: وی مانند پدران شب زنده دار خود، تن را با عبادات شبانه و روزه گرفتن روزانه رنجه می ساخت و تیرگی شب را با نیایشهای عارفانه روشن می نمود.

در اثنای اقامت در ری به قصد زیارت یکی از فرزندان امام موسی بن جعفر علیه السلام (1) - تا آنجا که می دانیم او سید بزرگوار سید احمد بن موسی کاظم معروف به شاهچراغ است - مخفیانه به راه افتاد. شیعیان، ایشان را شناختند، اما به دلیل ترس از حکومت،

به طور پنهانی به زیارت و ملاقات عبدالعظیم حسنی می رفتند. (2)

وفات

ایشان مدتی را ترسان و هراسان در ری زیست و شاهد دردمند مصایب و شکنجه هایی بود که پسرعموهایش (سادات علوی) از دست حکومت ستمگر عباسی می کشیدند؛ آنان که تمام کینه های فروخورده خود را با قتل و حبس ابنای صدیقه زهرا آرام می کردند و انواع فشارها را درباره سلاله پیامبر اعمال می نمودند.

سرانجام حضرت عبدالعظیم در غربت و دور از خانواده، بیمار شد و درد و رنج بر اندوه غربت او افزود، لیکن در همه حال به یاد خدا بود و ذکر حق بر لب داشت؛ تا

ص: 222

1- . رجال نجاشی.

2- . رجال نجاشی.

آنکه روح مطهرش به ملکوت اعلی پیوست.

با مرگ ایشان، یکی از صفحات درخشان پیکار و جهاد اسلامی ورق خورد و چراغ تابناکی که در تیرگی‌ها راه عزت و سربلندی را به مردم نشان می‌داد، خاموش گشت. خبر مرگ حضرت، شهر را در ماتم فرو برد و همه مردم از طبقات مختلف برای تشییع این علوی غریب گرد آمدند و او را در آرامگاهش به خاک سپردند. امروزه مرقد مقدس این سید شریف، زیارتگاه هزاران عاشق و دل‌باخته خاندان اهل بیت عصمت علیهم السلام است.

زندگی نفیسه خاتون، عمه حضرت عبدالعظیم علیه السلام

حسن بن زید، جدّ دوم حضرت عبدالعظیم علیه السلام است که از بزرگان عصر خود محسوب می‌شد. وی فرزندان بسیاری داشت که یکی از آنها نفیسه (1) بنت حسن است.

نفیسه بنت حسن بن زید بن الحسن بن علی بن ابی طالب علیهما السلام، در مصر مدفون

است و مزارش زیارتگاه خاص و عام بوده و به طاهره و کریمه الدارین مشهور است.

وی در سال 145 هجری در مکه معظمه متولد شد و در مدینه منوره با زهد و عبادت به سر برد. او با اسحق مؤتمن، پسر حضرت صادق علیه السلام، ازدواج کرد و ثمره ازدواج آنها، یک پسر و یک دختر بود که قاسم و ام کلثوم نام داشتند. سپس با شوهر و فرزندان خود به مصر رفت و پس از هفت سال در رمضان سال 208 هجری به سرای باقی شتافت. اهالی مصر را به او عقیدت و اعتقادی کامل حاصل است.

پس از ارتحال این بانوی بزرگوار، شوهرش در پی آن بود که جسد شریف او را به مدینه منوره منتقل و در قبرستان بقیع دفن کند، اما مصریها درخواست کردند برای

ص: 223

1- ر.ک: أعلام النساء، ج 5، ص 187؛ أعیان الشیعة، ج 10، ص 227؛ أعیان النساء، ص 615؛ النجوم الزاهرة، ج 2، ص 185؛ تاریخ الطبری، ج 5، ص 423؛ تهذیب التهذیب، ج 2، ص 232؛ ریاحین الشریعة، ج 5، ص 85؛ وفيات الاعیان، ج 5، ص 423؛ منتهی الآمال، ص 482.

تبرک یافتن از نعش پاکش، وی را در مصر به خاک سپارد. اسحاق مؤتمن چون اصرار آنها را دید قبول کرد. بعد از دفن، اسحاق با دو فرزند خود به مدینه طیبه که وطن آنها بود، مراجعت کردند.

نقیسه خاتون دختر کیست؟

اشاره

عده ای از علمای انساب و مورخان، نقیسه خاتون را دختر زید بن حسن علیه السلام دانسته اند که علی التحقیق اشتباه است و تالی فاسد آن بیان خواهد شد.

مؤلف کتاب عمدة الطالب⁽¹⁾ در اثبات این گفتار می نویسد:

«وكان لزيد ابنة اسمها نقیسه خرجت إلى الوليد بن عبدالمملك بن مروان فولدت منه و ماتت بمصر، و لها هناك قبر یزار و... قد قیل إنما خرجت علی عبدالمملك بن مروان و إنما

كانت حاملاً منه و الأصح الأول، و كان زید یفد علی الوليد بن عبدالمملك و یقعه علی

سریه و یکره له لمكان ابنته، و وهب له ثلاثین ألف دینار دفعة واحدة».

ماحصل گفتار صاحب کتاب عمده و ریاض چنین است که زید بن حسن علیه السلام با لبابه، دختر عبدالله بن عباس، ازدواج کرد و از او دو فرزند به دنیا آمد: یکی، پسر که او را

حسن نامید و دیگری، دختر و او را نقیسه نام نهاد. نقیسه را ولید بن عبدالمملك تزویج کرد و از وی فرزندی آورد. چون زید بر ولید بن عبدالمملك درآمد، او را بر سریر خویش جای داد و سی هزار دینار یکجا به او عطا نمود.

اما جمعی دیگر از مورخان، نقیسه خاتون را دختر حسن بن زید بن حسن علیه السلام دانسته و نام همسر وی را هم اسحاق مؤتمن، فرزند امام جعفر الصادق علیه السلام می دانند.

ضمن اینکه درباره تاریخ تولد و وفات وی هم نزد علما اتفاق نظر است و معلوم می شود که نقیسه دختر حسن بن زید است، نه زید بن حسن علیه السلام. دلایل این عده دو

ص: 224

1- ص 9؛ به نقل از: ریاض الانساب، ج 1، ص 101.

صورت دارد: صورت اول، اثبات می کند که نفیسه خاتون دختر حسن بن زید است، و صورت دوم، اثبات می کند که نفیسه خاتون دختر زید بن حسن نیست. ابتدا دلایل اثباتی را می آوریم و سپس به بیان دلایل سلبی می پردازیم.

الف) دلایل اثباتی

1. مرحوم شیخ عباس قمی می نویسد:

نفیسه هی السیة الجلیلة الی وردت روایات فی مدحها، حکى الشیخ محمد الصبان فی إسعاف الراغبین عن کتاب حسن المحاضر، إنَّ السیة النفیسة بنت الحسن بن زید بن الحسن المجتبی علیه السلام (1):

نفیسه خانمی جلیل القدر است که روایت هایی در مدح او وارد شده است. محمد الصبان در کتاب اسعاف الراغبین از کتاب حسن المحاضر نقل می کند که نفیسه دختر حسن بن زید بن حسن علیه السلام می باشد.

2. یاقوت حموی، جغرافیدان اسلامی می نویسد:

بمصر من المشاهد و المزارات، بین مصر و القاهرة، قبة قیل إنَّها قبر السیة النفیسة بنت الحسن بن زید بن حسن علیه السلام (2):

بین مصر و قاهره، گنبد و بارگاهی است که می گویند قبر سیده نفیسه، دختر حسن بن زید بن حسن علیه السلام می باشد.

3. عمر رضا کحّاله در کتاب ارزشمند خود می نویسد:

نفیسه بنت الحسن بن زید بن الحسن بن علی بن ابی طالب علیهما السلام، هی من ربّات العبادة و الصلاح و الزهد و الورع، ولدت بمكة سنة 145 هـ . ق و نشأت بالمدينة و دخلت مصر مع

ص: 225

1- . سفینه البحار، ج 2، ص 604.

2- . معجم البلدان، ج 5، ص 143.

زوجها إسحاق بن جعفر الصادق عليه السلام، وقيل مع أبيها الحسن الذي عيّن واليا على مصر من قبل أبي جعفر المنصور(1)؛

نقیسه دختر حسن بن زید بن حسن علیه السلام از زنان مشهور در عبادت، صلاح، زهد و ورع

بوده که در مکه معظمه در سال 145 هجری به دنیا آمده و نشو و نماى او در مدینه مکرمه بوده است. وی با همسر خود جناب اسحاق، پسر امام جعفر صادق علیه السلام وارد مصر شد. و گفته شده است که ورودش به مصر، همراه پدر خود حسن بن زید بوده، زیرا وی از طرف منصور دوانیقی حاکم مصر شد و لذا فرزندان خود را به آنجا انتقال داد.

از این رو، اکثر مورخان اتفاق نظر دارند که نفیسه خاتون دختر حسن بن زید می باشد، لذا مؤلف کتاب أعلام النساء المؤمنات(2) و مشاهد العترة الطاهرة(3) می نویسند:

«توفیت بمصر نفیسه بنت الحسن بن زید بن الإمام الحسن المجتبی علیه السلام».

و همچنین مؤلفان کتابهای وفيات الأعیان،(4) نور الأبصار،(5) روح و ریحان،(6) سراج الأنساب،(7) ریاحین الشریعة،(8) منتهی الآمال،(9) و تتممة المنتهی(10) تصریح نموده اند که نفیسه خاتون دختر حسن بن زید بن حسن علیه السلام می باشد.

ص: 226

- 1- . عمر رضا کحّاله، أعلام النساء، ج 5، ص 187 .
- 2- . أعلام النساء المؤمنات، ص 626.
- 3- . مشاهد العترة الطاهرة، ص 239.
- 4- . وفيات الأعیان، ج 5، ص 423.
- 5- . نور الابصار، ص 244.
- 6- . روح و ریحان، ص 103.
- 7- . سراج الأنساب، ص 35.
- 8- . ریاحین الشریعة، ج 5، ص 85.
- 9- . منتهی الآمال، ج 2، ص 299.
- 10- . تتممة المنتهی، ص 188.

1. تمام مورخان در تاریخ تولد و وفات نفیسه خاتون اتفاق نظر داشته و می نویسند که وی در سنه 145 ه.ق در مکه معظمه به دنیا آمده و در سال 208 هجری در مصر وفات یافته است. از این رو، قول کسانی که این سیده جلیله را همسر ولید بن عبدالملک بن مروان دانسته اند، اشتباه می باشد؛ زیرا ولید در سنه 96 ه.ق از دار دنیا رفته است.

2. مورخان، نفیسه خاتون را به اشتباه، خواهر حسن بن زید بن حسن علیه السلام و دختر زید بن حسن دانسته اند؛ در حالی که نفیسه خواهر زید بن حسن علیه السلام بن زید بن حسن

و دختر حسن زید بن حسن بوده است. لذا می بینیم که علامه سید محسن امین در کتاب خود می نویسد:

وفي هامش التهذيب على ترجمة زيد بن حسن بن زيد بن حسن بن علي عليهم السلام... أنه اخو السيدة النفيسة. (1)

3. اگر قائل شویم که نفیسه خاتون همسر ولید بن عبدالملک بن مروان بوده و بعد از وفات وی به عقد اسحاق بن امام جعفر صادق علیه السلام درآمده است - همان طوری که مؤلف کتاب زندگانی حضرت عبدالعظیم علیه السلام (2) این مطلب را ادعا نموده است - لازم می آید که وی دختر زید بن حسن علیه السلام باشد و حال آنکه اکثر مورخان نفیسه خاتون را دختر حسن بن زید نوشته اند. مضافاً این که چون تاریخ وفات این بانو در سال 208 هجری بوده، پس نمی توان پذیرفت که وی حدود 140 سال عمر کرده باشد. از سوی دیگر جمعاً از مورخان و محدثین بزرگ تاریخ، ولادت نفیسه خاتون را سنه 145 هجری نوشته اند. در این صورت هیچ تردیدی باقی نمی ماند که نفیسه خاتون همسر اسحاق،

ص: 227

1- . أعيان الشيعة، ج 7، ص 96.

2- . ص 8.

پسر امام جعفر صادق علیه السلام و دختر حسن بن زید بوده است.

4. چگونه می توان پذیرفت که نفیسه همسر ولید بن عبدالملک باشد؛ حال آنکه بعد از وفات نفیسه به سال 208 هجری در مصر، اسحاق بن امام جعفر صادق علیه السلام خواست آن جسد شریف را به مدینه منوره حمل و در قبرستان بقیع دفن کند. مصریان در خواست کردند که برای تبرک او را در مصر دفن کنند، اما اسحاق استتکاف می نمود؛ تا اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله را در خواب می بیند و حضرتش به اسحاق امر می کند که سیده نفیسه را در مصر دفن نماید. این ماجرا خود دلیلی قوی است بر اینکه نفیسه خاتون دختر حسن بن زید بن حسن علیه السلام بود؛ زیرا اسحاق مؤمن هم عصر با نفیسه خاتون بوده و چون هم کفو بودند، با هم ازدواج کردند و ثمره این وصلت، دو فرزند بود که به اتفاق جمیع مورخان به همراه اسحاق به مدینه طیبه بازگشتند. (1)

5. در همین زمینه محدث کبیر، شیخ عباس قمی (ره) در کتاب منتهی الآمال در ذیل حالات فرزندان امام جعفر صادق علیه السلام می نویسد:

بدان که زوجه اسحاق بن جعفر الصادق علیه السلام، علیا مخدّره نفیسه بنت حسن بن زید بن

حسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام است که به جلالت شأن معروف است. وی در سنه دویست و هشت در مصر وفات کرد و در آنجا به خاک سپرده شد. مصریان اعتقادی کامل به او دارند و معروف است که دعا در نزد قبر او مستجاب می شود.

6. شیخ ذبیح الله محلاتی هم می نویسد:

سیده نفیسه بنت حسن بن زید بن الحسن بن علی بن ابی طالب علیهما السلام، که در خاک مصر مدفون است، مزارش زیارتگاه خاص و عام می باشد و به طاهره و کریمه الدارین مشهور است. وی در سنه 145 ه. ق در مکه معظمه متولد شد و در مدینه منوره با زهد و

ص: 228

1- . منتهی الآمال، ج 2، ص 299؛ عمر رضا کحّاله، أعلام النساء، ج 5، ص 187؛ مشاهد العترة الطاهرة، ص 240؛ أعيان الشیعه، ج

7، ص 96؛ سفینه البحار، ج 2، ص 604؛ ریاحین الشریعه، ج 5، ص 85؛ خیرات حسان، ج 2، ص 194.

عبادت به سر برد. وی همسر اسحاق المؤمن - پسر حضرت امام جعفر صادق 7- بوده و از آن صلب پاك، يك پسر و يك دختر آورد، که قاسم و ام کلثوم نام داشته اند. پس از آن

با شوهر و فرزندان خود به مصر رفته و چون هفت سال در آنجا به سر برده در ماه رمضان سنه 208 ه. ق به سرای قرب الهی شتافت. بعد از انجام مراسم دفن، اسحاق با دو فرزند خود به مدینه طیبه، که وطن آنها بود، مراجعت کرد. (1)

پس با دلایل فوق ثابت شد که نفیسه خاتون دختر حسن بن زید بن حسن علیه السلام بود و قول کسانی را که این سیده جلیله را دختر زید بن حسن علیه السلام دانسته اند، نشأت گرفته از قلت تتبع و عدم دقت آنان باید دانست. (2)

نفیسه خاتون در گفتار علما

در مباحث قبل اشاره شد که نفیسه خاتون به زهد و عبادت و صیام روزها و قیام شبها مشهور روزگار خود بود. نفیسه خاتون صاحب مال زیاد بود. لذا به در ماندگان، مریضان و عموم مردم احسان می کرد. وی سی مرتبه به حج مشرف شد که بیشتر آنها پیاده بود. در مسجدالحرام، در حالی که پرده های خانه خدا (کعبه) را می گرفت، اشک می ریخت و ناله و فریاد می کرد و این جملات را می گفت:

«الهی و سیدی و مولای متّعنی و فرّحنی برضاک عَنّی...».

زینب دختر یحیی متّوجّ درباره عبادت او می گوید: «چهل سال در نزد عمّه ام نفیسه خاتون خدمت می کردم و هرگز ندیدم که وی شبها بخوابد و روزها افطار کند. به او گفتم: «اما ترفیقین بنفسک؟! قالت: کیف أرفق بنفسي و قدّامي عقبات لا یقطعها إلاّ الفائزون؛ (3) آیا

مراعات حال خود را نمی کنی؟! در جواب گفت: چگونه مراعات کنم در حالی که

ص: 229

1- . ریاحین الشریعه، ج 5، ص 85.

2- . امام زادگان ری، ج 1 .

3- . محمد رضا کحّاله، أعلام النساء، ج 5، ص 188 - 190؛ منتهی الآمال، ج 2، ص 299.

پیش روی من عقبباتی است که جز فائزون و رستگاران نمی توانند آن را بپیمایند.»

تشریف فرمایی سیده نفیسه به مصر در سال 193 بود. اهل مصر چون خبر ورود او را بشنیدند، از آنجایی که ارادتی خاص به خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله داشتند، از زن و مرد به استقبالش بیرون شتافتند و وی را ملازمت کردند، تا اینکه در سرای «جمال الدین عبدالله بن جصاص» که از کبار تجار و از صلحای مصر بود، منزل ساخت و مدتی در آنجا سکونت کرد و پس از چندی در منصوصه، خانه «أم خانی» سکونت اختیار نمود. (1)

نفیسه خاتون نزد عربها «سیده» و «ست نفیسه» که به معنای «خانم» است، خوانده می شود. همان طوری که گفته شد، تولد وی را به سال 145 هجری قمری، همزمان با سال شهادت محمد و ابراهیم، پسران عبدالله محض فرزند حسن مثنی، نوشته اند (2). در حالات آن مخدّره چنین گفته اند: بسیار زاهد و متقی بود و در حال احتضار روزه دار بود و جمعی از او خواستند که روزه اش را افطار کند، در جواب گفت: سبحان الله! سی سال است که از خدا مسئلت دارم صائم از دنیا بروم، چگونه از آرزوی سی ساله ام دست بکشم؟!

وی در وقت احتضار این اشعار را مترنم بود:

إِصْرُ فَوْا عَتِّي طَبِيبِي

وَدَعَوْنِي وَحَبِيبِي

زَادَنِي شَوْقِي إِلَيْهِ

وَعَزَامِي فِي لَهَيْبِ

طَابَ هَتَكِي فِي هَوَاهُ

بَيْنَ وَاشٍ وَرَقِيبِ

لَا أَبَالِي بِفَوَاتِ

حِينَ قَدْ صَارَ نَصِيبِي

لَيْسَ مِنْ لَامٍ بِعَدَلِ

عَنْهُ فِيهِ بِمُصِيبِ

ص: 230

1- . رباحين الشريعة، ج 5، ص 90.

2- . شرح حال و زندگانی محمد و ابراهیم در موسوعه ای به نام بررسی نهضتها و دولتهاى علوی از سری تألیفات نگارنده به زودی از زیور طبع خارج خواهد شد.

طیب را از من دور کنید و مرا با دوست خود واگذارید، که شوق و محبت و ناله من برای لقای او افزون گردد و به ملاقاتش بروم.

هنگامی که نفیسه خاتون در مصر بود، امام شافعی هم ساکن مصر شده و به زیارت نفیسه می رفت و از پس پرده، طلب ادعیه خیریه می نمود.

در کتاب **أعلام النساء (1)** و **ریاحین الشریعه (2)** و **منتخب التواریخ (3)** آمده است: هنگامی که احمد بن طولون در مصر حکومت داشت و ظلم و تعدی او افزون شد، اهالی مصر به حضرت ست نفیسه شاکی شدند. ایشان فرمودند: چه روز احمد سوار می شود و به بازار شهر می آید؟ عرض کردند: فلان روز. نفیسه خاتون در آن روز سر راه احمد ایستاد. چون موکب او رسید، وی را صدا کرد. احمد او را به شناخت و برای رعایت حشمت و جلالتش از مرکب خود به زیر آمد و به خدمت بانو شتافت. مخدره صفحه ای به دست وی داد که در آن نوشته شده بود:

«مَلِكْتُمْ فَأَسْرْتُمْ، وَقَدْرْتُمْ فَقَهَّرْتُمْ، وَخَوْلْتُمْ فَعَسَفْتُمْ، وَرَدْتُمْ إِلَيْكُمْ الْأَرْزَاقَ فَقَطَعْتُمْ، هَذَا وَقَدْ عَلِمْتُ أَنَّ سَهَامَ الْأَسْحَارِ نَافِذَةٌ غَيْرَ مَخْطُئَةٍ لَا سِيَّما مِنْ قُلُوبٍ أَوْ جَعْتُمُوهَا، وَأَكْبَادٍ جَوَّعْتُمُوهَا، وَأَجْسَادٍ عَرَيْتُمُوهَا، فَحَالَ أَنْ يَمُوتَ الْمَظْلُومُ وَيَبْقَى الظَّالِمُ، إَعْلَمُوا مَا شِئْتُمْ فَإِنَّا صَابِرُونَ، وَجُورُوا فَإِنَّا بِاللَّهِ مُسْتَجِيرُونَ، وَأَظْلَمُوا فَإِنَّا لِلَّهِ مُتَظَلِّمُونَ، وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ، فَعَدِلْ لَوْ قَتَه.»

احمد بن طولون هنگامی که این کاغذ را خواند، استغفار کرد و دست از تعدی و ظلم خود کشید و بنای عدل و داد نهاد.

در کتاب **ریاحین الشریعه** نوشته شده که این خبر قابل تأمل است؛ چون احمد بن

ص: 231

1- . محمد الحسون، **أعلام النساء**، ص 178.

2- . **ریاحین الشریعه**، ج 5، ص 87.

3- . **منتخب التواریخ**، ص 149.

طولون در سال 203 قمری متولد شد و در سال 270 ه.ق رحلت کرد و وفات سیده نفیسه خاتون در سال 208 ه.ق بود؛ بنابراین حتما مکالمه نفیسه با غیر احمد بن طولون بوده و مورخان اشتباهاً احمد بن طولون ذکر کرده اند.

نوشته اند که نفیسه خاتون به دست خود قبرش را حفر کرد و همه روزه در میان آن می رفت و نماز می گزارد و قرائت قرآن می نمود و شش هزار ختم قرآن در آن به اتمام رساند. در وقت احتضار (سال 208 ه.ق) روزه دار بود و قرآن قرائت می کرد و در هنگام خواندن سوره مبارکه انعام چون به این آیه شریفه رسید: لَهْم دَارَ السَّلَامِ عِنْدَ رَبِّهِمْ (1) دار دنیا را وداع گفت و ماتمی بزرگ سرتاسر مصر را فراگرفت و آن روز از ایام مشهور روزگار شد. از بلاد و نواحی اطراف، مردان و زنان برای تشییع جنازه آن مخدره به مصر می آمدند و دسته دسته بر وی نماز می گذاشتند. در آن شب به احترام این سیده جلیله، شمعهها برافروخته شد و از هر خانه که در مصر بود صدای گریه و شیون به گوش می آمد و تأسفی عظیم بر مردم مصر هویدا گردید.

مرحوم شیخ عباس قمی (2) به نقل از تاریخ طبری (3) می نویسد: هنگامی که نفیسه خاتون رحلت نمود، اسحاق بن جعفر الصادق علیه السلام خواست بدن همسرش را از مصر به مدینه آورد و در بقیع به خاک سپارد. مردم نزد امیر شهر رفتند تا وی را از این امر باز دارند؛

اما اسحاق نپذیرفت. مصریان اموال بسیاری برای او جمع کردند تا از آن اندیشه برگردد، اسحاق همچنان قبول ننمود. مردم مصر شب را با اندوه و سختی به روز آوردند و چون بامداد رسید، خدمت اسحاق جمع شدند و حال او را دگرگون دیدند. سبب را سؤال کردند، گفت: دیشب رسول خدا صلی الله علیه و آله را در خواب دیدم که مرا فرمود: اموال ایشان را رد کن و سیده نفیسه را نزد ایشان دفن نما. لِأَنَّ الرَّحْمَةَ تَنْزِلُ عَلَيْهِمْ بِبَرَكَاتِهَا؛

ص: 232

1- . آیه 6.

2- . منتهی الآمال، ج 2، ص 300.

3- . تاریخ طبری، ج 5، ص 174؛ ریاحین الشریعه، ج 5، ص 93.

رحمت خدا به برکت وجود این خانم بر اهل مصر نازل می شود. سرانجام سیده را در مزار «درب السباع» دفن کردند و اسحاق المؤمن با دو فرزند خود عازم مدینه شد.

کرامات نفیسه خاتون

قدوم سیده نفیسه به مصر در سال 193 بوده است. چون اهل مصر قدوم شریفش را بشنیدند، به دلیل عقیده خاصی که به وی داشتند، زن و مرد به استقبالش بیرون شتافتند و با حضرتش ملازمت داشتند تا به مصر درآمد و در سرای جمال الدین عبدالله بن جصاص که از کبار تجار و مردم صلحای روزگار بود، منزل ساخت و مدتی در آنجا بزیست و مردمان از تمامت آفاق بحضرتش تشریف و به زیارتش تبرک جسته اند و پس از چندی در منصوصه در دار امّ هانی سکونت اختیار نمود.

مناوی می گوید: سیده نفیسه در مصر وارد شد و بعضی کرامات از وی ظاهر شد که هیچ کس در مصر بر جای نماند مگر اینکه به زیارت آن خاتون با قدر و جلالت بیامد. امرش عظیم و شأنش رفیع گشت و درگاه عفت پناهش ملجأ و مأب مردمان گردید، و در این وقت خواستار شد که به طرف حجاز کوچ کند و در نزد کسان خود به سر برد، این حال بر مردم مصر دشوار گشت و در خدمتش مستدعی شدند که در مصر اقامت فرماید. سیده نفیسه از قبول این امر امتناع جست. چون مردم مصر این حال را مشاهده کردند، اجتماع عظیم نمودند و به سرای امیر مصر انجمن شدند و خبر عزیمت آن خاتون را به جانب حجاز معروض داشتند. این خبر بر حاکم نیز بسی دشوار گشت و نامه و رسولی به حضرتش بفرستاد و خواستار شد که از عزیمت خود باز شود. سیده نفیسه نپذیرفت، ناچار حاکم خود سوار شد و به درگاه آن خاتون روزگار آمد و با کمال خضوع و فروتنی مسئلت اقامت کرد.

سیده نفیسه فرمود: من خود خیال داشتم در این شهر اقامت کنم، لکن من زنی ضعیفه هستم و مردمان در حضرت من ازدحام می نمایند و این مکان که مسکن دارم

احتمال جنجال را نکنند و مرا از عبادت و اوراد و تحصیل توشه معادم باز می دارد. عرض کرد: جمیع این مسائل را اصلاح کنم و خاطر شریف شما را از هر رهگذر آسوده می گردانم و به آن طور که موجب رضای طبع شریف است مرتب می دارم و سرایی بس وسیع که در درب الساع دارم به تو بخشیدم و خدای را بر این حال گواه گرفتم و از تو خواستار می شوم که از من پذیرفتار شوی و در عدم قبول آن، مرا شرمسار نفرمایی.

سیده فرمود: آن سرای را از تو قبول کردم، ولی با این مردم بسیار که به حضرت من وفود می دهند چه سازم؟

حاکم گفت: ضمانت این کار نیز به عهده من است. هر آینه من امر می کنم که در هر هفته بیش از دو روز شما را مشغول ننمایند؛ فقط روز يكشنبه و چهارشنبه مردم به زیارت شما تشریف حاصل بنمایند. سیده قبول نمود و حاکم کاملاً مسرور گردید و کار بر این نهج استمرار پیدا کرد.

حکایت کردند که وقتی در زمان سیده نفیسه رود نیل بایستاد. مردمان در خدمت سیده نفیسه انجمن شدند و خواستار دعا گردیدند. سیده نفیسه قناع خود را به ایشان داد که آن را به دریا افکنند. چون بفرموده عمل کردند. هنوز بازنگشته بودند که از برکت آن قناع، رود افزایش گرفت و روان گردید.

و دیگر حکایت کردند که زنی سالخورده چهار دختر داشت و ایشان پنبه ریسی کردند از جمعه تا جمعه دیگر. جمعه دوم آنچه رشته بودند آن عجوزه می گرفت و در بازار پرده می فروخت و از يك نیمه بهایش کتان و از نیمی دیگر طعامی برای قوت ایشان می خرید.

روزی، در آن اثنا که از بازار عبور می کرد و آن رشته را بر سر داشت، ناگاه پرنده تیزچنگال از هوا به زیر آمد و آن رزمه (بقچه) رشته را بریود و به هوا بلند شد. آن زن

از حدوث این حادثه مهیبه بی خود به روی زمین افتاد. چون بهوش آمد، گفت: با

دختران یتیم چه کنم که اکنون زحمت گرسنگی دارند و همی بگفت و بگریست. مردمان بر گردش انجمن شدند و از حالش پرسیدند. قصه خود را بازگفت و او را به حضرت سیده نفیسه دلالت کردند و گفتند به خدمت وی شو و مسئلت دعا کن؛ همانا خدای تعالی از برکت دعایش، مهم تو را کفایت فرماید. پیرزن به حضرتش شتافت و سرگذشت خود را به عرض رسانید و خواستار دعا گردید.

سیده بر وی ترحم نموده دست به دعا برداشت. عرض کرد: «یا من علا-فقدر و ملک فقهر جبر من امتک هذه ما انکسر فانها خلقت و عیالک». چون این کلمات بگفت، با آن زن فرمود: به جای بنشین که خدای تعالی بر هر کار توانا است. آن زن بر در سرای بنشست و به واسطه گرسنگی اطفالش قلبش سوزناک بود و ساعتی برنگذشت. ناگاه جماعتی را بدید که بر در سرای اجازه دخول می طلبند. چون داخل شدند، سلام دادند. سیده از حال ایشان پرسید، عرض کردند: ما را حکایتی عجیب است؛ ما مردمی سوداگر هستیم و به دریا سفر کردیم و خدای را بر عافیت سپاس می گذاشتیم و چون نزدیک به شهر شما رسیدیم، آن کشتی که در او نشسته بودیم سوراخی در او به هم رسید و آب در کشتی داخل گردید.؛ چندان که مشرف بر غرق شدیم و همی آن مکان را که آب از آن می جوشید مسدود می کردیم فایدتی نمی کرد. آب طغیان کرد، استغاثه به درگاه حضرت احدیت نمودیم و به حضرت شما توسل جستیم. در این اثنا مرغی را نگران شدیم که خرقة ای را که در آن پنبه رشته بود به سوی ما افکند. آن خرقة رشته

را در شکاف کشتی جای دادیم. آب از طغیان باز ایستاد و به سلامت وارد شهر شدیم. اینک به حضرت تو آمدم و به شکرانه خداوند یگانه پانصد درهم نقره بیاوردیم.

سیده چون بشنید، بگریست و عرض کرد: «الهی ما ارفک و الطفک بعبادک». در این وقت پیرزن را ندا کرد تا بیامد. سیده بفرمود: رشته خود را در هر جمعه به چه مبلغ می فروختی؟ گفت: بیست درهم. فرمود: بشارت باد تو را که ایزد تعالی در ازای هر یک درهم بیست و پنج درهم به تو عوض مرحمت کرده است و قصه را برای او شرح

داد. پیرزن شاد شد، عطا را گرفت و به سوی اولاد خود رهسپار شد.

و نیز حکایت کردند که زنی از اهل ذمه پسرش در شهر و دیار دشمنان اسیر گردید و آن زن از سوی مفارقت فرزند، درون بیع، که معبد ایشان بود، می گردید و می نالید تا

يك روزی با شوهر خود گفت: به من رسیده است که در این شهر و دیار زنی است که او را نفیسه بنت الحسن گویند. به حضرتش بشتاب و از فرزند گمشده در نزد او تذکر بنما، شاید در حق وی دعایی کند. اگر فرزندم بیابد، به دین و آیین او ایمان می آورم.

آن مرد به حضرت سیده نفیسه آمد و عرض حال خود کرد. سیده دعا کرد تا خداوند فرزندش را بدو باز آورد. چون شب بر سر دست آمد به ناگاه دیدند کسی در سرای را می کوبد. آن زن بیرون شتافت، فرزند خود را حاضر دید. گفت: ای پسرک من! از چگونگی حال خود بازگویی. گفت: ای مادر! در فلان وقت بر در ایستاده بودم و این همان وقت بود که سیده دعا فرموده بود و به خدمت خود اشتغال داشتم. از همه جا بی خبر ناگاه دستی بر قید افتاد و شنیدم کسی می گفت: او را رها کنید، چه سیده

نفیسه بنت الحسن در حق او شفاعت کرده است.

پس از بند و غل رها شدم و پس از آن بناگاه خود را در سر محله خودمان دیدم و به در سرای رسیدم. مادرش بسی شادمان شد و این کرامت به هر جا شایع گشت و زیاده از هفتاد نفر از یهود مسلمانی گفته اند و مادر آن پسر اسلام آورد و از خدام سیده نفیسه

گردید.

و نیز حکایت کردند که دختری با کودکان مشغول بازی بود و کلاهی بر سر داشت که اطراف آن از درهم و دینار آویخته داشت. یکی از آن کودکان در آن کلاه طمع کرد. دختر را برد در مقبره ای که سیده نفیسه در آنجا مدفون بود. در میان دخمه ای، سر آن کودک ببرید و کلاه را برداشت و از پی کار خود رفت. کسان آن دختر در طلب او برآمدند، او را نیافتند و از هر کس پرسش کردند چیزی به دست نیاوردند. بالاخره کودکانی که با او هم بازی بودند مأخوذ داشتند و آنها را به دارالحکومه برده تهدید

ص: 236

کردند تا کودکی که این کار کرده بود اقرار کرد و آنها را دلالت بر آن دخمه نمود. چون بر سر دخمه رسیدند، اطراف او را مسدود یافتند. از کودک پرسش کردند، گفت: میان همین دخمه است. چون دخمه را شکافتند، دختر را زنده دیدند. از او احوال پرسیدند، گفت: فلان کودک مرا در اینجا بیاورد و ذبح کرد و برفت. به ناگاه زنی پیدا شد و دست بر گلوی من گذارد، خون باز ایستاد، و گفت: ای دخترک من! بیمناک مباش و مرا آب داد. پرسیدم: تو کیستی؟ گفت: من سیده نفیسه ام.

و گویند سیده نفیسه در خانه ای منزل داشت، با دست شریف خود قبرش را در آن خانه بگند و در آن قبر بسیار نماز می گذاشت و یکصد و نود قرآن در آنجا قرائت کرد. و چنانچه در صدر ترجمه اشاره شد، شوهرش خواست جنازه سیده نفیسه را حمل به مدینه بنماید. مردم نزد امیر بلد فراهم شدند و او را به اسحاق برانگیختند تا از آنچه

اراده کرده است روی برتابد، اسحاق پذیرفتار نشد. ایشان اموال بسیار برای او جمع کردند تا بگیرد و از آن اندیشه برگردد. همچنان پذیرفتار نگشت، مردم آن شهر و دیار آن شب را در مشقتی بزرگ به روز آوردند. چون بامداد کردند، در خدمت اسحاق فراهم شدند، حال او را دگرگون دیدند، سبب سؤال کردند، گفت: دیشب رسول خدا را در خواب دیدم که مرا فرمود: اموال ایشان را به ایشان رد کن و سیده را نزد ایشان دفن کن.

بالجمله سیده را در مزار درب السباع دفن کردند و آن روز از ایام مشهوده روزگار بود. از اطراف و بلاد و نواحی مردان بیامدند و بعد از اینکه دفن شده بود، دسته دسته

بر وی نماز گذاشتند و در آن شب شمعها برافروختند و از هر خانه که در مصر بود، صدای گریه شنیده می شد و تأسفی عظیم بر مردم مصر پدیدار گردید.

جماعتی از اولیا و صلحا قبرش را زیارت می کردند؛ مثل ذوالنون مصری و ابی الحسن دینوری و ابوعلی رودباری و ابوبکر احمد بن نصر دقاق و حمال واسطی و شقران بن عبدالله مغربی و ادريس بن يحيى خولانی و فضل بن فضاله و قاضی

بکاربن قتیبه و اسماعیل مزنی و صاحب شافعی و خلقی کثیر دیگر که در نورالابصار نام برده و آداب و کلمات زیارت سیده نفیسه در نورالابصار مسطور است.

و مقریزی در خطط مصر گوید: چند موضع است در مصر که به اجابت دعا معروف است: یکی قبر سیده نفیسه است و اول کسی که بر قبر سیده نفیسه بنای عمارت نهاد، عبدالله بن سری بن حکم، امیر مصر بود و حافظ خلیفه در سال 532 هجری به تجدید قبه آن ضریح و به سنگ آراستن محراب فرمان کرد.

گفتنی است که شعرا در مدح سیده نفیسه اشعار فراوانی سروده اند. ما یکی از اشعار را از کتاب ریاحین الشریعه (1) تقدیم می نمایم:

يَا مَنْ لَهُ فِي الْكُونَ مِنْ حَاجَةٍ

عَلَيْكَ بِالسَّيِّدَةِ الطَّاهِرَةِ

نَفِيسَةَ وَالْمُصْطَفَى جَدُّهَا

أَسْرَارُهَا بَيْنَ الْوَرَى ظَاهِرَةِ

فِي الشَّرْقِ وَالْغَرْبِ لَهَا شُهْرَةٌ

أَنْوَارُهَا سَاطِعَةٌ بِاهِرَةِ

كَمْ مِنْ كِرَامَاتٍ لَهَا قَدْ بَدَتْ

وَكَمْ مَقَامَاتٍ لَهَا فَاخِرَةِ

يَا حَبْدًا سَيِّدَةً شَرَفَتْ

بِهَا أَرْضِي مِصْرُهَا وَالْقَاهِرَةِ

بِنَفْسِهَا قَدْ حَضِرَتْ قَبْرُهَا

حَالُ حَيَاةٍ يَا لَهَا حَافِرَةِ

تَتْلُوا كِتَابَ اللَّهِ فِي لَحْدِهَا

وَهِيَ لِمَنْ قَدْ زَارَهَا نَاطِرَةُ

حَجَّتْ ثَلَاثِينَ عَلَى رِجْلِهَا

صَائِمَةً عَنْ أَكْلِهَا قَاصِرَةَ

يَسْقَى بِهَا الْغَيْثَ إِذَا مَا الْقَرَى

قَدْ أَجْدَبَتْ مِنْ سَجِّهَا الْمَاطِرَةَ

وَالشَّافِعِي قَدْ كَانَ يَأْتِي لَهَا

سَعَى إِلَى دَارِهَا غَامِرَةَ

يَرْجُو بَأْنَ تَدْعُو لَهُ دَعْوَةً

فِيآلِهَا مِنْ دَعْوَةٍ وَافِرَةَ

صَلَّتْ عَلَيْهِ بَعْدَ مَوْتِ وَقَدْ

أَوْصِي بِذَا فَهِيَ لَهُ شَاكِرَةَ

سُبْحَانَ مَنْ أَعْلَى لَهَا قَدْرُهَا

لِإِعْتَابِهَا بَيْنَ الْوَرَى نَادِرَةَ

ص: 238

شیخ طوسی در رجال خود اسحاق مؤتمن را از اصحاب امام صادق شمرده، و شیخ مفید در ارشاد او را از اهل فضل و صلاح و ورع و اجتهاد معرفی کرده و قائل به امامت برادرش امام موسی بن جعفر شده، و مردم احادیث و آثار از وی نقل می کردند، و طبرسی تقریباً همین گونه او را معرفی کرده، و «مامقانی» او را توثیق کرده و از پدرش نص بر امامت برادرش موسی بن جعفر روایت کرده، و در عصر خودش اشبه الناس به رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده، چنان که صاحب عمدة الطالب به آن تصریح کرده است.

و هرگاه ابن کاسب از اسحاق مؤتمن نقل حدیث می کرد، می گفت: حدثنی الثقة الرضا اسحاق بن جعفر، و عقب او از فرزندش محمد و حسین و حسن است و به همین اسحاق منتهی می شود. نسب بنی زهره که خانواده جلیلی بودند در حلب، از جمله ایشان است. ابوالمکارم بن زهره حمزة بن علی بن زهره حلبی، عالم فاضل جلیل، صاحب تصنیفات کثیره در کلام و امامت و فقه و نحو، آنکه از جمله غنیة النزوع إلى علم الاصول و الفروع است و او پدر و جدش و برادرش، عبدالله بن علی و برادرزاده اش، محمد بن عبدالله از اکابر فقهای امامیه می باشند و بنوزهره که آیه الله علامه حلی اجازه کبیره معروفه را برای ایشان نوشته، جماعت بسیاری باشند که همه را به نام و نشان ذکر فرموده و صورت اجازه در مجلد آخر بحار الانوار مذکور است.

نفیسه مشارالیها (دختر حسن بن زید) از اسحاق مؤتمن دو فرزند آورد: یکی، قاسم و دیگری، ام کلثوم و از آنها عقبی نماند. بعضی چنان پندارند که این نفیسه را عبدالملک بن مروان تزویج کرد و در حالی که حامله بود، در مصر از دنیا رفت؛ این گفته ابوالحسن عمری نسابه است و منشأ اشتباه این است که نفیسه مشارالیها را عمه ای بوده به نام نفیسه.

بنابر نقل ابونصر بخاری چنانچه گوید: لبابه، دختر عبیدالله بن عباس بن

عبدالمطلب را قمر بنی هاشم تزویج کرد. چون آن حضرت در کربلا شهید شد، زید بن الحسن او را تزویج کرد و از وی دو فرزند آورد: یکی، پسر و او را حسن نامید و آن دیگر، دختر و او را نفیسه نامید و نفیسه را ولید بن عبدالملک تزویج کرد نه عبدالملک و از وی فرزند آورد و از اینجا است که چون زید بر ولید بن عبدالملک درآمد، او را بر سریر خویش جای داد و سی هزار دینار دفعتاً به او عطا کرد.

پس معلوم شد که این نفیسه که به نکاح عبدالملک یا ولید بن عبدالملک درآمد، عمه نفیسه مشارالیهها است؛ یعنی دختر زید است نه دختر حسن بن زید، و نفیسه که صاحب مقامات مذکوره است، دختر حسن بن زید است.

کنیه امام حسن بن زید، ابو محمد است. او اول کس از علویین بود که به سنت بنی العباس جامه سیاه پوشید و هشتاد سال زندگانی یافت و از قبل منصور دوانیقی حکومت مدینه را داشت و زمان منصور و مهدی و هادی و رشید را دریافت و با بنی اعمام خود (فرزندان حسن مثنی) خصومت داشت.

شیخ عباس قمی در منتهی الآمال گوید: [حسن بن زید] از جانب منصور، پنج سال حکومت مدینه داشت. پس از آن، منصور او را عزل کرده و اموال او را بگرفت و در بغداد وی را حبس کرد و پیوسته در حبس بود تا منصور وفات کرد و مهدی خلیفه شد. پسر مهدی او را از حبس درآورد و اموالی که از او رفته بود به او برگردانید و پیوسته با او بود تا آنکه در حاجز که نام موضعی است در طریق حج، وفات کرد و هفت پسر از او به جای ماند که نسلماً بعد نسل تا به امروز در مشرق و مغرب عالم بسیارند و سادات گلستانه که در اصفهان غایت اشتها دارند، از نسل همین حسن بن زید می باشند.

اهل سنت، ارادت شدیدی به نفیسه خاتون دارند؛ کنار قبر مطهرش شمع روشن نموده و نذر می کنند و به روح پاکش توسل جستند و حاجات خویش را می طلبند. اکنون در قاهره - پایتخت کشور مصر - بقعه ای بسیار مجلل که دارای صحن و حرم و آستان باشکوهی است، نورافشانی می نماید و تمام مصریها، از سنی و شیعه، به حرم ملکوتی او برای زیارت می روند. گویند محمد بن ادریس شافعی، امام فرقه شافعیّه، که یکی از رهبران چهار مذهب اهل سنت است، در زمان حیات این علیا مخدّره، خدمتش می رسید و از او استماع حدیث می کرد. (1)

مرحوم شیخ ذبیح الله محلاتی در کتاب ریاحین الشریعه (2) و محمد الحسون در کتاب اعلام النساء (3) آورده اند که: چون شافعی درگذشت، بر حسب وصیت او جنازه اش را بر گرد خانه حضرت نفیسه خاتون طواف دادند، و وصیت کرده بود که نفیسه بر جنازه وی نماز بخواند. ابو یعقوب، یکی از شاگردان امام شافعی، بر جنازه او نماز گزارد، و حضرت نفیسه خاتون هم پشت سر او بر جنازه امام شافعی نماز خواند.

نوشته اند که محمد بن ادریس شافعی هرگاه مریض می شد، از سیده نفیسه طلب دعا می کرد و از اثر دعای او، صحت و شفا می یافت، تا اینکه يك مرتبه وی به مرض سختی مبتلا گشت و به عادت خود از علیا مخدّره نفیسه خواستار دعا گردید. سیده

ص: 241

-
- 1- . اعلام النساء، ج 5، ص 195؛ محمد الحسون، اعلام النساء، ص 627؛ منتهی الآمال، ج 2، ص 299؛ وفيات الأعیان، ج 6، ص 149؛ أعیان الشیعة، ج 7، ص 96؛ سفینة البحار، ج 2، ص 604؛ خیرات حسان، ج 2، ص 192.
 - 2- . ج 5، ص 86.
 - 3- . ص 627.

نفیسه خاتون به فرستاده امام شافعی گفت که مولای تو در این مرض رحلت خواهد کرد و چنان شد که او گفته بود.

از این رو است که اهالی مصر خصوصا اهل تسنن به مقامات عالیه این خاتون بزرگوار عقیدتی بس عظیم دارند و تاکنون از آن عقیده عدول ننموده و پیوسته به زیارت مرقد منورش می شتابند و از آستانه ملکوتی او برآورده شدن حاجات خود را می خواهند.

ص: 242

مقاله هشتم : بر آستان سیدالکریم چهل حدیث حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام

بر آستان سیدالکریم چهل حدیث حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام

شعر از:

محمدحسن ارجمندی

ص: 243

1 - مردم تو را گول نزنند زیرا مسئولیت کارهایت به عهده توست و به آنها مربوط نمی شود. (1)

کی خورد عاقل فریب خلق را

تا بپوشانند بر وی دل را

خلق تعریف از چنان و چون کنند

جامه عقل تو را بیرون کنند

خلق بالا می برندت همچو ماه

بعد از آن چون یوسف در قعر چاه

جایگاه خویش را معلوم کن

فتنه های خلق را معدوم کن

هرکسی آن می برد، کان کشته است

کار تو بر غیر تو نوشته است

هرکسی بارش به دوش خویش ماند

نامه اعمال خود را خویش خواند

پس حذر کن از فریب مردمان

قدر خود را قدر فعل خود بدان

ابر کردار تو گر بارانی است

جز به مُلک تو نمی آید به دست

*

ص: 245

1- . مسند عبدالعظیم الحسنی، عطاردی، ح 43، ص 146؛ رُوِيَ عَنْ عَبْدِ الْعَظِيمِ الْحَسَنِيِّ، عَنْ... مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ لِمُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ: «يَا مُحَمَّدُ بْنُ مُسْلِمٍ! لَا تَغَرَّتْكَ النَّاسُ مِنْ نَفْسِكَ، فَإِنَّ الْأَمْرَ يَصِلُ إِلَيْكَ دُونَهُمْ». علل الشرايع، باب نوادر العلل، الحديث

49 ترجمه: عبدالعظیم الحسنی علیه السلام با واسطه از امام محمد باقر علیه السلام نقل می کنند که ایشان به محمد بن مسلم فرمودند:
ای محمد بن مسلم! مردم تو را گول نزنند زیرا که مسئولیت کارهایت متوجه خودت است.

2 - ایام عمرت را به کارهای بیهوده مگذران. (1)

باد گویی، زندگانی را، نهر است

یک دم از آن جشن و دیگر دم قهر است

می رود این باد ز گلزار عمر

می زند او، سکه به بازار عمر

نیک غنیمت شمر این وقت را

تکیه بزن، شاه تویی، تخت را

وقت رسیدن به بدن نیست آن

لنگر کشتی مفکن ای جوان

خواب مرو، موقع بیداری است

آب زمان در دل جان جاری است

هیچ به جز کار خدا نیک نیست

عمر، یک و عشق، یک و او یکی است

مهلت امروز برای خداست

عمر به بیگانه سپردن خطاست

«ما خَلَقْنَا الْإِنْسَ وَ جِنَّ» و این جهان

«يَعْبُدُونَ» خالق مُلْك و مكان

*

ص: 246

1- . مسند عبدالعظیم الحسنی، عطاردی، ح 43، ص 146؛ رُوِيَ عَبْدُ الْعَظِيمِ الْحَسَنِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ، عَنْ... مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ لِمُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ: «يَا مُحَمَّدُ بْنُ مُسْلِمٍ! وَلَا تَقْطَعْ النَّهَارَ عَنْكَ كَذَا وَ كَذَا». علل الشرايع، باب نوادر العلل، الحديث 49 ترجمه:

عبدالعظیم الحسنی روایت می کند از امام باقر علیه السلام که ایشان فرمودند به محمد بن مسلم که: ای محمد بن مسلم! ایام عمرت را به کارهای بیهوده نگذران و روزهای زندگی خود را به چون چرا به هدر نده.

3 - روزهای زندگی را به چگونگی و چرا به هدر نده زیرا با تو افرادی هستند که کارهای روزانه تو را به شمار می آورند. (1)

عمر رفت و من، به بند چون و چند

صیدها صیاد گشت و من، به بند

بندی چون و چرا آزاد نیست

بیمناکی، شیوه فرهاد نیست

روز عمرست این، نه روز بی شمار

لحظه لحظه با عبادت در شمار

آب بی جریان شود مرداب مرگ

کو حیات و زندگی در آب مرگ

مرد باید، همچو رودی در خروش

زندگی بخشد به جان صد خموش

همتی سازد شود پروانه ای

گرد شمع ذکر حق، دیوانه ای

محتسب ها بر دو دوش، جایگیر

در نوشت کارها، از خواب، سیر

تو معلم، محتسب ها، درس گیر

هرچه گویی، در نوشتن، بس دلیر

*

ص: 247

1- . مسند عبدالعظیم الحسنی، عطاردی، ح 43، ص 146؛ زُویَ عَبْدِ الْعَظِيمِ الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ... مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ لِمُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ: «يَا مُحَمَّدُ بْنُ مُسْلِمٍ! وَلَا تَقْطَعْ النَّهَارَ عَنْكَ كَذَا وَكَذَا فَإِنَّ مَعَكَ مِنْ يَحْصِي عَلَيْكَ». علل الشرايع، باب نوادر العلل،

الحديث 49 ترجمه: عبدالعظيم الحسنى عليه السلام روايت مى كند از امام باقر عليه السلام كه ايشان فرمودند به محمد بن مسلم: اى محمد بن مسلم! ايام عمرت را به كارهاى بيهوده نگذران، زيرا با تو افرادى هستند كه كارهاى روزانه تو را احصاء مى كنند.

4- اگر عمل نیکی انجام دادی آن را حقیر مشمار، اگر چه کوچک باشد برای این که آن را در جایی که تو را خشنود کند خواهی دید. (1)

کار نیکو را سبک دیدن، خطاست

چون ثواب کارها، اندر قفاست

خیر را در اندک و بیشی مبین

تو در آن تنها رضای حق ببین

خیر را او نیک می داند سزا

پس رها کن، بر رضایش ده رضا

بنده را کاری به چون و چند نیست

جز رضای دوست او، خرسند نیست

کوچکش مشمار تا بینی که آن

می کند خشنود جان و آن جهان

چون نکویی می کنی بر آب ده

چشم سنجش را به کارت، خواب ده

ابر شو، باران بیاران از کرم

خاک شو در زیر پای هر قدم

تا که سیراب از تو گردد تشنه کام

تا نباری، کی شوی شیرین به کام؟

*

ص: 248

1- . مسند عبدالعظیم الحسنی، عطاردی، ح 43، ص 146؛ روی عبدالعظیم الحسنی علیه السلام عَنْ ... محمد بن علی علیه السلام أَنَّهُ قَالَ لِمُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ: «يَا مُحَمَّدُ بْنُ مُسْلِمٍ! وَلَا تَسْتَصْغِرَنَّ حَسَنَةً تَعْمَلُ بِهَا فَإِنَّكَ تَرَاهَا حَيْثُ تُشْرِكُ». علل الشرايع، باب النوادر العلل،

الحديث 49 ترجمه: عبدالعظيم الحسنى عليه السلام روايت مى كند از امام محمد باقر عليه السلام با واسطه كه ايشان فرمودند به محمد بن مسلم: اى محمد بن مسلم! اگر عمل نيكى را انجام دادى اگرچه كوچك باشد، حقير مشمار.

5- اگر کار زشتی از تو صادر شد آن را نیز کوچک ندان زیرا وقتی که به تو رسد تو را بدحال خواهد کرد. (1)

شعله ای کوچک بسوزد کشت را

کوچکش مشمار، کار زشت را

اخگری کافی ست اندر نیستان

تا بسوزد، جمله جمله، بی امان

کار بد کوه است گر کاهی بُود

ناله، جانسوز است گر آهی بود

این جهان کوه است و کار ما صدا

چند چند آید صداها سوی ما

کار شیطان است، زیبا می کند

زشت ها را چون که اغوا می کند

عالم عقبی است چون آئینه ای

انعکاس مهرها یا کینه ای

گر کمش دیدی تو کار زشت را

می رسد جایی که خواهی کشت را

تا درو سازی، در آن آتش زند

باد اندوهی به جانت بردمد

*

ص: 249

1- . مسند عبدالعظیم الحسنی، عطاردی، ح 43، ص 146؛ رُوِيَ عَبْدُ الْعَظِيمِ الْحَسَنِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ ... عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ لِمُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ: «يَا مُحَمَّدُ بْنُ مُسْلِمٍ! وَلَا تَسْتَصْغِرَنَّ سَيِّئَةً تَعْمَلُ بِهَا، فَإِنَّكَ تَرَاهَا حَيْثُ تَسُوكُ». علل الشرايع، باب نوادر العلل،

الحديث 49 ترجمه: روایت می کند عبدالعظیم الحسنی علیه السلام از امام باقر علیه السلام که ایشان به محمد بن مسلم فرمودند: اگر کار زشتی از تو صادر شد او را نیز كوچك ندان، زیرا که به شما خواهد رسید در وقتی که تو را بدحال خواهد ساخت.

6 - به درستی که من چیزی را ندیدم که انسانی را زودتر به مقصد برساند از عمل خوب جدیدی که در مقابل گناه کهنه ای انجام گیرد. (1)

کاروانی می رود تا کوی دوست
ما از او دوریم و او در روبروست
مرکبی رهوار باید، تیزرو
هر نفس گامی نهد در سوی او
مرکب رهوار مؤمن نیکی است
پر کشیدن از دل تاریکی است
نوبه نو خیزی به جای «کهنه شر»
می رساند هم به مقصد در سفر
پس گناهان را به نیکی ها بشوی
دولت خود را ز نیکی ها بجوی
در میان کاروان زندگی
خویش بود آن را که با بالندگی
دور سازد زشت ها با خیرها
دوست بگزیند به جای غیرها
پس به جای پای، بالش می دهند
با جمالی خوش، کمالش می دهند

*

ص: 250

1- . مسند عبدالعظیم الحسنی، عطاردی، ح 43، ص 146؛ زُویَ عَبْدِ الْعَظِيمِ الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ... مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ لِمُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ: «يَا مُحَمَّدُ بْنُ مُسْلِمٍ! وَأَحْسَنُ فَاثِي لِمَ أَرَشِينَا قَطُّ طَلْبًا وَ لِأَسْرَعِ دَرَكًا مِنْ حَسَنَةٍ مَحْدَثَةٍ لِدَنْبٍ قَدِيمٍ». علل الشرايع،

باب النوادر العلل، حدیث 49 ترجمه: روایت کرد عبدالعظیم علیه السلام از امام باقر علیه السلام با واسطه که ایشان فرمودند به محمد بن مسلم که: نیکی نما به درستی که من چیزی را ندیدم که انسانی را زودتر به مقصد رساند از عمل خوب جدیدی که در مقابل گناه کهنه ای انجام دهد.

7 - مؤمن کسی است که هرگاه نیکی کند از عمل خود خرسند شود و هرگاه از او عمل بدی سرزند استغفار و بازگشت کند. (1)

دست او ابرست و بارانش ثواب

نی چون دستِ بخل در قحطی آب

بارش نیکی او بر دیگران

می کند خرسند جانش را جوان

چشمه ای دارد ز فیضِ لطفِ یار

هم بنوشد هم بنوشاند، هزار

می شود از کارهای خیر مست

دل بر این بازار بی فردا نبست

لیک چون آلوده گردد دامنش

یا شرار غم فتد در خرمنش

دیده را جولانگه باران کند

نالها همچون عزاداران کند

تا خدایش درب رحمت وا کند

جای در آن منزل والا کند

پس چنین باشد صفات مؤمنان

دست نیکی دست توبه در میان

*

ص: 251

1- . مسند عبدالعظیم الحسنی، عطاردی، ح 52، ص 155؛ زوی عبدالعظیم الحسنی علیه السلام عن محمود بن ابی البلاد، قال: قال الرضا عليه السلام: «الْمُؤْمِنُ الَّذِي إِذَا أَحْسَنَ اسْتَبَشَرَ وَإِذَا أَسَاءَ اسْتَعْفَرَ». عيون اخبار الرضا، باب ما جاء عن الرضا عليه السلام من الاخبار

المجموعه، حدیث 3 ترجمه: عبدالعظیم الحسنی علیه السلام با واسطه نقل می کنند از امام رضا علیه السلام که ایشان فرمودند: مؤمن کسی است که هرگاه نیکی کند، از عمل خود خوشوقت گردد، و هرگاه از او عمل بدی سرزند، استغفار کند.

در امان دار از زبان و دست خویش

هان مکن جان های مردم را پریش

این زبان و دست بهر جنگ نیست

بهر «مردم سوزی» و نیرنگ نیست

دست را باید به کار نیک زد

راه دور وصل را نزدیک کرد

این زبان، مدح و ثناگوی خداست

عافیت از بدزبانی برنخواست

بایدت با این زبان نغزگوی

شاد سازی مردمان در گفتگوی

دست را باید که در کار آوری

مهربانی ها به بازار آوری

تا گره بگشایی از کار کسان

یا که سنگ غم بر آری از میان

پس مسلمانی بر این اصل است راست

آهی از دست و زبانت برنخواست

*

ص: 252

1- . مسند عبدالعظیم الحسنی، عطاردی، ح 52، ص 155؛ رُویَ عَبْدِ الْعَظِيمِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي الْبَلَدِ، قَالَ: قَالَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: «أَلْمَسْلَمُ الَّذِي يَسْلَمُ الْمَسْمُولُونَ مِنْ لِسَانِهِ وَ يَدِهِ». عيون اخبار الرضا، باب ما جاء عن الرضا عليه السلام من الاخبار المجموعه،

الحديث 3 ترجمه: عبدالعظيم عليه السلام نقل می کند از امام رضا عليه السلام با واسطه که ایشان فرمودند: مسلمان کسی است که مسلمین از دست و زبان او در آسایش به سر برند.

هر دو در يك سایه چون همسایه ایم

ساکنان يك زمین و خانه ایم

زیر يك سایه به يك دیوار مرز

ساکن يك جا به سایه زار مرز

چون نخواهی اهل خود آزار داد

پس نشاید آن سوی دیوار داد

ساکن کندوی آن بهتر که خویش

بر غسل دادن گمارد نه به نیش

چون غسل در خانه می آری به دست

سهم همسایه نباشد، نیش دست

در امان دار از بدی همسایه را

باعث رنجش مشو سرمایه را

از برادر بر غم تو زودتر

نفع این سرمایه می آید به بر

نیست از پاکان چو آزار آورد

زهر خود بر دیگران بار آورد

*

ص: 253

1- . مسند عبدالعظیم الحسنی، عطاردی، ح 52، ص 155؛ رُویَ عَبْدِ الْعَظِيمِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي الْبَلَدِ، قَالَ: قَالَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: «لَيْسَ مَثًّا مِنْ لَمْ يَأْمَنْ جَارَهُ بَوَائِقَهُ». عيون اخبار الرضا، باب ما جاء عن الرضا عليه السلام من الاخبار المجموعه، الحديث 3

ترجمه: نقل می کند عبدالعظیم الحسنی علیه السلام از امام رضا علیه السلام با واسطه که ایشان فرمودند: از ما نیست آن کسی که همسایگان از شرور و فساد آن در امان نباشند.

فرق با هم هر زمانی زشت نیست

زشتی و زیبایی از يك كشت نیست

گر همه خلق جهان یکسان شوند

روبهان هم پایه شیران شوند

رمز خیر زندگی در فرق هاست

فرق ها سرمایه ای زان خداست

پنج انگشت هم اگر یکسان شود

کار با این دست کی آسان شود؟

گر همه عطار یا افسر شوند

غنچه های ذوق ها پرپر شوند

این یکی قفل و دگر نقش کلید

هر یکی در جای خود کاری مفید

تا نباشد فرق، زیبایی کجاست؟

زشت و زیبا در کنار هم سزاست

پس چنان شو تا که فرقت با کسان

در نکویی باشد و حُسن بیان

*

ص: 254

1- . مسند عبدالعظیم الحسنی، عطاردی، ح 54، ص 156؛ عبدالعظیم الحسنی علیه السلام قال: ... قال امیر المؤمنین علیه السلام: «لا يزال الناس بخير ما تفاوتوا فإذا استتوا أهلکوا». عیون اخبار الرضا، من الاخبار المجموعه، الحدیث 204 ترجمه: حضرت عبدالعظیم

عليه السلام با واسطه نقل می کنند که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: مردم همواره در خیر هستند تا آن وقت که با یکدیگر تفاوت داشته باشند، هرگاه با هم مساوی شدند، از بین خواهند رفت.

11 - شما هرگز نمی توانید مردم را بوسیله مال و ثروتی که دارید به خود متوجه سازید پس آنان را به خوشرویی به خود نزدیک کنید. (1)

مردمان همخانه در يك خانه اند

جملگی ساکن به يك کاشانه اند

گر رضای دوست خواهی خواست کرد

با محبت گرم کن دل های سرد

مردمان تشنه همه بر جام مهر

مهربانی عرضه کن زیر سپهر

عاقبت بر مال، فصل دی رسد

گنج «خلق خوش» به پایان کی رسد؟

این یکی با بذل و بخشش بیش تر

آن یکی را جان ز فکرش ریش تر

پس ز گنج خوی خوش انفاق کن

این چنین با مردمان میثاق کن

مردمان را جملگی با بذل مال

کی توان خشنود سازی در کمال

مردمان با خوی خوش راضی شوند

با رضایت پیش آن قاضی شوند

*

ص: 255

1- . مسند عبدالعظیم الحسنی، عطاردی، ح 54، ص 156؛ عبدالعظیم علیه السلام قال: ... قال امیرالمؤمنین علیه السلام: «إِنَّكُمْ لَنْ تَسْعُوا النَّاسَ بِأَمْوَالِكُمْ، فَسَعَوْهُمْ بِعَلَاقَةِ الْوَجْهِ وَحُسْنِ اللَّقَاءِ». عیون اخبار الرضا، باب ما جاء عن الرضا علیه السلام، من الاخبار

المجموعه، الحديث 52 ترجمه: عبدالعظيم الحسنى عليه السلام نقل می کند با واسطه از امیرالمؤمنین علیه السلام که ایشان فرمودند: شما هرگز نمی توانید مردم را بوسیله ثروت و مالی که در دست دارید، به خود متوجه سازید، پس آنان را بوسیله اخلاق و روش صحیح به خود نزدیک کنید.

12 - کسی که به زمان خود خشمگین شود، ناراحتی او زیاد به طول می انجامد. (1)

خشم راه چاره هر درد نیست

خشمناکی شیوه هر مرد نیست

مرد باید با تلاطم های دهر

فکر خوش آرد به طوفان ها، نه قهر

کشتی این زندگی بر آب هاست

آب ها همسایه غرقاب هاست

ناخدایی، مرد، باید ساز کرد

عقل را با صبر خود، دمساز کرد

خشم بر این روزگار پرفریب

جز دوام غصّه کی سازد نصیب؟

تا قیامت گر به خشم آوا کنی

کی گره از این گره ها وا کنی؟

پس لجام خشم خود در دست گیر

تا نگردد روبه سختی چو شیر

هیچ کس جز با تعقل مرد نیست

شادمانی جز به صبر درد نیست

*

ص: 256

1- . مسند عبدالعظیم الحسنی، عطاردی، ح 54، ص 156؛ عَبْدِ الْعَظِيمِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: ... قَالَ امير المؤمنين عليه السلام: «مَنْ عَتَبَ عَلَى الزَّمانِ طَالَتْ مَعْتَبَتُهُ». عيون اخبار الرضا، باب ما جاء عن الرضا عليه السلام، من الاخبار المجموعه، حديث 204 ترجمه:

عبدالعظیم علیہ السلام نقل می کنند با واسطہ از امیرالمؤمنین علیہ السلام کہ ایشان فرمودند: کسی کہ بہ زمان خود خشمگین شود،
ناراحتی او زیاد بہ طول خواهد انجامید.

ماه را، چون ابر، زندانی کند
تیرگی با شب گرانجانی کند
تو چو ماه و ابر، یار بدسرسشت
ماه را این ابر، گر دربر گرفت
می کند خاموش شمع بینشش
می رود در خواب خطّ رویشش
خوب ها را زشت می بیند همه
از بدی هرگز ندارد واهمه
خارها در چشم او گل می رسند
کج روی ها خوش به منزل می رسند
تیرگی در چشم او عادی شده
انده، خوبان بر او شادی شده
تو گلی با خار همپایه نه ای
با شب ای خورشید، هم خانه نه ای
چون که با نیکان نشینی از سرشت
باز گردد بر تو درهای بهشت

*

ص: 257

1- . مسند عبدالعظیم الحسنی، عطاردی، ح 54، ص 156؛ عبدالعظیم الحسنی علیه السلام قال: ... قال امیرالمؤمنین علیه السلام: «مُجَالِسَةُ الْأَشْرَارِ تُورِثُ سُوءَ الظَّنِّ بِالْأَخْيَارِ». عیون اخبار الرضا، باب ما جاء عن الرضا علیه السلام، من الاخبار المجموعه، حدیث 204

ترجمه: عبدالعظیم علیه السلام نقل می کنند با واسطه از امیرالمؤمنین علیه السلام که ایشان فرمودند: همنشینی با بدان، موجب بدبینی نسبت به نیکان است.

بندگان هر يك عزيزان خدا
دوست دارد هر یکی را او جدا
هر یکی رنگی و بویی پیش او
هم فقیر و هم غنی درویش او
عزّتی دارند بی حدّ و حصار
پیش آن یکتا خدا و کردگار
دشمنی با این عزیزان جاهلی ست
بهره دریای آن بی ساحلی ست
آب در هاون نباید کوفت مرد
عاقلی، این دشمنی هرگز نکرد
دشمنی جز آتشی در سینه نیست
جای نیکی هاست، جای کینه نیست
آتشی در خرمن خود می زند
تار مرگی بر تن خود می تند
توشه ای گر خواهی آوردن به بر
دشمنی هرگز به آن وادی مَبَر

*

ص: 258

1- . مسند عبدالعظیم الحسنی، عطاردی، ح 54، ص 156؛ عبدالعظیم الحسنی علیه السلام قال: ... قال امیرالمؤمنین علیه السلام: «بِئْسَ الزَّادُ إِلَى الْمَعَادِ، الْعُدْوَانُ عَلَى الْعِبَادِ». عیون اخبار الرضا، باب ما جاء عن الرضا علیه السلام، من الاخبار المجموعه، حدیث 204

ترجمه: عبدالعظیم الحسنی علیه السلام نقل می کنند از امیرالمؤمنین علیه السلام با واسطه که ایشان فرمودند: بد توشه ای است برای روز قیامت، دشمنی کردن با بندگان خدا.

15 - ارزش هر انسان بستگی به اعمالی دارد که موجب نیک نامی او می شود. (1)

ارزش دریا به حجم و عمق نیست

ارزش انسان به عقل و حُمو نیست

ارزش دریا به مروراید اوست

آن که دُرّش بیش تر، قدرش نکوست

ارزش بوستان به گل های زیاد

بوستانی بی گل رنگین مباد

در مثل دریاست جان آدمی

ارزش انسان به وقت است و دمی

کار نیکش بیش تر باشد ز بد

نیک نامی ماند از او تا ابد

نام نیک است آنچه ماند یادگار

ورنه جز این هیچ ناید در شمار

ارزش هرکس به اعمالی ست کان

نیک نامش می کند در این جهان

هرچه افزون تر شوی ای نیک نام

پله ای بالاتر آبی سوی بام

*

ص: 259

1- . مسند عبدالعظیم الحسنى، عطاردی، ح 54، ص 156؛ عَبْدِ الْعَظِيمِ الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: ... قَالَ امير المؤمنين عليه السلام: «قِيَمَةُ كُلِّ امْرِءٍ مَا يَحْسُنُهُ». عيون اخبار الرضا، باب ما جاء عن الرضا عليه السلام، من الاخبار المجموعه، حديث 204 ترجمه: عبدالعظيم

الحسنی علیہ السلام نقل می کنند با واسطه از امیرالمؤمنین علیہ السلام که ایشان فرمودند: ارزش هر انسانی بسته به اعمالی است که موجب نیک نامی او گردد.

هرکسی رازی ست اندر پرده ای

تا چه در این پرده ها پرورده ای

راز چون بودن، توان ها، عیب ها

با خدا بودن، نهان ها، غیب ها

این همه راز مگوروشن شود

گر بیانت گل کند گلشن شود

این زبان سازی ست پرده دار راز

چون به گفت آید بگوید راز ساز

تا خموشی، هیچ کس آگاه نیست

در پس این جان ناآگاه کیست

رازها گر فاش گردد راه نیست

«لب گشوده» دلو جز در چاه نیست

هم زبان را در عنان خویش دار

هم وجودت را به پاکی بیش دار

تا اگر راز ضمیرت شد عیان

شرمسار خود نگردی در جهان

*

ص: 260

1- . مسند عبدالعظیم الحسنی، عطاردی، ح 54، ص 156؛ عبدالعظیم الحسنی علیه السلام قال: ... قال امیر المؤمنین علیه السلام: «الْمَرْءُ مَخْبُوءٌ تَحْتَ لِسَانِهِ». عیون اخبار الرضا، باب ما جاء عن الرضا علیه السلام، من الاخبار المجموعه، حدیث 204 ترجمه:

عبدالعظیم الحسنی علیہ السلام نقل می کند با واسطه از امیرالمؤمنین علیہ السلام که ایشان فرمودند: مردم در زیر زبان خود مستور و مخفی هستند.» (مقصود این است که تا انسان سخن نگوید، قدر و اندازه اش معلوم نمی گردد).

قدردان تو کسی جز خویش نیست

جامه شاهی سزاوار تن درویش نیست

هرکسی هر جاست شأن اوست آن

قدر خود می دان که بس نیکوست آن

نه فراتر، نه فروتر، جای خویش

گر بقا خواهی از این عمر پریش

رودخانه چون فروتر شد نشست

آبشاری شد، درون خود شکست

در شب معراج چون روح الامین

همقدم شد با رسول آخرین

چون به اوج عرش آمد بازگشت

چون نیارستی از آن منزل گذشت

گفت اگر آیم، بسوزد بال من

برتر از قدر من است آمال من

پس فراتر از مقام خود نشد

ماند و احمد، ره به جای خویش بُرد

*

1- . مسند عبدالعظیم الحسنی، عطاردی، ح 54، ص 156؛ عبدالعظیم الحسنی علیه السلام قال: ... قال امیر المؤمنین علیه السلام: «ما هَلَكَ امْرُؤٌ عَرَفَ قَدْرَهُ». عیون اخبار الرضا، باب ما جاء عن الرضا علیه السلام، من الاخبار المجموعه، حدیث 204 ترجمه: عبدالعظیم

عليه السلام نقل می کنند با واسطه از امیرالمؤمنین علیه السلام که ایشان فرمودند: مردمانی که اندازه و ارزش خود را بدانند، هیچ گاه از بین نخواهند رفت.

18 - پیش از شروع هر کاری پیرامون آن بیاندیش تا از پشیمانی در امان مانی. (1)

تا که نشیند درون گِلِ عمل

بعد از اندیشه کند عاقل عمل

گر گریزان از پشیمانیستی

طالب فردای نورانیستی

فکر را همسایه هر کار کن

چشم دوراندیش را بیدار کن

درنگر پیرامن هر کار نیک

پس عمل آور پس از پندار نیک

پس شروع کن کار با فکر درست

با توکل بر خدا، ذکر درست

بعد از آن هرچه سرانجامش شود

خوب یا بد، هرچه فرجامش شود

می شوی از هر پشیمانی رها

چون که شرط عقل آوردی به جا

بعد از آن یابی چه زیبا رامشی

در پس این کار خود، آرامشی

*

ص: 262

1- . مسند عبدالعظیم الحسنی، عطاردی، ح 54، ص 156؛ عَبْد‌الْعَظِيمِ الْحَسَنِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: ... قَالَ اميرالمؤمنين عليه السلام: «التَّذْبِيرُ قَبْلَ الْعَمَلِ لِئُؤْمِنَكَ مِنَ النَّدَمِ». (عيون اخبار الرضا، باب ما جاء عن الرضا عليه السلام، من الاخبار المجموعه، حديث 204)

ترجمه: عبدالعظیم الحسنی علیہ السلام نقل می کنند با واسطه از امیرالمؤمنین علیہ السلام که ایشان فرمودند: پیش از این که کاری را شروع کنی، در اطراف آن نیک تأمل کن، تا شما را از پشیمانی نگهداری کند.

زندگی میدان جنگ است و جدل

نوش آن نیش است و ترك آن، عسل

بس حریفی ناجوانمردست او

در پی افکندن مرد است او

تا که غافل گردی از او يك نفس

حاصل عمری بسازد او، عَبَس

پس مشو غافل، حریف دهر را

تن به آرامش مده این نهر را

اعتمادی بر شب خوابش مکن

آتشی تو، تکیه بر آتش مکن

همچو ماری خوش خط و خال است او

یا که نیکو میوه ای کال است او

گر نخواهی بر زمین خاکت کند

دور، از رضوان و افلاکت کند

خواب را از دیده غفلت بران

تکیه بر این دهر را جایز مدان

*

ص: 263

1- . مسند عبدالعظیم الحسنی، عطاردی، ح 54، ص 156؛ عبدالعظیم الحسنی علیه السلام قال: ... قال امیر المؤمنین علیه السلام: «مَنْ وَثِقَ بِالزَّمَانِ صَدَرَ». عیون اخبار الرضا، باب ما جاء عن الرضا علیه السلام، من الاخبار المجموعه، حدیث 204 ترجمه: عبدالعظیم

الحسنی علیہ السلام با واسطه از امیرالمؤمنین علیہ السلام نقل می کنند که ایشان فرمودند: هرکس به زمان خود اعتماد بورزد، به پشت به زمین خواهد افتاد.

20 - کسی که خود را بی نیاز دانست، خود را به مخاطره و هلاکت افکنده است. (1)

از نیاز است گردش لیل و النهار

کی بگردد مهر و مه در این مدار؟

بی نیاز این جهان تنها خداست

خود، نیاز دیگران، رمز بقاست

بی نیازی در خور هر فرد نیست

زیور ما جز نیاز و درد نیست

ما به هم محتاج و محتاج خدا

دستگیر هم به منهاج خدا

احتیاج خلق بر هم زشت نیست

بی نیاز از دیگران در دهر کیست؟

تو نیاز خویش از او می طلب

با دو دست خلق آید، لطف رب

هرکه خود را بی نیاز محض دید

طعم تلخ بی مرادی ها چشید

در خطر افتاد از کبر و غرور

تا که خود را دید در عین عبور

*

ص: 264

1- . مسند عبدالعظیم الحسنی، عطاردی، ح 54، ص 156؛ عبدالعظیم الحسنی علیه السلام قال: ... قال امیر المؤمنین علیه السلام: «خاطر بنفسه من استغنی». عیون اخبار الرضا، باب ما جاء عن الرضا علیه السلام، من الاخبار المجموعه، الحدیث 204 ترجمه:

عبدالعظیم الحسنی علیہ السلام نقل می کند با واسطه از امیرالمؤمنین علیہ السلام که ایشان فرمودند: «کسی که خویشان را بی نیاز دانست، خود را به مخاطره و هلاکت خواهند افکند».

میوه چون خود را به جوی آب دید

ز اشتیاق خویش برعکسش پرید

تا پرید از شاخسار دمن دار

غرقه شد در آب و سیالی مزار

می برد سوی عدم جویش به آب

این هلاک آن که خود بیند به خواب

خواب خودبینی مبین ای هوشیار

خواب مرگ است این فرایش مزار

چون که خود، بینی، نبینی دوست را

پيله را بشکن برافکن پوست را

سنگ پای پیش پای خود گذاشت

هرکه خط کبر را بر دل نگاشت

زهر مرگ است این نه داروی شفا

جام در دست این نه درمان و دوا

دیده خودبین نبیند غیر را

خود نبیند هرکه بیند غیر را

*

الحسنی علیہ السلام نقل می کنند با واسطه از امیرالمؤمنین علیہ السلام که ایشان فرمودند: «هرکس که گرفتار خودبینی گردد، هلاک خواهد شد».

22 - کسی که یقین داشته باشد که کردار و رفتار او پس از مرگ به او خواهد رسید، در بذل و بخشش و احسان به هم‌نوعان کوتاهی نخواهد کرد. (1)

روز جزا پرتوی از کار ماست

آئینه چهره کردار ماست

«چهره زیبا» نشود زشت روی

فعل تو آئینه چو شد روبه روی

چون که یقین کرد که روز جزا

خوبی کردار بماند به جا

دلبر اعمال کند ماهروی

در پی آرایش کردار و خوی

پس دل مردم ز غم آزاد کرد

شاد شد و آئینه را شاد کرد

سفره مهر آورد و آب کرم

بالش نیکی و صفای حَرَم

دست نوازش به سر هر یتیم

سایه لطفی به رضای کریم

می برد این بازی شطرنج را

هرکه به دست آورد این گنج را

*

ص: 266

أَيُّقَنَ بِأَلْخَلْفِ جَادَ بِالْعَطِيَّةِ». عيون اخبار الرضا، باب ما جاء عن الرضا عليه السلام، من الاخبار المجموعه، حديث 204 ترجمه:
عبدالعظيم الحسنی علیه السلام نقل می کند با واسطه از امیرالمؤمنین علیه السلام که ایشان فرمودند: «کسی که یقین داشته باشد که اعمال
و افعال او پس از مرگ به او خواهد رسید، در بذل و بخشش و احسان به هممنوعان خود کوتاهی نخواهد کرد».

چه خوش شیوه ای دارد این آفتاب

تو هم نور مهرت به عالم بتاب

مکن بی نصیب از کسی سبب مهر

ندیده کسی روی آسیب مهر

چو خورشید اگر نیک خواهی شدن

به دریای عزّت چو ماهی شدن

چو بر مسند قدرت آبی مجو

برای زیردستان به جز آبرو

اگر شاه گشتی، رعیت، نواز

کلیدی جز کلید رعایت مساز

کلیدی برای قفل غم های دل

و یا ماهتابی به شب های دل

امان گر همی خواهی از روزگار

امان ده ضعیفان به مهر و قرار

هر آن کو درشتی کند با ضعیف

درشتانه بیند جزا از لطیف

*

ص: 267

1- . مسند عبدالعظیم الحسنی، عطاردی، ح 54، ص 156؛ عبدالعظیم الحسنی علیه السلام قال: ... قال امیر المؤمنین علیه السلام: «مَنْ رَضِيَ بِالْعَافِيَةِ مِمَّنْ دُونَهُ رَزَقَ السَّلَامَةَ مِمَّنْ فَوْقَهُ». عيون اخبار الرضا، باب ما جاء عن الرضا عليه السلام، من الاخبار المجموعه، حديث

204 ترجمه: عبدالعظیم الحسنی علیه السلام نقل می کند با واسطه از امیرالمؤمنین علیه السلام که ایشان فرمودند: «هرکس با درگذشت از زیردستان خوشنود گردد، از اذیت و آزار مافوق خود در آرامش و سلامتی خواهد بود».

می رود دنبال هم پروانه های آسیاب
گرد خود گردان و سرگردان به دریای ثواب
رود چون رو سوی دریا کرد سرگردان نشد
خود شد او دریا و بی سامان نشد
کشتی بی ناخدای هیچ کس ساحل ندید
ساربان خفته هرگز شادی منزل ندید
گردباد سهمگین، با قوت بسیار خویش
بی هدف چرخید در يك آسمان فکرپیش
هیچ سرگردان نشد دل تا به فکر یار بود
فکر او خوشنودی آن یار بی تکرار بود
هیچ رهرو بهتر از آن رهرو بیدار نیست
طالب خیر است و سرگردان به دیگر کار نیست
رود شوره سوی دریای رضای یار کن
شمع شو شب های تیره حاصلان بیدار کن
مهر شودر روز و ماه، اندر شام تار
نور ده بر مردمان بر خوشنودی آن کردگار

*

ص: 268

1- . مسند عبدالعظیم الحسنی، عطاردی، ح 60، ص 162؛ عبدالعظیم الحسنی علیه السلام قال: ... قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: «يَا عَلِيُّ! مَا حَارَ مَنْ أَسَّ تَخَارَ». امالی الشيخ، ص 84 ترجمه: عبدالعظیم الحسنی علیه السلام نقل می کنند با واسطه که پیامبر اکرم صلی

الله عليه و آله فرمودند به امیرالمؤمنین علیه السلام : «ای علی علیه السلام ! سرگردان نخواهد شد کسی که طلب خیر کند».

25 - پشیمان نخواهد شد کسی که کارهای خود را با مشورت انجام می دهد. (1)

آن چه خوش باشد که من ها ما شدن

رودها با مشورت دریا شدن

آنچه در دریاست در یک رود نیست

ابر باران همکلاس دود نیست

علم ما، دیباچه و شورا، کتاب

مشورت، دریا و خودرایی، حباب

مشورت بال است پروازش بده

شاه جان کیش است سربازش بده

عمر، وقت رفتن و برگشت نیست

رود فرصت دائما در دشت نیست

قوت بازوی فکر چند تن

قصه سی مرغ اندر یک بدن

کی پشیمان شد کسی از مشورت

یا پشیمان شد ز نور معرفت

مشورت نور است خاموشش مکن

اوج بیداری ست بی هوشش مکن

*

ص: 269

1- . مسند عبدالعظیم الحسنی، عطاردی، ح 60، ص 162؛ عبدالعظیم الحسنی علیه السلام قال: ... قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: «يَا عَلِيُّ! لَا نَدَمَ مَنْ إِسْتَشَارَ». امالی الشيخ، ص 84 ترجمه: عبدالعظیم الحسنی علیه السلام نقل می کند با واسطه که پیامبر اکرم صلی الله

عليه و آله فرمودند به اميرالمؤمنين عليه السلام: «اي علي عليه السلام! هرگز پشيمان نخواهد شد کسی که کارهای خود را با مشورت با ديگران انجام دهد».

26 - به تاریکی شب توجه کن، زیرا زمین در شب به هم پیچیده می شود به آن اندازه که در روز در هم نمی رود. (1)

روز، هنگام پریشان بودن است

شب، زمان با نسیم آسودن است

شب پر از رازست اما در سکوت

شکل آوازست اما در سکوت

شب، چو فرزندان به جمع خویش بُرد

با تجمع کارها را پیش بُرد

جمع شو در شب، پریشانی مکن

سجده، جز در عهد پریشانی مکن

پیرو رسم شبان و روز باش

در مصاف لحظه ها پیروز باش

شب چو آمد بزم دل آماده کن

مشکل غم را به شب ها ساده کن

دل، کویری تشنه در دریای شب

می شود سیراب از صهبای شب

شب، مسیر راز، نورانی تر است

نغمه آواز، روحانی تر است

*

ص: 270

1- . مسند عبدالعظیم الحسنی، عطاردی، ح 60، ص 162؛ عبدالعظیم الحسنی علیه السلام قال: ... قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: «يَا عَلِيُّ! عَلَيْكَ بِالذَّلْجَةِ فَإِنَّ الْأَرْضَ تَطْوِي بِاللَّيْلِ مَا لَا تَطْوِي بِالنَّهَارِ». امالی الشيخ، ص 84 ترجمه: عبدالعظیم الحسنی علیه السلام نقل

می کند با واسطه که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند به امیرالمؤمنین علیه السلام : «یا علی علیه السلام! به تاریکی شب توجه کن، زیرا که زمین در شب به هم پیچیده می شود به آن اندازه که در روز درهم نمی رود».

27 - صبح را با نام خدا آغاز کن، زیرا خداوند برای امت من در صبح ها برکت قرار داده است. (1)

بهترین شعر سپیده نام دوست

نور خورشید از فروغ نام اوست

هر طلوع، بی نام او خاموش بود

نیش بود اما گمانش نوش بود

خط آغازی به جز نامش مباد

هیچ غافل را سرانجامش نداد

هم به نام او باید آغازین روز

برکت روز است و هم آذین روز

صبح، وقت قسمت روزی و رزق

وقت کوشش، وقت بهروزی و رزق

پس به نامش صبح را آغاز کن

درب خیر و برکت را باز کن

گفت پیغمبر نکو دارید صبح

چون خدا برکت فرو بارید صبح

صبح خیزی، برکت و نامش، شروع

بهترین رسم است ما را هر طلوع

*

ص: 271

1- . مسند عبدالعظیم الحسنی، عطاردی، ح 60، ص 162؛ عبدالعظیم الحسنی علیه السلام قال: ... قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: «يَا عَلِيُّ! اُعْتَدْ عَلَى إِسْمِ اللَّهِ، فَإِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى بَارَكَ لِأُمَّتِي فِي بُكُورِهَا». (امالی الشیخ، ص 84) ترجمه: عبدالعظیم الحسنی علیه

السلام نقل می کنند با واسطه که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: «ای علی علیه السلام! به نام خداوند صبح را آغاز کن، زیرا که خداوند برای امت من در صبح ها برکت قرار داده است».

عافیت خوب است وقت خوشدلی

عافیت دریا و شکرش، ساحلی

عافیت با شکر چون دمساز شد

شاکران را درب نعمت باز شد

ناخوشی خوب است لیکن از قضا

نی ز جهل محض در اعمال ما

ناخوشی خود نعمتی از سوی یار

ناخوشی ها را خدایا بر مدار

اشک آسا از خزان برگ درخت

می چکد از چشم شاخه، سهل و سخت

ناخوشی همچون خزان، باران زرد

از درخت معصیت ریزد به درد

می کند پاک از گناهان فرد را

آرزو کن تا بیابی درد را

پس چنین دردی دوا بی کامل است

کشتی و بخشایش را حامل است

*

ص: 272

1- . مسند عبدالعظیم الحسنی، عطاردی، ح 63، ص 165؛ عبدالعظیم الحسنی علیه السلام قال: ... قال امیرالمؤمنین علیه السلام: «الْمَرَضُ لَا أَجْرَ فِيهِ وَلَكِنَّهُ لَا يَدْعُ عَلَى الْعَبْدِ ذَنْبًا إِلَّا حَطَّهُ». امالی الشیخ، ص 30 ترجمه: عبدالعظیم الحسنی علیه السلام نقل می کند با

واسطه از امیرالمؤمنین علیه السلام که ایشان فرمودند: «مريضی و ناخوشی مؤمن موجب اجر و ثواب نمی شود ولیکن سبب از بین رفتن گناهان بندگان می گردد».

ناخدا را ناخدایی در دل کشتی رواست

کشتی بی ناخدا، ساحل نمی داند کجاست

ناخدا در دشت، بی کشتی ز چوپان کم تر است

کشتی بی ناخدا در بحر چون چوب تر است

این دو ملزومند و این پابست آن

این چنین، کشتی شود بر یم روان

یا به مانند کمان و تیر در میدان جنگ

بی حضور تیر، پای هر کمانی گشت لنگ

با کمان، بی تیر، کبک خوشخرام

کی شود در کام صیادان، طعام؟

گفت و فعلت چون کمان و تیرها

بی کمان کی می شود تیری رها

بازبان، بی فعل، راهی طی نشد

نقش هیچ انگور هرگز می نشد

*

ص: 273

1- . مسند عبدالعظیم الحسنی، عطاردی، ح 63، ص 164؛ عبدالعظیم الحسنی علیه السلام قال: ... قال أمير المؤمنين عليه السلام: «إِنَّمَا الْأَجْرُ فِي الْقَوْلِ بِاللِّسَانِ وَالْعَمَلِ بِالْجَوَارِحِ». امالی الشیخ، ص 30 ترجمه: عبدالعظیم الحسنی علیه السلام نقل می کنند با واسطه از امیرالمؤمنین علیه السلام که ایشان فرمودند: «همانا پاداش در گفتار به زبان و عمل به ارکان است».

هیچ گنجی بهتر از اخلاص نیست

چیست پاکی، جز درون پاک چیست؟

نیت پاک و دل آئینه سان

جهد کن خود را به پایش می رسان

این یکی تار و دگر بود بهشت

هرکه این قصه به لوح دل نوشت

جز بهشتش خانه ای در کار نیست

هیچ گنجی بهتر از دیدار نیست

پاک کن دل را ز هر آلودگی

تا دهد یارت دمی آسودگی

شعله را مهمان نیت ها مکن

با ریا آتش در آن برپا مکن

او خریدارست، جز او هیچ کس

چند، ارزان می کنی کار عبس

نیت و دل را اگر پاک آوری

بهترین گنجینه، از خاک آوری

*

1- . مسند عبدالعظیم الحسنی، عطاردی، ح 63، ص 164؛ عبدالعظیم الحسنی علیه السلام قال: ... قال أمير المؤمنين عليه السلام: «إِنَّ اللَّهَ بِكَرَمِهِ وَفَضْلِهِ يُدْخِلُ الْعَبْدَ بِصِدْقِ النِّيَّةِ وَالسَّرِيرَةِ الصَّالِحَةِ الْجَنَّةَ». امالی الشیخ، ص 30 ترجمه: عبدالعظیم الحسنی علیه السلام نقل

می کند با واسطه از امیرالمؤمنین علیه السلام که ایشان فرمودند: «خداوند به فضل و کرمش، بندگان خود را به خاطر نیت های درست و دل های پاک به بهشت داخل می کند».

ظاهرش زیبا، و باطن حيله گر

در خودش آرد بیندازد به سر

هیچ بویی از وفا و رحم نیست

هیچ رنگی از حیا و شرم نیست

تیغ تیز آورده و لبخندِ مکر

می زند گردن به تیغ و بند مکر

آب شورست و کسی سیراب نیست

قصه اش جز قصه يك خواب نیست

دل به بند روی زیبایش میند

بر مزاح تلخ ایامش مخند

ظاهرش با مهر و در دل صد جفا

این جفاپیشه، کجا آرد وفا؟

خرمن عمرت بسوزاند دمی

بی پناه و خسته جان، بی همدمی

می گذر از این گذرگاه فریب

قصه حوّا و شیطان است و سیب

*

ص: 275

1- . مسند عبدالعظیم الحسنی، عطاردی، ح 64، ص 165؛ عبدالعظیم الحسنی علیه السلام قال: ... قال أمير المؤمنين عليه السلام لأَصْحَابِهِ: «إِنَّ الدُّنْيَا، خَدَاعَةٌ، صَدْرَاعَةٌ، مَكَارَةٌ، غَزَاةٌ، سَدْحَارَةٌ، تَأْكُلُكُمْ بِأَصْرَاسِ الْحَنَائِيَا». امالی ابن الشیخ، ص 55 ترجمه: عبدالعظیم

الحسنی علیہ السلام نقل می کند از امیرالمؤمنین علیہ السلام که ایشان فرمودند به اصحابشان: «همانا دنیا بسیار فریکار، حيله گر، گول زن و جادوگر است و دنیا با دندان های مرگ شما را خواهد خورد».

شب فراگیرست و دل، دیوانه وار

می زند سیلی به گوش جان، هزار

یک طرف گرگ طمع اندر کمین

یک طرف کفتار غفلت، همنشین

یک طرف دنیا به نازی مکروار

یک طرف عقبی، فراپیش مزار

دل به شادی های آن هرگز میند

نادمان بسیار و خوشحالان کمند

چون نسیمی می وزد دنیای دون

می کند استادگان را سرنگون

کی بیندازد، کمند آن شهریار

تا که باد آرد به بند خود شکار

بند افکندن به باد از جاهلی ست

دل در این دریا زدن بی حاصلی ست

طالب دنیای فانی جاهل است

غرقه در دریا مشو، بی ساحل است

*

ص: 276

1- . مسند عبدالعظیم الحسنی، عطاردی، ح 64، ص 165؛ عبدالعظیم الحسنی علیه السلام قال: ... قال أمير المؤمنين عليه السلام لأَصْحَابِهِ: «... إِنَّ الدُّنْيَا... طَلَبُوا إِرْتَبَهَا...». امالی ابن الشیخ، ص 55 ترجمه: عبدالعظیم الحسنی علیه السلام نقل می کنند با واسطه از

امیرالمؤمنین علیه السلام که ایشان فرمودند به اصحابشان (پس از وصف دنیا می فرمایند): «طلب کننده دنیای فانی، جاهل و نادان است».

33 - هشت چیز است که جز به قضا و قدر پروردگار انجام نمی گیرد: خواب، بیداری، توانایی، ناتوانی، تندرستی، ناخوشی، مرگ و زندگی. (1)

حاصل آمیزش قدر، قضا

هشت فرزندست، از امر خدا

چار نعمت، در خور خوش بندگی

خواب و بیداری و مرگ و زندگی

ناخوشی و تندرستی و توان

ناتوانی، هشتمین فرزند آن

با قضا و با قدر خصمی مکن

دشمنی با قصه ای حتمی مکن

گر رضای دوست می خواهی، بدان

شکر باید کرد بر لطفش به جان

رازها در هر قضا پنهان شده

لطف ها در هر قدر عریان شده

گر سپاری کارها بر کردگار

صبر آری، شکر گویی بر مدار

گر قضا بد باشد او دیگر کند

گر قدر بد باشد او بهتر کند

*

ص: 277

أَشْيَاءٌ لَا يَكُونُ إِلَّا بِقَضَاءِ اللَّهِ...». مستدرک الوسائل، ج 3، ص 614 ترجمه: عبدالعظیم الحسنی علیه السلام نقل می کنند از امام رضا علیه السلام که ایشان فرمودند: «هشت چیز است که جز به قضاء و قدر پروردگار انجام نمی گیرد، که عبارتند از: خواب، بیداری، توانایی، ناتوانی، تندرستی، ناخوشی، مرگ و زندگی».

34 - حضرت موسی علیه السلام پرسید: «خدایا! پاداش کسی که نیازمندی را برای رضای تو سیر کند، چیست؟»

خداوند به او وحی فرمود: «روز قیامت امر می کنم که فریاد بزنند که این شخص از آزادشدگان دوزخ است».⁽¹⁾

در رهی دیدم گدایی بی نوا

بی نوا، خود آید از او در نوا

بر رضای دوست تیر انداختم

دادمش نانی، و سیرش ساختم

شکر لطفش این عمارت ساختم

عرصه شکر آمد و می تاختم

پس ندا آمد که هرکس از رضا

سیر گرداند گدایی بی نوا

روز محشر خازنان کوی یار

می زنند فریاد با بانگ هزار

از عذاب دوزخی آزاد شد

سرنوشتش زین عمل آباد شد

پس بدانید ای به محشر آمده

بر حساب خود بر این در آمده

بر رضای یار، هرکس کار کرد

خویشتن را در خور دلدار کرد

*

1- . مسند عبدالعظیم الحسنی، عطاردی، ح 66، ص 172؛ عَبْد‌العظیم الحسنی علیه السلام قَالَ: ... قَالَ موسى: الهی فَمَا جَزَاءُ مَنْ أَطْعَمَ مِسْكِينًا إِبْتِغَاءَ وَجْهِكَ؟ قَالَ: يَا موسى أَمْرٌ مُنَادِيًا يُنَادِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَى رُؤْسِ الْخَلَائِقِ إِنَّ فِإلَانَ بْنِ فِإلَانَ مِنْ عَتَقَاءِ اللَّهِ مِنَ النَّارِ. امالی الصدوق، مجلس 37 ترجمه: عبدالعظیم الحسنی علیه السلام نقل می کند از امیرالمؤمنین علیه السلام که ایشان فرمودند: حضرت موسی علیه السلام سؤال کرد که خداوند پاداش کسی که نیازمندی را سیر کند و این عمل را برای تو انجام دهد، چیست؟ خداوند فرمود: روز قیامت امر می کنم فریاد بزنند که این شخص از آزادشدگان دوزخ است.

35 - حضرت موسی علیه السلام پرسید: «خدایا! پاداش کسی که با خویشاوندانش با نیکی رفتار کند، چیست؟»

خداوند به او وحی فرمود: «مرگش را به تأخیر خواهم انداخت، سختی های مرگ را بر او آسان خواهم کرد و کارگزاران بهشت او را فریاد خواهند کرد به سوی ما بشتاب و از هر دری که میل داری به بهشت درآی». (1)

هرکه نیکی کرد با خویشان خویش

لطف یزدان را فرا آورد پیش

خویش را خویشی نباید کرد مرد

گرم باید بود با خویشان سرد

پس به تأخیر افکند او مرگ را

زردی اش دیر آورد این برگ را

عمر او افزون تر آید در شمار

چون که نیکویی کند بر خویش و یار

یا به وقت مرگ آسان تر رود

شمس مرگش خوش خرامان تر رود

پس ندا آرند دربانان همه

راهی فردوس شویی واهمه

درب جنت رویه رویت باز شد

بال بگشا نوبت پرواز شد

برگزین هر در که خواهی برگزین

جنت است این، وعدگاه متّین

*

1- . مسند عبدالعظیم الحسنی، عطاردی، ح 66، ص 172؛ عبدالعظیم الحسنی علیه السلام قال: ... قال موسى عليه السلام: «الهي فما جزاء من وصل رحمه؟ قال: يا موسى: أنسى له أجله، وأهون عليه سكرات الموت، ويُناديه خزنة الجنة هلم إلينا، فأدخل من أي أبوابها شئت». امالی الصدوق، مجلس 37 ترجمه: عبدالعظیم الحسنی علیه السلام نقل می کنند با واسطه که یا امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: گفت: موسی به خداوند: خدایا! پاداش کسی که با خویشاوندانش به نیکی رفتار نماید، چیست؟ خداوند فرمود: «مرگ او را به تأخیر خواهم انداخت و سختی های مرگ را برای او آسان خواهم کرد، و کارگزاران بهشت او را فریاد خواهند زد که به سوی ما شتاب کن و از هر دری که میل داری، وارد بهشت بشو».

36 - حضرت موسی علیه السلام از خداوند پرسید: «خدایا! پاداش کسی که از آزار مردم دست بردارد و به آنها نیکی کند، چیست؟»

خداوند به او وحی فرمود: «آتش جهنم به او فریاد خواهد زد، از من دور شو تو را به سوی من راهی نیست». (1)

دور شو از من، برو سوی بهشت

دوزخ من، شومی هر سرنوشت

دخمه من جای هر هشیار نیست

منزلی در شأن هر بیدار نیست

من رفیق «مردم آزاران» پست

زشت کردارانِ دونِ خودپرست

ای که دستت مردم آزاری نکرد

اشكِ مظلومی به غم جاری نکرد

ای که ابری، سایه ای، آرامشی

مأمن آبادی هر خواهشی

نیش آزاری نداری تا گزی

جز غسل، شهدی نداری تا دهی

روز محشر سوی من راهیت نیست

شادمانی، غصه و آهیت نیست

نیکی تو، سرنوشت تو نوشت

جای تو در جمع زیبای بهشت

*

1- . مسند عبدالعظیم الحسنی، عطاردی، ح 66، ص 174؛ عبدالعظیم الحسنی علیه السلام قال: ... قال موسى عليه السلام: «يا الهي! فما جزاء من كفّ آذاه عن الناس و بَدَلَ مَعْرُوفَهُ لَهْمُ؟ قال: يا موسى يُناديه النَّارُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ لا سَبِيلَ لِي عَلَيْكَ». امالی الصدوق، مجلس 37 ترجمه: عبدالعظیم الحسنی علیه السلام نقل می کنند با واسطه از امیرالمؤمنین علیه السلام که ایشان فرمودند: گفت حضرت موسی: خداوندا! پاداش کسی که از آزار مردم دست بردارد و با آنها خوش رفتاری کند، چیست؟ خداوند فرمود: آتش جهنم به او فریاد خواهد زد از من دور شو، تو را به طرف من راهی نیست».

خداوند به او وحی فرمود: «ای موسی! او از صراط مانند برق خواهد گذشت». (1)

این منم قرآن منم شمس منیر

روشنی یابد ز من شمع ضمیر

جوی آبم، تشنگان را در کویر

یا رهایی از برای هر اسیر

باز کن آغوش، یار تو منم

جاده نوری به آن سوی تنم

گر رفیق خود کنی هر دم مرا

می رسد از سوی حق بانگِ درآ

از خدا نی آن نگارنده شنو

از خدا، آن نور تابنده شنو

هرکه مونس گشت با قرآن من

روز محشر از صراط آن مُمتحن

با سلامت همچو برق آسمان

می رود از این صراط امتحان

در گذرگاهی چنین هول آفرین

ای عجب از قوت «جبل المتین»

*

1- . مسند عبدالعظیم الحسنی، عطاردی، ح 66، ص 173؛ عَبْدِ الْعَظِيمِ الْحَسَنِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: ... قَالَ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ: «الْهَي! فَمَا جَزَاءُ مَنْ تَلَا حِكْمَتَكَ سِرًّا وَجَهْرًا؟» قَالَ: «يَا مُوسَى! يَمُرُّ عَلَيَّ الصَّرَاطُ كَالْبُرْقِ». امالی الصدوق، مجلس 37 ترجمه: عبدالعظیم الحسنی علیه السلام نقل می کنند با واسطه سؤال کرد حضرت موسی علیه السلام که: «خداوندا! پاداش کسی که کتاب حکمت تو را در نهان و آشکارا بخواند، چیست؟» فرمود: «ای موسی! او از صراط مانند برق خواهد گذشت».

38 - حضرت موسی علیه السلام از خداوند پرسید: «خدایا! پاداش کسی که بر اذیت و آزار مردم و دشنام آنها شکیبایی ورزد، چیست؟»

خداوند به او وحی فرمود: «او را در شداید و سختی های روز قیامت یاری خواهیم کرد». (1)

نه بیازار کسی تا که بیازاد کس

نه بیالای کسی تا که بیالاید کس

گردن تیغ ستمکار دل آزار مشو

بوسه بر تیغ ستمگر مزن و خوار مشو

صبر کن، لیک به قدرت، به جفاکاری غیر

بگذر از روی کرامت به دل آزاری غیر

ناسزا را به سزاواری خود پنهان کن

صبر کن زخم حریفان به خدا درمان کن

هرکه صبر آورد او، فتنه نادانان را

به عطا میل کند، سفره مسکینان را

روز محشر که بلاها ز هوا می بارد

سختی و شدت آن قوت جان می کاهد

در امان ماند از این سیل بلاها، صابر

چه! عبوری کند آسوده ز غم ها، صابر

چتر آسودگی یار بر او باز شود

بی بلا منتظر لحظه پرواز شود

*

1- . مسند عبدالعظیم الحسنی، عطاردی، ح 66، ص 173؛ عبدالعظیم الحسنی علیه السلام قال: ... قال موسى عليه السلام: «يا الهي! فَمَا جَزَاءُ مَنْ صَبَرَ عَلَى أَدَى الدَّاسِ وَشَتَّ مِنْهُمْ فِيكَ؟» قال: «أَعْيُنُهُ عَلَى أَهْوَالِ الْقِيَامَةِ». امالی الصدوق، مجلس 37 ترجمه: عبدالعظیم الحسنی علیه السلام نقل می کنند با واسطه که حضرت موسی علیه السلام سؤال کرد: «خداوندا! پاداش کسی که بر آزار و اذیت مردم و دشنام آنها شکیبایی ورزد، چیست؟» خداوند فرمود: «ای موسی! او را از شدائد و سختی های روز قیامت کمک خواهم کرد».

39 - حضرت موسی علیه السلام از خداوند پرسید: «پاداش کسی که از خوف تو گریه کند، چیست؟»

خداوند به او وحی فرمود: «چهره او را از آتش نگهداری خواهیم کرد و او را از وحشت روز قیامت ایمن خواهیم ساخت». (1)

دیده ای خواهیم به بارش بر دوام

دیده ای، با شعر باران همکلام

دیده ای از ابر ماتم در فغان

ساحلش، دامان اشکی بی امان

هم ز فکر هجر بارانی شود

همدم غم های روحانی شود

گفت ایزد: چشم باران دیده را

چشمه ها از خوف او باریده را

از لهیب آتشش ایمن کند

از فضای وحشتش ایمن کند

این چنین چشمی نسوزد روز حشر

در امان ماند ز اخگرهای قهر

پس ببار این دیده از خوف خدا

پس ببین این دیده های سرخ را

سرد کن آتش به ابراهیم چهر

ای روان از لطف تو آیین مهر

*

1- . مسند عبدالعظیم الحسنی، عطاردی، ح 5 66، ص 174؛ عَبْدِ الْعَظِيمِ الْحَسَنِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: ... قَالَ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ: «يَا إِلَهِي! فَمَا جَزَاءُ مَنْ دَمَعَتْ عَيْنَاهُ مِنْ خَشْيَتِكَ؟» قَالَ: «يَا مُوسَى! أَقْبَى وَجْهَهُ مِنْ حَرِّ النَّارِ وَأَوْمَنَّهُ يَوْمَ الْفَزَعِ الْأَكْبَرِ». امالی الصدوق، مجلس 37 ترجمه: عبدالعظیم الحسنی علیه السلام با واسطه نقل می کنند که سؤال کرد حضرت موسی علیه السلام: «خداوندا! پاداش کسی که از خوف تو گریه کند، چیست؟» خداوند فرمود: «ای موسی! چهره او را از آتش نگهداری خواهم کرد و او را از وحشت روز قیامت ایمن خواهم ساخت».

40 - حضرت موسی علیه السلام از خداوند پرسید: «خدایا! پاداش کسی که اطاعت کنندگان تو را دوست بدارد، چیست؟»

خداوند به او وحی فرمود: «بدن او را بر آتش غضب خود حرام خواهم ساخت». (1)

هرکه دارد دوست، یار ما ز ماست

پس محبت بر چنین یاری سزااست

ما همه یاران یاران خدا

جملگی سیراب باران خدا

هرکه طاعت کرد، می داریم دوست

اشترک این محبت ها هم، اوست

چون که یار ما همه، تنها خداست

هرکه با ما نیست از یاران جداست

گفت او: هرکس که طاعت پیشه گان

یار خود سازد به مهر و عشق و جان

مهر ایشان را به دل جاری کند

یار ایشان باشد و یاری کند

آتش خشمم نسوزاند تش

جامه مهرم شود پیراهنش

پس کنم آتش به جان او حرام

می دهم در جنت خویشم مقام

*

1- . مسند عبدالعظیم الحسنی، عطاردی، ح 66، ص 173؛ عبدالعظیم الحسنی علیه السلام قال: ... قال موسى عليه السلام: «يا الهي! فَمَا جَزَاءُ مَنْ أَحَبَّ أَهْلَ طَاعَتِكَ؟» قال: «يا موسى! أُحْرِمُهُ عَلَى نَارِي». امالی الصدوق، مجلس 37 ترجمه: عبدالعظیم الحسنی علیه السلام نقل می کند با واسطه که حضرت موسی علیه السلام سؤال کرد: «خداوندا! پاداش کسی که اطاعت کنندگان تو را دوست داشته باشد، چیست؟» خداوند فرمود: «ای موسی! بدن او را از آتش غضب خود، حرام خواهم ساخت».

مرجع احادیث: کتاب

شماره حدیث

شماره حدیث در کتاب مرجع

فرمود حضرت:

1 تا 6

43

امام باقر علیه السلام

7 تا 9

52

امام رضا علیه السلام

10 تا 23

54

امام جواد علیه السلام

به نقل از حضرت علی علیه السلام

24 تا 27

60

وصایای حضرت رسول صلی الله علیه و آله

به حضرت علی علیه السلام

28 تا 30

63

امام حسین علیه السلام به نقل از امام علی علیه السلام

31 تا 32

64

حضرت علی علیه السلام

33

77

امام رضا علیه السلام

34 تا 40

66

امام هادی علیه السلام ، پرسش های

موسی کلیم الله از خداوند

ص: 285

مقاله نهم : آشنایی با موقوفات آستان مقدس حضرت عبدالعظیم علیه السلام

اشاره

تهیه و تنظیم:

حسین مؤذنی

ص: 287

اولین گام مؤثر تولید فعلی جهت رفاه حال زائران، اجرای پروژه عظیم طرح توسعه و بازسازی آستان بود که انجام آن ایجاب می کرد، تعداد قابل توجهی ابنیه اطراف بقعه تخریب گردد. در ابتدای شروع این عمل تأکید تولید آستان به متصدیان طرح توسعه، جلب رضایت مالکین منازل، دکاکین، مقابر و... بود. از این رو، تأمین نظر آنها در بعض موارد سالها به طول انجامید؛ تا جایی که اتمام طرح را به تعویق انداخت.

با پایان تعدادی از رواقها، شبستانها که در فاز اول طرح توسعه قرار داشت، شایعاتی مبنی بر اینکه این ابنیه در املاک غصبی احداث گردیده و هیچ يك نماز ندارد، منتشر گردید. با تقویت این شایعات بر خود فرض دانستم، اطلاعات چهل ساله خود را در مورد موقوفات آستان مقدس در جزوه ای مکتوب نمایم، تا پاسخی باشد به سخنان کذب شایعه سازان.

مقدمتا باید گفت: از جمله موقوفات آستان مقدس، موقوفه ای به نام مزرعه خیرآباد بوده و بقعه در آن قرار دارد. آشنایی با این موقوفه بهترین پاسخ به تبلیغات

سوء مخالفان یا ناآگاهان است که در صفحات آتی به شرح کامل آن می پردازیم تا مشخص گردد، بناهای آستان مقدس نه تنها در املاک غصبی نبوده، بلکه آن کسانی که خود را مالکین مقابر، دکاکین، منازل و... می دانستند، باید بدانند آنها متصرف ملک

غصبی بوده اند ولی آستان همانها را نیز با قیمتهای گزاف حتی تا بیست برابر ارزش واقعی خریداری نموده تا به دامان صاحب اصلی خود بازگرداند.

گفتنی است، برای روشن شدن اذهان، ابتدای به تعریف وقف و موقوفه پرداخته ایم تا کاملاً مشخص شود نه تنها قبوری که در گذشته خریده شده، هیچ کس مجاز به فروش آن نبوده، قبور فعلی نیز فروخته نمی گردد، حتی توسط متولّی آن، چون اصلاً موقوفه قابل فروش نیست و قبوری که اکنون واگذار می گردد، فروخته نمی شود بلکه اشخاص مبلغی را جهت تعمیرات و نگهداری آستان اهداء می نمایند. در مقابل، مسئولین نیز محلل يك قبر را جهت استفاده وی برای مدت سی سال در اختیار او قرار می دهند.

امید آنکه این توضیح پاسخگوی شبهه زائرین، ساکنین فعلی و ابهام آیندگان باشد.

تعریف و تاریخ وقف

«الوقف لایعار و لایباع و لایوهب و لایرهن و لایورث و لایتلف و لایتملك و لایتصرف و لایخرج و لاینقل؛ وقف به عاریه داده نمی شود، فروخته نمی شود، نمی توان هدیه و رهن داد، به ارث گذاشته نمی شود، تلف نمی گردد، کسی مالک آن نمی شود و قابل خروج از وقفیت و انتقال نیست.»

فقها وقف را چنین تعریف کرده اند:

وقف عبارت است از عین ملك و مالی که توسط مالك آن حبس گردد، به طریقی که در آمدش، در راه خدا به مصارف خیری که واقف معین کرده برسد. وقف را صدقه جاریه می گویند. در واقع موقوفه سرمایه ای است مردمی و عام المنفعه که می توان کاربرد آن را در اداره امور بیمارستانها، درمانگاهها، مدارس، حوزه های علمی،

مساجد، بقاع، اماکن متبرکه، رسیدگی به وضع در ماندگان و برگزاری مراسم عزاداری ائمه معصومین بخصوص حضرت خامس آل عبا و غیره دانست و در مجموع درآمد مورد وقف را باید دقیقاً در راهی که واقف مشخص کرده مصرف نمود.

سابقه پیدایش وقف به آغاز ادیان آسمانی باز می‌گردد و می‌توان این نکته را ذکر کرد که انجام این عمل خیر در تمام نقاط جهان تحت عناوین و مصارف مختلف مرسوم بوده و هرکس در هر دین و مسلکی انجام آن را واجب می‌دانسته. چون این مختصر، گنجایش توضیح بیشتر مورد فوق را ندارد، ذیلاً سابقه وقف در ایران را، بعد از اسلام مورد بررسی قرار می‌دهیم.

پس از ظهور اسلام، وقف با تأثیرپذیری از جهان بینی اسلامی و اعتقاد به معاد به صورتی استوار و جهت دار مطرح گردید و روزه روز بر شمار موقوفات گوناگون افزوده شد.

موقوفات طی قرون دستخوش فراز و نشیبهای بسیاری شده و چه بسیار موقوفاتی که توسط افراد فرصت طلب تصرف گردیده و می‌توان گفت: شکوفایی وقف از دوران حکومت سلجوقیان بخصوص سلطان سنجر سلجوقی آغاز گردید. از قرن ششم به بعد، شواهد فراوانی موجود است که افراد متمکن و علاقه مند به انجام امور خیر، موقوفاتی را جهت مصارف عام المنفعه مختلف یا اداره امور بقاع متبرکه از قبیل بارگاه ملکوتی ثامن الائمه علیه السلام، حضرت معصومه علیها السلام، شاه چراغ، حضرت عبدالعظیم علیه السلام و سایر امام زادگان مدفون در ایران، وقف نموده اند.

مقدمه

آستان مقدس حضرت عبدالعظیم الحسنی علیه السلام نیز از شمول دارابودن موقوفه مستثنا نبوده و در طول قرون دارای موقوفاتی بوده که افراد خیر و علاقه مند، درآمد آن را اختصاص به صرف انجام امور آستان نمودند که موارد مصرف هرکدام به نوبه خود

توسط واقفین در وقفنامه ها ذکر گردیده.

انجام عمل خیر وقف، پس از وفات محدث علیم، حضرت عبدالعظیم الحسنی علیه السلام شروع گردیده است و اولین آن باغی است، که عبدالجبار و برادرش بعد از دفن آن حضرت وقف نمودند.

با مطالعاتی که پیرامون آستان مقدس از جمله موقوفات آن انجام گرفت، شواهدی در مورد تصرف و تملك موقوفات به دست آمد، از این رو، بر اساس وظیفه تأمرون بالمعروف و تنهون عن المنکر بر خود فرض دانستم آنچه در مورد موقوفات آستان

مقدس می دانم، در این مختصر ذکر و تکلیف شرعی را از عهده خود ساقط نمایم. البته در این راستا ائمه جماعت این گونه املاک، موظفند مردم را ارشاد نمایند.

رجای واثق دارم، افرادی که در موقوفات تصرف شده سهمی دارند، تا زمانی که تأمین نظر واقف را ننمایند، متصرفاتشان غیر مجاز بوده، ولو هرکدام دارای سند ثبتی و به اصطلاح «منگوله دار» باشند. اولین مدرکی که از موقوفات آستان به دست ما رسیده، استشهادیه ای است متعلق به سال 961 قمری با امضای حدود چهل نقل از علماء و بزرگان ری که به تنفیذ شاه طهماسب صفوی رسیده و نام شانزده موقوفه در آن ذکر گردیده.

به طور اجمال موقوفات آستان به دو دسته تقسیم می گردد:

الف - موقوفاتی که از ابتدای دفن حضرت تا زمان شاه طهماسب صفوی وقف گردیده است.

ب - اقلامی که در زمان شاه طهماسب صفوی تا عهد قاجاریه به موقوفات قبلی اضافه شده است. لازم به ذکر است، از مجموع موقوفات قدیم و جدید فعلاً بیش از هشت مورد آنکه عبارتند از: الیمان، علائین، ده خیر، سینک، هوسنه، خلایزیر، مافتان و خورائین، در تصرف آستان مقدس نمی باشد و بقیه آن یا به غارت رفته و یا در سه مقطع مورد تجاوز قرار گرفته است.

ص: 292

ابتدا به دستور نادرشاه افشار، موقوفات جهت اداره قشون، جمعی خالصه دولتی گردید. سپس در زمان پهلوی اول در راستای مخالفتی که وی با علماء داشته و اکثر آنان متولیان موقوفات بودند، املاك موقوفه را منظم به خالصجات نموده و اغلب آنها را به ثمن بخش به ایادی خود فروخت. آخرین بار نیز پس از اصلاحات ارضی دوران حکومت محمدرضا شاه، موقوفات باقی مانده با اقساط ده ساله به طور رسمی به مستأجرین فروخته شد، که پس از انقلاب اسلامی، به فرمان رهبر کبیر انقلاب اسناد آنها باطل اعلان گردیده و موقوفات به جایگاه اصلی خود بازگشت.

حال با تعریفی که از وقف نمودیم و مطالبی که در فوق ذکر شد، این تعداد موقوفه یقیناً در تصرف هر شخصی که باشد، غصبی بوده و شرعاً بدون اذن متولّی هرگونه استفاده برخلاف نظر واقف حرام است. شایسته است افرادی که در موقوفات متعلق به آستان حضرت عبدالعظیم الحسنی علیه السلام هرگونه مستحدثاتی دارند، از این تاریخ وضعیت تصرفی خود را با متولّی موقوفات روشن نمایند. البته کسب اجازه متولّی موقوفات، تنها منوط به تعیین اجاره بهاء مختصری در سال می باشد، که باید به آستان پرداخت تا طبق نظر واقف مصرف گردد.

کتابخانه مرکزی آستان مقدس

حسین مؤذنی

بهمن 1380

ص: 293

استشهادیه سال 961 ه.ق که به امضای 40 نفر از بزرگان رسیده و 16 موقوفه مندرج در آن

ص: 294

الف - موقوفات آستان مقدس حضرت عبدالعظیم علیه السلام تا قرن دهم

از موقوفات قبل از قرن دهم هجری آستان، اطلاعی در دست نیست. اما مسلم است که املاک و رقبات قدیمی موقوفه، بعد از حمله مغول، قتل عام، خرابی ری، و متواری شدن مردم، از بین رفته و یا به تصرف مهاجمین، اعوان و انصار آنها درآمده است. اولین مدرک موجود از موقوفات آستان تا قرن دهم همان استشهادیه زمان شاه طهماسب است و اسامی مندرج در آن استشهادیه سال 961 ه. ق که به تأیید عده ای از علما و بزرگان ری رسیده و شاه طهماسب صفوی آن را تأیید نمود، به قرار زیر است:

1) مزرعه علائین: در بلوک (منطقه) غار ری، از راه فرعی عراق عجم یکی از مهم ترین مزارع و موقوفات حضرتی است که از کهن ترین آبادیهای ری بوده و از نهر چشمه علی آبیاری می شده است و تمام شش دانگ آن را سید شرف الدین حسین وقف نموده ولی پس از مدتی، سه دانگ آن را متصرف گردیدند که شخصی معروف به دُر سلطان بنت علی پس از اثبات وقفیت آن، تولیتش را به اولاد سید شرف الدین قبل الذکر داده که وی درآمد دو سوم آن را صرف آستان مزبور، خدام، حفاظ، مؤذن نموده و یک سوم عوائد آن را به عنوان حق التولیه مصرف نماید، بدین معنی که ملک متعلق به موقوفه ولی درآمد یک سوم آن حق التولیه. قرنهای بدین منوال بوده تا احفاد تولیت قبلی آن یک دانگ را به نام خویش ثبت داده که از جمع شش دانگ وقفی آستان خارج و اکنون نیز پنج دانگ از مزرعه علائین موقوفه آستان می باشد و آن یک دانگ مالکین دیگری دارد در صورتی که در استشهادیه سال 961 که به تأیید شاه طهماسب رسیده، تمامی شش دانگ مزرعه علائین موقوفه است و مدرک آن نیز موجود می باشد و اکنون وظیفه متصرفین یا مالکین فعلی است که تکلیف خود را با متولی آستان مشخص نمایند. این مزرعه از موقوفاتی است که پس از اصلاحات ارضی به زارعین فروخته شده بود و آنها نیز یا به دیگری فروخته و حتی در آن احداثاتی نموده بودند تا خوشبختانه پس از انقلاب، سند پنج دانگ آنها باطل

و به صاحب اصلی خود بازگشت.

2) مبارك آباد: در اسناد موجود مزرعه خيرآباد يا مبارك آباد اين گونه آمده: مزرعه ای است که بقعه در آن واقع می باشد و طغرل نامی آن را وقف بر آستان حضرت عبدالعظیم علیه السلام نمود. پس از وقف، نام آن مزرعه از مبارك آباد به خيرآباد تبدیل گردید. تا آنجا که قرائن نشان می دهد، موقعیت این موقوفه از شمال محدود است به انتهای حسین آباد فعلی، از جنوب به بهشتی و عمادآور، از شرق انتهای ظهیرآباد و علائین و از غرب به ابتدای ولی آباد فعلی. به طور یقین حسین آباد به بهشتی، ظهیرآباد و علائین به ولی آباد متصل نبوده، در میان این چهار جهت، حلقه اتصالی وجود داشته و آن، خيرآبادی است که بقعه در آن واقع است. این مزرعه از ابتدای وقف شامل تاکستانها و باغات میوه و سبزی بوده و خوشبختانه ضمن آنکه هنوز باقی مانده آن، به صورت باغ است، دو دلیل دیگر نیز برای اثبات این مدعا وجود دارد:

الف) طوماری که سال 950 ه.ق مسئولین وقت آستان، تقاضاهایی از شاه طهماسب صفوی نمودند که یکی از آنها تعمیر دیوار چهارصد جریب از باغات آستان (باغات خيرآباد) با اعتبار مشخصی که وی موافقت ننموده است. ب) دلیل دیگر نقشه يك دوهزارم ری فعلی است و در آن کاملاً مشهود است که منطقه وسیع اطراف بقعه متشکل از باغاتی است که در خيرآباد واقع بوده و پس از باغات، مزارع غلات شروع می شود که آنها همگی در آبادی های ظهیرآباد، علائین، حسین آباد، بهشتی، عمادآور و ولی آباد قرار دارند.

3) مزرعه مافتان: در بلوک (منطقه) غار ری که امروز مافتون نامیده می شود، جزو بلوک شرقی است و در مجاورت کهریزك قرار دارد و به علت احداث پالایشگاه و بهشت زهرا در مجاورت آن، به شهر متصل گردیده است. و این نصف شش دانگ را خواجه امیرقباد و نصف دیگر را امیر فولادقیا وقف نموده اند.

4) مزرعه ایرین: در بلوک (منطقه) غار ری از راه فرعی عراق عجم در 25 کیلومتری جنوب تهران معروف به ایرین چیچکلو واقع است که از شش دانگ، یک چهارم را سید شرف الدین حسین و سه چهارم دیگر را کیا ابوالقاسم بن کیا جمال الدین تهرانی بر آستانه وقف نموده اند.

5) مزرعه بی بی مریم: در بلوک (منطقه) غار شرقی که یازده کیلومتر با شهرری فاصله دارد واقع می باشد، که از کل شش دانگ، یک سوم را امیرقباد وقف آستانه نموده و دوسوم محصول آن به مستحقان و در راه ماندگان برسد. این مزرعه هم اکنون موجود بوده، البته نه جزء موقوفات آستان.

6) مزرعه سیدعبدالله ایض: که اکنون به کلی در محدوده شهرری واقع شده است و همان بلوک (منطقه) غار ری می باشد.

از کل شش دانگ، نصف آن را میرغیاث الدین محمود میرکمال وقف نمود که یک سوم آن را متولیان متصرف شوند و باقی به فقرا و مستمندان و صادرین و واردین برسد. و این مزرعه نیز از وسعت زیادی برخوردار است که اغلب املاک مسکونی و مؤسسات فرهنگی پشت امامزاده عبدالله متعلق به همین موقوفه می باشد.

7) مزرعه عین آباد: بهنام ری، بهنام یا بهنان دهستان معتبری بود در شرق ری که شامل شصت ده که ورامین یکی از آنها به شمار می رفت. امروز از این دهستان، تنها دهکده ای به نام بهنام سوخته باقی مانده که جزو بلوک خوار است.

شش دانگ مزرعه مذکور را پیرعلی به کلی وقف کرده و شرط نموده یک پنجم آن را تولیت تصرف نماید و باقی را بعد از خرج فقاتها و مسائل زراعتی، در آستانه به مصرف فقراء و مستمندان برسانند.

8) مزرعه استروهه: از بلوک (منطقه) سیورقرج که بین خوار و دماوند قرار داشته و از بزرگ ترین دهستانهای ری که شامل نود ده بوده و قوه، شندر، ایوان کیف از آن جمله بوده است. امروز از آن همه مزارع و دهات، تنها نام ایوان کیف باقی مانده و

استروهه یا آبروهه هم وجود ندارد. کل شش دانگ مزرعه مذکور را نواب خلیفه شاهقلی مهرداد وقف نموده که یک سوم محصول آن به تولیت تعلق دارد و باقی به مصرف ضروریات آستانه برسد.

9) یک قطعه باغچه: واقع در سفنار غار که جزء بلوک (قطعه) غار غربی است که در جنوب غربی طهران، بیرون دروازه، سر راه ساوه متصل به شهر بود و اکنون به کلی جزو شهر تهران شده است. به هر صورت مالکیت ارضی آن جزء موقوفات آستان می باشد که در تصرف دیگران است.

کل شش دانگ آن را حسین خان روملو وقف نمود که یک سوم آن مخصوص متولیان و باقی مانده را صرف ضروریات آستانه نمایند.

10) مزرعه آبه: مشهور به ده خیر که جزء بلوک (منطقه) غار شرقی شهرری و در اراضی ری باستان قرار دارد که تپه میل از آثار ساسانیان در جنوب آن قرار دارد و الآن

به شهرری متصل و از معتبرترین موقوفات آستانه است. از شش دانگ مزرعه مذکور، دو دانگ سیدشرف الدین حسین وقف نموده و دو سوم محصول آن را صرف ضروریات آستان و بعد از آن به خرج زائرین برسانند و اکنون نیز این موقوفه در تصرف آستان می باشد.

11) مزرعه بند کردان شهریار: که در مجاورت شهر کرج و در سمت غرب آن قرار دارد و به مرور زمان از تصرف وقف خارج شده و بعد از انقلاب اسلامی به آسایشگاه معلولین کهریزک بخشیده شد و قسمتی از اراضی آن را صاحبان به منظور ایجاد یک شهرک صنعتی خریده اند. از شش دانگ آن دو دانگ آن را فولاد قیاء وقف نموده است.

12) مزرعه شرقی معروف به مزرعه شاهی (چشمه شاهی): از دهات غار غربی است و در شمال ده اندرمان قرار داشت که اکنون اراضی آن به تأسیسات آرامگاه امام خمینی (ره) اختصاص یافته است. و کل شش دانگ آن را سیدشرف الدین حسین

وقف نموده است.

13) مزرعه هوسنه بهنام ری: که از دهستان بهنام باقی مانده و هنوز در تصرف آستانه است. از شش دانگ آن سه دانگش را سیدشرف الدین حسین وقف نموده است.

14) مزرعه جلال آباد: واقع در غار ری که محلش معلوم نمی باشد. که از تمام شش دانگ، یک سوم آن را غازی خان تکلو وقف نموده است و باقی آنکه چهار دانگ است واقفش مشخص نیست.

15) مزرعه دز: واقع در بلوک (منطقه) غار، در کتابها از دز نام برده نشده، ولی در جنوب ری، آبادی وسیعی به نام دزآه وجود داشته که اولین منزل بعد از ری به سوی قم بوده و چون این منطقه جزء بلوک (منطقه) غار غربی بوده، بعید نیست که این موضع همان مزرعه دز بوده باشد، که از شش دانگ، دو دانگ آن را سیدشرف الدین حسین وقف نموده است.

16) مزرعه سینک: سینک یک مزرعه کوچک در شهریار است که هنوز در تصرف آستانه است. و ده واریز شهریار که امروز نامی از آن در میان نیست ولی در فرهنگ آبادی های کشور به قریه واریش شهریار با عرض 35 درجه و 49 دقیقه و طول 51 درجه و ده دقیقه اشاره شده است که تمام شش دانگ آن وقف شده است.

ص: 299

تقاضای متصدی وقت آستان از شاه طهماسب صفوی در 950 ه.ق

برای تعمیر 400 جریب از دیوار باغات (باغات خیرآباد)

و پاسخ وی به خط متداول زمان صفوی و خط امروزی

هو . آنچه رسم دو دانگ از مالوجهات شود باستانه متبرکه حکم صادر و در باب مشروحہ بشرف توصیہ دیگر آنکہ چون در این سال نواب
همایون مبلغ ہشت تومان نذری نذر آستانہ متبرکہ نمودہ بودند و مقرر فرمودہ کہ جهت سرکار آستانہ ملک خریداری نماید . چون در آن
وقت املاکی کہ دائر و نافع باشد صورت نیافت و موازی چہارصد جریب از باغات آستانہ متبرکہ حالا خراب و بائر شدہ و بعضی از دیوار
باغات مذکورہ ہست ، اگر امر فرمایند کہ آن مبلغ صرف تعمیر دیوار و باغات مذکور نماید کہ از این ممر نفع کلی ہمہ سالہ بسرکار آستانہ
رسد چاکر

هو . چون مبلغ مذکور نذر آستانہ متبرکہ شدہ کہ ملک بخرند و وقف آستانہ متبرکہ نمایند بہ همان قاعدہ ملک بخرند کہ در آن عمارت
باغہا نمودہ و خواہد شد.

ص: 300

ب - نام و مشخصات موقوفاتی که بعد از 961 ه. ق وقف آستان مقدس شده، عبارتند از:

1. مزرعه طاحونه دولاب؛ که شاه سلطان حسین صفوی سفری که از تهران می گذشت، آن را خریده و وقف امامزاده حمزه نموده است (در جنوب غربی تهران).
2. قریه ویمکرد؛ در غار ری.
3. مزرعه محمودآباد شهریار؛ شش دانگ آن وقف شده است.
4. مزرعه واریز آغاچ؛ در بلوک غار ری که شش دانگ می باشد.
5. مزارع اسلکه؛ در غار ری، شش دانگ می باشد.
6. زرگنده؛ در غار ری، شش دانگ می باشد.
7. چهار هرز (چاله هرز)؛ در غار ری که شش دانگ می باشد.
8. بالغ آباد؛ در غار ری که شش دانگ می باشد.
9. نعمت آباد؛ که در شش کیلومتری جنوب غربی تهران سر راه ساوه می باشد.
10. مزرعه خورادیل (خلایزیر بعدی)؛ با سرزمین های اطراف و قناتها و نهرا و باغات و غیره که در بلوک (منطقه) غار در جنوب غربی تهران بعد از نعمت آباد سر راه ساوه می باشد که از شش دانگ، (سه و یک چهارم) دانگ مشاعی آن را خانم زینب بیگم، دختر شاه طهماسب صفوی وقف نموده است.
11. روستای مردهاباد شهریار؛ که همان مردآباد است. شش دانگ آن را شاه عباس اول در مقابل نذری که برای بهبود خود از بیماری در تهران نموده بود وقف، و درآمد آن را صرف اطعام و روشنایی آستانه نمود.
12. کاروانسرای معروف به شاه عباس؛ که در ضلع غربی خیابان اصلی شهر، بین دروازه قاجاری و بازار واقع شده بود که واقف بنای آن شاه عباس اول بود.
13. یک بنگاه از 24 بنگاه آب قنات مقصودآباد؛ که امیرسلیمان خان وقف نموده است.

14. شش دانگ قنات مهدی آباد؛ که میرزا شفیع صدر اعظم فتحعلی شاه وقف نموده است.

15. کلیه بازار قدیم؛ که بنا به مندرجات سند مالکیت موجود، عرصه آن متعلق به آستان و اعیانی آنها دارای مالک بوده است.

ص: 302

فرمان حسینعلی میرزا محرم الحرام 1229 ق

در مورد پرداخت درآمد آستان مقدس به متولّی توسط رعایا

ص: 303

علل از دست رفتن موقوفات

آن گونه که فرمان مورخ 1140 اشرف افغان تصریح دارد، موقوفات از قدیم و جدید در آن فرمان معلوم و مشخص بوده و درآمد آنها به آستان می رسید. ولی همان طور که ذکر گردید، اکنون بیش از هشت رقبه در تصرف آستان نیست. علت از دست رفتن این موقوفات که بین سالهای 1140 و 1260 هجری قمری (طی 120 سال) یعنی آغاز سلطنت نادرشاه تا اواسط پادشاهی قاجاریه به وقوع پیوسته، اجمالاً به شرح ذیل است:

هرج و مرج پس از قتل نادرشاه و تاخت و تاز مدعیان مختلف تاج و تخت مانند ابراهیم خان افشار، آزادخان افغان، علیمرادخان بختیاری، کریم خان زند و آقامحمدخان قاجار، در نواحی ری که همه موقوفات آستان در آن قرار داشت و حکومت ثابتی هم که متولیان را در وصول عواید موقوفه از متجاوزان و مستأجران و مباشران محلی حمایت کند، وجود نداشت.

اسامی موقوفات تصرف شده که صورت درآمد آن

در فرمان اشرف افغان ذکر گردیده:

1) زرگنده و مدارک مربوط به آن:

الف - خلاصه فرمان حسینعلی میرزا در مورد زرگنده، اسلکه، بالغ آباد و چهل هرز (چهارهرز)

فرمان مورخ محرم الحرام سنه 1229 هجری قمری حسینعلی میرزا فرزند فتحعلی شاه، که ذیلاً می آوریم، دلیلی است آشکار بر آنکه هنوز زمانی که تا حدی

ص: 304

مملکت آرام گرفته و قدرت حکومت مرکزی تثبیت شده بود، عواید قُرای زرگنده و اسلکه و بالغ آباد و چهارهرز متعلق به قریه مزبور، به متولّی عاید نمی گردیده است:

ص: 305

حکم محمدشاه قاجار در مورد واگذاری زرگنده به وزیر مختار روس در 1260 ق

ص: 306

بالای فرمان سمت راست، مهر چهارگوش شاهزاده با این سجع «تابنده دُر مخزن شاهی حسینعلی»

حکم والا شد آنکه چون زرگنده و اسلکه و بالغ آباد و چهار هرز که واقع است در بلوک شمیران دارالخلافة طهران وقف آستانه عرش درجه و مزار کثیرالانوار ملک پاسبان متبرکه امامزاده واجب التعظیم و لازم التکریم حضرت عبدالعظیم علیه التحية و التسليم بود و مداخل آن صرف مخارج سرکار فیض آثار، به طریقی که واقف معین کرده عمل می گردید و در این سنوات به علت بعضی جهات مداخل و منافع آنها واصل و عاید نمی شد، مقرر داشته ایم که قریه و مزارع مذکوره را که موقوفی سرکار ساطع الانوار است به طریق سابق در امور زراعت و فلاحت و آبادی آنجا سعی نموده، در انتظام امور آنجا کوشیده، مداخل و منافع آنها را صرف اخراجات سرکار فیض آثار سازند. عالیجنابان، مستوفیان و کدخدایان و... به هیچ وجه دخل و تصرف در قرای مذکور نکرده، در هر حال معاف از عوارضات مرفوع القلم دانسته، قریه و مزارع مزبوره را مختص سرکار کثیرالانوار دانند. مقرر آنکه عالیشان کدخدا و عالیحضرت رعایای قریه زرگنده و اسلکه و بالغ آباد و چهار هرز حسب المقرر معمول که امر و مقرر فرموده ایم، تخلف و انحراف نورزیده، نزد متولی جلیل الشان رفته از قراری که مشارالیه قرار در کار آنجا می دهند معمول دارند و در عهده شناسند.

«تحریرا فی شهر محرم الحرام 1229 هجری»

ب - فرمان محمدشاه قاجار با مهر چهارگوش او بالای فرمان در مورد واگذاری زرگنده به سفارت روس

المملك لله

«محمدشاه غازی صاحب تاج و نگین آمد

شکوه ملك و ملت رونق آئین و دین آمد»

طغرا المملك لله تعالى عز شأنه العزيز آنکه: چون قریه زرگنده شمیران در دست عالیجناب میرزا سیدعلی متولی باشی حضرت عبدالعظیم (علیه آلاف التحية و التکریم) بود مداخل

کلی از آنجا می برد و نظر به اینکه قریه مزبور محل بیلاقی جناب جلالتماب وزیر مختار روس بود. قریه مزبوره را واگذار به وزیر مختار روس فرمودیم، در عوض قریه مذکوره مالیات قریه رامین من بلوک شهریار را که ملکی مشارالیه است به او مرحمت فرمودیم که همه ساله بر سبیل استمرار دریافت کرده، صرف معیشت و گذران خود کند و به دعاگویی دولت علیه اشتغال نماید.

نقدا: سی و یک تومان و یک هزار و دویست و پنجاه دینار جنس: پنجاه خروار

مقرر آنکه: حکام حال و استقبال دارالخلافه طهران، قریه رامین را از تیولی عالیجاه پاشایک مقطع و در عوض قریه زرگنده، در حق عالیجاه سابق الالقاب برقرار داشته؛ قلم و قدم از آنجا کشیده و کوتاه دارند و به هیچ وجه تا آنکه مشارالیه در کمال فراغت منافع و مالیات آنجا را بازیافت داشته به مصارف گذران و مخارج خود برساند. المقرر آنکه. عالیجاهان

مستوفیان عظام و کتاب خیریت اکتساب دفترخانه مبارکه شرح فرمان جهان مطاع را در دفاتر

خود ثبت نموده از شوائب تغییر و تبدیل مصون و محروس دارند.

«تحریرا فی شهر ربیع الثانی سنه 1260»

در این سند شوم که پادشاهی نالایق و دست نشانده بیگانه، به موجب آن مرغوب ترین موقوفه آستان را به سفیر روس بخشیده است، چند نکته حیرت انگیز به چشم می خورد:

ص: 308

اول . با اینکه در فرمان حسینعلی میرزا ، که در حدود 30 سال پیش از این فرمان نوشته شده، به صراحت گفته اند: «قریه زرگنده و اسلکه و بالغ آباد و چهارهرز متعلق به قریه مذکوره که واقع است در بلوک شمیران دارالخلافة طهران؛ وقف آستانه عرش درجه مزار کثیرالانوار ملک پاسبان متبرکه اما مزاده واجب التعظیم و لازم التکریم حضرت عبدالعظیم علیه التحیة و التسلیم» است؛ در این فرمان هیچ اشاره ای به موقوفه بودن زرگنده و توابع آن نشده، بلکه به عنوان قریه ای که در دست میرسیّدعلی متولّی بوده و مداخل کلی از آن جا می برده، یاد شده است.

دوم . قریه زرگنده و توابع آن، به طوری که در فرمان اشرف افغان مصرح است، از موقوفات جدیده (خاصه) بوده و میرسیّدعلی متولّی، حقی در تولیت آن نداشته که با مالیات قریه رامین ملک شخصی خود در شهریار مبادله نماید. همچنان که پادشاه وقت هم، که سمت تولیت موقوفات خاصه را داشته، حق بذل و بخشش اموال موقوفه را نداشته است.

سوم . در فرمان محمدشاه تنها صحبت از واگذاری قریه زرگنده به میان آمده و هیچ اشاره ای به اسلکه و بالغ آباد و چهارهرز نشده و پس از آن معلوم نیست چه بر سر این چند موقوفه آمده است.

ظاهراً چنین به نظر می رسد ، که پس از مصادرات نادرشاه که متولّیان و متصدیان موقوفات، وقفنامه ها را پنهان کرده و بعضاً خود متواری شده بودند ، جمعی فرصت طلب که به عنوان مستأجر و مباشر، این املاک را در تصرف داشته اند، به ضبط آنها پرداخته، به مدت هفتاد هشتاد سال از پرداخت عواید آستانه خودداری کرده اند ، تا سال 1229 که حسینعلی میرزا فرمان استرداد آنها را صادر کرده ، ولی این فرمان نیز

به طور کلی اجرا نشده و احتمالاً بین متولّی و متصرفان آن اراضی بدین نحو تراضی به عمل آمده که قریه زرگنده به متولّی سپرده شود و مزارع تابعه به ملکیت متصرفان باقی بماند. پس از چندی قریه زرگنده را نیز به وزیر مختار روس بخشیده اند و بدین ترتیب قسمتی از پرارزش ترین موقوفات آستانه حضرت عبدالعظیم علیه السلام از دست رفته است.

بقیه موقوفات هم که از زمان نادر به نام خالصه در دفاتر دیوانی ثبت شده بود، در زمان پهلوی اول همراه با دیگر دهات خالصه به مزایده فروخته شدند.

(2) مزرعه استروهه:

سه دانگ وقفی جدید که به اجازه به این قید عمل شده/ که دو ثلث اجاره را نقداً جنسا تماماً و یک ثلث را از قرار تومانی/ هشت هزار دینار و خرواری هشتاد من مهمسازی ارباب

حوالات/ نمایند مقرر آنکه متولی و متصدی محال اوقاف جدیدی تحقیقات لازمه/ نمایند، هرگاه در مزرعه مزبوره بذر و نسق و عوامل و سایر مصالح الاملاک/ از قدیم باشد، موافق

حساب، به دستور استمرار سند بازیافت/ ابواب جمع خود و در نسخه جات مستوفی جزو، داخل جمع نمایند/

نقد: 20 تومان و 680 دینار جنس: 407 خروار و 60 منبه عمل آمده «قوی نیل» بعد از وضع کسر اجازه معمول مستأجران

نقد: 20 تومان و 81000 دینار جنس: 94 خروار و 27 متفاوت جمع قدیم الی عملکرد «قوی نیل»

نقد: 8 تومان و 2580 دینار جنس: 313 خروار و 33 من

(3) قریه دولاب:

به شرح جزو، که مال و منال قریه مزبوره، موافق نسخه مستوفی موقوفات با مردهاباد/ یک جا جمع است و جمع قدیم در تحت قریه مزبوره نوشته شده/ و جزو الکاء ری قلم داده اند؛

و مستوفی جزو، تخمین مال و منال قریه مزبوره را حسب الواقع نموده/ ابواب جمع خود نمایند/

نقد: 67 تومان و 1088 دینار جنس: 121 خروار و 55 منموافق جمع قدیم: 57 تومان و 1088 دینار از بابت عملکرد قوی نیل: 10 تومان

جنس: 14 خروار و 56 منجنس: 60 خروار

ص: 310

قریه دولاب:

از بابت 15 تومان آن و قطعات زمین وقعه در قریه مزبوره/ حسب القرار متولی شرعی/ که در سنه «قوی ئیل» داخل اجاره/ برده شد و خود متصرف شد/

29 تومان و 700 دینار منهای 2 تومان و 900 دینار 26 تومان و 9800 دینار مقرر و حسب العمل که معادل نقدی جمع قدیم منظور شده که در عوض جنس قدیم منظور می شود چون تسعیر نامچه در نظر نبود/ مستوفی جزو حسب الواقع عرض و از انقرار جمع نماید/

14 تومان و 9940 دینار 11 تومان و 8070 دینار 18 خروار و 41 من

4) مزرعه ویمکرد:

چون جمع قدیم در نظر نبود و از دفاتر دیوانی به نظر نرسید، لهذا عملکرد «قوی ئیل» در تحت جمع قدیمی و در به عمل آمده قوی ئیل نیز منظور، هرگاه ثانی/ الحال معلوم شود مستوفی جزو از آن قرار در نسخه جات ابواب جمع نماید/

عن تفاوت نقد: 10 تومان

جنس: 60 خروار

عن قطعات واقعه در قریه دولاب از بابت وقفی سرکار امامزاده حمزه که مقرر شده ضبط شود.

نقد: 39 تومان و 1158 دینار جنس: 34 خروار و 44 منبه عمل آمده قوی ئیل: 39 تومان و 3000 دینار مقرر و حسب العمل معادل نقدی جمع قدیم از بابت تفاوت نقدی عملکرد «قوی ئیل» در عوض جنس جمع قدیم منظور می شود/

نقد: 39 تومان و 1158 دینار جنس: 8 خروار و 18 منوقری: 4000 دینار جنس: 13 خروار و 71 مناز بابت تفاوت جنس جمع قدیم الی عملکرد «قوی ئیل» مقرر آنکه فضیلت پناه متولی و

ص: 311

مستوفی جزو/ سرکار مزبور در باب جمع قدیم تحقیقات لازمه نموده ثانی الحال آنچه مشخص و محکوم به بوده، از آن قرار/ در نسخه جات ابواب جمع نمایند/ 20 خروار و 73 من

مالوجهات

نقد: 15 تومان و 625 دینار جنس: 395 خروار و 18 منبه عمل آمده قوی نیلتفاوت جمع قدیم الی عملکرد قوی نیلتقد: 8 تومان و 4248 دینار جنس: 281 خروار و 81 مننقد: 6 تومان و 6337 دینار جنس: 113 خروار و 37 من

(5) مزرعه بهشتی که به شرح ایلمان به اجاره عمل شده:

نقد: 5 تومان و 9021 دینار جنس: 177 خروار و 37 منبه عمل آمده قوی نیل بعد از وضع کسر اجاره معمولی مستأجران

نقد: 12 تومان و 100 دینار جنس: 140 خروار و 81 مننقد: تفاوت 6 تومان و 1978 دینار که در عوض جنس داده شده به عینها

جنس: 125 خروار و 7 من

که در عوض تفاوت جنس نوشته می شود به قرار/ وقری 4 هزار دینار موافق تسعیر دیوانی 6 تومان و 1978 دینار

نقد: 5 تومان و 9021 دینار جنس: 15 خروار و 47 مننقد: جنس: 36 خروار و 56 من

(6) مزرعه محمودآباد شهریار:

از بابت رسد مالوجهات که به سیور غال سرکار مزبور مقرر بوده

نقد: 1 تومان و 680 دینار جنس: 50 خروار و 93 منبه عمل آمده قوی نیل

نقد: 2500 دینار جنس: 11 خروار و 66 من

ص: 312

تفاوت جمع قدیم الی عملکرد قوی نیل

نقد: 8180 دینار جنس: 39 خروار و 27 من

(7) مزرعه چال ماهیان:

موافق دفاتر الکاء ری نوشته شده و محل مزبور معدوم است، چون عملکردی ندارد، لهذا جمع دفتری نوشته می شود. چون جمع محل مزبور با مافتان وقعی قدیمی مساوی است، معلوم می شود که در نسخه جات اشتباه شده باشد متولی و متصدی/ دست از پی برده، تحقیق نمایند و از آن قرار ابواب جمع و در نسخه خود جمع نمایند/

نقد: 1 تومان و 3562 دینار جنس: 55 خروار و 16 من

(8) مزرعه ترسن آباد:

چون جمع قدیم و عملکرد «قوی نیل» مساوی است لهذا مبلغ/ و مقدار مزبور در میزان قدیم و عملکردی هر دو داخل شد/

نقد: 8245 دینار جنس: 10 خروار و 66 من

(9) مزرعه سید عبدالله ابیض:

از بابت رسد اربابی

نقد: 4 تومان و 2734 دینار جنس: 33 خروار و 84 مناز بابت مالوجها که با سرکار جدیدی و متولی و متصدی محال مزبور بار جمع خود دانسته، داد و ستد می نمایند.

نقد: 1 تومان و 2734 دینار جنس: 16 خروار و 66 منبه عمل آمده قوی نیل مطابق استمرار

نقد: 2585 دینار جنس: 11 خروار و 66 من

ص: 313

تفاوت جمع قدیم الی عملکرد قوی نیل

نقد: (پارگی فرمان) جنس: 5 خروار و 52 منکه با سرکار قدیمی و سهوا مال و منال را یکجا قلم داده اند... مقدار مزبور در سرکار قدیمی ابواب جمع شد/

نقد: (پارگی فرمان) جنس: 30 خروار

(10) مزرعه عمادآورد:

(پارگی سند) از بابت مالوجهات به شرح ترسن آباد، عمادآورد است.

نقد: 1500 دینار جنس: 14 خروار و 25 من

(11) مزرعه واریز شهریار از توابع محمودآباد:

چون جمع قدیم و عملکرد قوی نیل مساوی است/ لهذا مقدار مزبور در هر دو میزان داخل است/ 10 تومان

(12) باغات و غیره:

نقد: 9 تومان و 3000 دینار جنس: 26 خروار و 40 منبه عمل آمده تفاوت جمع قدیم و عملکرد قوی نیل نقد: 9 تومان و 1000 دینار جنس: 26 خروار و 40 من نقد: 2000 دینار جنس: -15 تومان رضا طبایخ/.../ مردانک/ مسیح/ نصیر میرصفی/ شاه محمد حسین/ میرمؤمن/ حاجی محمد حسین/ موسی کاظم/ برخوردار/ گدا علی/ اوس/ حاجی باقر/ رضا 6000 دینار

عن کل واقعه ایلمان: 26 خروار و 40 من

طاحونه دولاب چون جمع قدیم ندارد عملکرد قوی نیل در هر دو میزان جمع شد مباشرین

ص: 314

قسمتی از فرمان اشرف افغان که اجاره سالانه موقوفات در آن ذکر گردیده است

و اجاره باغات خیرآباد در آن مشهود است:

ص: 315

سرکار جدید هرگاه جمع قدیم طاحونه مزبور معلوم شود، از قرار ابواب جمع نمایند 90 تومان

به عمل آمده قوی نیل: 000 دینار

تفاوت جمع قدیم الی عملکرد قوی نیل: 2000 دینار

تفاوت جمع قدیم الی عملکرد قوی نیل: 9 تومان

13) خیرآباد:

موقوفات قریه خیرآباد که اصل روضه مقدسه/ در آن واقع است داخل قدیمی، و دخل به موقوفات جدیدی ندارد؛ لهذا باید وقف نامچه هائی که در باب قدیمی بودن مفضلات که در

تحت همین مستغلات نوشته شده، در دست بوده باشد. به نظر عالیجاه بیگلربیگی طهران رسانیده، هرگاه مشاؤالیه نظر به اسناد و استمرار، تصدیق قدیمی بودن/ و وقفیت آنها نماید، به شرحی که در طومار مزبور نوشته شده، داخل موقوفات محال قدیمی و در وجه آستانه مقدسه برقرار و الا عالیجاه بیگلربیگی مشاؤالیه، به موجبی که در رقم قضائیم جدیدی

ابوابجمع خود و در نسخه جات داخل نمایند.

نقد: 26 تومان و 2614 دینار جنس: 4 خروار و 92 من و 3 سیراز بابت عملکرد قوی نیل مستغلات جدید که داخل جمع شده:

نقد: 8 تومان به عمل آمده قوی نیل: 18 تومان تفاوت جمع قدیم الی عملکرد قوی نیل:

نقد: 8 تومان جنس: 4 خروار و 92 من و 3 سیر مستغلات عن دکاکین زاویه مقدسه: 18 تومان

زاویه مقدسه به علت خرابی در قوی نیل چیزی به عمل نیامده عن جمع قدیم -

نقد: 9 تومان و 7614 دینار

سبزیکاری زاویه مقدسه به علت خرابی چیزی به عمل نیامده عن جمع قدیم -

جنس: 4 خروار و 92 من و 3 سیر

ص: 316

عن عملکرد بقیه جمع قدیم: 10 تومان

تفاوت که در قوی ئیل به عمل آمده و در نسخه جمع قدیم جمع شده: 8 تومان

از بابت قریه مردهاباد و مزارع تابعه از قرار نسخه مستوفی موقوفات ممالک محروسه:

نقد: 301 تومان و 9771 دینار جنس: 337 خروار و 31 منقریه مردهاباد: بالتمام قریه نعمت آباد: بالتمام قریه غارری: جنس

مزرعه اسلکه و زرگنده و چهارهرز: بالتمام مزرعه... آغاچ: بالتمام

به عمل آمده قوی ئیل:

نقد: 91 تومان و 8100 دینار جنس: 240 خروار تفاوت جمع قدیم الی عملکرد قوی ئیل:

نقد: 210 تومان و 1571 دینار جنس: 97 خروار و 31 مندییه مردهاباد و مزارع واقعه به شرح فوق سوی اسلکه و زرگنده و چهارهرز و

دولاب چون علی حده اجاره داده شده در محل خود برآیند

مزرعه اسلکه و زرگنده و چهارهرز شمیران که منال با مردهاباد یکجا جمع است عن رسد مال حفاری که در تحت جمع قدیم جمع و در دفعه تفاوت به شرح فوق به میزان رفته.

نقد: 307 تومان و 6651 دینار جنس: 335 خروار و 71 مننقد: 3119 دینار جنس: -

(14) باغات خیرآباد:

در باب آب مزرعه مزبوره که در زاویه مقدسه، موافق استمرار شرب/ می شود. جوابی مفصلاً عرض نموده که آب مزرعه مزبوره، در زاویه مقدسه، موافق استمرار از/ ثلث است و

چون مزرعه مزبوره به اجاره عمل شده، معمول مستأجران موافق دستور قدیم است/ که حق الشرب آب مزرعه مزبوره را بر این موجب از صاحبان باغات مطالبه و بازیافت می نماید.

حق الشرب باغ و باغچه در آمد که تاك و سایر اشجاران به غرس جدید منغرس شده باشد

ص: 317

سال اول: جریبی 400 دینار

سال دوم: جریبی 1000 دینار

سال سوم: جریبی 3000 دینار

سال چهارم: به دستور باغت کامله: جریبی 7500 دینار

حق الشرب باغچه و باغات کامله که اشجار و تاک آن به حد کمال رسیده جریبی هفت هزار و پانصد دینار به عمل آمده قوی نیل از قرار نسخه به قید التزام مشرف و مستوفی قریه

مزبور

نقد: 19 تومان و 8100 دینار جنس: 240 خروار جنس: تتمه به میزان می رود

تفاوت جمع قدیم الی عملکرد قوی نیل:

نقد: 287 تومان و 8551 دینار جنس: 95 خروار و 71 مننقد: 265 تومان و 8551 دینار جنس: به میزان می رود مقرری عملکرد «قوی نیل» بعد از وضع معمولی مستأجران از قرار سند اجاره: 22 تومان

بلامبلغ و مقدار از بابت عشر قریه خیرآباد که در سنه «قوی نیل» براساس عطائی مرسومی زراعت، حبه و دیناری مهمسازی نکرده و جمع دفتری ندارد.

ص: 318

دفتر محاسبات درآمد و مخارج آستان در زمان صدارت امین السلطان که متعلق به سال 1299 و 1291 قمری است و به مهر نامبرده مهور و تأیید شده، هنوز درآمده سالیانه زرگنده در آن مندرج است و این خود بیانگر آن است که با اینکه به فرمان محمدشاه زرگنده به سفیر روس واگذار گردیده بود، با این حال مسئولین وقت آستان اجاره آن را دریافت می نمودند که مقدار آن در دیوان محاسبات آمده و خوشبختانه اصل اسناد موجود است. در همان دفتر متعلق به سال 1299 اجاره طاحونه دولاب نیز جزء درآمد آستان منظور گردیده که اکنون اثری از آن باقی نیست.

تذکر: یکی از موارد اختلاف متولیان شرعی و انتصابی آستانه حضرت عبدالعظیم علیه السلام، مسئله مستغلات آستانه بوده است؛ زیرا ملک آنها از موقوفات قدیمی و غالباً جزو مبارك آباد (خیرآباد) بود ولی ساختمان ها را شاه طهماسب احداث کرده بود.

نتیجه

اکنون که خوانندگان محترم با مختصر توضیح به تعریف وقف و موقوفات آستان مقدس حضرت عبدالعظیم علیه السلام آشنا گردیدند، شایسته است توجه داشته باشند اگر طی پنج قرن گذشته موقوفات تصرف نشده بود، نه تنها بقعه از عظمت چشمگیری برخوردار بود، بلکه مازاد درآمد آن در راه تأسیس مراکزی از قبیل بیمارستان ها، دانشگاه ها، حوزه های علمیه، مدارس و سایر مجموعه های رفاهی، فرهنگی، عام المنفعه افزون بر نیاز شهرستان ری صرف می گردید و از این راه مردم شهر و زائرین در رفاه کامل بودند و نظر واقفین نیز تأمین گردیده بود. ولی متأسفانه با تصرفات غیرمجاز، وضع آستان در 50 سال گذشته به جایی رسید که مسئولین وقت نه تنها برای هزینه مختصر اندود بام های بیوتات، آن هم چند سال یکبار دچار مشکل

می‌گردیدند، حتی حقوق ماهیانه معدود خادمان که اغلب آنها نیز بضاعتی نداشتند، متوالیا بین 2 تا 3 ماه به تأخیر می‌افتاد. زیرا مستأجرین موقوفات باقی مانده، هر سال به عناوین مختلف از قبیل خشکسالی، سرمازدگی و آب‌گرفتگی محصولات، از پرداخت اندک مال‌الاجاره طفره رفته و اداره امور آستان را مختل می‌نمودند، تا اینکه

تولیت فعلی پس از به دست گرفتن زمام امور بدون پشتوانه مالی، با توکل و همت بلندی که داشت، چنین طرح عظیمی را جهت رفاه زائرین و شکوفایی آستان که وضع قبلی آن هیچ‌گونه شایسته‌مقام‌الای‌محدث‌علیم، حضرت عبدالعظیم علیه‌السلام نبود، شروع و خدای متعال هم‌عنایت خود را دریغ نداشت. ایشان با برخورداری از همکاری مدیران کارآمد توانست با وامی که از بانک‌ها برای بقعه (که خود می‌بایست دارای بانک باشد) گرفته، طرح را شروع و جهت پشتیبانی آن معاونت اقتصادی از طریق تأمین درآمدهای مشروع توانست به طرح‌های پیش‌بینی شده جامه عمل بپوشاند و یقیناً روزبه‌روز بر رونق و توسعه این مرکز بزرگ مذهبی و فرهنگی بیافزاید. حال با این توضیحات ذکر شده مشخص گردید نه تنها مترمربعی ملک غصبی در کلیه آستان وجود ندارد، بلکه چه بسیار موقوفه آستان که دیگران به ظاهر مالک‌آنند، ولی غصبی بوده و اگر می‌خواهند ذمه‌ای به گردن نداشتند، رضایت متولی موقوفات الزامی است، و یقیناً اگر مبلغی را به آستان می‌پردازند، صرف‌امور‌عام‌المنفعه مشهود خواهد شد، ضمن اینکه رجاء واثق دارم زمانی که عدل گستر جهانی (ان‌شاء‌الله) خداوند در ظهور ایشان تعجیل فرماید (ظهور نماید، در رأس برنامه‌های ایشان، بازگرداندن موقوفات به صاحبان اصلی آنها قرار داشته و سرفراز کسانی که در آن روز متصرف غیرشرعی موقوفات نباشد. ان‌شاء‌الله.

فهرست منابع و مآخذ

1 - جنة النعيم (روح وريحان)/ تأليف شيخ ملاباقر واعظ كجورى

2 - رى باستان، ج 1/ تأليف دكتور حسين كريمان

3 - رى باستان، ج 2/ تأليف دكتور حسين كريمان

4 - قصران/ تأليف دكتور حسين كريمان

5 - اسناد و فرامين آستانه رى/ تأليف دكتور محمدعلى هدايتى

6 - تاريخ آستانه رى/ تأليف استاد سيدعبدالله عقيلى

و ساير اسناد موجود

ص: 321

مقاله دهم : بست نشینی در حرم حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام در دوران قاجار

اشاره

نورالله عقیلی

ص: 323

آستان مقدس امام زادگان و اولیای الهی، پس از مشاهد معصومین رحمه الله و مساجد، با عظمت ترین بقعه ها به شمار می روند که چونان مغناطیسی قلب و جان انسانها را به سوی خود کشیده و تعظیم و تکریم آنان را باعث می شوند.

آستان مبارك حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام در میان بقعه ها و زیارتگاههایی که در جهان تشیع وجود دارد، برجستگی و ویژگیهای خاصی دارد؛ زیرا این بزرگوار علاوه بر داشتن علم و کمال و نسبی شریف، مورد تأیید امامان بوده و از سوی آنان وکیل در تبلیغ معارف حقّه شیعه در خطّه ری بوده است. به همین دلیل توفیق زیارتش چنان فضل و ارزش دارد که آدمی را به شگفتی وامی دارد و تنها می توان با توجه به کریمه «هذا من فضل ربي» به این حیرت پاسخ داد.

اما جدای از فضایل معنوی علمی آستان مقدس حضرت عبدالعظیم علیه السلام، این مکان مقدس به دلیل قرار گرفتن در کنار شهر تهران، که از دوران سلطنت قاجار تاکنون به عنوان پایتخت ایران بوده و همچنین به دلیل فضیلت خود صاحب بقعه نسبت به دیگر بزرگان مدفون در منطقه ری و تهران، نقشی بسیار مهم در تاریخ معاصر ایران ایفا کرده که از آن زمره می توان به بست نشینی و تحصنهای فراوان سیاسی و اجتماعی علما، بزرگان و مردم در آنجا اشاره کرد. این حرکتهای در بسیاری از تحولات مهم ایران

همچون مشروطیت، نقشی بسزا و غیر قابل انکار داشته است و به جرأت می توان ادعا کرد که در بسیاری از آثار مورخان و پژوهشگران پیرامون تاریخ معاصر ایران به

نمونه هایی از این موارد اشاره شده است.

با عنایت به این نکته، مقاله حاضر کوشش دارد تا به گونه خلاصه به مقوله بسیار مهم بست نشینی در آستان مقدس حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام پرداخته و نمونه هایی از آن را نیز به عنوان شاهد بیان کند.

تعریف بست نشینی و دلایل و آثار آن

بست نشستن یعنی: «پناهنده شدن در مشهدی مقدس یا عتبه ای از عتبات عالیات یا خانه یکی از مجتهدان و علمای بزرگ...، متحصن شدن، پناه بردن به بست.»⁽¹⁾

این بست نشینی، که پدیده ای سنتی بود و به گونه ای عمومی انجام می گرفت، به افراد یا گروه های خاصی انحصار نداشت و بیشتر توسط افرادی که مورد ظلم و ستم قرار گرفته و به نحوی حقتشان پایمال گردیده بود، انجام می گرفت. برخی نیز به دلیل مخالفت با حکومت و یا انجام جرم و یا خطایی که از آن احساس خطر می کردند، به بست نشینی دست می یازیدند که گروه اول خانه علمای صاحب نفوذ و گروه دوم مکانهای مقدسی همچون مشاهد متبرکه را انتخاب می کردند.

هدف اصلی بست نشینها، به دست آوردن امنیت جانی و مالی، احقاق حق و ستاندن داد خویش بود که البته در پرتو تقدس مکان و احترام و نفوذ و اعتبار آن بزرگ حاصل می گردید و نمونه های آن در تاریخ ایران زمین فراوان به چشم می خورد.

اما نوع دیگر و به بیان بهتر، نوع خاص بست نشینی که نقش بسیار مهمی را در حوادث دوران سلطنت قاجاران ایفا کرد، عبارت است از بست نشینی با انگیزه ها و اهداف وسیع سیاسی و اجتماعی در حرم حضرت عبدالعظیم حسنی که شایسته است تحصن نامیده شود.

ص: 326

1- . لوح فشرده لغت نامه دهخدا دانشگاه تهران.

این تحصنها که در اواخر دوران قاجاریه و مخصوصاً نهضت مشروطه با هدایت و رهبری علمای بزرگ کشور و با استقبال پرشور اقشار مختلف مردم آزادی خواه برپا می شد، با هدف اعلان اعتراض و مخالفت با اوضاع موجود داخلی، بیان خواسته ها و مطالبات و ابراز عقاید و نظریات سیاسی - اجتماعی صورت می گرفت و علاوه بر اعطای امنیت و آزادی بیان و گفتار به تحصن کنندگان، موجب می گردید تا ندا و سخن آنان به گونه ای گسترده و در شکلی وسیع پخش گردد. این بست نشینها آنان را از ابزار

تبلیغی سرنوشت سازی برخوردار و از مسکوت ماندن و به اصطلاح سانسور شدن حرکت جلوگیری می کرد.

یکی از دلایل مطرح شدن این مکان برای بست نشینی، قرار گرفتن آستان مقدس حضرت عبدالعظیم علیه السلام در شهر قدیمی، آباد و مشهوری بود که نزدیک شهر تهران و مخصوصاً جنوب آن قرار داشت. (1) مضافاً اینکه شهری در مسیر ارتباطی تهران به مناطق جنوبی و شرقی کشور و از آن زمره شهرهای مهم اصفهان و مشهد، واقع شده بود.

از دیگر علت‌های مهمی که موجب انتخاب شدن آستان متبرک حضرت عبدالعظیم علیه السلام برای تحصن می گردید، فضیلت بسیار زیارت آن بزرگوار بود که در روایتی چونان زیارت حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام شمرده شده است. بسیاری از بزرگان به این مکان اهتمام ویژه ای داشته اند و حتی شاهان قاجار نیز از این رفتار مستثنا نبودند؛ به طوری که ناصرالدین شاه نیز مراسم جشن پنجاهمین سالگرد سلطنت خویش را در آنجا قرار داد و این اهمیت تا به آنجا است که می توان گفت این آستان مطهر پس از مرقد شریف حضرت معصومه علیها السلام در شهر قم، معروف ترین

امام زاده کشور می باشد.

ص: 327

1- . در آن زمان، مناطق مرکزی و جنوبی تهران جزو شهر واز مراکز بااهمیت آن به شمار می رفت و شمال دارای اعتبار کنونی نبود.

نمونه هایی از بست نشینی در حرم عبدالعظیم علیه السلام

پیش از پرداختن به برخی از مهم ترین نمونه های بست نشینی، تذکر دو نکته ضروری می باشد:

الف) بخش اول بست نشینی که به قصد امنیت جانی و بخشیده شدن از سوی حکومت توسط برخی افراد تحت تعقیب و مخالف حکومت و... صورت می گرفت، به دلیل رواج بیش از اندازه و به وجود آوردن مشکلات فراوان برای حاکمیت، در اصلاحات امیر کبیر ممنوع و بی اعتبار گردید.

ب) به نظر می رسد منع این بست نشینیها توسط امیر کبیر، پس از او چندان کارایی نداشت و دوباره ادامه یافت که نمونه های آن را می توان در لابلای حوادث اجتماعی کشور مشاهده کرد، اما در هر حال از نظر سیاسی چندان اهمیت ندارد.

اکنون به چند نمونه از بست نشینی و تحصن در حرم حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام اشاره می کنیم.

1. پناهندگی و بست نشینی حاجی میرزا ابوالحسن خان شیرازی معروف به ایلچی (وزیر دول خارجه در زمان فتحعلی شاه قاجار) که پس از فوت فتحعلی شاه و سقوط سلطنت نود روزه فرزند او، شاهزاده علیشاه ظل السلطان، و بر تخت نشستن محمدشاه به همت میرزا ابوالقاسم قائم مقام فراهانی، به دلیل حمایت و جانبداری از جانشینی و سلطنت ظل السلطان و هراس از مجازاتهای سخت و تند قائم مقام، به حرم حضرت عبدالعظیم علیه السلام پناه برد و تا زمان قتل قائم مقام، به دستور محمدشاه در آن حالت باقی بود (1250 - 1251 قمری).⁽¹⁾

ص: 328

1- . علی اصغر شمیم، ایران در دوره سلطنت قاجار چاپ دوم: نشر مدبر، تهران، 1368، ص 342.

2. بست نشینی میرزا عباس بیات ایروانی معروف به حاجی میرزا آقاسی، صدر اعظم محمدشاه قاجار، که پس از فوت او به دلیل وحشت از سابقه صدارت سیزده ساله و مخالفان حکومتی و درباری خویش و همچنین به شکست انجامیدن توطئه اش در نایب السلطنه کردن عباس میرزا ملک آرا، برادر ناتنی و کوچک تر ناصرالدین شاه، تا آمدن ناصرالدین شاه از تبریز به تهران (که با مخالفت مادر عباس میرزا ملک آرا رویه رو گردید)، از کاخ عباسیه در شمیرانات به تهران فرار کرد و سپس با رفتن به حرم حضرت عبدالعظیم علیه السلام در آنجا متحصن گردید که سرانجام با بخشیده شدن از سوی ناصرالدین شاه و اجازه او به عتبات رفت و تا پایان عمر در آنجا ساکن گردید (1264 قمری). (1)

3. سیدجمال الدین اسدآبادی، روحانی روشن فکر و آزادی خواه، هنگامی که در سفر دوم خویش به ایران - علیرغم دعوت از سوی ناصرالدین شاه قاجار - پس از چندی با مخالفت او و صدر اعظمش، علی اصغر خان امین السلطان، مواجه گردید. با ترک منزل حاج محمدحسن امین الضرب به زاویه حضرت عبدالعظیم علیه السلام رفته و در مدت

هفت ماه و چند روز به تبلیغ علیه سلطنت استبدادی و نشر افکار و عقاید خود می پرداخت که سرانجام شبانه به دستور شاه و توسط پانصد سوار از آن مکان به کرمانشاه و سپس بغداد تبعید گردید. (2)

4. میرزا رضا کرمانی، شاگرد و مرید سیدجمال الدین اسدآبادی، که در سال 1313 قمری با شلیک گلوله به ناصرالدین شاه قاجار او را قبل از شروع مراسم پنجاهمین سالگرد سلطنت در بقعه حضرت عبدالعظیم علیه السلام به قتل رساند، به بهانه دادخواهی و

ص: 329

1- . نورالله عقیلی، موقعیت سیاسی صوفیان از سقوط صفویه تا جلوس ناصرالدین شاه قاجار 1135 - 1264 هجری قمری، پایان نامه کارشناسی ارشد، پژوهشکده تاریخ، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، 1379، ص 163.

2- . ناظم الاسلام کرمانی، تاریخ بیداری ایرانیان چاپ چهارم: نشر امیرکبیر، تهران، 1371، ص 62 - 63.

رساندن عریضه به شاه در همان مکان متحصن گردید. (1)

5. در سال 1284 شمسی، گروه بسیاری از علما، طلاب و آزادی خواهان کشور به رهبری دو مجتهد نامدار تهران یعنی سید محمد طباطبایی و سید عبدالله بهبهانی و حمایت گسترده مردم ایران در اولین قدم به سوی استقرار مشروطیت به نام عدالت خواهی و تقاضای تأسیس عدالت خانه، تحصن در آستان حضرت عبدالعظیم علیه السلام را انتخاب کردند که در نهایت، مظفرالدین شاه قاجار و صدر اعظم وی به پذیرش خواسته های آنان تن در دادند و این بست نشینی يك ماهه که به هجرت صغرا معروف گردید و می توان آن را مهم ترین تحصن در آن بقعه دانست، با پیروزی بست نشینان پایان یافت.

شایان ذکر است که چندی بعد و در اوج مشروطه اول نیز تحصن گسترده تری به نام هجرت عظمی توسط همین افراد به همراهی حاج شیخ فضل الله نوری در آستان مقدس حضرت فاطمه معصومه علیها السلام در شهر قم برپا گردید که در نهایت مظفرالدین

شاه قاجار را مجبور به پذیرش سلطنت مشروطه کرد. (2)

6. در دوران محمدعلیشاه قاجار و فعالیت دوره اول مجلس شورای ملی و هنگام بالا گرفتن مباحث مشروطه و مشروعه و چگونگی ارتباط قوانین کشور با شرع مقدس، مرحوم حاج شیخ فضل الله نوری که بر لزوم تطبیق قوانین مصوب در مجلس با احکام شریعت و استقرار مشروطه مشروعه تأکید می ورزید، برای بیان نظرات خویش در شکلی گسترده به حرم حضرت عبدالعظیم علیه السلام رفته و در آنجا متحصن گردید. این واقعه، که شرح آن مفصل و محتاج به زمانی دراز است، در سال

ص: 330

1- . همان، ص 76؛ علی اصغر شمیم، ایران در دوره سلطنت قاجار، ص 199.

2- . همان، ص 281 - 283 و 301؛ مهدیقلی خان هدایت، خاطرات و خطرات چاپ سوم: نشر زوار، تهران، 1361 ص 141.

7. از وقایع ناگوار بست نشینی و تحصن در آستان حضرت عبدالعظیم علیه السلام، حادثه کشته شدن میرزا مصطفی آشتیانی، که از طرفداران سرسخت مشروطه بود، به همراه سه نفر از یارانش به دست گروهی از لوتیان تهران و دستور صنیع حضرت می باشد که در چهارم فروردین 1288 شمسی و دوران استبداد صغیر اتفاق افتاد. (2)

8. در هنگام درگیری پارك اتابك، که پس از شکست محمدعلیشاه قاجار و پیروزی مشروطه طلبان روی داد و در آن نیروهای دولتی برای خلع سلاح مجاهدان به محاصره آنان در درون پارك اقدام کردند، ضرغام السلطنه بختیاری از فرماندهان مجاهدان به دلیل ترس، از پارك اتابك فرار و به حرم حضرت عبدالعظیم علیه السلام پناه برد (1328 قمری). (3)

پایان سخن

بست نشینی که سالیانی دراز به عنوان یکی از سنت های اجتماعی مردم ایران از هر قشر و گروه، در راستای بهره مندی از ابزار تأمین جانی، دادخواهی، احقاق حق و طلب عفو و بخشش از سوی دستگاه حکومتی مطرح بود و بیشتر به شکل فردی مورد استفاده قرار می گرفت، از میانه سلطنت قاجارها به عنوان وسیله ای برای ابراز افکار و عقاید سیاسی - اجتماعی به کار گرفته شد و در این کارکرد جدید، طبقات فعال و نواندیش با هدایت رهبران روحانی جامعه به گونه ای گسترده و عمومی شرکت

ص: 331

1- . احمد کسروی، تاریخ مشروطه ایران چاپ هیجدهم: انتشارات امیرکبیر، تهران، 1376 ص 376؛ مهدیقلی خان هدایت، خاطرات و خطرات، ص 147 و 151 و 155؛ عبدالهادی حائری، تشیع و مشروطیت در ایران و نقش ایرانیان مقیم عراق (چاپ سوم: نشر امیرکبیر، تهران، 1381) ص 264 و 318.

2- . احمد کسروی، تاریخ مشروطه ایران، ص 901.

3- . همان، ص 139.

کردند و توانستند حاکمیت را به پذیرش مطالبات خویش و ایجاد تغییرات گسترده و بنیادین در ساختار و شیوه حکومتی وادار کنند. آستان مقدس حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام نیز به دلیل موقعیت فوق العاده ممتاز شخصیتی و مکانی، اصلی ترین و در حقیقت مرکز این گونه بست نشینی و تحصن ها به شمار می رفت و به همین دلیل نقش بسیار مهمی در تاریخ معاصر ایران ایفا کرده است که به گوشه هایی از آن اشاره گردید.

ص: 332

مقاله یازدهم : نقش آستان حضرت عبدالعظیم علیه السلام در تاریخ معاصر ایران

اشاره

محمدعلی تقوی راد

ص: 333

تاریخ معاصر ایران، به ویژه از شروع حاکمیت قوم قاجار تا پیروزی انقلاب اسلامی، از دو جهت، حساس ترین دوره تاریخ ایران است:

جهت اول: دوران قاجاریه، به علت عیاشی و بی کفایتی زمامداران قاجار، سرآغاز دوره انحطاط و عقب ماندگی شدید ملت ما گردید. این روند با شدت بیشتری در سلسله پهلوی - که پس از قاجار زمام امور ایران را با نقشه انگلیس در دست گرفتند و به ظاهر برای جبران عقب ماندگیهای دوره قاجار به برنامه ریزی جدید پرداختند - با روش کاملاً انحرافی و حساب شده به وسیله استکبار جهانی، به خصوص انگلیس و آمریکا، ادامه یافت. انحرافات و مشکلاتی که در دوران پهلوی در این کشور ایجاد شد، به حدی رسید که پس از انقلاب اسلامی با وجود همه تلاشهای صورت گرفته، هنوز بسیاری از معضلات به طور کامل ریشه کن نشده است.

جهت دوم: تجلی و ظهور انقلاب کبیر فرانسه، پیدایش کمونیسم و حکومت های دموکراتیک در کشورهای غربی، ظهور مکاتب انسانی و اجتماعی مانند اومانیسم و اگزیستانسیالیسم و به خصوص پیشرفت اعجاب انگیز علم و صنعت و اکتشافات و اختراعات فراوان، چهره کشورهای جهان را از گذشته کاملاً متمایز ساخته که البته نتایج آن برای کشور ما جز خودباختگی زمامداران و خودفراموشی مردم و فراهم شدن زمینه فکری برای پذیرش استعمار و مرعوب شدن، ارمغان دیگری نداشته است.

ص: 335

در چنین وضعیتی بود که با وجود همدستی حاکمان و زمامداران با استعمارگران غرب و شرق، جرقه های بیداری بارها به وسیله علمای اسلام و بعضی روشنفکران و تحصیل کردگان پدیدار گردید و مخالفت های گسترده مردم این مرز و بوم با استعمار خارجی برانگیخته شد.

در این بررسی، درصدد یافتن نقش آستان حضرت عبدالعظیم علیه السلام در بیداری مردم

و تحرک بخشیدن به حرکت های آزادی بخش و جنبش های اسلامی و مردمی کشورمان در تاریخ معاصر می باشیم.

آغازگر بیداری

سید جمال الدین اسدآبادی در اوایل نوجوانی همراه پدرش در سال 1266 ق جهت ادامه تحصیلات و اطلاع بیشتر از اوضاع و احوال کشور، عازم تهران می شود. (1) تحولاتی چون جدا شدن افغانستان و نیمی از خاک سیستان از ایران و همچنین انعقاد پیمان های ننگین ترکمان چای و گلستان، بر کنجکاو و دقت او بر اوضاع و احوال کشور می افزود. سید در حالی قدم به تهران گذاشت که ناصرالدین شاه در سن هفده سالگی بر تخت پادشاهی تکیه زده بود و در همان زمان قدرتهای بزرگ و مستکبر جهان، یعنی روس و انگلیس و فرانسه، با سیاست های فریبکارانه خود به غارت کشورهای جهان سوم مشغول بودند.

این جوان باهوش و با درایت، در طول اقامت خود در تهران و پس از پی گیری اخبار و اوضاع ایران متوجه می شود که فساد، رشوه، بی بندوباری، ظلم و استبداد تمامی ارکان حکومت را فرا گرفته و مردم به شدت از این وضع در رنج و مشقت به سر می برند.

ص: 336

1- . محمدباقر مقدم، سید جمال الدین اسدآبادی؛ غریو آزادی، ص 38.

سید جمال الدین چندی بعد ایران را ترك کرد. او به یمن برخورداری از هوش سرشار، قدرت علمی بالا، توانایی تأثیرگذاری و به دلیل سفرهای متعدد به کشورهای اسلامی و غیراسلامی و تلاشهای خستگی ناپذیر و اندیشه های تابناک خود برای رهایی ملت‌های اسلامی از یوغ استعمار، به چنان شهرتی رسید که ناصرالدین شاه در سفر به اروپا متوجه درایت و عظمت سید شد و او را به تهران دعوت کرد تا از افکارش برای اصلاح امور کشور بهره گیرد.⁽¹⁾ اما صداقت لهجه و قاطعیت سید جمال الدین در طرد بیگانگان از يك سو و ناتوانی ناصرالدین شاه در اداره امور کشور و وابستگی شدید دربار به انگلیس و روس از سوی دیگر، موجب شد تا وجود آن عالم گرانقدر و مبارز خستگی ناپذیر تحمل نشود؛ به طوری که شاه از او خواست تا تهران را ترك کند.

نابغه شرق در پناه حضرت عبدالعظیم علیه السلام

این مجاهد نستوه که حتی لحظه ای سازش و سکوت را روا نمی داشت، در این اندیشه بود که چه باید کرد؟ به کجا باید رفت؟ و چگونه می توان به تنویر افکار عمومی پرداخت؟ او به این نتیجه رسید که مناسب ترین راه برای بیداری مردم آن است که به حالت اعتراض در جوار آستان مقدس متحصن شود و بدین ترتیب دور جدید برنامه هایش را آغاز کند.⁽²⁾

سید، که هرگز نمی توانست شاهد بی کفایتیها و بی لیاقتیهای درباریان باشد، شروع به افشاگری کرد و هر روز مجلس سخنرانی به پا می داشت. آستان حضرت عبدالعظیم علیه السلام بسان دژ مقاومت، تمامی ناراضیان را در خود جای می داد و

ص: 337

1- . همان، ص 117.

2- . مهدی ملک زاده، تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، ص 91 - 92.

اعلامیه های تند و نامه های بدون امضا علیه شاه و درباریان صادر می شد. (1) رفته رفته موقعیت این بیدارگر قرن در جوار حضرت عبدالعظیم علیه السلام بالا گرفت؛ به طوری که:

رفت و شد مردم نزد او زیاد شد. شاه سپرد که هرکس آنجا برود، اسمش را بنویسید؛ معذک گروه گروه آنجا رفتند. وزیر مختار انگلیس به شاه اطلاع داد که اسباب فتنه را سید فراهم کرده تا زود است فکر کار باشید و الا فتنه بالا خواهد گرفت... در چنین

موقعی، يك شب، متجاوز از سیصد - چهارصد نسخه متحدالجمال به مساجد و مدارس تهران انداختند و به جهت هريك از علمای بلد هم مخصوصا پاكتی توسط اشخاص نامعلوم فرستادند. (2)

بدین ترتیب اولین هسته های مقاومت علیه استبداد ناصری و گروههای مبارزه در آستان مقدس حضرت عبدالعظیم شکل گرفت. البته از سخنرانیهای نابغه شرف در ری سندی در دست نیست، لیکن او در آن زمان، نامه ای به ناصرالدین شاه نوشت. (3) این نامه طولانی حاوی نکات زیر است:

1. شرح مجاهدات و تلاشهای سید در مونیخ و پترزبورگ در جهت احقاق حقوق دولت ایران در زمینه رود کارون و بانک روس و قرارداد بهره برداری از معادن ایران که پیشتر منعقد شده بود.

2. درك بالا و قدرت سید در مسایل حقوق بین الملل.

3. هوش بالای او در فهم مسایل سیاسی روز و روابط بین الملل.

4. توانایی سید در مجاب کردن نمایندگان دولت روسیه و انگلیس مبنی بر ناحق بودن معاهدات و قراردادهای منعقد آنها با دولت ایران.

ص: 338

1- . محمدباقر مقدم، سید جمال الدین اسدآبادی؛ غریو آزادی، ص 123.

2- . مهدی ملك زاده، تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، ص 91 - 92.

3- . این نامه، که اصل آن حدود 150 سطر است، در کتاب تاریخ بیداری ایرانیان ص 83 به چاپ رسیده است.

5. ابلاغ بی لیاقتی وزیر اعظم، به شاه.

6. استفاده نکردن از این همه تواناییهای سید و سست گردیدن پایه های حکومت.

7. بیان عمق فاجعه؛ آنجا که می نویسد: «خداوند تعالی مگر به قدرت کامله خود، ما را از آثار وخیمه این حرکات حفظ کند».

پایان ناگوار

آستان حضرت عبدالعظیم، که اکنون به کانون شور و هیجان و هسته مقاومت علیه استبداد قاجاری تبدیل شده بود، دیگر برای شاه قابل تحمل نبود و چاره را در این دید که به هر نحو ممکن، این عالم و مجاهد نستوه را از همجواری آن حضرت دور سازد. بدین جهت، شاه، محمدحسین خان یوزباشی را با چند سوار، مأمور کرد تا سید را از آستان مقدس خارج کنند. آنها نیز ابتدا کوشیدند که با ملایمت دستور شاه را اجرا کنند، اما به دلیل مقاومت سید، سرانجام او را کشان کشان از آستان حضرت عبدالعظیم خارج ساختند. سپس سوار بر اسبی کرده، به تعجیل او را روانه عراق ساختند.⁽¹⁾

نقل شده: هنگامی که سید را بر اسبی بی پالان سوار کرده و پاهایش را زیر شکم اسب بسته بودند، به فراشان می گوید: به شاه این پیغام را برسانید که «من و تو هر دو کارهای گذشته اجدادمان را تجدید کردیم؛ به انتقام دچار خواهی شد».⁽²⁾

فریادهای میرزا رضا از گلدسته های حرم

میرزا رضا کرمانی از جمله افرادی بود که سخت تحت تأثیر سخنرانیهای سید بود و در مدت تحصن سید در حضرت عبدالعظیم، از او بهره می برد و سعی داشت که

ص: 339

1- . محمدباقر مقدم، سید جمال الدین اسدآبادی؛ غریو آزادی.

2- . محمدجواد صاحبی، تاکتیکهای انقلابی سید جمال الدین اسدآبادی، ص 95.

پیوسته با او باشد. از قضا در آن روز زمستانی که هوا سخت سرد و زمین یخبندان شدید بود، هنگام دستگیری و تبعید سید، گویا میرزا رضا در کنار سید نبوده است. از این رو، بعد از بازگشتن میرزا رضا به محل تحصن، از ماجرا آگاهی می یابد و با ناراحتی زیاد، فریادکنان در کوچه و بازار، مردم را از دستگیری و تبعید سید آگاه می کند. سپس از گلدسته های حرم، بنای داد و فریاد را می گذارد؛ اما به زودی میرزا رضا دستگیر می شود و پس از ضرب و شتم، او را به زندان می افکنند. (1)

ترور شاه ناصری در حرم حضرت عبدالعظیم

جنایات شاهان قاجار و به خصوص بی بندوباریهای وابستگان به دربار و حاکمان و نیز بی لیاقتیها و بی کفایتیهای سردمداران قاجار و از دست رفتن برخی شهرهای ایران در شمال و شرق، مردم را وامی دارد که تلاشهایی را برای رهایی از این وضعیت آغاز کنند. مردم کرمان از جمله کسانی بودند که قربانی فجیع ترین جنایات آغامحمدخان شده بودند و کینه بیشتری در دل داشتند.

یکی از اهالی کرمان به نام رضا عقدائی، که بعدها به میرزا رضا کرمانی مشهور می شود، در اوایل جوانی سفری به تهران می کند و مجذوب سخنان سید جمال الدین اسدآبادی می شود. وی پس از تبعید اول سید از تهران، به تبلیغات علیه شاه می پردازد

و به خصوص با حضور در میان مردم کرمان، آنان را علیه جنایات شاه و خیانتهای حاکم کرمان تهییج و تحریک می کند؛ تا اینکه دستگیر و زندانی می شود.

پس از آزادی برای تظلم و شکایت به تهران می آید، لیکن به دادخواهی او وقعی نمی نهند و چون به اندیشه هایش پی می برند، دیگر بار او را به حبس می اندازند که مدت آن بیش از دو سال به طول می انجامد.

ص: 340

میرزا رضا، در اقامت دوم سید جمال الدین اسدآبادی در تهران، از او بهره های فراوان می برد و همراه سید در جوار حضرت عبدالعظیم استقرار می یابد. وی که شاهد برخوردهای تند و بی ادبانه ماموران شاه با سید بود، بر کینه اش علیه شاه می افزاید و درصدد چاره اندیشی برمی آید؛ تا اینکه میرزا پس از مدتی، در سفری به استانبول، خدمت سید می رسد و از او رهنمود می طلبد. سید می فرماید: «می بایست که قبول ظلم نکنی». از این کلام، میرزا معنای خاصی را می فهمد و باز به جوار حضرت عبدالعظیم باز می گردد و راه چاره را در آنجا جست وجو می کند. او در بالاخانه ای بین صحن و مدرسه مستقر می شود و در پوشش شغل جراحی، خود را مشغول می کند. (1)

نقشه ترور

وی روزها و شبها در این فکر بود که بزرگ ترین خدمت به ملت ایران چیست؟ و چگونه می توان دست جنایت پیشه پنجاه ساله شاه را از سر ملت مظلوم کوتاه کرد؟ او به خوبی می دانست که موعظه فایده ای ندارد؛ زیرا خیرخواهان یا تبعید و روانه زندان می شوند و یا به قتل می رسند. پس باید اینها را از صفحه روزگار محو کرد. میرزا رضا برای رسیدن به مقصود، به زحمت اسلحه ای را تهیه می کند. او ابتدا به فکر ترور نایب السلطنه می افتد؛ زیرا از او ظلمهای فراوانی دیده بود، لیکن گویا کسی به او الهام می کند که چرا سرچشمه را رها کردی؟ چرا جنایت پیشه دوران را نشان نمی روی؟ آری، باید او را هدف گرفت؛ اما دسترسی به او ممکن است؟ شهرری کجا و دربار قاجار با آن همه محافظ کجا!

البته او می دانست که یکی از شگردهای حکام قاجار، تظاهر به دینداری است و به

ص: 341

1- . نقل به تلخیص از: ناظم الاسلام کرمانی، تاریخ بیداری ایرانیان، ص 7 و 98.

همین جهت، برای فریب مردم در مجالس دینی و زیارتگاهها حضور می یافتند. اینجا بود که میرزا روزها و شبها در حرم به انتظار نشست تا شاه عوام فریب قدم به حرم مطهر بگذارد. سرانجام این زمان فرا رسید و آن هنگام بود که شاه می خواست پنجاهمین سال سلطنت خود را با زیارت حضرت عبدالعظیم شروع کند.

میرزا پس از ترور ناصرالدین شاه دستگیر می شود. او در ضمن بازجوییها نحوه اقدام خود را این گونه توضیح می دهد:

رفتم منزل و طپانچه را برداشتم. قبل از آمدن شاه از درب امامزاده حمزه، رفتم توی حرم؛ تا اینکه شاه وارد حرم حضرت عبدالعظیم شد. مختصری زیارت خواند و به طرف امامزاده حمزه خواست بیاید دم در. یک قدم مانده بود که داخل حرم بشود، طپانچه را آتش دادم. (1)

تحصن تجار تهران

جنبش آزادی خواهانه ای که منجر به اعطای مشروطیت ایران گردید در بدو امر، با اعتراض به عین الدوله آغاز شد. حاکم تهران عده ای از افراد معروف و بازرگانان را به

بهانه احتکار شکر فَلَک نمود. در اعتراض به این عمل، عده ای از بازرگانان در مسجد شاه بست نشستند که بعضی بزرگان و روحانیون نیز به آنان ملحق شدند. امام رسمی مسجد، که امام جمعه و داماد شاه بود، با این اعتراض مخالف بود و بنا به تقاضای عین الدوله آشوبگران را از مسجد بیرون کرد؛ اما این عده بلافاصله به سوی حرم حضرت عبدالعظیم رفتند و در آنجا متحصن شدند؛ در حالی که هر روز بر تعدادشان افزوده می شد. (2)

ص: 342

1- . ناظم الاسلام کرمانی، تاریخ بیداری ایرانیان، ص 109.

2- . سایکس سریس، تاریخ ایرانیان، ترجمه فخر داعی، ص 570.

سعدالدوله، وزیر تجارت، هر چند بارها سعی کرد تجار را به شهر بازگرداند تا خبر تحصن به سایر شهرهای ایران منتشر نشود و باعث هیجان مردم نگردد، لیکن تجار متقاعد نشدند و جواب دادند که جز با احقاق حق خود دست از تحصن برندخواهند داشت. (1) حتی هنگامی که مظفرالدین شاه نماینده ای فرستاد و به مردم دستور داد که پراکنده شوند، مردم بر خواستهای خود اصرار ورزیدند. آخرالامر شاه تسلیم شد و نامه ای به آنها نوشت و قول داد که عین الدوله را برکنار کند و عدالتخانه ای

تأسیس نماید. (2)

مهاجرت علما به حضرت عبدالعظیم علیه السلام

نفوذ روزافزون بیگانگانی چون نوز بلژیکی که اختیار امور را به طور علنی در دست گرفته بودند، استبداد عین الدوله صدر اعظم مظفرالدین شاه، تبعید علما و تحقیر بزرگان و عمل نکردن به وعده های شاه در تحصن تجار تهران به وسیله عین الدوله، آگاهی مردم از فساد دربار و درگیریهای مسجد شاه و مسجد سپهسالار، موجب شد که آیه الله طباطبایی پیشنهاد مهاجرت به حضرت عبدالعظیم را دهد که مقبول بیشتر علما واقع شد. این مهاجرت، بعدها به مهاجرت صغیر شهرت یافت.

نقش این تحصن در تاریخ بیداری و جنبش مشروطیت آن قدر مهم است که تمام کسانی که در تاریخ مشروطیت قلم زده اند، حداقل اشاره ای به آن داشته اند. در اینجا از

شرح حوادث و وقایع مهاجرت خودداری می شود و تنها به نکاتی می پردازیم که به طور مستقیم مرتبط با آستان مطهر حضرت عبدالعظیم بوده است.

1. تحصن علما از روز چهارشنبه شانزدهم شوال المکرم سال 1323 ق شروع شد

ص: 343

1- . ناظم الاسلام کرمانی، تاریخ بیداری ایرانیان، ص 295.

2- . سایکس سیریس، تاریخ ایرانیان، ترجمه فخر داعی، ص 570.

و روز جمعه شانزدهم ذی القعدة همان سال پایان یافت.

2. اکثریت قریب به اتفاق علما و طلاب تهران به این تحصن پیوستند.

3. از بین علمای اعلام، آیه الله سید محمد طباطبایی و آیه الله سید عبدالله بهبهانی رهبری متحصنین را به عهده داشتند.

4. عده متحصنین به بیش از دو هزار نفر رسید؛ به طوری که شبها و روزهای جمعه در اطراف حرم و صحنها جایی برای زوّار نبود.

5. امیر بهادر، وزیر دربار که مأمور برگرداندن علما به تهران شده بود، با دوستان سرباز وارد صحن می شود تا آیه الله طباطبایی را به زور از حجره خود خارج کند؛ اما طایفه نفریها و خدام حضرت و اهالی ری که مراقب اوضاع بودند، می گویند: تا ما زنده هستیم، نمی گذاریم آقایان را ببرید. وضعیت چنان بحرانی می شود که بازار شهری تعطیل می شود و مردم شعارهای وامحمد! واشریعتا! در اطراف صحن و حرم سر می دهند و آن چنان غوغا و هنگامه ای برپا می شود که با مخابره تلفنی خبرها به مظفرالدین شاه، مأموریت امیر بهادر لغو می شود. (1)

6. مجالس سخنرانی و افشاگری همه روزه در صحن مطهر برگزار می شود و وعظ مشهوری چون: حاج شیخ محمد واعظ و شیخ مهدی سلطان در صحن منبر می رفتند و مردم را به وحدت دعوت می کردند. (2)

در جلسه مهم و خصوصی که ملك المتكلمين و نصرۃ السلطان به نمایندگی از آزادی خواهان در یکی از حجره های اطراف حرم با سران متحصنین داشتند، پس از بحثهای طولانی به این نتیجه می رسند که تنها راه نجات از این همه عقب ماندگی و ظلم و استبداد این است که از شاه، مجلس منتخبین ملت و حکومت مشروطیت را

ص: 344

1- . ناظم الاسلام کرمانی، تاریخ بیداری ایرانیان، ص 348.

2- . همان، ص 2.

بخواهید که آیه الله طباطبایی با این نظر موافقت می کند. (1)

در پایان جلسه مذکور آیه الله بهبهانی می گوید: «باید این راهی را که در پیش گرفته ایم به پایان برسانیم و ملت را از بدبختی نجات دهیم و همچنان ممالک راقیه مشروطیت را در ایران برقرار کنیم». (2)

صورت نهایی خواسته‌های متحصنین که در جوار حضرت عبدالعظیم تنظیم و تدوین و به شاه ابلاغ شد، (3) به طور خلاصه عبارت است از:

1. حذف مالیات جدید (تومانی دهشاهی)؛

2. رفع تبعید از حاج میرزا محمدرضا (از علمای بزرگ کرمان)؛

3. عزل و تبعید عسگر گاری چی متصدی خط تهران - قم؛

4. دایر گردیدن عدالتخانه در تمام شهرها.

با اعلام پیروزی متحصنین در شانزدهم ذی القعدة، هنگام قرائت نامه شاه خطاب به علما، فریادهای «زنده باد ملت ایران»، برای اولین بار در تاریخ این کشور از صحن مطهر حضرت عبدالعظیم طنین انداز شد؛ به نحوی که درباریان حاضر در مجلس را متحیر و بهت زده نمود. (4)

جلوگیری از انحراف از آستان حضرت عبدالعظیم شروع شد

نهضت مشروطه خواهی برای قانون مند کردن امور مملکت و محدود کردن اختیارات شاه شروع شد؛ لیکن از آنجا که با الگوگیری از کشورهای غربی تحقق پیدا کرد، دچار انحراف گردید و آن چنان که ملت می اندیشید مفید فایده واقع نشد. از

ص: 345

1- . مهدی ملک زاده، تاریخ مشروطیت، ص 297 - 299.

2- . همان.

3- . ناظم الاسلام کرمانی، تاریخ بیداری ایرانیان، ص 364.

4- . مهدی ملک زاده، تاریخ مشروطیت، ص 297 - 299.

جمله کسانی که خیلی زود متوجه این انحراف شد، آیه الله شیخ فضل الله نوری بود. وی در تحقق مشروطیت نقش قابل توجهی داشت، اما به محض اینکه احساس خطر کرد، زودتر از همه تلاش خود را برای جلوگیری از انحرافات آغاز نمود. اما روشنفکرانی که خود نقش بسزائی در ایجاد انحراف داشتند و نیز عوامل دیگر، موجب گردید که نه تنها آیه الله شیخ فضل الله نوری در تحقق اهداف خود توفیق نیابد، بلکه مورد شماتت و دشمنی نیز قرار گیرد؛ به طوری که وی برای رسیدن به مقصود، به حضرت عبدالعظیم هجرت کرد و به همراه عده ای از علما و طرفداران خود در جوار حضرت به بست نشستند. آنها با روشهای متنوعی به روشنگری مردم و تبیین اهداف خود پرداختند. (1)

این روشها عبارت بودند از:

الف) سخنرانی

سخنرانیها بیشتر در مواقعی بود که جمعیتی انبوه حضور داشتند. در اینجا قسمتی از يك سخنرانی آیه الله نوری را ذکر می کنیم:

... به واسطه ظلم و تعدیات عمال سلطنت و وزرای خائن، مردم به جان آمده اند و فریادشان بلند شد؛ برای جلوگیری از این ظلم و ستم به علما مراجعه کردند.

آقا سید محمد طباطبائی و آقا سیدعلی بهبهانی و دو نفر دیگر به منزل ما آمدند و از من کمک و استمداد خواستند. من از قصدشان برای کار سؤال کردم، در پاسخ گفتند: که عزل صدر اعظم (عین الدوله) و مسیو نوز بلژیکی و محدود کردن سلطنت مقصود ما است. دیدم حرف درست و قصد صحیحی است. از این رو، با علما همراه شدم و به طرف قم حرکت کردم. مقاومت و پایداری کردیم تا شاه تسلیم شد و عین الدوله و مسیو نوز را عزل کرد و مشروطیت را پذیرفت. بارها این را گفته ام و باز

به تمام شما می گویم که من در موضوع مشروطیت و محدود بودن سلطنت هیچ

ص: 346

حرفی ندارم و هیچ کس نمی تواند این موضوع را انکار کند؛ بلکه اصلاح امور مملکت از قبیل امور مالی و قضایی و اصلاح سایر ادارات لازم است. ما اگر بخواهیم سلطنت را محدود کنیم و حقوقی برای دولت و وظایفی برای وزرا تعیین کنیم، حتما قانون اساسی و دستورالعمل می خواهیم؛ چنانچه بعضی از این قوانین نوشته شده. اما می خواهیم بدانم در مملکت اسلامی که دارای مجلس شورای ملی است، قوانین آن مجلس باید مطابق قانون اسلام و قرآن باشد یا مخالف با قرآن و کتاب آسمانی؟

اگر این قانونها مخالف با شرع و اسلام نیست و باعث تقویت اسلام است، با کمال میل و رغبت قبول کنید و با جان و دل بپذیرید و اگر مخالف یا ضد قانون الهی است، بر شما واجب است که تا جان در بدن دارید زیر بار این قانون نروید. (در این هنگام شیخ فضل الله قرآن کوچک جیبی خود را بیرون آورد و قسم یاد کرد که) من مخالف اساس مشروطیت و مجلس نیستم؛ بلکه اول کسی که طالب این اساس بود، من بودم و فعلاً هم مخالفتی ندارم؛ اما مشروطه به همان شرایطی که گفتم: باید قانون اساسی و قوانین داخلی مملکت مطابقت با شرع داشته باشند... کدام مشروطه اجازه می دهد که قلم و بیان این قدر آزاد باشد؟! شما روزنامه شماره سیزده کوکب دژی را اگر نخوانده اید، بخوانید و ببینید که در آن نسبت به ائمه اطهار و مقدسات مذهبی چقدر توهین و ناسزا نوشته است!

ای مردم! اگر در دین اسلام ثابت هستید، زیر بار آنچه مخالف دین شما است نروید!

(ب) ارسال تلگرام

از جمله برنامه های متحصنین، ارسال متنهای مختصر به علمای نجف و سایر بلاد بود که يك نمونه آن نقل می شود: شیخ محمد آملی یکی از یاران شیخ فضل الله و از متحصنین در سیزده جمادلی الاول 1325 ق تلگرامی به این مضمون برای علمای نجف فرستاد:

ص: 347

افراد ضد مذهب، بدون هیچ مانعی در معابر و مجالس، مطالب کفرآمیز بیان می دارند و تمامی علما، جز چند نفر، برای حفظ اسلام و اعتراض به این اعمال در حرم حضرت عبدالعظیم تحصن نموده اند.

ج) انتشار روزنامه

متحصنین برای بیان اندیشه ها، عقاید، اهداف و نیز به منظور پاسخگویی به شبهات مخالفین، اقدام به انتشار روزنامه ای به نام لایحه نمودند. در یکی از شماره های

این نشریه، اساس خواسته های متحصنین به این شرح بیان شده است:

اول اینکه پس از کلمه مشروطیت در قانون اساسی، کلمه مشروعه ذکر شود؛

دوم اینکه لایحه نظارت علما، که به طبع رسیده و مورد تأیید علمای بزرگوار نجف هم قرار گرفته، باید بدون تغییر در قانون اساسی درج گردد؛

سوم اینکه در موضوعاتی مثل آزادی در قانون اساسی باید مواردی استثنا گردد تا از کفریات و توهین به شرع و اصل شرع جلوگیری شود و این موارد شامل آزادی مطبوعات و روزنامه ها نیز باشد.

در شماره دیگری از نشریه لایحه در پاسخ به اتهامات برخی روزنامه ها علیه متحصنین که گفته شده بود «اینها مخالف مجلس و نظر علمای نجف (که این مجلس را تأیید نموده اند) هستند»، چنین آمده:

... علمای بزرگواری چون حاج شیخ فضل الله نوری، مجتهد تبریزی، سیداحمد طباطبایی، ملا محمد آملی، حاج آخوند رستم آبادی و سایر علما و روحانیون متحصن در حرم حضرت عبدالعظیم علیه السلام مقصودی جز این ندارند و همین مجلس را می خواهند که این بزرگان خواستند؛ یعنی مجلسی که تقویت اسلام کند، نه مجلسی که ترویج کفر نماید و عده ای ضد دین و... در آن باشد. مقصود مهاجرین، اصلاح مجلس است و این مجلس و این مشروطیت که مورد نظر مشروطه خواهان است، مناسب کشور ما نیست. این اساس، مخصوص کشورهای غربی و اروپایی

ص: 348

است و مجلس کشور اسلامی ما باید با مجالس کشورهای غربی تفاوت داشته باشد.

(د) گفت وگو

در طول مدت این تحصن، گفت وگوهای بین متحصنین با افراد گوناگون صورت گرفت. از جمله آنها مذاکراتی است بین چهار نفر از نمایندگان مجلس که از طرف مجلس شورای ملی مأموریت یافته بودند با شیخ فضل الله صحبت کنند و نیز مذاکره با سیدعبدالله بهبهانی و سیدمحمد طباطبایی است.

تقاضای آقایان، بازگشت متحصنین و قول اصلاح امور به آنها بود که شیخ فضل الله قبول نمی کند. در ضمن مذاکرات مفصل از جمله شیخ می گوید:

بارها گفتم اساس این مجلس و مشروطیت من بوم و هستم و فعلاً هم در موضوع مشروطیت و مجلس و نمایندگان حرفی ندارم، در محدود کردن سلطنت و محدودیت ادارات دولتی و اختیارات وزیران حرفی ندارم. و این مجلس برای ما لازم است؛ ولی نمایندگان باید مسلمان باشند. اشخاص خارج از اسلام و بهایی نباید نماینده کشور اسلامی باشند. ما حاضریم ثابت کنیم که حدود هفت یا هشت نماینده تهران مسلمان نیستند و باعث هرج و مرج و مخلّ آسایش مسلمانان هستند. یکی از خواسته های ما اخراج این عده از مجلس است. خواسته دوم ما این است که مشروطیت باید قوانین و احکامش سر مویی با قانون اسلام و قرآن مخالفت نداشته باشد. ما در این نوع از مشروطیت هیچ حرفی نداریم. سومین خواسته ما این است که آزادی به صورت مطلق و کامل، نادرست و کفر است. آیا آزادی قلم برای این است که مطبوعات نسبت به ائمه علیهم السلام هرچه می خواهند بنویسند؟ مگر شما روزنامه ها را نمی خوانید؟

سرانجام نمایندگان مجلس، هنگامی که شیخ را در مواضع خود محکم می یابند و نمی توانند ایشان را متقاعد کنند، از شیخ خداحافظی می کنند.

ص: 349

نقل شده است که هنگام خروج از اتاق، آقای طباطبایی رو به شیخ کرده، شال کمر او را می گیرد و می گوید: «آقا! برویم شهر، موجب تفرقه مسلمین نشوید!» شیخ در جواب می گوید: «جناب آقا! اگر از من می شنوی، شما اینجا بمانید. والله! والله! والله!

مسلم بدان که هم مرا می کشند و هم تو را. اینجا بمانید تا يك مجلس شورای ملی اسلامی درست کنیم و از این کفریات جلوگیری کنیم». سید می گوید: «نه چنین نیست». شیخ پاسخ می دهد: «اکنون باشد، معلوم شما خواهد شد».

ه) نامه نگاری

یکی از برنامه های آگاهی دهنده شیخ فضل الله در ایام تحسن، نامه نگاری با علمای نجف و سایر بلاد بود. ایشان در یکی از نامه ها، که خطاب به علما است، چنین نگاشته:

...محضر مقدس علمای عظام و حجج اسلام!...

هزار سال است از غیبت کبرای حضرت حجة بن الحسن -عجل الله تعالی فرجه- می گذرد. در این مدت متمادی، علمای بزرگ و نواب عامه در هر دوره رنجها برده و سختیها کشیده اند و از بذل عمر و مال چیزی دریغ نداشتند تا دین اسلام و مذهب جعفری را یداً پیداً امروز به دست شما رسانیده اند. شرح زحمات و آثار قلمیه و مجاهدات علمیه آن بزرگواران را در حفظ شریعت و حراست اساس اسلام، شماها خود بهتر از همه کس می دانید. در این عصر، تکالیف نیات عامه و مسئولیت تامه من جميع الجهات به شما متوجه است. باید دین اسلام را که ودیعه الهیه است، لامحال به همان قوت و رونق و رواج که از اسلاف گرفته اید تسلیم اخلاف بفرمایید. ولی امروز دشمنان شما در این مملکت به دستیاری منافقین، وضعی فراهم آورده اند که دین شما و دولت شما هر دو را ضعیف کرده اند و در خطر عظیم. جماعت آزادی طلب(1) به توسط دو لفظ دلربای «عدالت» و «شورا» برادران

ص: 350

1- . چنان که در صفحات پیشین ملاحظه شد و شیخ فضل الله نوری بر آن تأکید داشت، مخالفت وی با آزادی طلبان متوجه آن دسته از آزادی خواهان بود که به شعائر و احکام اسلام پای بند نبودند؛ چنان که در همین نامه نیز، ایشان بر این معنا تصریح می فرماید.

ما را فریفته، به جانب لامذهبی می رانند و گمان می رود که عصر ریاست روحانی و تاریخ انقراض دولت اسلام و انقلاب شریعت خیرالانام واقع بشود و چیزی نگذرد که حرّیت مطلقه، رواج و منکرات مجاز و مسکرات مباح و مخدّرات مکشوف و شریعت منسوخ و قرآن مهجور بشود و این سوء ذکر و عوارض عظیم در شرح احوال شماها ابدالذهر باقی بماند. شما بهتر می دانید که دین اسلام اکمل ادیان و اتمّ شرایع

است و این دین، دنیا را به عدل و شورا گرفت. آیا چه افتاده است که امروز باید دستور عدل ما از پاریس برسد؟ و نسخه شورای ما از انگلیس بیاید؟ اگر این سرّ سیاسی را از دارالخلافة و غیرها استکشاف فرمودید که در این فتنه عظیم «برز الاسلام کله الی الکفر کله»، آن وقت داعیه اسلام را اجابت خواهید کرد و به استغاثه

ما لیبک خواهید گفت... (1)

آیه الله سید حسن مدرس در پناه حضرت عبدالعظیم علیه السلام

دوران قاجاریه، به خصوص سالهای آخر آن، از تلخ ترین دوران تاریخ ایران به شمار می رود؛ به نحوی که در هرج و مرج و بی قانونی و دخالت بیگانگان بی نظیر است. در چنین شرایطی، صمصام السلطنه از مجلس شورای ملی به عنوان نخست وزیر رأی اعتماد گرفت. اما پس از مدت کوتاهی، بی لیاقتی و ضعف شدید مدیریتی او بر همگان روشن شد. آیه الله مدرس هنگامی که ملاحظه کرد هیچ یک از تذکرات مشفقانه، تأثیری ندارد، پیشنهاد تحصن در حرم حضرت عبدالعظیم را مطرح ساخت و خود، به همراه گروهی از مردم در اعتراض به صمصام السلطنه در حرم متحصن شدند. سرانجام، فشار مخالفان و نارضایتی عمومی، باعث سقوط کابینه صمصام السلطنه شد و وثوق الدوله به نخست وزیری رسید. (2)

ص: 351

1- سید جلال الدین مدنی، تاریخ سیاسی معاصر ایران، ص 59.

2- مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات، زنده تاریخ، ص 8.

ضدیت با اسلام و استبداد و قلدری، از ویژگیهای دوران سیاه حاکمیت رضاخان است. در حکومت او، مبارزان و مجاهدان بسیاری به زندان افتادند و یا تبعید شدند و حتی ناجوانمردانه به شهادت رسیدند. «کشف حجاب» تنها یکی از مصادیق بارز ضدیت او با اسلام است که با مخالفت علما و مردم مواجه شد. رضاخان کشف حجاب را از خانواده خود آغاز کرد؛ به طوری که همسر او بدون حجاب در اجتماع ظاهر می شد. از جمله یک بار، همسر رضاخان که به بهانه تحویل سال به حرم حضرت معصومه علیها السلام آمده بود، بدون حجاب وارد صحن می شود. عالم ربانی شیخ محمدتقی بافقی، با مشاهده این وضع ابتدا پیغام می دهد که به او بگویند: «اگر مسلمان

هستید، چرا بی حجاب آمده اید در حرم حضرت معصومه علیها السلام و اگر مسلمان نیستید، چرا اینجا آمده اید؟» .

این پیغام که در واقع، توصیه ای برای حفظ حجاب به شمار می رفت، هیچ تأثیری نمی گذارد. از این رو، خود شیخ به سوی او حرکت می کند و از پوشش ناهنجار او انتقاد می کند. این انتقاد شجاعانه موجب می شود که خانواده رضاخان حرم را ترک کنند.

خبر به رضاخان می رسد. فردای آن روز رضاخان به قم می آید و شخصا شیخ را دستگیر و در تهران زندان می کند و پس از مدتی، او را مادام العمر به شهری تبعید می نماید.

شیخ، که از هرگونه فعالیت سیاسی منع شده و حتی یک مأمور امنیتی نیز بر او گمارده شده بود تا همیشه مراقب او باشد، در جوار حرم خانه ای را اختیار می کند. طولی نمی کشد که او نزد شیفتگان اسلام شناخته می شود و افراد زیادی با او ارتباط برقرار می کنند.

آوازه شیخ محمدتقی بافقی بالا می‌گیرد و افرادی که برای زیارت به شهرری می‌رفتند، طالب دیدار ایشان نیز بودند. در آن زمان این بیت رایج شده بود:

چه خوش بود به يك كرشمه دو ناز

زیارت حضرت عبدالعظیم و دیدار یار

شیخ محمدتقی علاوه بر شجاعت و شمّ سیاسی، از قدرت عرفانی بالایی نیز برخوردار بود؛ به طوری که کراماتی از ایشان نقل شده که افراد به چشم خود دیده بودند.

آستان مقدس و جریان انقلاب اسلامی

شهرری، به یمن وجود حرم حضرت عبدالعظیم علیه السلام، مردمی مذهبی و انقلابی را در دامن خود پرورانده و جوانانی پرشور را تربیت کرده است. امام خمینی قدس سره در آغاز درس حوزه در سیزده آذر 1341 ش، ضمن سخنان مشروحی درباره لزوم تداوم نهضت و ایستادگی در مقابل رژیم سفاک پهلوی از چند شهر یاد فرمود که مردم آن به وی نامه نوشته و اعلام آمادگی کرده بودند؛ از جمله فرمود: «از ری نامه نوشته اند و پنج هزار کفن پوش اعلام آمادگی نموده اند».⁽¹⁾

اما ناگفته پیداست که حرم حضرت عبدالعظیم علیه السلام، از همان نقطه آغاز نهضت اسلامی ایران به رهبری امام خمینی قدس سره در پانزده خرداد، وعده گاه همیشگی اهل ری بود. در آن سال نیز، به مناسبت ماه محرم، مجالس متعدد عزاداری در جوار حضرت عبدالعظیم علیه السلام تشکیل شد و سخنرانان مشهور قم و تهران در شهرری منبر رفتند؛ از جمله در تکیه ابوالفضلیان (اصناف خیابان حرم) آیه الله وحید خراسانی (از مراجع تقلید کنونی) روزها منبر می‌رفت. ایشان يك روز قبل از پانزده خرداد، ضمن سخنرانی خویش، اشاره می‌کند که به دلیل آنکه تهدید شده باید دیگر منبر نرود.

ص: 353

1- . سیدجلال الدین مدنی، تاریخ سیاسی معاصر ایران، ج 1، ص 391.

فردای آن روز، در حالی که انبوه جمعیت در مجلس حضور داشتند، پس از عزاداری و سخنان سخنران اول، با عدم حضور آقای وحید روبه رو می شوند. در این حال، خبر دستگیری امام نیز انتشار می یابد و در نتیجه جمعیت به حالت اعتراض به خیابان حرم می ریزند و موجب بسته شدن مغازه ها می شوند. از طرف دیگر، عده ای از مردم نیز از حرم حضرت عبدالعظیم حرکت کرده، پس از طی مسیر بازار، در خیابان جمعیت انبوهی را تشکیل می دهند و شعارها شروع می شود. اما مدتی نمی گذرد که با حضور مأمورین امنیتی روبه رو می شوند. تیراندازی به سوی مردم شروع می شود و عده ای مجروح و تعداد زیادی دستگیر می شوند. بعضی از مردم، به خصوص جوانان که ادامه کار را مقدر نمی بینند، به سرعت خود را به تظاهرات تهران می رسانند و در میدان قیام و بازار و میدان ارک به مردم تهران می پیوندند.

شگردهای انقلابی

تقویت ساواک پس از جریان پانزده خرداد و فشار بر افراد آزاده و گروه های مبارز، آنان را وا داشت تا از هرگونه مخالفت و حرکت آشکار علیه رژیم خودداری ورزند. بدین ترتیب لازم بود با بهره گیری از شگردها و تاکتیکهای مختلف، خود را از گزند ساواک و مأمورین مخفی رژیم در امان نگهدارند. در چنین شرایطی، افراد انقلابی و جوانان آگاه و پرشور شهرری از حرم حضرت عبدالعظیم علیه السلام و اطراف آن بیش از مکانهای دیگر سود بردند و با راههای مختلف، اهداف خود را پی می گرفتند که به برخی از آنها اشاره می کنیم.

1. در قالب هیئت سینه زنی: جوانان شهرری با نفوذ در یکی از هیئتهای مذهبی (مسجد امیرالمؤمنین علیه السلام) روز عاشورای سال 55 با پلاکاردهایی که به سخنان آتشین امام خمینی قدس سره مزین بود، به سمت حرم حرکت کردند که پس از طی مسافتی نرسیده به حرم، پلاکاردها به وسیله مأمورین رژیم جمع آوری شد. بعد از ظهر عاشورا نیز یکی

از افرادی که در این زمینه نقش بیشتری داشت، دستگیر شد و حدود شش ماه زندانی کشید. همچنین در عاشورای سال 56 هیئتی قوی تر، با شعارهای کوبنده و پلاکارد از مسجد چهارده معصوم علیهم السلام حرکت کردند، اما در وسط میدان شهری، با هجوم مأمورین مواجه و پراکنده شدند.

2. روضه خوانی و عزاداری: بعضی از گروهها یا افرادی که برای تشکیل جلسات خود احساس امنیت نمی کردند، در قالب هیئت عزاداری در مقبره های پیرامون حرم جمع می شدند و در کنار روضه خوانی یا سینه زنی، به امور سیاسی و انقلابی نیز می پرداختند. از جمله مشهورترین آنها را می توان جلسات حزب ملل اسلامی نام برد.

3. اختفای اعلامیه و اسلحه: از آنجا که مقبره های دور حرم به دور از نظر ساواک بود و تنها عده ای برای زیارت اهل قبور به آنجا رفت و آمد می کردند، این مقبره ها بهترین

مکان برای مخفی کردن اعلامیه و حتی اسلحه بود. به عنوان نمونه، گروه توحیدی «بدر» از مقبره خسروخانی برای این منظور استفاده می کردند.

4. توزیع رساله امام: با توجه به اینکه چاپ و توزیع رساله امام خمینی قدس سره، به خصوص ملحقیات رساله، ممنوع بود و جرم به حساب می آمد، استفاده از قفسه های دعا و قرآن که در قسمت های مختلف حرم تعبیه شده بود، مورد استفاده انقلابیون بود. آنها رساله های امام را در لابه لای کتابهای دعا و قرآن می نهادند تا به دست مردم برسد.

5. پخش اعلامیه: توزیع اعلامیه بین مردم از جمله مشکلات بزرگ جوانان انقلابی بود؛ زیرا مردم در ابتدا حتی از گرفتن اعلامیه هراس داشتند؛ چراکه شایعه شده بود مأمورین امنیتی برای شناسایی افراد اعلامیه پخش می کنند. در این زمینه نیز، قفسه های کتاب در حرم وسیله مناسبی برای پخش اعلامیه بود که از آن به خوبی استفاده شد.

6. زیارتنامه: زیارتنامه هایی چاپ شده بود که در داخل آن عبارتهایی با مضمون

«لعن به خاندان پهلوی» و «برائت جستن از اعمال ننگین آنها» و «درود بر امام خمینی و یاران ایشان» آمده بود. این شیوه در زمانی که راه هرگونه آگاهی دادن علنی بسته شده بود، می توانست در حد خود مؤثر باشد.

7. محل وعده ها: با توجه به اینکه تمام اماکن عمومی به نوعی تحت نظارت ساواک قرار گرفته بود، امکان قرار و ملاقات برای انقلابیون بسیار دشوار بود، اما به دلیل آنکه

امکان کنترل حرم برای ساواک چندان مقدور نبود، آنجا مکان امنی برای قرار و ملاقاتهای انقلابیون به شمار می رفت.

جریان 18 دی

به تدریج نهضت امام خمینی قدس سره سراسر ایران را فرا گرفت؛ چنان که امواج انقلاب به تمامی شهرها و روستاهای کشور رسوخ کرد و هر روز که می گذشت، بر عمق مردمی شدن آن افزوده می شد و شهری از این حرکت استثنا نبود.

در دی ماه سال 57 تظاهرات پراکنده ای در شهری صورت گرفت که گاهی از صحن حضرت عبدالعظیم علیه السلام شروع و گاهی به صحن ختم می شد؛ تا اینکه در جلسه

مشترک روحانیت مبارز شهری با عده ای از انقلابیون، مقرر شد راهپیمایی باشکوه روز 18 دی ماه برگزار کنند تا با انعکاس آن در رسانه ها، حرکت مردمی سایر شهرها تقویت شود.

بدین منظور روز 18 دی ساعت 9 صبح، جمعیت انبوهی در صحن حضرت عبدالعظیم علیه السلام گرد هم آمدند و پس از شعار دادن به سمت مرکز شهر حرکت کردند؛ در حالی که در پیشاپیش جمعیت، علمای شهر نیز حضور داشتند. عبور جمعیت از بازار و خیابان حرم، موجب شد، تمامی اصناف مغازه های خود را تعطیل کنند و به آنها بپیوندند. حرکت راهپیمایان، که هر لحظه صفوفشان فشرده تر و انبوه تر می شد، پس از رسیدن به میدان مرکزی، به وسیله مأمورین متوقف می شود و سیر حرکت به

سوی خیابان 24 متری زکریا ادامه می یابد. اما هنوز کمتر از نیمی از راهپیمایان در خیابان 24 متری و نیمی دیگر آن در خیابان حرم بودند که تیراندازی عوامل رژیم سفاک پهلوی شروع می شود و عده ای از مردم زخمی و شهید می شوند. شهدای آن روز عبارتند از: 1. قاسم سبزعلی؛ 2. عباس ملکی؛ 3. اصغر طرق وردی؛ 4. علی کوهی نژاد؛ 5. اعظم سلطانی.

یادشان گرامی و راهشان پررهرو باد!

روز 22 بهمن و صحن مطهر

در طول دوران ستمشاهی، بسیاری از فرزندان دلیر و آگاه شهری به علت حضور فعال در جریانات سیاسی دستگیر و به حبسهای کوتاه و بلندمدت و ابد محکوم شدند. عده ای از آنان در خرداد 56 دستگیر شدند که به علت سنگین بودن پرونده شان و شرکت در قیام مسلحانه علیه رژیم، به حبس ابد محکوم شدند. این دلیرمردان و فرزندان انقلابی حضرت عبدالعظیم علیه السلام در روز 22 بهمن به دست توانای مردم انقلابی تهران رهایی یافتند و بر روی شانه های مردم شهری، که به استقبالشان می شتافتند، به حرم حضرت عبدالعظیم علیه السلام وارد شدند؛ در حالی که صحن حضرت عبدالعظیم علیه السلام مملو از جمعیت بود. نگارنده، مأموریت یافت که این فرزندان سلحشور و انقلابی را به مردم معرفی کند و پیرامون وضعیت انقلابی و ادامه راه پرفراز و نشیب آینده سخنرانی کند. آنان عبارت بودند از: 1. حسین فدایی؛ 2. حسین اسلامی مهر؛ 3. سیدمحسن اخوت (شهید)؛ 4. عبدالعلی علی عسگری؛ 5. سیدعباس حاجی معینی؛ 6. اکبر مداحی؛ 7. حسین هاشمی.

هنوز دقایقی از سخنرانی حقیر نگذشته بود که صدای تیراندازی در فضای صحن مطهر طنین افکند و آن مجلس باشکوه درهم ریخت.

در ضلع غربی صحن مطهر، ساختمانی مجلل و رفیع به عنوان مقبره رضاخان همچون خاری در چشم مردم شهرری، خاطر مردم را پیوسته آزار می داد؛ زیرا برای حفظ آن مأمورین سخت انجام وظیفه می کردند. تا آخرین ساعات، این بنا تحت حفاظت گارد شاهنشاهی بود و همین، مردم شهرری را بیشتر خشمگین کرده بود؛ زیرا مشاهده می کردند که کلانتری و مراکز نظامی شهر تخلیه شده، اما اینها همچنان استقامت می کنند. لذا عصر روز 22 بهمن، در حالی که مردم انقلابی شهر، خبر تسلیم بسیاری از پادگانها و نقاط حساس در تهران را دریافت کرده بودند، با مواد منفجره دست ساز و بعضی سلاحهای به دست آمده از پادگانها به آن مکان حمله کردند و پس از چند ساعت درگیری و شهادت عده زیادی از مردم، آن مکان به تصرف مردم درآمد.

مقاله دوازدهم : نگاهی گذرا به « ری باستان »

اشاره

تألیف: ابوالفضل عرب زاده

ص: 359

در زمان جمهوری اسلامی ایران، در شهر ری و آستان مقدس حضرت عبدالعظیم علیه السلام، تغییرات و تحولات اساسی و چشمگیری انجام گرفت؛ زیرا از يك طرف به دليل افزايش زائران آن حضرت، درون حرم و رواقهای موجود، گنجایش

ص: 361

1- برای احترام گذاشتن به حق مالکیت علمی مؤلفان و مصنفان، دقت شده که مطالب منقول این مقاله مستند به مأخذ و منابع معتمد شود. این مقاله بیشترین استفاده را از کتاب ری باستان، تألیف دکتر حسین کریمان برده است. استاد دکتر حسین کریمان در سال 1292 شمسی در حومه تهران تولد یافت. او در سال 1322 تحصیلات خود را در دوره لیسانس ادبیات فارسی در دانشسرای عالی تهران به پایان رساند و چون آموزنده ای ممتاز راهی شهر مقدس قم گردید تا در ضمن تدریس در دبیرستان ها، به آموختن علوم دینی و معارف اسلامی نیز پردازد. استاد کریمان در سال 1335 شمسی به اخذ درجه دکترا در ادبیات فارسی از دانشگاه تهران نایل شد و از آن زمان در دانشگاه تهران و دانشگاه شهید بهشتی ملی به تدریس اشتغال داشت. وی تألیفات بسیاری چون: طبرسی و مجمع البیان، سیره و قیام زید، ری باستان و... بیش از هشتاد مقاله و رساله دیگر دارد که تمامی آنها برای محققان ذی قیمت و ارجمند است. دکتر کریمان دارای خطی خوش بود که در محضر خوشنویسان نامی ایران، با برخورداری از خطوط و راهنماییهای صائب میرعماد قزوینی و درویش عبدالحمید آموخته بود، اما روزگار وضعی را پیش آورد که در اواخر عمر نمی توانست بنویسد، حتی نمی توانست امضا کند. او در 1372 شمسی دیده از جهان فرو بست. برای آگاهی از شرح حال مرحوم کریمان به مصادر زیر مراجعه شود: اثر آفرینان، ج 5، ص 34؛ کیهان فرهنگی، سال دوم، ش 8، ص 3 - 11 و سال 10، ش 9، ص 65؛ کتابنامه نخستین دهه انقلاب، ص 293؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ج 2، ص 1812 و 2249.

این همه زائر را نداشت و از طرفی مکانهای بیرون نیز چنان فشرده و عاری از بهداشت و پاکیزگی شده بود که مطلقاً شایسته چنین مکان متبرک و دینی نبود؛ بنابراین مشکلات موجود، ایجاب می کرد که متولیان امر درصدد چاره ای برآیند.

قدمت شهر ری

شهر کهن ری، که در قدمت با بابل و نینوا پهلو می زند و به روزگار باستان، بزرگ ترین شهر ماد و در قرون نخستین اسلام، پس از بغداد، (1) از مهم ترین بلاد به شمار می آمد، به روزگاران اخیر، به دست تقدیر، چنان پایکوب حوادث شد که از آن همه آبادانی و عمارات دلکش، قصرهای دلگشا، مساجد رفیع، سرایهای فرح بخش و بازارهای معمور، جز پاره ای رسوم و اطلال کهن و بازمانده آثار قبور تنی چند از مشاهیر رجال،

چیزی فراچشم نمی آمد.

شهر عظیمی که زادگاه سردارانی همچون: شاپور رازی و بهرام چوبین و دانشمندانی مانند: محمد زکریا، امام فخر و ابوالفتوح و... بود، در طی دو سه قرن اخیر و تا حدود

هشتاد سال قبل، به صورت دیهی (دهی) خُرد از مضافات تهران به نام شاهزاده عبدالعظیم علیه السلام درآمد و اگر جای جای آن، آثاری از آبادی آن عهد مشهود است، مرهون برخی از بُقاع متبرک و اماکن مقدس بوده است.

از حدود هشتاد سال قبل، باز به این دیه کوچک کمابیش توجهی معطوف شد و دوباره نام «شهر ری» به خود گرفت. (2)

ص: 362

-
- 1- نام اصلی بغداد، به اصطلاح مانویان «داده بغ» است؛ چه در این زمین مانی زاده شده است، و در نزد آنها ارض اقدس شمرده می شده و همیشه سعی داشته اند هر فضیلتی را به سوی آن جا بکشند؛ ایران کوده، شماره 15، ص 12.
 - 2- حسین کریمان، مقدمه ری باستان با تلخیص.

تردید نیست که تاریخ بنای شهر ری به زمان مهاجرت اقوام آریایی می‌رسد. آریایی‌ها، به نیت قلعه سازی، محل اقامت خود را از روی یک نقشه ای بنا می‌کردند که توسط مذهب تقدیس شده و تجارب اجدادی به آنها توصیه کرده بود؛ یعنی آن مقدار فضایی که اسب را به تاخت بیندازند و به میل خود یک نفس بدود. بدون اینکه بایستد. آن گاه در وسط آن فضا، آتش مقدس را می‌افروختند که به منزله حافظ حقیقی مکان بود و مواظبت می‌کردند که خاموش نشود. بعد از سه روز آن آتش را به آتشکده عمومی حمل می‌نمودند و به جای آن، آتش دیگری می‌افروختند و در جنب آن یک حوض حفر می‌نمودند به تناسب جمعیتی که در آن بایستی اقامت بجویند. (1) وقتی که آتشکده و آب انبار تمام می‌شد، مشغول خانه سازی و منزل می‌شدند. (2)

تغییر حدود ری

مورخان و جغرافی دانان قدیم درباره بزرگی و پهناوری شهر ری و اندازه و ابعاد آن، اقوال و اشاراتی دارند که در کتاب های تاریخ و جغرافیا و سفرنامه ها آمده است. (3) اصطخری آورده است: «و هی مدینهٔ مقدارها فرسخ و نصف فی مثله.» (4)

حدود ری به قیاس آبادیهای کنونی

حدود ری نسبت به آبادیهای کنونی، تقریباً چنین بوده است: حد شهر از جانب شمال غرب، از اراضی «منصورآباد» و «جوانمرد قصاب» آغاز می‌شده، و از جهت شمال،

ص: 363

-
- 1- . حسین کریمان، ری باستان، ج 1، ص 16؛ به نقل از: اسپی گل کتاب وندیداد، ج 1، ص 61 - 74.
 - 2- . تاریخ ایرانیان، مترجم، ص 28 - 32.
 - 3- . ر.ک: ایران باستان، ج 1، ص 21.
 - 4- . المسالك و الممالك اصطخری، ص 119 و 122 و ترجمه فارسی المسالك و الممالك، ص 167.

اراضی «حسین آباد»، «تقی آباد» و «امین آباد» را در میان می گرفته، از «امین آباد» به سوی جنوب تا حدود اراضی «فیروزآباد» پیش می رفته، از آنجا به سمت مغرب از حدود «حاجی آباد» می گذشته و تا زمینهای «کوه حصار» امتداد داشته، سپس به سمت شمال غرب، از مشرق «مرقد حضرت عبدالعظیم» می گذشته است؛ چنان که این مزار از طرف مغرب، در خارج شهر و نزدیک به آن قرار می گرفته، حد شهر سپس از جنوب «امامزاده عبدالله» به سوی شمال غرب ممتد می شده و به اراضی «جوانمرد قصاب» اتصال می یافته است. (1)

مکان واقعی ری

از زمانهای پیش در اینکه مکان واقعی ری کجا است و آیا بیش از یک شهر به نام ری وجود داشته یا خیر؟ و نیز اگر ری همین محل معهود معین بوده، حدود آن تا به کجا می رسیده، اهل فن را اقوالی است و این موضوع در کتاب ری باستان، تحقیق و بررسی شده است. (2)

ری، شهری مقدس

شهر ری را پیش از اسلام، مرکز دینی و پایگاه بزرگ مغان و زردشتیان دانسته اند و شهری مقدس به شمار می آمده و نوعی حکومت دینی، نظیر حکومت امروز پاپ در واتیکان، در آن حاکم بوده است. حل و فصل امور به وسیله موبدان موبد که عنوان «زردتوشترتمه»، یعنی همانند زرتشت، داشته اند صورت می گرفته است. (3)

ص: 364

1- . حسین کریمان، ری باستان، ج 1، ص 23.

2- . همان، ص 23 - 24.

3- . همان، ص 62؛ به نقل از: آناهیتا، ص 223 و مزدیسنا، ج 1، ص 157.

نامهای شهری

چنان که اشارت رفت، ری شهری است قدیمی و کهن که در هر زمان و زبان، نامهای مختلف داشته است، که از آن جمله: راگس، راگو، رغه، رگا، راگاما و راگیا را می توان نام برد. تردیدی نیست که این نامها و صورتها به يك ریشه و اصل باز می گردد. این شهر را سلوکیان اورا، اورپا، اورپوس و اورپس، اشکانیان ارشکیه، و ساسانیان آن را ری و ری اردشیر، رام اردشیر، ری شهر و نیز رام فیروز می نامیده اند.

در گوشه شمال خاوری ایالت جبال شهر ری (که تلفظ صحیح تر آن «ری» به تشدید یاء می باشد) واقع است. نویسندگان عرب همیشه آن را با الف و لام تعریف به صورت «الری» می نوشتند،⁽¹⁾ در زمان منصور دوانیقی به آن «محمّديه» نیز می گفتند.⁽²⁾

این مطلب در ملحقات تاریخ روضة الصفای ناصری آمده است

... بر حقیقت جویان پوشیده مباد که ری و راز، دو برادر بودند [و] به موافقت یکدیگر شهری بنا نمودند؛ شهر را به نام یکی «ری» خواندند، و اهالی شهر را به نام دیگری «رازی» گفتند تا هیچ کدام بی نام نمانند.⁽³⁾

آب و هوای ری

بر طبق منابع موجود، آب شهر ری فراوان، لیکن آلوده بوده است. صاحب احسن

التقاسیم در مقام مقایسه ری با نیشابور آورده است: «نیشابورُ أكبرُ و أهلها أیسر، و الری أبهی و أنزه و ماؤها اغزر.»⁽⁴⁾

ص: 365

1- . لسترنج، جغرافیای تاریخی سرزمین های خلافت شرقی، ترجمه محمود عرفان، ص 231.

2- . حسین کریمان، ری باستان، ج 1، ص 67 به بعد.

3- . رضاقلی خان هدایت، روضة الصفای ناصری، ج 9، ص 196.

4- . حسین کریمان، ری باستان، ج 1، ص 94 - 100.

هوای ری، در فصل بهار، مطبوع و خوش؛ در تابستان، گرم؛ در پاییز تب خیز و در زمستان، برف بار بوده است. حمدالله مستوفی درباره گرمای تابستان ری گوید: «شهری گرمسیر است و شمالش بسته و هوایش متعفن و آبش ناگوار است.»⁽¹⁾

نژاد اصلی مردم ری

مردم ری در اصل آریایی بودند، لکن از همان روزگار باستان و آغاز آبادی آن، جمعی از قبایل دیگر همچون نژاد «تورانی» و «تازی» نیز در آنجا اقامت داشته و با نژاد اصلی

آن درآمیخته اند. ظاهراً پس از انقراض هخامنشیان، پای یونانیان نیز به این شهر باز شده است. نوشته اند که اسکندر مقدونی سه زن ایرانی داشت و صاحب منصبان و سرداران او، هشتاد زن پارسی از خانواده های درجه اول گرفتند.⁽²⁾

پس از فتح ایران، عرب نیز به آنجا راه یافت، گروهی ترك هم در این شهر مقیم بوده و دیالمه نیز در قرون اسلامی به ویژه در زمان علویان، زیاریان و بوئیان در ری کثرتی داشته اند؛ چنان که در احوال عضدالدوله⁽³⁾ و مؤیدالدوله⁽⁴⁾ درج افتاده است:

... از ری بیرون آمد با لشکری بسیار از ترك و عرب و دیلم، روی به جرجان نهاد.

معلوم می شود این قبایل در شهر ری مقیم بوده و زندگی می کرده اند.

فتح ری به دست مسلمانان

قدرت عظیم ساسانیان، پس از جنگ نهاوند، که عرب آن را فتح الفتوح نام نهاد، در هم

ص: 366

1- . حمدالله مستوفی، نزهة القلوب، ص 144 ، چاپ 1311ق .

2- . ترجمه ایران باستان، ج 2، ص 1883.

3- . تاریخ یمنی، ترجمه، ص 55.

4- . جامع التواریخ، ص 19.

شکست و از آن پس، تکلیف هر شهری به دست مرزبان آن افتاد. برخی در برابر عرب مقاومت می کردند که سرنوشت آنها را جنگ معلوم می کرد و دسته ای تسلیم شده، پرداخت جزیه را گردن می نهادند. در آن هنگام، مرزبانی ری به سپهبدی به نام سیاوخش بن مهران بن بهرام چوبین، واگذار بود.

در نام سردار عرب که ری را گشود و نیز تاریخ این فتح، اختلافی فاحش در منابع موجود است. اصح اقوال، قولی است که طبری به آن اعتماد کرده است. بر طبق نقل وی در ضمن وقایع سال 22 هجری، نُعیم بن مُقَرَن از واج رود رهسپار ری گردید و بین

دو سپاه (نعیم و سیاوخش) در پای کوه ری، به نزدیکی شهر، تلاقی دست داد و با تدبیر زینبی (1) مدافعان شهر شکست یافتند و پس از اندک مقاومتی، شهر را به تصرف درآورده و به وساطت زینبی، میان مردم ری با سپاه عرب صلح افتاد، بدان قرار که جزیه و خراج بپردازند. (2)

موضوع فتح ری مسئله ای است که باید در بخش تاریخی شهر مورد بحث قرار گیرد؛ چون در این واقعه، شهر به کلی دگرگون گشت و بناهای پیش از اسلام، به امر سرداران عرب، خراب و به دستور ایشان به جای آن، شهری نو بنا کردند.

پس از فتح ری، بین نُعیم و مردم ری امان نامه ای نوشته شد که به موجب این امان نامه مردم ری پذیرفتند سالانه جزیه بپردازند. این مطلب در تاریخ طبری مذکور است.

در عرف فقها، سرزمینی را که سپاه اسلام با اجازه امام، به قهر و غلبه، به اختیار آورد، «مفتوحة عنوة» می گویند. بر طبق احکام اسلام، اراضی مفتوحة عنوة به عموم

ص: 367

1- . یکی از سپاهیان سیاوخش ملقب به زینبی یا زینبندی پسر فرخان که سیاوخش را دشمن بود، با اعراب از در سازش درآمده، در روستای قها (دیهی بزرگ بین ری و قزوین) به آنان پیوست و با حيله و تدبیر وی، مدافعان شهر ری شکست یافتند.

2- . تاریخ طبری، ج 4، ص 235؛ حسین کریمان، ری باستان، ج 1، ص 152 - 172.

مسلمانان تعلق خواهد داشت و تصرف مالکانه در آن - برای فردی معین - روا نیست. ولی امر مسلمین، عواید آن را در مصالح عمومی مسلمانان صرف می کند. (1) از آنجا که

قرار جزیه با غیر اهل کتاب روا نیست (2) و نعيم پس از فتح ری، به مردم آن شهر امان داد و با آنان صلح کرد و جزیه مقرر داشت، این نکته از دلایل مسلمی است که ثابت می کند زردشتیان از اهل کتاب به شمار می آیند. شیخ طوسی در همین مورد از حضرت امیرالمؤمنین چنین نقل می کند: «كَانَ لَهُمْ كِتَابٌ أَحْرَقُوهُ وَ نَبِيُّ قَتْلُوهُ (3)؛ ایشان را کتابی بوده که سوزانده اند و پیغمبری بوده که کشته اند».

بحث بیشتر در این باب، به عهده صاحبان فتوا و مجتهدان عظام است. (4)

نخستین مسجد ری

«پس از فتح ری، نخستین مسجدی که بنا نهاده شد، به وسیله قرظة بن كعب انصاری، به زمان عثمان بوده است.» (5)

مساجد را در صدر اسلام، بسیار ساده می ساختند. عرصه ای که به خواندن نماز اختصاص داشت، عبارت از صحنی بود که تالاری ستون دار در جهت قبله آن قرار داشت، در سه سوی دیگر صحن، طاقهای ستون دار، جهت استراحت مؤمنان می ساختند، در وسط نیز حوضی تعبیه می کردند و محراب را با کاشی یا مرمر می آراستند و در نزدیک محراب، منبر می گذاشتند.

بناهای مذهبی پیش از اسلام را مسلمانان خراب می کردند و به جای آن، از

ص: 368

- 1- . شرح لمعه، ج 2، احیاء الموات، ص 211.
- 2- . الخلاف، ج 2، ص 47؛ شرح لمعه، ج 2، ص 211.
- 3- . الخلاف، ج 2، کتاب الجزیه، ص 199.
- 4- . حسین کریمان، ری باستان، ج 1، ص 165.
- 5- . همان، ص 321، به نقل از: فتوح البلدان بلاذری.

این گونه مسجد - که مذکور شد - می ساختند. (1)

در زمان خلفاء عباسی، نام رسمی یعنی دولتی ری، «محمدیه» بود؛ به مناسبت اینکه محمد، که همان مهدی خلیفه عباسی است، در زمان خلافت پدرش منصور، در ری اقامت گزید و بیشتر آن شهر را تجدید عمارت کرد. (2)

مهدی عباسی، پسر منصور، نخستین کسی است که پس از اسلام، باروی ری را تعمیر کرده و شهر را به نام خود، «محمدیه» نام نهاد، و این در سال 152 هجری بود. (3)

بزرگ ترین مسجد ری - که ذکر آن در غالب منابعی که در باب ری اشارتی دارند آمده - مسجد عتیق یا جامع مهدی عباسی بوده که بنای آن در سال 158 هجری است. (4)

جمعیت ری

از آمار، احصا و شماره واقعی نفوس ری، هیچ سند مستندی در دست نیست، لکن از قراین و شواهد و تعریض و تلمیحی که در منابع به چشم می خورد، می توان به انبوه جمعیت شهر پی برد.

شهر ری - چنان که اشاره شد- به عهد اشکانیان، بزرگ ترین سرزمین ماد بوده و در قرون اسلامی نیز ابعاد آن را يك فرسنگ و نیم در يك فرسنگ و نیم نوشته اند.

بر حسب عرف و عادت می توان گفت که در شهری بدین وسعت، يك میلیون تا يك میلیون و نیم جمعیت، به آسانی می تواند زندگی کند.

در تواریخ نیز آمده است که غنایم جنگی مسلمانان در فتح ری، از غنایم مدائن

ص: 369

1- . حسین کریمان، ری باستان، ج 1، ص 319 ، به نقل از: تاریخ عمومی هنرهای مصور، ج 2، ص 232.

2- . لسترنج، جغرافیای تاریخی سرزمین های خلافت شرقی، ترجمه محمود عرفان، فصل 11، ص 231.

3- . مجمل التواریخ، ص 525.

4- . فتوح البلدان بلاذری، ص 319.

کمتر نبوده (1) و همچنین اینکه در اثر زلزله در این شهر، سیصد و پنجاه هزار نفر جان خود را از دست داده اند (که این رقم برابر جمعیت یک شهر بزرگ است). قوامی رازی در آن قصیده، که 54 بیت است، گفته:

زان زلزله که بود گه یحیی (2) بن معاذ

ری شد خراب اگر چه ترا اعتبار نیست

بی جان شدند سیصد و پنجاه هزار خلق معلوم کن چه قول منت استوار نیست

گرو العیاذ باللہ، با ما همان کنداین روزگار بهتر از آن روزگار نیست

همچنین گویند: در زمان المهدی بالله عباسی، شهر ری دارای سی هزار مسجد بوده است و در زمان ملک الشعرا خواجه بندار رازی، آبادانی ری در آن مرتبه بود که تعداد مدارس و خوانق (جمع خانقاه) آن، 6780 ساختمان و تعداد مساجدش 4766 مسجد بوده است. (3) در باب خانه ها، حمامها، کاروان سراها و دیگر اماکن شهر، آماری در یک نسخه خطی دیده شد که شاهدهی بر آبادانی ری. (4)

هرچند این ارقام ارزش علمی ندارد و صددرصد مورد اعتماد نیست، لیکن می تواند دلیلی بر کثرت مساجد باشد و همه بر یک حقیقت دلالت دارند و آن، بزرگی و عظمت شهر ری می باشد.

در مورد ارقام اماکن و آمار ری هیچ گونه رقم صحیحی در دست نیست؛ چنان که حسین کریمان این آمار و ارقام را مانند افسانه خوانده است. (5)

همچنین گفته شده: در این شهر، مدارس و مجالس علم فراوان بوده است؛ مذکران آنجا فقیه، رؤسای آنان عالم، محتسبانان مشهور و سخنوران شان ادیب بوده اند. (6)

ص: 370

- 1- . تاریخ طبری، ج 4، ص 253؛ الکامل، ج 3، ص 11؛ فتوحات اسلامی، ج 1، ص 130.
- 2- . یحیی بن معاذ در سال 258 در گذشته است.
- 3- . عبدالجلیل قزوینی، مقدمه النقص، ص 40.
- 4- . نسخه خطی، متعلق به کتابخانه آیه الله العظمی گلپایگانی .
- 5- . حسین کریمان، ری باستان، ج 1، ص 336.
- 6- . مقدسی، احسن التقاسیم، ص 390.

ری را در روزگار پیش از اسلام و پس از آن، هم به نزد فِرَق مذهبی و هم به پیش بزرگان، دانشمندان و شاعران، اعتبار و احترام خاصی بوده است؛ هرچند در مواردی به علل و اسباب معین، از هر دو فرقه، در ذم آن نیز در منابع مشهود است. (1)

خرابی و ویرانی ری

اصحاب تواریخ نوشته اند که شهر ری بارها به سبب قتل عام و زلزله ویران شد و باز عمارت یافت. آورده اند:

تا تربت حسین علیه السلام و شهدا را شیار کردند و بکاشتند تا مردم به زیارت نروند، در سال دویست و سی و شش از هجرت، و در آن روز زلزله ظاهر شد در جمله روی زمین، و در شهر ری چهل و پنج هزار آدمی در آن هلاک شدند... (2)

همچنین در سال 241... یک زلزله سخت در شهر ری واقع شد که خانه ها را ویران کرد و بسیاری از مردم که عده آنها بی شمار بود، زیر آوار کشته شدند، مدت چهل روز آن زلزله تکرار شد و زیان بسیار رسانید. (3)

و نیز در سال 249 هجری... یک زلزله بسیار سخت در شهر ری واقع شد که بسیاری از خانه ها با زمین لرزه ویران و بسیاری از مردم آن سامان کشته شدند. کسانی که زنده

ماندند از درون شهر خراب شده گریخته، به خارج شهر رفته و زیر آسمان زیست کردند. (4)

گویا منظور قوامی رازی در این دو بیت همین زلزله بوده است:

ص: 371

1- . ر.ک: حسین کریمان، ری باستان، ج 1، ص 110 - 129.

2- . سید مرتضی داعی حسنی رازی، تبصرة العوام، با تصحیح: ع - حائری، ص 123.

3- . تاریخ کامل ابن اثیر، مترجم؟، ج 11، ص 246.

4- . همان، ج 11، ص 291.

زان زلزله که بود که یحیی بن معاذ

ری شد خراب، اگرچه ترا اعتبار نیست

بی جان شد سیصد و پنجه هزار خلق

معلوم کن چه قول منت استوار نیست

و همچنین در سال 344 هجری ... مرض وبا در شهر ری شایع شد و عده بی شماری مردند، و ابوعلی بن محتاج که امیر لشکرهای خراسان بود، به همین مرض درگذشت. فرزندش هم با او مرد و نعلش او را بصغائیان بردند... (1)

و نیز در سال 346 هجری ... در عراق، بلاد جبال، قم و اطراف آن چندین بار زلزله واقع شد و در مدت چهل روز پیای رخ می داد، گاهی آرام می گرفت و باز آغاز می شد، خانه ها ویران و آب ها فرورفت. همچنین در شهر ری و پیرامون آن و طالقان و اطراف آن، زلزله سختی واقع شد و بسیاری از مردم هلاک شدند. (2)

در سال 571 هجری ... در شهرهای ایران، از مرز عراق تا آن سوی ری، زمین لرزه روی داد. بر اثر این زلزله، مردم بسیاری نابود شدند و خانه های بسیاری نیز ویران گردید. بیشتر این آسیبها به ری و قزوین رسید. (3)

همچنین نتیجه جنگهای داخلی در دوره اسلامی با تهاجمات مغول دست به هم داده، شهر عظیم و مشهور ری را در پایان سده ششم هجری، مبدل به ویرانه و محکوم به نابودی کرد. (4)

خرابی در این شهر همچنان افزونی می یافت تا بار دیگر گرفتار تاخت و تاز لشکر تیمور گشت، لکن متروک و خالی از سکنه نشد. این شهر تا قرن دهم و اوایل عهد

ص: 372

1- . همان، ج 14، ص 231.

2- . همان، ص 238.

3- . تاریخ کامل ابن اثیر، ترجمه، ج 22، ص 135.

4- . حسین کریمان، ری باستان، ج 2، ص 427.

صفویان به صورت دیهی درآمد؛ چنان که در آثار این عهد از آن به نام شهر ری یاد می شده است. گرچه گاه گاه قهر طبیعت در شهر باستانی ری مصایبی بزرگ از زلزله های مخرب، بیماریهای بی امان و خشکسالیهای کشت سوز و بلیات و آفات دیگر به وجود می آورد - که در آن حوادث دهها و صدها هزار تن از ساکنان آن از بین می رفتند و بخشی وسیع از شهر به انهدام و خرابی می گرایید - لکن این حوادث بیش و کم برای دیگر بلاد نیز - که هنوز موجودیت و شهرت و عظمتشان باقی است - اتفاق افتاده است.

آن عامل که ری را پس از قرنهای آبادی و بزرگی - که گاه آن را عروس دنیا می دانستند و دیگر گاه ام البلادش می خواندند - به جایی کشاند که آن همه قصور معمور، عمارات دلکش، بازارهای آباد و سرایهای فرح بخش را از دست بداد و اندک اندک به صورت دیهی خرد درآمد (که به جای شهر ری، قریه شاهزاده عبدالعظیمش نام دادند) نزاعهای دینی پی گیر و جنگهای مذهبی و نفاقها و پراکندگیهای داخلی فِرَق متعدد و مختلف مذهبی آن بود که نظیر آنها را بدین شدت و حدت در هیچ يك از بلاد نشان نداده اند. (1)

نزاع مذهبی میان خواص ری، بیشتر به صورت جلسه، مناظره در محافل و مجالس حکام، اُمرا و سلاطین صورت می گرفت.

مناقضات بین شیعه و سنی در اعصار گذشته که عموماً نیز از سکنه ری، قم، قزوین و کاشان بودند، به حدی بوده که عوام و جهال آنها با شمشیر، و خواص آنها با مناظره

به جان هم افتاده بودند و این همه کتب نفیسه از قبیل: النقض، (2) نهج الحق، (3) ابطال الباطل، (4)

ص: 373

1- . حسین کریمان، ری باستان، ج 2، ص 423.

2- . عبدالجلیل قزوینی.

3- . علامه حلی.

4- . فضل الله روزبهان خنجی شیرازی.

احقاق الحق(1) و مجالس المؤمنین(2) و صدها کتاب دیگر از تصادم افکار آنها و ردود ابطالات، معارضات و مناقضات آنها با یکدیگر به عمل آمده است.(3)

بعد از پیروزی اسلام تا قرن پنجم و ششم هجری حدود ده فرقه اسلامی و دو فرقه غیراسلامی در ری زندگی می کردند؛ از جمله: شیعه دوازده امامی، زیدی، اسماعیلی، سنی، حنفی، مالکی، حنبلی، نجاریه، زعفرانیه، اشعریه، کلاییه و... و اقلیتی از زردشتی و یهودی.

در قرن پنجم و ششم، بیشتر ساکنان ری را شیعیان تشکیل می داده اند و از این رو، جایگاه و مسکن آنها وسیع تر بوده است.

در کتاب کامل ابن اثیر در وقایع سال 582 هجری در نزاع بین شیعه و سنی که پس از مرگ محمد جهان پهلوان، رخ داده، اشارتی دارد و گوید: «کان بمدينة الری ایضا فتنة عظيمة بین السنة و الشیعة و تفرق أهلها و قُتل منهم و خربت المدينة و غیرها من البلاد».(4)

به هر حال، مناظرات حادّ کلامی، جنگ و جدالهای اعتقادی، تکفیر یک دیگر و تفرقه بین مذاهب اسلامی و... چنان ضربه ای به پیکر اسلام و وحدت و اتحاد مسلمین وارد آورد که مسلمانان را ضعیف و جهان اسلام را به قهقرا کشاند. یک نمونه از ضعف مسلمین، قضیه اندلس است و اکنون نیز فلسطین.

مزار رجال و شخصیت‌های مذهبی

در دوره اسلامی، جمعی از بزرگان دینی اعم از شیعه و سنی در ری مدفون گردیده اند

ص: 374

1- . قاضی نورالله شوشتری.

2- . همان.

3- . عبدالجلیل قزوینی، مقدمة النقص، ص 12.

4- . کامل ابن اثیر، ج 9، ص 174؛ حسین کریمان، ری باستان، ج 2، ص 61.

که مضجعشان مزار و مطاف بوده است. در کتابی، حدود هفتاد نفر از شیعیان و بزرگان فضل و کمال و امام زادگان نام برده شده که در ری مدفون شده اند و پس از خرابی ری، به استثنای چند تن از امامزادگان، آثار مقابر آنان به تدریج محو گردیده است.⁽¹⁾ در این مقاله به ذکر یکی از این بزرگواران یعنی حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام بسنده می شود.

این نکته را نمی توان انکار کرد که مزارهای مقدس ری، همانند بقاع مطهر حضرت عبدالعظیم، امامزاده عبدالله، امامزاده طاهر و حضرت حمزه و مراقد رجال مذهبی چون ابن بابویه⁽²⁾ و ابراهیم⁽³⁾ خواص و امام محمد⁽⁴⁾ شیبانی و غیر اینها در تمام حوادث ری همچنان آباد بمانده و مطاف بوده است.

دلیل این دعوی آنکه، هیچ خبری در منابع مورد استناد به نظر نرسید که مهاجمی آن اماکن را خراب کرده باشد و حتی بقعه ابراهیم خواص نیز که در مرکز حوادث ری و جنب قلعه طبرک قرار داشت، تا زمان شاه طهماسب، همچنان آباد بمانده بود. (مراقد رجال سنی مذهب در عهد صفویان به تدریج از بین رفت).⁽⁵⁾

از شاه طهماسب فرامینی به دست است که مفاد آنها مفید این نکته است که بدان

ص: 375

1- ابن طباطبا، منتقلة الطالبیه چاپ اول، ص 151 به بعد.

2- ابوجعفر محمد بن علی بن الحسین بن موسی بن بابویه قمی ملقب به صدوق که در اثر دعای حضرت ولی عصر عیج متولد شد و در علو مقام و مرتبت به جایی رسید که درباره او گفته اند: «لولا لاندست آثار اهل بیت علیهم السلام». وی در حدود سیصد تألیف دارد که از جمله آنها: «من لا یحضره الفقیه» است. تولد وی در سال 311 و رحلت او در سال 381 واقع شده است؛ شیخ عباس قمی، هدیه الاحیاب (چاپ 1349)، ص 49 - 50.

3- ابواسحاق ابراهیم بن احمد بن اسماعیل خواص از عارفان بنام قرن سوم هجری است که به سال 291 هجری در جامع مهدی ری در گذشته و در همان حدود در زیر حصار طبرک به خاک رفته است طبقات الصوفیه، ص 278 و 290.

4- ابوعبدالله محمد بن الحسن بن فرقد الشیبانی از فقهای بزرگ حنفی است. اصل محمد بن حسن از دمشق است. او در سال 132 متولد و در سال 180 یا 187 یا 189 فوت کرده است. حسین کریمان، ری باستان، ج 1، ص 434 به بعد.

5- حسین کریمان، ری باستان، ج 2، ص 439.

عهد، شهر ری را هنوز سکنه و جمعیتی بوده است که او به تاریخ سلخ ربیع الاول سال 943 در باب تولیت بقعه ابراهیم خواص فرمانی صادر نموده است. (1)

در فرمان دیگری از وی به سال 950 صادر شده که در آن نوشته شده:

... جمیع زوار که توطن در آستانه مقدسه نمایند، به غیر از مردم و رعایای ری، اصلاً مانع نشوند و کسانی که در ری متوطن بوده، به فراغت اوقات گذارده شوند.

دلالت این دو فرمان بر معمور و مسکون بودن ری دارد و نیازی به بسط سخن نیست. (2)

شاه طهماسب صفوی را به تعمیر بقاع متبرک، و از جمله مشهد حضرت عبدالعظیم، اهتمامی بود؛ چنان که به سال 944 به امر وی، ایوان حضرت عبدالعظیم را پی افکندند و در سال 950 محجر مضبوطی به دور صندوق آن حضرت بساختند. و چون در آن ایام مردم از هر دیار به زیارت و طواف آن آستانه می آمدند و کثرت جمعیت می شد، به فرمان او، 24 دگان و 24 منزل در آن حدود بساختند؛ در این باب فرمانی از وی به سال 950، چنین مکتوب است:

بر در حمام بیست و چهار دگان تهیه نمایند، که صنّاع [در نسخه مطبوع صباغ] در آنجا نشسته به خرید و فروخت مشغولی نمایند. (3)

و نیز در فرمان همان سال:

در حوالی حمام یا محلی دیگر که مناسب باشد، محوطه ای تهیه نماید، و در اندرون محوطه، بیست و چهار منزل که دیوارهای [در نسخه مطبوع قواره های] منازل به گل و خشت باشد و سقف با آجر و گچ تهیه نماید. (4)

ص: 376

1- . همان، ج 1، ص 431.

2- . همان، ج 2، ص 442.

3- . همان، ج 2، ص 443.

4- . همان، ص 443 - 444.

با همه عنایتی که وی [شاه طهماسب صفوی] به ری داشت، از آن زمان که به فرمان او تهران مورد توجه قرار گرفت و باروی آنجا را به سال 961 بساختند(1)، دیگر در اخبار آن پهنه از «شهر ری» سخنی به میان نمی آید؛ چه، دولت تهران(2) آغاز گردید و دولت ری پایان یافت که «وَلِلْبَقَاعِ دُولٌ»؛ خانه های تهران آباد شد و خانه های ری خراب.

خَلَّتْ مَنَازِلُهُمْ عَنْهُمْ وَ هَلْ مَلَأُ

لَمْ تَخُلْ فِي هَذِهِ الدُّنْيَا مَنَازِلَهُمْ

مردم آنجا، از وضع و شریف، راه شهر جدید را در پیش گرفتند و مهد باستانی خویش را ترك گفتند و شعله پرنور فرهنگ در آنجا، رفته رفته به خاموشی گرایید و مدارس و مکاتب خالی ماند.

مَدَارِسُ آيَاتِ خَلَّتْ مِنْ تِلَاوَةِ

وَ مَنَزِلِ وَحْيِ مُقْفَرِ الْعَرَصَاتِ

از قرن یازدهم هجری تا حدود هشتاد سال پیش، از آن شهر کهن چند هزار ساله، اندازه دیهی بیش به جای نماند که به نام آستانه مقدس حضرت عبدالعظیم می نامیدند؛ چنان که گفته شده:

در قرب و جوار این شهر [طهران] بهشت آثار، دهی است معظم، قریب به چهارصد خانوار و در آن قریه بهجت مدار، مشهد و مزاری نوریار واقعست که فارسیان شاهزاده عبدالعظیم خوانند... و در قدیم آنجا را ری می گفته اند.(3)

فضایل حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام

یکی از محدثین جلیل القدر و روات بزرگوار که شرافت نسب و طهارت مولد را با

ص: 377

1- . همان، ص 444.

2- . به گفته امین احمد رازی، تهران به زینت باره و زیور اسواق متحلی گردید و سمت شهریت پذیرفت؛ هفت اقلیم، ج 3، ص 7.

3- . حسین کریمان، ری باستان، ج 2، ص 444، به نقل از: جهان نمای فلوغون رفائیل.

فضیلت علم و تقوا به هم آمیخته، حضرت «عبدالعظیم بن عبدالله بن علی بن الحسن بن زید بن الحسن بن علی بن ابی طالب علیهم السلام» است. این سید شریف از مشایخ حدیث و از زهاد و عباد زمان خود بود. به طوری که از حالات وی پیدا است، او به محضر سه نفر از ائمه معصوم علیهم السلام رسیده و از آن بزرگواران نقل حدیث فرموده است. از اخبار منقول، به طور وضوح استفاده می گردد که وی مورد مهر و علاقه و محل اعتماد و اطمینان ائمه اطهار علیهم السلام بوده است. داستان زیر، موقعیت علمی و ادب و احترام او را به ائمه زمان خود ثابت می کند.

حضرت امام علی النقی علیه السلام به دلیل علم و تقوا و ورع عبدالعظیم حسنی علیه السلام، وی را بر تمام امام زادگان زمانش تفضیل داده و مقدم می داشت؛ زیرا که او از علمای اهل بیت، فقها و سادات ذوی الاحترام بود. هرگاه به محضر امام علیه السلام می رسید، دست های خود را از عبا بیرون آورده و در آستانه منزل ایستاده، دست به سینه گرفته و عرضه می داشت: السلام علیک یا بن رسول الله و رحمة الله و برکاته.

امام علیه السلام نیز به این کیفیت او را پاسخ می داد: «وعلیک السلام و رحمة الله و برکاته مرحبا بك یا ابالقاسم (آفرین بر تو باد) الی الی (بیا نزدیک من).»

و او را نزد خود می طلبید تا جایی که در کنار خود نشانیده، به او ترحیب (مرحبا) گفته و احترام می گذارد و تا او در محضر امام بود، تمام توجه آن حضرت به او بود و او

هم به غیر صورت امام علیه السلام به دیگری التفات و توجهی نداشت.

این موضوع بر حاضران ناگوار آمد؛ زیرا خود را نزدیک تر از او به امام می دانستند. یک روز این مطلب را با امام در میان گذاشته و گفتند: او حسنی است و به چهار واسطه به امام حسن علیه السلام می رسد و ما حسینی ایم و خویشاوندی ما به شما نزدیک تر از اوست. امام فرمودند: پاسخ شما را امروز خواهم داد.

طبق معمول، به وقت هر روز، حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام آمد، دم درب ایستاد و مانند هر روز دست به سینه گرفته و عرض ادب کرد و گفت: السلام علیک یا بن

رسول الله ورحمة الله وبركاته. پس آن حضرت فرمودند: «و عليك السلام ورحمة الله وبركاته، اجلس مكانك (بنشین همان جا)» و سخن هر روز را - که می فرمود: الی الی - فرمود. پس عبدالعظیم علیه السلام بدون آنکه ناراحت شود و خم به ابرو بیاورد، امر امام را اطاعت کرد. حاضرین از این عمل، که به ظاهر استخفاف او بود، خشنود شدند، اما عبدالعظیم علیه السلام ناراحت نشده و در دل خود خلیجانی راه نداد، بلکه با خود می گفت: من بنده ام، آنچه مولا و آقایم بفرماید، صلاح و مصلحت من است.

سپس امام علیه السلام به آنکه بالای دست حضرت عبدالعظیم علیه السلام نشسته بود رو کرده، از او مسئله ای پرسید و او نتوانست جواب بدهد. امام به حضرت عبدالعظیم علیه السلام فرمود: یا ابالقاسم! جواب بده، و او فوراً جوابی که امام می خواست داد. آن گاه امام علیه السلام به او فرمودند: احسنت یا ابالقاسم! تو با این مقام علمی نباید زیردست ایشان بنشین، برخیز بالا دست او بنشین. و این چنین مسائل را یکی بعد از دیگری از کسانی که بالا دست عبدالعظیم بودند، سؤال می کردند و آنها پاسخی نداشتند و آن بزرگوار فوراً جواب می داد. حضرت نیز به او مرحبا می گفتند و او را به نزد خویش می طلبیدند؛ تا به مقام و مجلس همه روزه رسید.

آن گاه رو به حضرات کرده و فرمودند: این جواب اشکالات شما، اگر عبدالعظیم را ارج می گذارم، برای مقام علمی او است. (1)

همچنین، حدیث عرض دین - که از احادیث بسیار شریف و آموزنده آن بزرگوار است - از طرف او به حضرت هادی علیه السلام و تصدیق اعتقادات او از سوی آن حضرت، دلیل بزرگی است بر اینکه وی به حضرات معصومین ایمان راسخ و عقیده ثابت داشته است.

ص: 379

محمد بن علی بن حسین ابن بابویه (شیخ صدوق) قال: حدثنا علی بن احمد بن موسى الدقاق رحمه الله وعلی بن عبدالله الوردی جميعا قالوا: حدثنا محمد بن هارون الصوفی. قال: حدثنا ابوتراب عبيدالله بن موسى الرويانی عن عبدالعظیم بن عبدالله الحسنی. قال: دخلت علی سیدی علی بن محمد بن علی بن موسى بن جعفر ابن محمد بن علی بن الحسين بن علی بن ابيطالب عليهم السلام.

فلما بصر بی قال لی: مرحبا بك يا اباالقاسم انت ولينا حقًا.

قال: فقلت له: يا بن رسول الله! انی أريد أن أعرض عليك دينی. فان كان مرضيا ثبت عليه حتى القى الله عزوجل. فقال: هات يا اباالقاسم!

فقلت: إنى أقول ان الله تعالى واحد ليس كمثله شىء، خارج عن الحدّين؛ حدّ الابطال و حدّ التشبيه. و انه ليس بجسم و لا صورة و لا عرض و لا جوهر بل هو مجسّم الاجسام و مصوّر الصور و خالق الاعراض و الجواهر و ربّ كل شىء و مالکة و جاعله و محدّثه.

و انّ محمدا عبده و رسوله خاتم النبيين فلا نبى بعده الى يوم القيمة. و انّ شريعته خاتم الشرايع فلا شريعة بعدها الى يوم القيامة.

و اقول انّ الامامة و الخليفة و وليّ الامر بعده اميرالمؤمنين علی بن ابيطالب ثم الحسن ثم الحسين ثم علی بن الحسين ثم محمد بن علی ثم جعفر بن محمد ثم موسى بن جعفر ثم علی بن موسى ثم محمد بن علی عليهم السلام ثم انت يا مولای.

فقال علی بن محمد عليها السلام: و من بعدى الحسن، ابني، فكيف للناس بالخلف من بعده؟ فقلت: و كيف ذاك يا مولای قال لانه لا يرى شخصه و لا يحل ذكر اسمه. حتى يخرج فيملاء الارض قسطا و عدلا كما ملئت ظلما و جورا.

قال: فقلت اقررت و اقول: انّ وليهم ولى الله و عدوّهم عدو الله و طاعتهم طاعة

الله و معصيتهم معصية الله.

واقول انّ المعراج حق و المسئلة في القبر حق و انّ الجنة حق و النار حق و الصراط حق و الميزان حق و انّ الساعة آتية لا ريب فيها و انّ الله يبعث من في القبور.

واقول: انّ الفرائض الواجبة بعد الولاية: الصلوة، الزكوة، الصوم، الحج، الجهاد، الامر بالمعروف، النهي عن المنكر.

فقال علي بن محمد عليهم السلام: يا ابا القاسم! هذا والله دين الله الذي ارتضاه لعباده فاثبت عليه ثبتك الله بالقول الثابت في الحياة الدنيا و الآخرة. (1)

ترجمه حديث

حضرت عبدالعظيم حسنى عليه السلام فرمود: من وارد شدم بر آقايم حضرت امام على النقى عليه السلام و چون چشم مبارکش به من افتاد، به من مرحبا و آفرين گفت و فرمود: اى ابوالقاسم! تو دوست حقيقى ما هستى، پس به آن حضرت گفتم: اى پسر رسول خدا! من مى خواهم عقايد دينى خودم را بر شما عرضه بدارم که اگر درست است بر آن باقى بمانم تا خداى را ملاقات کنم.

پس آن حضرت فرمود: بگو اى ابوالقاسم! پس گفتم: من معتقدم خدا يکى است و مانند او چيزى نيست و از دو حد ابطال و تشبيه بيرون است. خداوند جسم، صورت، عرض و جوهر نيست، بلکه پروردگار اجسام است و آنها را جسميت داده، صورتهار را تصوير فرموده و اعراض و جواهر را آفريده است. او خداوند همه چيز است و مالک و به وجود آورنده اشيا است.

و عقیده دارم: محمد صلى الله عليه و آله بنده و فرستاده او و خاتم پيامبران است و پس از او، تا روز قيامت، پيغمبرى نخواهد بود و شريعت او آخرين شرايع بوده و پس از آن،

ص: 381

عقیده من درباره امامت این است که امام بعد از پیامبر اسلام، حضرت محمد صلی الله علیه و آله، امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام است و بعد از او، فرزندش حسن و پس از وی، حسین و بعد از او، علی بن الحسین و پس از او، محمد بن علی سپس، جعفر بن محمد و آن گاه، موسی بن جعفر و بعد از او، علی بن موسی و پس از او، محمد بن علی و بعد از او، شما امام مفترض الطاعه هستید. در این هنگام حضرت هادی علیه السلام فرمود: پس از من فرزندم حسن امام است، لیکن مردم درباره امام بعد از او چه خواهند کرد.

حضرت عبدالعظیم علیه السلام می فرماید: عرض کردم ای مولای من! مگر جریان زندگی امام بعد از او از چه قرار است؟ فرمود: امام بعد از فرزندم حسن، شخصش دیده نمی شود و اسمش در زبانها جاری نمی گردد تا آن گاه که از پس پرده غیبت بیرون شود و زمین را از عدل و داد پر نماید، همان طور که پر از جور و ظلم و ستم شده باشد.

حضرت عبدالعظیم علیه السلام گوید: عرض کردم به این امام غایب هم معتقد شدم و اکنون می گویم: دوست آنان، دوست خدا است و دشمنان ایشان، دشمنان خدای اند، طاعت آنان، طاعت پروردگار و معصیت و نافرمانی از آنها، موجب معصیت و گناه است.

من عقیده دارم که معراج حق است و پرسش در قبر و همین طور بهشت، دوزخ، صراط و میزان، حق اند و روز قیامت خواهد آمد و در وجود آن شکی نیست و خداوند همه مردگان را زنده می کند.

و نیز عقیده دارم که واجبات، بعد از اعتقاد به ولایت و امامت امیرمؤمنان و یازده فرزندش عبارت است از: نماز، زکات، روزه، حج، امر به معروف و نهی از منکر.

در این هنگام حضرت هادی علیه السلام فرمودند: ای ابوالقاسم! به خدا سوگند این عقاید و معتقدات شما، دین خدا است که برای بندگانش برگزیده است. بر این عقیده ثابت

باش! خداوند تو را به همین طریق در زندگی دنیا و آخرت پایدار بدارد!⁽¹⁾

همچنین فرمایش حضرت رضا علیه السلام در پیامی که توسط ایشان برای شیعیان فرستاده اند، شاهد روشنی است بر اثبات اخلاص و اعتقاد کامل آن جناب. شیخ مفید رحمه الله آن حدیث شریف را چنین نقل فرموده است:

محمد بن النعمان المفید قال: روي عن عبدالعظیم علیه السلام عن أبي الحسن الرضا علیه السلام قال: يا عبدالعظیم! ابلغ عني أوليائي السلام وقل لهم أن لا يجعلوا للشيطان على أنفسهم سبيلاً، و مرهم بالصدق في الحديث و أداء الأمانة، و مرهم بالسكوت و ترك الجدل فيما لا يعينهم و إقبال بعضهم على بعض و المزورة، فإن ذلك قربة إلى و لا

يشتغلوا أنفسهم بتمزيق بعضهم بعضاً، فاني آليت على نفسي أنه من فعل ذلك و أسخط ولياً من أوليائي دعوت الله ليعذبه في الدنيا أشد العذاب و كان في الآخرة من

الخاسرين، و عرفهم أن الله قد غفر لمحسنهم و تجاوز عن مسيئهم ألا من أشرك به أو

أذى ولياً من أوليائي، أو أضمر له سوءاً فإن الله لا يغفر له حتى يرجع عنه فان رجع و إلا نزع روح الايمان عن قلبه و خرج عن ولايتي و لم يكن له نصيباً في ولايتنا و أعوذ بالله

من ذلك.⁽²⁾

ترجمه:

عبدالعظیم حسنی علیه السلام از حضرت رضا علیه السلام روایت کرده که آن جناب فرمود: دوستان مرا از من سلام برسان و به آنان بگو: در دل‌های خود از برای شیطان راهی باز نکنند و آنها را امر کن به راستگویی در گفتار و ادای امانت و سکوت و ترک منازعه و جدال در کارهای بیهوده و آنان را امر کن که با یکدیگر آمیزش و آمد و شد کنند که این عمل آنها

موجب نزدیکی به من می شود.

ص: 383

1- . امالی صدوق، ترجمه کمره ای، مجلس 54.

2- . الاختصاص، ص 247.

دوستان من نباید اوقات خود را به مخالفت و دشمنی با یکدیگر مشغول سازند. من با خویشان پیمان بسته ام که از خداوند بخواهم تا هرکس را که مرتکب این گونه کارها شود و یا یکی از دوستانم را مورد خشم و غضب قرار دهد، در دنیا به سخت ترین عذاب گرفتار سازد؛ این نوع اشخاص در آخرت از زیانکاران خواهد بود.

دوستان مرا متوجه کن که خداوند، نیکوکاران آنها را آمرزیده و از بدکاران آنان درگذشته؛ مگر کسانی که شرك آورده اند و یا یکی از دوستان مرا رنجانده اند و یا در دل خود به وی کینه و عداوت دارند. پروردگار از این گونه اشخاص نخواهد گذشت و آنها را نمی بخشد، مگر اینکه از نیت خود برگردند. اگر از این کار زشت خود برگشتند، مورد آمرزش خداوند قرار خواهند گرفت و اگر در این عمل باقی ماندند، خداوند روح ایمان را از دل آنها خارج خواهد ساخت و از ولایت من نیز بیرون می روند و در دوستی ما اهل بیت هم بهره نخواهند داشت و من از این زلات مردم، به خدا پناه می برم.

حضرت عبدالعظیم علیه السلام در زمان خود دارای موقعیتی عظیم بوده است. وی با بزرگان شیعه و رؤات در جه اول آمیزش داشته و با عده کثیری از اصحاب حضرت صادق، امام کاظم و حضرت رضا علیهم السلام از جمله: هشام بن حکم، ابن ابی عمیر، علی بن جعفر، حسن بن محبوب که از مشایخ او هستند، محشور بوده است و این خود دلیل بارزی است بر اینکه وی دارای مقام ارجمندی بوده و با این گونه اشخاص - که از خواص حضرت صادق و موسی بن جعفر علیهم السلام بودند - مجالست می نموده است.

علمای رجال و فقهای بزرگ، نام حضرت عبدالعظیم علیه السلام را در کتاب های خود آورده و او را توصیف و تمجید کرده اند، و همگان او را به خلوص عقیده، صفای باطن و اعتقاد صحیح ستوده و معرفی می نمایند.

درباره عظمت و بزرگی وی، تنها این موضوع کافی است که ایشان عقاید دینی و

مذهبی خود را به امام زمان خویش عرضه داشت و تصدیق صحت آنها را خواستار شد و امام علیه السلام نیز تصدیق کردند. این خود شاهد صادقی بر خلوص نیت و عقیده پاک او به امام زمانش است. مگر حضرت هادی علیه السلام به او فرمود: تو حقا از دوستان ما هستی؟ (1) این فرمایش امام، جامع ترین تعریفی است که درباره ایشان شده، به علاوه حضرت عبدالعظیم علیه السلام با آن شرافت نسب، عظمت خانوادگی، اعتقادات صحیح و اعمال پسندیده، مورد رضایت و تصدیق امام بوده است.

اخباری هم در فضیلت ثواب زیارت او از امام علیه السلام رسیده و محدثین بزرگی، مانند صدوق و ابن قولویه، آنها را در کتب خود ذکر کرده اند که این نیز شاهد گویایی است بر مقام ارجمند وی، در نزد حضرات معصومین علیهم السلام.

فضیلت زیارت حضرت عبدالعظیم علیه السلام

ابن قولویه در کامل الزیارات از علی بن الحسین بن موسی بن بابویه و او از محمد بن یحیی اشعری عطار قمی روایت کرده که شخصی از اهل ری گفت: بر حضرت ابوالحسن عسکری، امام هادی علیه السلام، وارد شدم. آن جناب از من پرسید: کجا بودی؟ عرض کردم: به زیارت سیدالشهدا علیه السلام رفته بودم. فرمود: آگاه و متوجه باش اگر قبر عبدالعظیم حسنی را که در نزد شما می باشد زیارت کرده بودی، مثل این بود که حسین بن علی علیهم السلام را زیارت کرده باشی. (2) این حدیث را نیز رئیس المحدثین، شیخ صدوق، در ثواب الاعمال (3) روایت کرده است.

استبغادی که به نظر رسیده و می گویند، این است که بین عبدالعظیم حسنی علیه السلام که به

چهار واسطه به امام ممتحن علیه السلام می رسد، با حضرت سیدالشهدا - سلام الله علیه -

ص: 385

1- . امالی صدوق ترجمه کمره ای، ص 338 - 339.

2- . ص 324، باب 107.

3- . ص 95.

که امام معصوم، مظلوم و مفترض الطاعه است، فرق زیادی است و اصلاً با یکدیگر قابل مقایسه نیستند، البته در اینکه امام حسین علیه السلام افضل است و مقام و مرتبه اش با عبدالعظیم علیه السلام تفاوت دارد، حرفی نیست و زیارت او نیز باید از نظر اجر و مزد افضل باشد؛ ولی در مورد حضرت عبدالعظیم علیه السلام، ممکن است این خصوصیت، علل و جهاتی داشته باشد که این روایت درباره فضیلت زیارت او صادر گردیده است.

عصر خفقان و شکنجه

چنان که می دانیم، زمان حکومت متوکل عباسی - عصر حضرت هادی علیه السلام - دوران سختی برای خاندان رسالت و شیعیان آنها بود. کسی جرأت نداشت سخنی از امام هادی و آل علی علیه السلام بگوید؛ چنان که یعقوب بن سکیت، معلم فرزندان متوکل، وقتی که از حضرت علی و امام حسن و امام حسین علیه السلام دفاع کرد، زبانش را بریدند و او را به سخت ترین وضعی کشتند.

در چنین زمانی، آن مرد، با زحمات فراوان و مشکلات سخت آن زمان، به کربلا رفته و سپس در سامرا خدمت امام رسیده و صدماتی که از مأمورین حکومت به او وارد شده بود، خدمت امام عرضه داشت؛ امام فرمود: «لوزرت قبر عبدالعظیم عندکم، کنت کمن زار الحسین علیه السلام بکربلا».

علامه امینی رحمه الله در ذیل این حدیث فرموده: این حدیث، اشاره است به خصوصیت این مرد که راوی خبر است. (1)

تولد و وفات حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام

از تاریخ تولد حضرت عبدالعظیم علیه السلام، اطلاع درستی در دست نیست و در مصادر ترجمه او، از این موضوع ذکری به میان نیامده است. آنچه مسلم است، وی در

ص: 386

1- . این حدیث در کتاب عبدالعظیم حسنی علیه السلام، حیات و مسنده، نوشته عطاردی، صفحات 52 - 62 مورد بحث قرار گرفته است.

زمان حضرت موسی بن جعفر علیهم السلام حیات داشته است.

احادیثی که در کتاب های روایی از حضرت رضا علیه السلام و امثال هشام بن حکم - که در عصر هارون از دنیا رفته اند - نقل شده، مشعر به این است که حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام در عصر و زمان حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام، حدود سال 160 و یا سال 170 هجری قمری، به دنیا آمده باشد. (1)

از تاریخ وفات او نیز اخباری در دست نیست، ولی از روایتی که در فضیلت زیارت او رسیده است، پیدا است که وی در زمان امام هادی علیه السلام وفات کرده است. (2)

نقل شده است که وفات آن حضرت در نیمه ماه شوال اتفاق افتاد. (3) به همین دلیل،

سال های متمادی است که هر سال در ایام یادشده، از طرف آستانه مبارکه عظیمیه و مردم شهر ری، مجالس سوگواری برپا می شود.

پدر و اجداد آن حضرت

عبدالله، پدر حضرت عبدالعظیم علیه السلام، از کنیزی به نام حیفا (یا هیفا) متولد شد و چون پدرش (علی) در زندان منصور درگذشت، کفالت او به عهده جدش قرار گرفت.

عبدالله، در دامان جد خود حسن بن زید نشو و نما یافت و از عواطف وی بهره مند بود تا به حد رشد و کمال رسید. حسن بن زید، علاقه مفراطی به این کودک داشت و او را بر فرزندان خود برتری می داد و در تعلیم و تربیت او می کوشید.

نسب آن حضرت عبدالعظیم علیه السلام چنین است: عبدالعظیم بن عبدالله بن علی بن حسن بن زید بن حسن بن علی بن ابیطالب علیهم السلام. (4)

ص: 387

1- محمد شریف رازی، اختران فروزان ری و تهران، ص 22.

2- عطاردی، زندگی حضرت عبدالعظیم علیه السلام، ص 64.

3- شیخ جواد کنی، تذکره عظیمیه.

4- ابن عنبیه، عمده الطالب چاپ 1380 ق، ص 94.

صاحب جنات النعیم نسب شریف آن حضرت را در این بیت آورده است:

لیس ما بینہ و بین المجتبی

غیر عینین و حاء ثم زای (1)

برادران آن حضرت

شیخ عباس قمی، اولاد عبدالله را نه نفر ذکر می کند: 1. احمد؛ 2. قاسم؛ 3. حسن؛ 4. عبدالعظیم؛ 5. محمد؛ 6. ابراهیم؛ 7. علی اکبر؛ 8. علی اصغر؛ 9. زید. (2)

زوجه حضرت عبدالعظیم علیه السلام

محدث قمی، روایت کرده که خدیجه، دختر قاسم بن حسن بن زید بن حسن، که به زهد و تقوا و ترک دنیا معروف بود، زوجه مکرمه حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام است و این قاسم از طرف پدر و مادر به امام مجتبی علیه السلام می رسد. بنابراین حضرت عبدالعظیم علیه السلام با دخترعموی پدرش ازدواج کرده است. (3)

فرزندان آن حضرت

حضرت عبدالعظیم علیه السلام، فرزندی داشت به نام محمد که بسیار با ورع، متقی، زاهد و عابد بود. وی از دنیا رفت و از او اولادی به جای نماند. همچنین ایشان دختری به نام ام سلمه داشته که این بانو، زوجه محمد بن ابراهیم بن ابراهیم بن حسن بود و از او سه

پسر به نامهای حسن، عبدالله و احمد به جای ماند. بنا بر این قول، حضرت عبدالعظیم علیه السلام از طرف پسرش بلاعقب است و اعقاب او، از طرف دخترش ام سلمه می باشد. (4)

ص: 388

1- در این مصرع، حروف اول نام پدران آن حضرت است.

2- منتهی الآمال چاپ رحلی، ص 179.

3- همان، با تصحیح ابن مؤلف، قسمت چهارم، ص 41.

4- عطاردی، زندگانی حضرت عبدالعظیم علیه السلام، ص 64، به نقل از: عمدة الطالب، ص 49 و سر السلسلة العلویة، ص 24.

اساتید و مشایخ آن حضرت

مشایخ روایتی حضرت عبدالعظیم علیه السلام که در کتابهای کافی، محاسن برقی، کامل الزیارات، من لایحضره الفقیه، معانی الاخبار، الاختصاص، علل الشرایع، عیون الاخبار، امالی شیخ طوسی، امالی شیخ صدوق، اکمال الدین، غیبت نعمانی، مستدرک الوسائل و مصباح المتعجد آمده، 25 نفر

است:

1. علی بن جعفر؛ 14. سهل بن سعد؛
2. هشام بن حکم؛ 15. حسن بن حسین عرفی (عمری)؛
3. محمد بن ابی عمیر؛ 16. بکار بن کردم؛
4. حسن بن محبوب؛ 17. عمر بن محمد بن اذینه؛
5. صفوان بن یحیی؛ 18. حسین بن میاح؛
6. سلیمان بن جعفر جعفری؛ 19. حسن بن عبدالله بن یونس؛
7. سلیمان بن حفص مروزی؛ 20. حسن بن حکم؛
8. یحیی بن سالم؛ 21. حرب بن طحان؛
9. علی بن اسباط؛ 22. محمد بن عمر بن یزید؛
10. ابراهیم بن ابی محمود؛ 23. حسن بن علی؛
11. محمد بن فضیل؛ 24. محمود بن ابی البلاد؛
12. موسی بن محمد عجلی؛ 25. سلیمان بن سفیان.
13. مالک بن عامر؛

راویان و تلامذه آن حضرت

راویان و تلامذه ای که از حضرت عبدالعظیم علیه السلام اخذ حدیث کرده و در طرق روایات و اخبار او ذکر شده اند، پانزده نفر هستند:

1. سهل بن زیاد رازی؛ 9. حسن بن ابی زیاد؛
2. احمد بن مهران قمی؛ 10. حسین بن ابراهیم علوی؛
3. سهل بن جمهور؛ 11. حسین بن یزید نوفلی؛
4. ابراهیم بن علی؛ 12. احمد بن حسن؛
5. محمد بن خالد برقی؛ 13. حمزة بن قاسم علوی؛
6. صالح بن فیض عجلی؛ 14. ابراهیم بن هاشم قمی؛
7. عبدالله بن محمد عجلی؛ 15. احمد بن محمد بن خالد برقی.
8. عبیدالله بن موسی رویانی؛

شرح حال و جلالت این بزرگواران، در این مختصر نمی گنجد. ذکر حالات، خصوصیات زندگی و عقیده علما و فقها درباره آنها در کتابهای رجال و مشیخات حدیثیه آمده است.

تالیفات حضرت عبدالعظیم علیه السلام

حضرت عبدالعظیم علیه السلام در مدت حیات خود، کتابهایی را نیز تألیف کرده است که در فهرس کتاب های شیعه از کتاب های او اسم برده اند. نجاشی در ضمن حالات او فرموده: عبدالعظیم حسنی علیه السلام، کتابی درباره خطبه های امیرالمؤمنین (1) نوشته که در اخبار او، دو حدیث از امیرالمؤمنین دیده می شود که یکی از آنها، همان حدیث معروف است که آن حضرت با شریح قاضی (2) در مورد منزلی که خریده

ص: 390

- 1- آقا بزرگ تهرانی، الذریعة، ج 7، ص 190.
- 2- شریح بن حارث کندی را عمر بن خطاب برای امور قضایی کوفه انتخاب کرد و او همواره در این شهر به اختلافات مردم رسیدگی می کرد و شصت سال در این مقام ماند. در فتنه ابن زبیر مدت سه سال از این شغل کناره گیری کرد و پس از اینکه حجاج بن یوسف بر عراق مسلط گردید، شریح از مقامش مستعفی گردید و درب منزلش را بر روی مردم بست. ابن ابی الحدید گوید: شریح به علی بن ابی طالب علیه السلام ایمان نیاورد و در باطن امر در زمره مخالفین او بود. گویند: شریح بسیار مزاح و خوش مشرب بود و در این مورد داستانهایی از او نقل شده است. شریح مدت زیادی عمر کرد. با اینکه او زمان جاهلیت را درک کرده ولیکن از صحابه شمرده نشده است. وی در سال 87 در حالی که 108 سال از عمرش گذشته بود، درگذشت.

بود، گفت وگو می کند.

این خطبه در نهج البلاغه نیز موجود است و با خطبه ای که از طریق عبدالعظیم علیه السلام نقل شده، فرقی ندارد، لیکن خطبه دوم که در امالی ابن الشیخ از عبدالعظیم علیه السلام روایت شده و موضوع آن در مذمت دنیای فانی و عدم اعتنا به لذت این جهان است، جز در این طریق، در طرق دیگر مشاهده نمی شود و در نهج البلاغه نیز ذکر نگردیده است. این خطبه را نیز حضرت عبدالعظیم علیه السلام از شریح قاضی روایت کرده است.

دومین تألیف عبدالعظیم علیه السلام، کتابی بوده که وی از آن به «یوم و ليله» تعبیر کرده است. صاحب بن عباد، در رساله خود، از این کتاب نام می برد و در الذریعه به نام «اليوم و الليله» آمده است. (1)

در خاتمه، رساله ای که صاحب ابن عباد (ابوالقاسم اسماعیل بن عباد) (2) درباره

حضرت عبدالعظیم علیه السلام نوشته و محدث معروف قرن اخیر، مرحوم حاج میرزا حسین نوری، (3) آن را در خاتمه مستدرک الوسائل آورده، نقل می کنیم و ترجمه آن را از کتاب

ص: 391

1- آقا بزرگ تهرانی، الذریعه، ج 25، ص 304.

2- اسماعیل بن عباد بن العباس بن عباد بن احمد بن ادریس الطالقانی المعروف بالصاحب، کافی الکفای ابوالقاسم کاتب، ادیب، فصیح، سیاسی، مشارک فی انواع من العلوم. او از نوادر روزگار و بزرگان زمان خود بود. در شانزدهم ذی القعدة سال 326 هجری در (اصطخر) و بعضی گویند در طالقان متولد شد و در بیست و چهارم صفر سال 385 در ری فوت کرد و جنازه او را به اصفهان حمل نمودند. (عمر رضا کحاله، معجم المؤلفین، ج 2، ص 274). او وزارت مؤیدالدوله و فخرالدوله بویه را بر عهده داشت. وی به امیرالمؤمنین و ائمه اطهار علیهم السلام علاقه مفراطی داشت و اشعاری در مدح خاندان عصمت و طهارت سروده است. فضایل او بیشتر از این است که در این مختصر بگنجد (حسین کریمان، ری باستان، ج 1، ص 355).

3- حاج میرزا حسین بن محمد تقی نوری طبرسی از محدثین متبوع قرن حاضر بود. وی کتابهای زیادی تألیف کرده که مشهورترین آنها مستدرک الوسائل است. مرحوم شیخ عباس قمی، صاحب مفاتیح الجنان، از تلامذه ایشان بوده و در کتابهای خود از او به عظمت و بزرگی یاد کرده است. محدث نوری رحمه الله در سال 1320 قمری از دنیا رفت.

زندگانی حضرت عبدالعظیم علیه السلام نوشته عطاردی قوچانی می آوریم:

«قال صاحب رحمه الله سألت عن نسب عبدالعظیم الحسنیالمدفون بالشجرة صاحب المشهد قدس الله روحه و حاله و اعتقاده و قدر علمه و زهده، و أنا ذاكر ذلك على اختصار، و بالله التوفيق.»

هو ابوالقاسم عبدالعظیم بن عبدالله بن علی بن الحسن بن زید بن الحسن بن علی بن ابی طالب علیه و علی آباءه السلام، ذو ورع و دین عابد معروف بالامانة و صدق اللهجة عالم بامور الدین قائل بالتوحید و العدل كثير الحديث و الرواية يروى، عن ابی جعفر محمد بن علی بن موسى، و عن ابنه ابی الحسن صاحب العسكر عليهم السلام و لهما اليه الرسائل،

و يروى عن جماعة من اصحاب موسى بن جعفر و علی بن موسى عليهم السلام، و له كتاب يسميه كتاب يوم و ليلة (اليوم و الليلة(1)) و كتب(2) ترجمتها روايات عبدالعظیم ابن عبدالله الحسنی علیه السلام؛ و قد روى عنه من رجالات

الشيعة خلق كاحمد بن أبی عبدالله البرقي و احمد بن(3) محمد بن خالد و ابوتراب الرّوياني، و خاف من السلطان فطاف البلدان علی انه فيج(4)، ثم ورد الرّی و سكن بساربانان فی دار رجل من الشيعة فی سكة الموالی، و كان يعبدالله عزوجل فی ذلك السرب يصوم النهار و يقوم اللیل، و يخرج مستترا فيزور القبر الذي يقابل الان قبره و بينهما الطريق، و يقول هو قبر رجل من ولد موسى بن جعفر عليهم السلام، و كان يقع خبره الى الواحد بعد الواحد من الشيعة حتى عرفه أكثرهم.

ص: 392

1- . الذريعة، ج 25، ص 304.

2- . جنة النعيم، ص 478،؟؟؟

3- . در ذیل آمده: کذا فی النسخة و هما واحد. سفینه این را ندارد.

4- . الفيح معرب بيك به معنای نامه رسان است؛ قاموس.

فراى رجل من الشيعة فى المنام كان رسول الله صلى الله عليه وآله قال: انَّ رجلا من ولدى يحمل غدا من سكة الموالى؛ فيدفن عند شجرة التفاح فى باغ عبدالجبار بن عبدالوهاب؛ فذهب الرجل ليشتري الشجرة وكان صاحب الباغ راى ايضا رؤيا فى ذلك فجعل موضع الشجرة مع جميع الباغ وقفا على اهل الشرف والتشيع يدفنون فيه؛ فمرض عبدالعظيم رحمة الله عليه و مات، فحمل فى ذلك اليوم الى حيث المشهد.

ترجمه

از من نسب عبدالعظيم حسنى عليه السلام را، که در مقبره شجره مدفون است، پرسیدی و خواستی که تو را از حالات، عقاید، علم، دانش، فضل، کمال، زهد و ورع او مطلع کنم. من اکنون به توفیق خدا، به طور اختصار مطالبی را درباره او یادآوری می کنم. وی ابوالقاسم عبدالعظیم بن عبدالله بن علی بن الحسن بن زید بن الحسن بن علی بن ابی طالب علیهما السلام است. او صاحب ورع و تقوا و مذهب درست و روش صحیح بود. وی دارای اعتقاد پاک و از اهل عبادت به شمار می رفت و معروف به امانت و درست کاری و راستگویی بود.

عبدالعظیم علیه السلام در امور دین، آگاه و مطلع، و به مسائل مذهبی و احکام قرآن به خوبی آشنا بود، حقایق دینی را درک می کرد و به عدل و توحید، که مذهب اهل حق است، اعتقاد داشت. او احادیث و روایات زیادی نقل کرده و از حضرت جواد و ابوالحسن هادی علیهما السلام نیز روایت می کند و آن دو بزرگوار، مراسلات و توقیعاتی برای او نوشته اند. همچنین از جماعتی از اصحاب حضرت موسی بن جعفر و حضرت رضا علیهما السلام نقل حدیث کرده است.

عبدالعظیم حسنى عليه السلام كتاب ها و تألیفاتی هم دارد که از آن جمله، کتابی است که وی آن را به «یوم و ليله» نام گذاری کرده بود. عده ای از بزرگان شیعه و مشایخ حدیث و روایت، از وی اخذ حدیث کرده اند که از جمله آنها: احمد بن ابی عبدالله برقی و ابوتراب

ص: 393

رویانی هستند. عبدالعظیم علیه السلام از سلطان زمان خویش بيمناك و اندیشمند بود، او ترسان در شهرها گردش می کرد و خود را قاصد و پیک سلطان به مردم معرفی می کرد. هنگامی که او در شهرها، از ترس عمّال خلیفه وقت، در سیر بود، وارد شهر ری شد و در محله ساربانان، به منزل یکی از شیعیان در «سكة الموالی»⁽¹⁾ ساکن گردید؛ روزها در سرداب این منزل به سر می برد و شب ها را به نماز و روزها را به روزه می گذرانید.

در مدتی که در این خانه مخفی بود، گاهی به طور ناشناس از خانه خارج می شد و قبری را که اکنون در مقابل قبر او قرار گرفته، زیارت می کرد - در بین آن منزل و قبر نیز

راهی فاصله شده بود-، وی اظهار می داشت که این قبر متعلق به یکی از فرزندان موسی بن جعفر علیهما السلام است.

در این هنگام خبر ورود عبدالعظیم حسنی علیه السلام به گوش شیعیان رسید و دوستان و محبان اهل بیت علیهم السلام از ورود او آگاه گردیدند و اکثر آنها با او آشنا شده و رفت و آمد کردند. تا اینکه یکی از شیعیان در خواب دید که گویا حضرت رسول به او می فرماید: مردی از خانواده ام فردا در سكة الموالی از دنیا خواهد رفت و در باغ عبدالجبار، نزدیک درخت سیب، دفن خواهد شد. این شخص پس از اینکه از خواب بیدار شد، به طرف صاحب باغ رفت تا آن را از وی خریداری کند. هنگامی که جریان خواب و فرمایش حضرت رسول صلی الله علیه و آله را با او در میان گذاشت و قصد خود را که خریدن باغ بود به او اظهار کرد، صاحب باغ اظهار داشت: من هم چنین خوابی دیده ام، اکنون این باغ را برای شرفا و شیعیان وقف کردم تا آنها اموات خود را در اینجا دفن کنند. پس از این حضرت عبدالعظیم علیه السلام از دنیا رفت و در آن باغ دفن شد. رحمة الله تعالی علیه.

ص: 394

1- . «سكة الموالی» را ممکن است به «کوی بردگان» یا به «محله اشراف» تعبیر و معنا کرد، زیرا موالی دارای معانی متعدده است که مشهور آنها همان معنای «برده» و یا «آقا» می باشد. در این جا محتمل است که حضرت عبدالعظیم علیه السلام در محله اشراف منزل کرده باشد و یا اینکه چون از عوامل دولت وقت بیم و خوف داشت، به محله بردگان که دور از انظار بوده رفته و در آنجا مسکن کرده باشد.

1 - پژوهشی در روایات قرآنی - تفسیری حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام 11

محمد مرادی

پیشگفتار..... 13

احادیث تفسیری..... 17

1. اجتهاد و تحلیل..... 18

2. معناشناسی واژه ها..... 36

3. بیان مصداق..... 38

4. تعمیم معنای واژه ها و الغای خصوصیت..... 45

روایات تأویلی..... 49

هكذا نزلت..... 55

روایتی از امام حسین علیه السلام..... 64

آیات مؤید سخنان امام علی علیه السلام..... 64

روایتی به شکل آیه..... 65

منابع..... 67

ص: 395

2- در بیان شخصیت حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام 71

آیه الله شیخ علی پناه اشتهااردی

الف) در بیان سال ولادت حضرت عبدالعظیم علیه السلام 73

ب) در بیان شخصیت بزرگوار حضرت عبدالعظیم علیه السلام 75

مقاله سوم

3- مقام علمی و فضیلت زیارت حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام 81

آیه الله سید عبدالجواد علم الهدی

زندگانی حضرت عبدالعظیم 83

ولادت 83

خانندان 84

هجرت به ری 86

خبر دادن پیامبر صلی الله علیه و آله از رحلت حضرت عبدالعظیم در رؤیا 87

وفات 88

شخصیت علمی و معنوی حضرت عبدالعظیم 88

جایگاه وی در نزد امامان 88

جایگاه وی در نزد علما 92

روایات منقول از وی 94

مشایخ 95

راویان 95

تألیفات.....	95
فضیلت زیارت حضرت عبدالعظیم.....	96
فهرست منابع.....	99
مقاله چهارم	
4- حُلُقُ عظیم، شرح احادیث اخلاقی و اجتماعی حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام.....	101
عبدالهادی مسعودی	
درآمد.....	103
الف) تکیه بر اصول عقلانی.....	104
ب) همسویی با قرآن.....	104
ج) هماهنگی با طبیعت و فطرت.....	105
د) رعایت آداب اجتماعی.....	106
حدیث 1:.....	106
ترجمه:.....	107
شرح:.....	107
حدیث 2:.....	108
ترجمه:.....	108
شرح:.....	109
حدیث 3:.....	110
ترجمه:.....	110
شرح:.....	111

112	حدیث 4
112	ترجمہ
113	شرح
113	الف) مسئولیت گوش
115	ب) محدودیت زبان
117	حدیث 5
118	ترجمہ
118	شرح
119	حدیث 6
120	ترجمہ
120	شرح
121	حدیث 7
121	ترجمہ
122	شرح
123	حدیث 8
123	ترجمہ
123	شرح
125	حدیث 9
125	ترجمہ
125	شرح
127	حدیث 10

ترجمه: 128

شرح: 129

1 / 10 : راستی 129

2 / 10 : ادای امانت 130

3 / 10 : سکوت 131

4 / 10 : ترك مجادله 132

5 / 10 : دیدار دوستان 133

6 / 10 : پرهیز از اختلاف 133

7 / 10 : آزار نرساندن 134

8 / 10 : بدخواه نبودن 135

حدیث 11 : 135

ترجمه: 137

شرح: 139

1 / 11 : إتكّم لن تسعوا الناس بأموالكم فسعوهم 139

2 / 11 : مجالسة الاشرار تورث السوء الظنّ بالأخيار 140

3 / 11 : قيمة كل امرىء ما يحسنه 140

4 / 11 : «خاطر بنفسه من استغنى» 141

5 / 11 : من دخله العجب هلك 142

6 / 11 : من أيقن بالخلف ، جاد بالعطيّة 143

7 / 11 : من رضى بالعافية ممّن دونه رزق السلامة ممّن فوقه 144

فرجام سخن 146

5- نسب حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام 147

رسول آقاجانی

1- زید بن حسن علیه السلام 149

گفتار علما درباره زید بن حسن علیه السلام 155

ولادت و وفات 158

عقاید زید 161

روایات زید بن حسن علیه السلام 163

همسر و فرزندان 166

2- حسن بن زید 167

تاریخ تولد، وفات و شخصیت حسن بن زید 168

همسر و تعداد فرزندان 172

1. ابو محمد قاسم بن حسن 172

2. ابوالحسن علی بن حسن 173

3. ابو طاهر زید بن حسن 173

4. ابو محمد اسماعیل بن حسن 173

5. ابوالحسن اسحاق بن حسن 174

6. ابواسحاق ابراهیم بن حسن 174

7. ابو زید عبدالله بن حسن 175

8. نفیسه بنت حسن 175

از نگاه شاعران 175

برخورد حسن بن زید با امام و دیگر عموزاده هایش 184

3 - علی بن حسن 189

همسر و تعداد فرزندان علی بن حسن بن زید 193

تولد، وفات و محل دفن علی السدید 195

4 - عبدالله قافه 196

مقاله ششم

6 - آفتاب ری، حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام 201

عباس عیبری

نام و نسب حضرت 203

1. علی بن حسن 203

2. حسن بن زید 204

3. زید بن حسن 205

مقام علمی حضرت عبدالعظیم 205

جایگاه حضرت عبدالعظیم در میان راویان شیعه 207

اساتید حضرت در روایت 208

شاگردان آن بزرگوار 208

جایگاه حضرت نزد معصومان: 208

در محفل رضوی 209

در محضر امام هادی علیه السلام 209

مهاجرت به ری 211

وفات حضرت..... 212

فضیلت زیارت حضرت عبدالعظیم علیه السلام 212

کرامات آفتاب ری..... 213

رهایی از بند..... 214

دعای مستجاب..... 215

مقاله هفتم

7 - شرح حال نفیسه خاتون، عمه حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام 217

دکتر مرتضی جباران

گوشه ای از زندگی حضرت عبدالعظیم علیه السلام 219

دودمان درخشان..... 219

دانش و اعتبار..... 219

بازگویی عقاید خود بر امام هادی علیه السلام 220

گریز عبدالعظیم به ری..... 222

وفات..... 222

زندگی نفیسه خاتون، عمه حضرت عبدالعظیم علیه السلام 223

نفیسه خاتون دختر کیست؟..... 224

الف) دلایل اثباتی..... 225

ب) دلایل سلبی..... 227

نفیسه خاتون در گفتار علما..... 229

کرامات نفیسه خاتون..... 233

شناخت اجمالی اسحاق مؤتمن، همسر نفیسه خاتون..... 239

ارادت و اعتقاد اهل سنت به نفیسه خاتون..... 241

مقاله هشتم

8- بر آستان سیدالکریم، چهل حدیث با ترجمه و شعر..... 243

محمدحسن ارجمند

مقاله نهم

9- آشنایی با موقوفات آستان حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام..... 287

حسین مؤذنی

پیشگفتار..... 289

تعریف و تاریخ وقف..... 290

مقدمه..... 291

الف - موقوفات آستان مقدس حضرت عبدالعظیم علیه السلام تا قرن دهم..... 295

علل از دست رفتن موقوفات..... 304

(1) زرگنده و مدارک مربوط به آن..... 304

(2) مزرعه استروهه..... 310

(3) قریه دولاب..... 310

(4) مزرعه ویمکرد..... 311

(5) مزرعه بهشتی که به شرح ایلمان به اجاره عمل شده..... 312

(6) مزرعه محمودآباد شهریار..... 312

ص: 403

7) مزرعه چال ماهیان:..... 313

8) مزرعه ترسن آباد:..... 313

9) مزرعه سیدعبدالله ایض:..... 313

10) مزرعه عمادآورد:..... 314

11) مزرعه واریز شهریار از توابع محمودآباد:..... 314

12) باغات و غیره:..... 314

13) خیرآباد:..... 316

14) باغات خیرآباد:..... 317

وضع موقوفات آستان از سال 1291 تا 1299 قمری..... 319

نتیجه..... 319

فهرست منابع و مآخذ..... 321

مقاله دهم

10 - بست نشینی در حرم حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام 323

نورالله عقیلی

تعریف بست نشینی و دلایل و آثار آن..... 326

نمونه هایی از بست نشینی در حرم عبدالعظیم علیه السلام 328

پایان سخن..... 331

ص: 404

11 - نقش آستان حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام، در تاریخ معاصر ایران..... 333

محمدعلی تقوی راد

آغازگر بیداری..... 336

نابغه شرق در پناه حضرت عبدالعظیم علیه السلام 337

پایان ناگوار..... 339

فریادهای میرزا رضا از گلدسته های حرم..... 339

ترور شاه ناصری در حرم حضرت عبدالعظیم..... 340

نقشه ترور..... 341

تحصن تجار تهران..... 342

مهاجرت علما به حضرت عبدالعظیم علیه السلام 343

جلوگیری از انحراف از آستان حضرت عبدالعظیم شروع شد..... 345

آیه الله سید حسن مدرس در پناه حضرت عبدالعظیم علیه السلام 351

شیخ محمدتقی بافقی در جوار حضرت عبدالعظیم علیه السلام 352

آستان مقدس و جریان انقلاب اسلامی..... 353

شگردهای انقلابی..... 354

جریان 18 دی..... 356

روز 22 بهمن و صحن مطهر..... 357

آلاله های پرپر در حرم..... 358

12 - نگاهی گذرا به «ری باستان» 359

ابوالفضل عرب زاده

نگاهی گذرا به «ری باستان» 361

قدمت شهر ری 362

قلعه سازی آریاییها 363

تغییر حدود ری 363

حدود ری به قیاس آبادیهای کنونی 363

مکان واقعی ری 364

ری، شهری مقدس 364

نامهای شهر ری 365

آب و هوای ری 365

نژاد اصلی مردم ری 366

فتح ری به دست مسلمانان 366

نخستین مسجد ری 368

جمعیت ری 369

خرابی و ویرانی ری 371

مزار رجال و شخصیتهای مذهبی 374

فضایل حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام 377

متن حدیث 380

ترجمه حدیث 381

ترجمه:..... 383

فضيلت زيارت حضرت عبدالعظيم عليه السلام 385

عصر خفقان و شكنجه..... 386

تولد و وفات حضرت عبدالعظيم حسنى عليه السلام 386

پدر و اجداد آن حضرت..... 387

برادران آن حضرت..... 388

زوجه حضرت عبدالعظيم عليه السلام 388

فرزندان آن حضرت..... 388

اساتيد و مشايخ آن حضرت..... 389

راويان و تلامذه آن حضرت..... 389

تأليفات حضرت عبدالعظيم عليه السلام 390

ص: 407

بسمه تعالی

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ

با اموال و جان های خود، در راه خدا جهاد نمایید، این برای شما بهتر است اگر بدانید.

(توبه : 41)

چند سالی است که مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه موفق به تولید نرم افزارهای تلفن همراه، کتاب خانه های دیجیتالی و عرضه آن به صورت رایگان شده است. این مرکز کاملاً مردمی بوده و با هدایا و نذورات و موقوفات و تخصیص سهم مبارك امام علیه السلام پشتیبانی می شود.

برای خدمت رسانی بیشتر شما هم می توانید در هر کجا که هستید به جمع افراد خیراندیش مرکز بپیوندید.

آیا می دانید هر پولی لایق خرج شدن در راه اهلبیت علیهم السلام نیست؟

و هر شخصی این توفیق را نخواهد داشت؟

به شما تبریک میگوئیم.

شماره کارت :

6104-3388-0008-7732

شماره حساب بانک ملت :

9586839652

شماره حساب شبا :

IR390120020000009586839652

به نام : (موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه)

مبالغ هدیه خود را واریز نمایید.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

